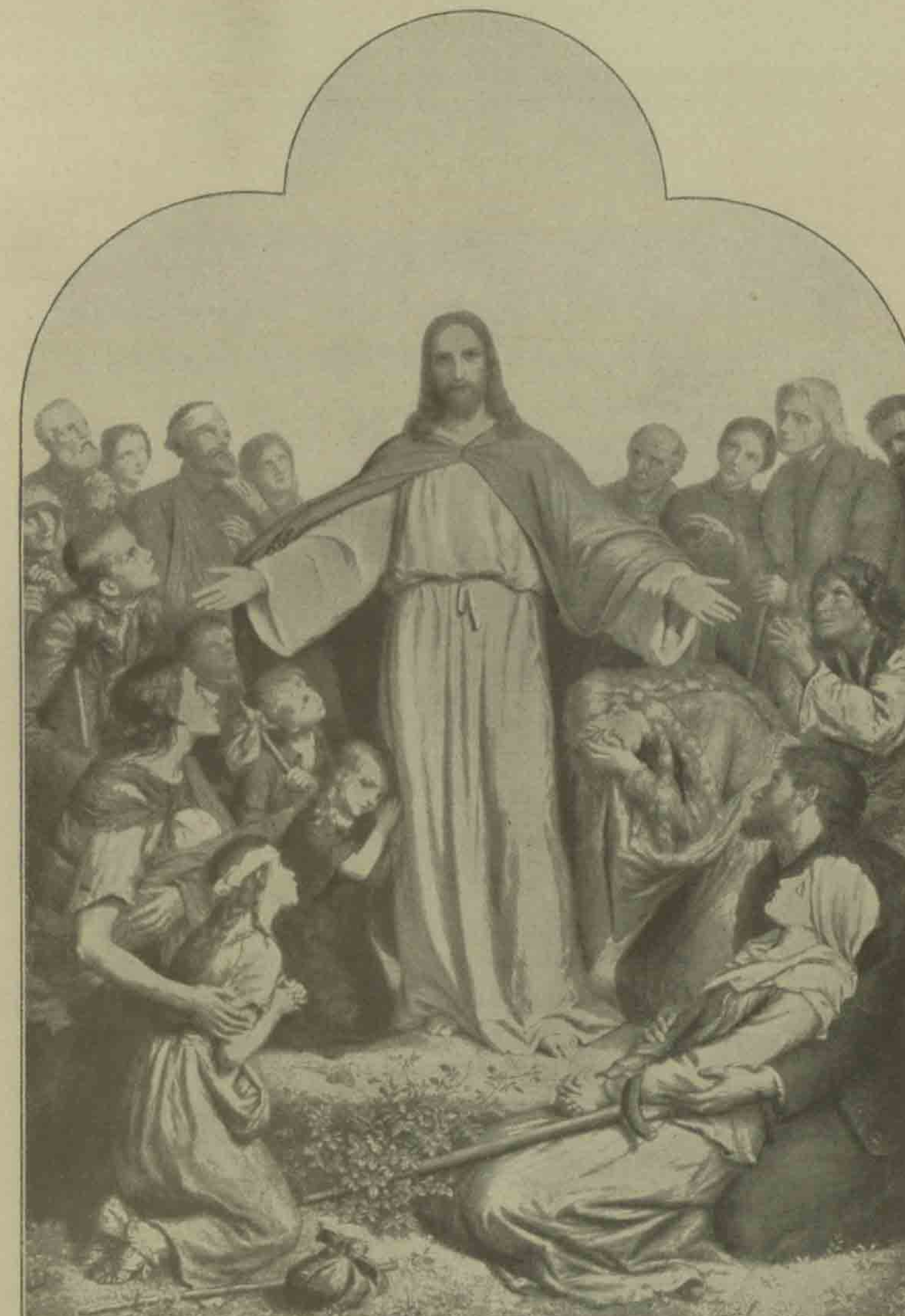
تاریخ

کلیسای قدیم

در

امپراطوری روم و ایران



بیائید نزد من ای تمام زحمت کشان وگران باران و من شمارا آرامی خواهم بخشید

تاریخ

کلیسای قدیم

در

امپراطوری روم و ایران

تألیف

و. م. میلر

ترجمهٔ علی نخستین بمساعدت عباس آرین پور

۱۹۳۱

تقدیم کتاب

این کتاب را به کلیسای انجیلی ایران تقدیم و اهداء مینمائیم و امید است که مندرجات آن موجب نجات بسیاری شده برای تأسیس ملکوت خدا در ایران عامل مهمی باشد و مسیحیان ایرانی را برشادت تام در خدمت بمسیح مستعد گرداند.

فهرست مندرجات

قسمت اوّل

تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم

فصل اوّل — مهیّا شدن دنیا برای آمدن مسیح

فصل دوّم — ظهور عیسی مسیح

فصل سوّم — منشأ کلیسا

صفحه

فصل چهارم — توسعهٔ مسیحیّت در قرن اوّل

فصل پنجم — نوشتن و انتشار عهد جدید

فصل ششم — نوشتجات مسیحی در قرن اوّل و دوّم

صفحه

فصل هفتم — تشکیلات و عبادت کلیسا

فصل هشتم — پیغام کلیسا و زندگانی مسیحیان در سه قرن اوّل

فصل نهم — جفا و تعدّی بمسیحیان

فصل دهم — ظفر مسیحیّت در امپراطوری روم

قسمت دوّم

تاریخ کلیسای قدیم در مملکت ایران

فهرست تصاویر

نقشه‌ها

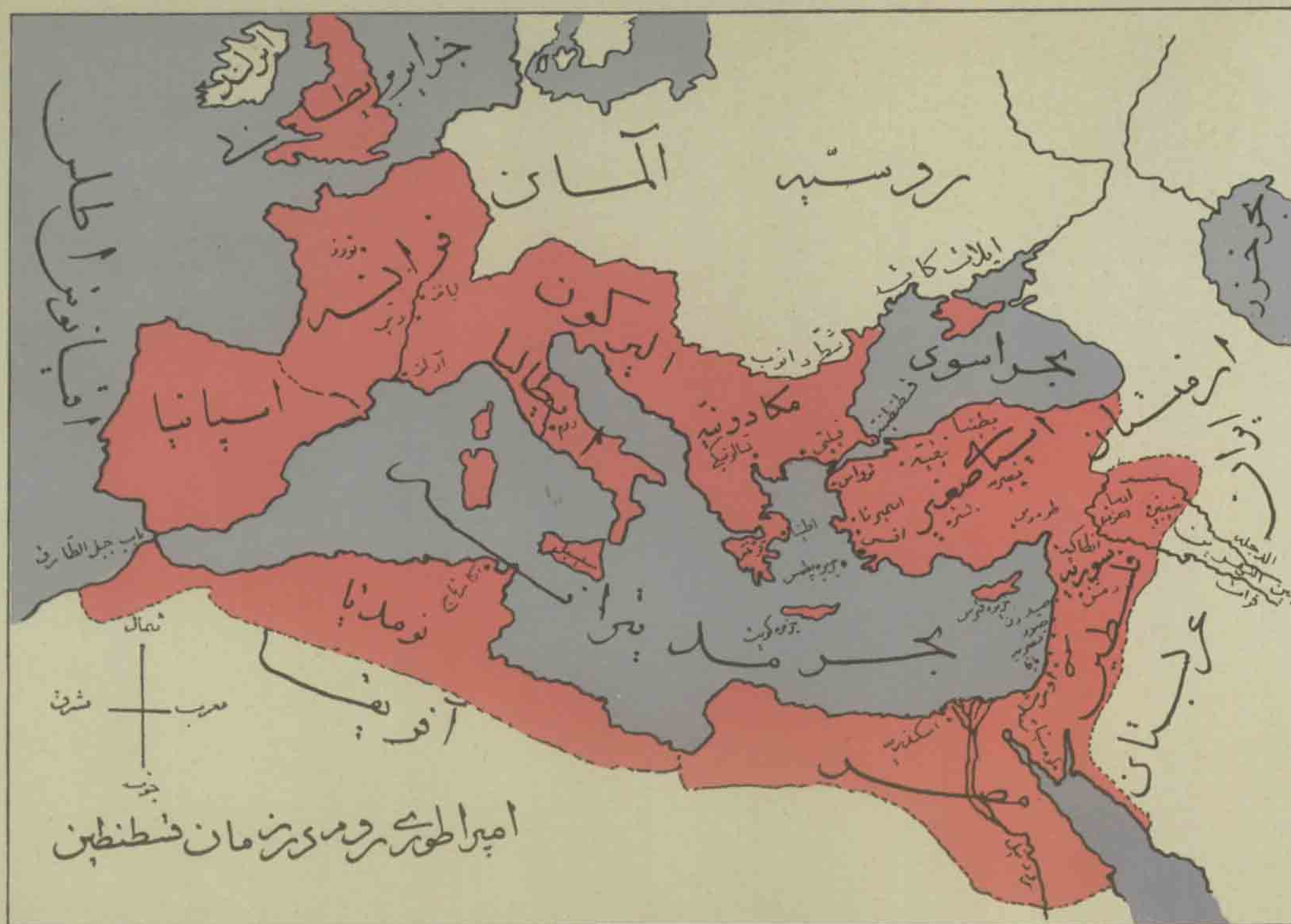
قسمت اوّل

تاریخ

کلیسای قدیم

در

امپراطوری روم



نقشهٔ امپراطوری روم در زمان قدیم

فصل اوّل

مهیا شدن دنیا برای آمدن مسیح

(۱) مقدّمه
(۲) تأثیرات یونانی
(۳) تأثیرات رومی
(۴) موقعیّت مذهبی و اخلاقی
(۵) تأثیرات یهودی

۱ — مقدّمه

بزرگترین واقعهٔ تاریخ بشر ظهور عیسی مسیح است که قریب دو هزار سال قبل در بیت لحم یهودیّه از مریم باکره متولّد شد و نه انسانی فقط بلکه کلمهٔ ازلی خدا و مظهر کامل پدر آسمانی بود چنانکه یوحنّای حوّاری میفرماید: «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر» (یوحنّا ۱: ۱۴). آری خدای آسمان که دنیا را در یک لجّهٔ بی پایان ظلمت و گمراهی میدید از محبّت و رحمت لایتناهی خود خواست وسیلهٔ نجات را فراهم آورد. برای انجام این مقصود پسر یگانهٔ خود را فرستاد تا گمراهان را جستجو نموده نجات بخشد، و از اینجاست که تولّد وی مبداء تاریخ بشر قرار داده شده و هر واقعه را به ماقبل یا مابعد آن نسبت میدهند.

برای آنکه اهمّیت ظهور عیسی مسیح و مقصود انتشار مسیحیّت را بخوبی ملتفت شویم لازم است موقعیّت دنیا را در زمان ولادت او معلوم نمائیم، زیرا چون خدا در حکمت بی نهایت خود تصمیم گرفت که پسر خود را از برای نجات دنیا بفرستد، بطور عجیبی دنیا را از برای آمدن این نجات دهندهٔ حقیقی حاضر گرداند. سه عامل مهم که عبارت از تأثیرات یونانی و رومی و یهودی باشد در دنیای قدیم در کار بود که مردم را مستعدّ انتشار و بسط مسیحیّت نماید و کمکی که از طرف این سه عامل بذل گردید بطور اختصار در اینجا ذکر می‌نمائیم.

۲ — تأثیرات یونانی

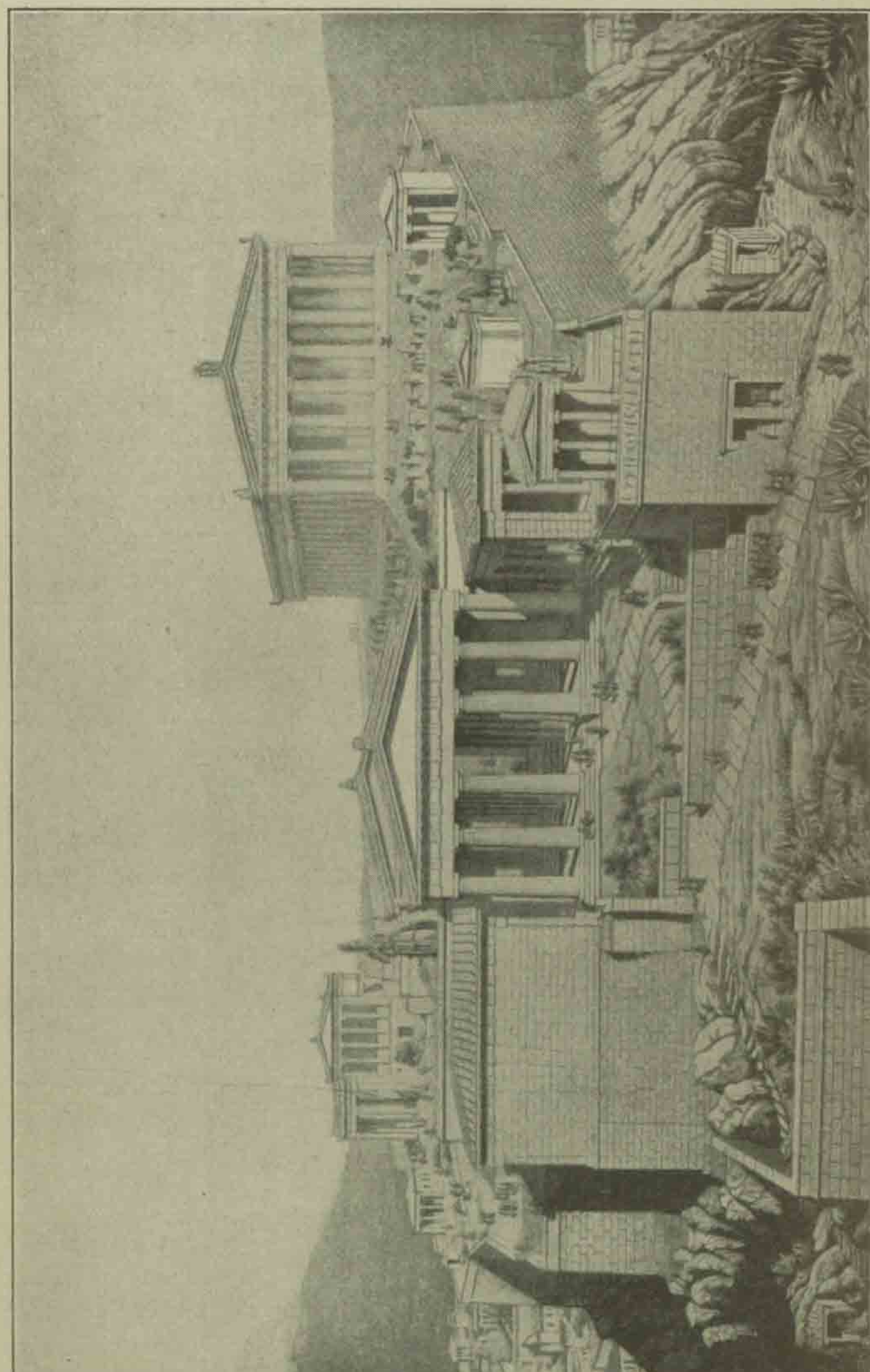
قبل از مسیح یونانیان قدیم در مدارج ترقّی و تمدّن به بلندترین درجه‌ای که ممکن بود نائل شدند و از حیث هوش بر سایر ملل معاصر خود ترجیح داشته و دایرهٔ تفکّراتشان از همه وسیعتر بود. یونانیها برای شناسائی طبیعت و مقصود خلقت انسان از هر ملّت دیگری بیشتر مایل به تحقیق بودند. فیلسوف کلمه‌ایست یونانی و بمعنی «دانش دوست» است و افکار و تعالیم فیلسوفهای یونانی تأثیرات عمیقی در افکار عامه نموده است. صرف نظر از تأثیرات عمیق عقاید مسیحی، بسیاری از عقاید حکمای امروزهٔ مغرب و مشرق را به سقراط و افلاطون و ارسطو که همه یونانی بودند، می‌توان نسبت داد. یونانیان نه فقط در فلسفه بلکه در بسیاری از فنون و صنایع مستظرفه نیز از قبیل حجّاری و معماری و نقّاشی و خطابه سرائی و ادبیّات مهارت و اشتهار داشتند چنانکه عمارات و نوشتجات و تمثالهائیکه از خود بیادگار گذارده‌اند شواهد این

قضیّه میباشد و میرساند که آنها در فنون مذکوره بدرجهٔ کمال رسیده بودند. زبان مستعمله و کتابت ایشان از برای بیان مطلب کاملترین لسان قدیم بود و حتّی امروزه نیز هرگاه اختراع تازه‌ای بمیان می‌آید، کلمات یونانی از برای اسم گذاری آن انتخاب میشود. مثلاً کلمات تلفون، تلگراف، آیروپلان و بسیاری کلمات دیگر از زبان یونانی مأخوذند.

یونان مملکت کوچکی بود، ولی ارادهٔ خداوند بر آن قرار گرفت که شخصی را در آن بر انگیخته و عامل انتشار تمدّن یونانی در قسمت مهمّی از دنیای قدیم گرداند. اسکندر کبیر از اهل مکادونیّه (مقدونیّه) که خود شاگرد ارسطو و کاملاً دارای تمدّن یونانی بود در سنهٔ ۳۳۴ ق.م. بعزم تسخیر آسیا حرکت نمود. در اندک مدّتی آسیای صغیر و سوریّه و فلسطین و مصر و بین‌النهرین را تسخیر نموده متوجّه ایران شد و داریوش سوّم پادشاه ایران را در ۳۳۱ ق. م. در نزدیکی موصل مغلوب نموده و تا داخلهٔ مملکت او را تعقیب کرد. قصرهای با شکوه استخر (۱) را سوزانیده، از شمال ایران عبور نموده و بترکستان تاخت و از آنجا دور زده از راه هندوستان و جنوب ایران بشهر بابل که خیال داشت پایتخت امپراطوری عظیم خود گرداند، مراجعت نمود. بالاخره در سنهٔ ۳۲۳ ق. م. در سن سی و دو سالگی زندگانی را بدرود گفت.

امپراطوری عظیم اسکندر کبیر پس از وی بین سه نفر از سردارانش تقسیم گردید. مصر بتصرّف سلسلهٔ سلاطین بطالسه (۲) در آمد که تقریباً مدّت سه قرن در آنجا حکمرانی می‌نمودند؛ سوریّه و بین‌النّهرین بدست سلوکیدها (۳) افتاد و نفوذ ایشان در ایران و هندوستان نیز انبساط یافت. این سرداران یونانی اهتمام زیادی

(۱) Persepolis (۲) Ptolemies (۳) Seleucids



آکروپلیس در شهر آتن (اطینا)

بانتشار تمدّن و علوم یونانی داشتند و شهرهائی بنا نمودند که دارای ابنیهٔ یونانی بود و اهالی آن بزبان یونانی تکلم نموده و دارای قوانین یونانی بودند (مانند اسکندریّه در مصر و انطاکیّه در سوریّه) و تأسیس مدارسی کردند که زبان یونانی را باطفال تعلیم دهند و نقود را با سکّه و حروف یونانی رایج ساختند که بطور نمونه گاهی در ایران نیز یافت میشود. سلوکیدها بیشتر ثروت مشرق زمین را برای ساختن عمارات و مدارس و باغها و کتابخانه‌ها در شهرهای قدیمتر صرف نمودند و اسکندریّه مرکز معنوی آن عصر گردید. کتابخانهٔ این شهر دارای پانصد هزار جلد کتاب بود و بقول بعضی عدهٔ محصّلین در این شهر وقتی بالغ بر چهارده هزار نفر میگردید. در همین شهر کتب عهد عتیق در قرن دوّم ق.م. از زبان عبری بیونانی ترجمه گشت.

باین ترتیب حکمت خداوند اقتضا نمود که قبل از تولّد مسیح در قسمت مهمّی از دنیای قدیم تمدّن و علوم و زبان یونانی منتشر گردد. پس چون عیسی مسیح رسولان خود را از برای موعظهٔ انجیل بتمامی دول فرستاد، برای آنها ممکن شد که با سکنهٔ هر مکانی بزبان یونانی تکلّم نمایند و اگر چنین نبود مسیحیّت نمیتوانست بسرعت پیشرفت نماید. در تمامی این ممالک حقائق انجیل زودتر ریشه گرفته و ثمرات مطلوبتری بخشید ولی در ایران و هندوستان که زبان و تمدّن یونانی ریشه‌ای نداشت، بسط مسیحیّت بسرعت انجام نپذیرفت. انجیل که بزبان یونانی نوشته شده بود تا چندین سال لازم نبود که بزبان دیگری ترجمه شود و خدا اسکندر کبیر را عامل قرار داد تا یک زبان عمومی منتشر نموده و از اینراه دنیا را برای ظهور مسیح و نشر عهد جدید حاضر گرداند.

۳ – تأثیرات رومی

قریب پانصد سال قبل از تولّد مسیح در ایطالیای مرکزی در نزدیکی رودخانهٔ تیبر (۱) سه شهر وجود داشت که بر سر هفت تپهٔ پست بنا شده بود. از این سه شهر یکی دارای ساکنین شجاع و جنگجو بود که بتدریج اهالی دو شهر دیگر را مغلوب نموده و هر سه شهر را متّحد ساخته تشکیل یک شهر داده و آن را روم نامیدند. این رومیان در حکمرانی و وضع قوانین مهارت تامی داشتند و بامانت و نگاهداری قول حتّی نسبت بدشمن اهمّیت بسیاری داده و در جنگجوئی و نبرد مهمترین اشخاص کار آزمودهٔ عصر خویش بودند، بقسمیکه پس از چند قرن توانستند بر تمام ایطالیا استیلا یافته و همهٔ آن را بروم ضمیمه نمایند.

ولی رومیان بایطالیا اکتفا ننمودند؛ حرص مملکت گیری ایشان را تحریک نمود و از سال ۲٦٤ ق. م. بتصرّف سایر ممالک اطراف بحر مدیترانه(۲) وادار ساخت و در نتیجه جنگهای متعدّد روی داد و اتلاف صدها هزار نفوس نتیجهٔ آن شد. شهر کارتاژ (۳) را که در شمال آفریقا و بزرگترین رقیبشان بود وقرنتس که مهم‌ترین شهر یونانیان بود، در سال ۱٦۸ ق. م. خراب نموده و بدین طور خود را عظیم‌ترین دولت سیاسی مغرب زمین گردانیدند.

بعد از صد سال روم دامنهٔ فتوحات خود را در مشرق خاتمه داد. پمپه (٤) سردار عظیم رومی در ٦٤ ق. م. بسوریّه لشگر کشیده و بر پادشاهان سلوکید غالب آمده و آن زمین را جزو ایالات روم نمود. در روز سبت که یهودیان برای دفاع شهر خود جنگ نمیکردند، باورشلیم حمله کرده آن را نیز تسخیر کرد.

---

(۱) Tiber (۲) Mediterranean Sea (۳) Carthage (٤) Pompey

بهمه مباهات نمود که در این جنگ بر هزار قلعهٔ جنگی مظفر گردید و تقریباً دوازده ملیون نفوس را باطاعت روم در آورد و غالب بر ۲۵ ملیون تومان در خزانهٔ روم وارد نمود. پس قبل از تولد مسیح زمین مقدس بتصرف رومی‌ها در آمد. در ۵۱ ق. م. ژولیوس قیصر (۱) زمینی که فرانسهٔ امروزه را تشکیل میدهد متصرف شد و بدینطور بیشتر اروپا را مطیع خود ساخت. بعد از چند سالی مصر نیز فتح گردیده و حدود امپراطوری روم از مشرق برود فرات و از مغرب بجبل‌الطارق و اقیانوس اطلس امتداد یافت و این امپراطوری وسعت سه هزار میلی یافته و تمام ممالک اطراف بحر مدیترانه شامل آن گردید. گویند در زمان مسیح جمعیت این امپراطوری به پنجاه و چهار ملیون یا تقریباً ثلث نفوس دنیای آن روز میرسید.

رومیان مهارت تامی در حکمرانی این امپراطوری وسیع بروز دادند. گرچه این ممالک دارای السنه و عقائد مختلف بودند، باز کفایت وکاردانی رومیان ایشان را مانند یک ملت واحد و مقتدری نمود. حکمرانان رومی در تمامی این ممالک مقرر و بتوسط لشگریان سرحدات را محافظت مینمودند. از روم که مرکز امپراطوری محسوب می‌شد جاده‌های عجیب سنگی بهر طرف ایالات روم ساخته شد و از بعضی از این جاده‌ها حتی امروز نیز استفاده میشود. صلح و آرامی در میان ممالک بر قرار گشته و باعث شد تا علوم و فنون پیشرفت نماید. تجارت نیز بین قسمتهای مختلفهٔ امپراطوری متداول گردیده و بتوسط ایاب و ذهاب اشخاص و مال التجاره متدرجاً تفاوت‌ها نا پدید و یک حس وحدت ملی همه را فروگرفت.

(۱) Julius Caesar

در ابتدا فقط اهالی روم می‌توانستند تمامی حقوق تابعیت را دارا باشند ولی بعد این امتیاز بسایر اهالی ایطالیا نیز اعطا می‌گردید و چون روم ممالک دیگری را نیز تسخیر کرد، عدهٔ معدودی از سایر ملل را نیز بدین امتیاز مفتخر نمود. پدر یا جد پولس رسول این امتیاز را یافته بود (اعمال رسولان ۲۲: ۲۸). در سنهٔ ۱۲ میلادی تعداد اتباع روم به پنج ملیون میرسید. این اتباع حق رأی و خدمت در دوائر دولتی داشته و می‌توانستند مرافعات خود را از قضات محلی تغییر داده بقیصر مراجعه نمایند. پولس هم مطابق همین قانون بقیصر رفع دعوی نمود (اعمال رسولان ۲۵: ۱۱).

از قسمت فوق مفهوم میگردد که خدا بوسیلهٔ روم نیز دنیا را از برای انتشار مسیحیت آماده فرمود. اختلافات بین امم مختلفهٔ اطراف بحر مدیترانه مرتفع و صلح و آرامی در هر جا حکمفرما گردید. رسولان می‌توانستند با آزادی بین شهرهای امپراطوری روم بتوسط جاده‌های رومی مسافرت نموده و در تحت حمایت قوانین رومی محافظت گردند، چنانچه در اعمال رسولان مشاهده میشود که پولس را چندین مرتبه حکمرانان رومی از خطر نجات دادند.

۴ — موقعیت مذهبی و اخلاقی

یونانیان و رومیان قدیم مشرک و بخدایان متعددهٔ ذکور و اناث معتقد بودند و توالد، تزویج، اکل و شرب، خوابیدن، جنگیدن، زخم برداشتن، دزدیدن و زنا کردن را باین خدایان نسبت می‌دادند. ولی آنها را ابدی و بیزوال میدانستند. معلوم است که «کسی بهتر از معبودش نتواند شد». پس بدیهی است کسانیکه معتقد بچنین خدایانی بودند، البته بهرگونه گناه و

آلایش آلوده میشدند، چنانکه پولس در فصل اوّل رساله برومیان این مطلب را شرح میدهد. در ابتدا بسیاری از رومیان از غضب خدایان ترسیده و از شکستن قسم و ارتکاب به بعضی گناهان اجتناب می‌نمودند، ولی در عصر مسیح بسیاری از دانایان ایشان دیگر معتقد بخدایان خود نبوده و چون شخصاً نمی‌توانستند بمعرفت خدای واحد و خالق کل موجودات برسند، بنا بر این در بی ایمانی باقی ماندند. پس چون دیگر امیدی به حیات آینده و ترسی از روز قضاوت نداشتند، آنچه میخواستند از ارتکاب آن دریغ ننمودند و در نتیجه بعاقبت وخیمی گرفتار گردیدند. یک فیلسوف رومی بنام سِنِکُ (۱) که معاصر پولس رسول بود چنین می‌نویسد: «دنیا پر از فسق و جنایات شده؛ ارتکاب اعمال زشت بقدری است که قدرت اصلاح آن میسّر نیست. برای شرارت جدال عظیمی برپاست. جنایات دیگر نه در نهان بلکه در جلو چشم آشکار است. پاک دامنی نه فقط نادر بلکه اثری از آثارش پیدا نیست.»

گرچه بی ایمانی باین درجه رسیده بود، هنوز خرافات بسیاری وجود داشت. ترس از اجنّه که بعقیدهٔ ایشان در صدد آزار مردم بودند، فراوان و مانند بعضی از مردمان عصر حاضر در رفع شرارت این اجنّه بوسائلی متمسّک میگردیدند. در هر خانه بتی چند که موسوم به «لارز» (۲) و «پناتز» (۳) موجود بودند و بعقیدهٔ اهل خانه ارواح پلید اجدادشان را مجسّم میساختند. برای استرضای خاطر و سلب حمایت این بتها هر روز مأکولات و مشروبات در جلو آنها میگستردند. مردم بقدری در قید ترس و بیم

(۱) Seneca (۲) Lares (۳) Penates

اسیر گردیده بودند که ناطق بزرگ رومی سیسرو (۱) می‌نویسد: «آسودگی و فراغت برای هیچکس فراهم نیست».

بسیاری از اضطراب بستوه آمده و بعبادت خدایانی که از مصر و آسیا میاوردند، مبادرت می‌جستند. از این خدایان یکی موسوم به سیبیله (۲) بود که جدّهٔ خدایان و ربّ‌النوع حیات و تناسل شمرده میشد و عده‌ای از کهنهٔ خنثی ویرا خدمت نموده و از برای ایجاد احساسات مخصوص در مردم حتّی برخی خود را با چاقو بقدری زخم می‌زدند تا خون جاری میشد و بعضی تمثال خدای خود را بر روی خری سوار نموده و بهر طرف گردانده و از عبادت کنندگان تحصیل پول مینمودند. اغلب این عبادات مقرون به‌گناهان زیادی بود و اشخاصیکه از این راه طالب راحتی و اطمینان بودند بیأس و نا امیدی میرسیدند.

وضع زندگانی و معیشت رومیان قدیم بسیار ساده و از روی اقتصاد بود. گویند یکی از سرداران عظیم رومی وقتی برای فرماندهی لشگریان روم خوانده شد، مشغول شخم زمین خود بود. بعد از فتوحات بسیار بقدری ثروت در روم جمع گردید که بواسطهٔ تنعّم و تن پروری، اخلاق حسنهٔ اهالی تغییر یافت. در ایّام مسیح گندم اهالی روم که بالغ بر پانصد هزار نفر می‌شدند، از طرف دولت مجاناً داده میشد و ایشان بجای کشت و زرع روزگار خود را به تنبلی و عیاشی میگذرانیدند. امپراطورها نیز غالباً برای استرضا و خوشی خاطر اهالی نمایشاتی بر قرار می‌نمودند که در آن اشخاص با یکدیگر یا با وحوش می‌جنگیدند. بقول بعضی در این کشتارهای وحشیانه قریب بیست هزار نفوس در یکماه هلاک گردیدند.

(۱) Cicero (۲) Cybele

رومیها در محاربات متعدّده اسیران زیادی بعنوان بندگی بروم آورده بودند. اکثر امور زراعتی بعهدهٔ این غلامان بود و با آنها مثل چهار پایان سلوک می‌شد. این غلامان با قوّهٔ جبّریه بانجام اعمال شاقه وادار می‌گردیدند. و هرگاه ناتوانی بایشان روی میداد، برای جاندادن بطرفی افکنده شده و غلامهای تازه بجای ایشان گماشته می‌گردید. بسیاری از این غلامان اشخاصی با استعداد و با تربیت بوده و غالب امور امپراطوری را انجام میدادند ولی با وجود اینها در جامعه مقامشان فوق العاده پست بود.

فساد کامل زندگانی فامیلی را در هر طرف فرا گرفته؛ تعدّد زوجات و طلاق معمول و پاکدامنی و عصمت میان مردان و زنان نادر و کمیاب بود. والدینی که اطفال خود را نمی خواستند، آنان را بیرون می‌افکندند که یا بتوسط درندگان و سگان بلعیده شده و یا از برای زندگانی شنیعی زنده بمانند. پدران اختیار تام بر اطفال خود داشته و اغلب با منتها درجهٔ ظلم نسبت بآنان رفتار می‌نمودند. این فساد فامیلی باعث بدیهای نا هنجاری گردید و میتوان گفت که زوال و انحطاط امپراطوری روم در قرن دوّم و سوّم میلادی در نتیجهٔ همین کارهای زشت روی داد.

عدّهٔ معدودی از برای حصول راحتی قلب بفلسفه‌ای که به «فلسفهٔ رواقیّین» (۱) موسوم بود متمسّک می‌گردیدند. این دسته عقل را یگانه علّت ایجاد اشیاء میدانستند و چون خدا و انسان هر دو دارای عقل هستند، پس استدلال میکردند که انسان نیز در الوهیّت شرکت دارد. باز اظهار می‌داشتند که مقصود اصلی هر انسانی باید زیست در موافقت با طبیعت یعنی با خدا و مردم بوده باشد. رواقیّین بدین طور خود را با خدا یکی دانسته و از درد

(۱) Stoicism

و غصّه دوری می‌جستند. سِنِکُ می‌نویسد: «خدا نزدیک تو، با تو و در تو است. یک روح مقدّس در ما جای گرفته و ناظر اعمال نیک و بد ما می‌باشد». و اپیکتتس (۱) که خودش غلام بود می- گوید: «دیگر مارا چه لازم است مگر آنکه با هم خدا را سرود بخوانیم و ویرا تمجید گوئیم و برکات ویرا منظور داریم؟» رواقیّین اهمّیت زیادی باخلاق روحانی داده و از برای کاملیّت زندگانی خود جدّی بودند. ولی اگرچه بسیاری از تعالیم ایشان نیکو بود، باز احتیاجات انسانی را کاملاً رفع نمی‌کرد زیرا که پیغام واضحی راجع بخدا یا نجات از گناه و حیات آتیه نداشتند، و وحدانیّت خدا را ندانسته و نجات دهنده‌ای نیز از برای هدایت مردم بسوی خدا نداشتند. خدایان قدیمه را ردّ کرده امّا در عوض معبود بهتری پیشنهاد نکردند.

۵ — تأثیرات یهودی

در میان طوائف امپراطوری روم فقط یهودیان بودند که خدای واحد حقیقی را میپرستیدند. دو هزار سال قبل از میلاد مسیح، خدا بابراهیم دوست خود وعده فرمود که از نسل وی برکت نجات را بظهور خواهد رسانید و همین وعده باسحق و یعقوب نیز تجدید شد. قریب ۱۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در زمان حضرت موسی خدا بنی اسرائیل را از مصر که در آنجا به غلامی میزیستند، بیرون آورده و در کوه سینا شریعت مقدّس خود را بآنها عطا فرموده و سپس ایشان را بزمین کنعان در آورد. بدین طور بوسیلهٔ شریعت و رعایت موسی بنی اسرائیل از سایر ملل جدا

(۱) Epictetus

گردیدند. ارتفاع زمین کنعان ایشان را از سایر ملل کاملاً منفصل و دور افتاده ساخت. تدبیر خدا نیز همین بود که ایشان را از بت پرستی وگناهان طوائف شریر اطراف نجات دهد تا بتقدّس و وحدانیّت خدا شهادت دهند و در وقت معیّن منجی عالم در میان آنها ظهور نماید.

بنی اسرائیل نسبت بخدا وفادار نبودند. اغلب خدا را فراموش نموده و بعبادت اصنام روی می‌آوردند. خدا انبیای بسیاری فرستاد تا ایشانرا آگاه نموده بسوی خود برگرداند. و بالاخره در ۵۸۷ ق. م. خدا بخت النّصر (۱) پادشاه بابل را اجازه داد که اورشلیم را تسخیر نموده و بیشتر از ساکنینش را باسیری ببابل برد. در ۵۳۸ ق. م. خدا کورس پادشاه بزرگ ایران را برگماشت تا یهود را رخصت داد که بزمین خود برگردند. ولی بسیاری ماندن در ایران و بین‌النّهرین و مصر و زمین‌های دیگر را بر مراجعت ترجیح داده و در زمان مسیح در سرتاسر امپراطوری روم و ایران یافت می‌شدند. یوسیفوس (۲) مورّخ یهودی که در زمان پولس رسول زیست مینمود، چنین می‌نویسد: «هیچ قومی در عالم نیست که شامل عده‌ای از ما نباشد». یک هفتم جمعیّت مصر و شاید هفت صدم جمعیّت تمامی امپراطوری روم یهودی بودند. این یهودیان در تجارت و معاملات زبر دست، در عبادت خدای خود آزاد، و در هر جا متنفّذ و ثروت‌مند بودند. ولی نظر بآداب عجیبی که داشتند، در نظر رومیان حقیر شمرده می‌شدند.

یهودیان ارض مقدّس در مقابل تمدّن یونانیان و نفوذ فاسد بت پرستی ایشان استقامت ورزیده و بسیار از برای پایداری در آئین خود و پرستش خدای واحد جانفشانی نمودند. ولی یهودیان

(۱) Nebuchadnezzar (۲) Josephus

پراکنده (۱) که در سوریّه و مصر و ممالک دیگر زیست می‌نمودند، کاملاً در تحت نفوذ تمدّن یونانیان واقع گردیدند. در قرن دوّم ق. م. هفتاد نفر از علمای یهود بامر بطلمیوس (۲) پادشاه مصر تمامی عهد عتیق را از عبرانی بیونانی ترجمه نمودند و این ترجمه که امروز معروف به «ترجمهٔ هفتاد» (۳) است، بین یهود و مسیحیان قرن اوّل معمول بود. بواسطهٔ نزدیکی تمدّن یونانی بسیاری از یهودیان منوّر الفکر برای قبول پیغام مسیح آماده گردیدند. پولس و تیموتاؤس هر دو متعلق باین فرقه بودند.

یهود چون در نتیجهٔ بت پرستی بقید بندگی ببابل برده شدند (۵۷۸ ق. م.)، دیگر بعبادت بت‌ها روی نیاوردند و بکتب مقدّسهٔ خود متمسّک گشته و در هرجا بوحدانیّت خدا و شریعت مقدّس وی و آمدن روز قضاوت، شهادت میدادند. یونانیان و رومیان اغلب بجهت نداشتن بت، یهود را لامذهب می‌شمردند ولی بسیاریکه طالب حقیقت و راستی بودند مجذوب مذهب ایشان گردیده و بعضی کاملاً متمسّک بدین یهود می‌شدند. برخی بواسطهٔ فرائض و سنن حضرت موسی از قبیل ختنه و نگاهداری سبت و غیره کاملاً یهودی نشده بلکه خدای یهود را عبادت مینمودند. این دسته که به یهود بسیار نزدیک شده، معروف بامتهای متّقی بودند و در اعمال رسولان اغلب ذکری از ایشان میشود و اینان در قبول مسیحیّت بر سایرین مقدّم بودند.

در زمان مسیح دین یهود بیشتر محدود برسوم ظاهری بود ولی معذلک بتوسّط تعلیم فرائض عهد عتیق و ثبوت وحدانیّت خدا و جمع آوری جویندگان حقیقت، تقریباً در هر شهر امپراطوری

(۱) یعنی یهودیانی که یا به اسارت برده شده و یا داوطلبانه از فلسطین بخارج رفته بودند. (۲) Ptolemy (۳) Septuagint

روم خدمت شایانی برای مسیحیّت بانجام رسانیدند. چون رسولان مسیح که خود یهود بودند از برای موعظهٔ انجیل روانه شدند، در هر شهر با عده‌ای از این اشخاص که بخدای یگانه ایمان آورده بودند رو برو شده و بمجرّد اعلام انجیل، آنان را از برای قبول نجات و ایمان به فرزند یگانهٔ خدا حاضر می‌یافتند.

خلاصه

باین ترتیب بقدرت پروردگار دنیا از برای ظهور عیسی مسیح و انتشار مسیحیّت مستعدّ گردید. تمامی ممالک اطراف بحر مدیترانه در تحت یک حکومت در آمده و دارای یک لسان بوده و امنیّت و آرامی در هر جا حکمفرما بود. دیگر قدرت مذاهب قدیمه از بین رفته و مردم در جستجوی چیزی بودند که بدیشان راحتی و اطمینان قلب ببخشد. بتوسّط یهود عدّه‌ای بمعرفت خدای واحد رسیده و حریص بودند تا شناسائی کاملتری تحصیل نمایند. لهذا چون زمان بکمال رسید خدا پسر خود را فرستاد (غلاطیان ٤:٤).

فصل دوّم

ظهور عیسی مسیح

(۱) تولّد و طفولیّت عیسی مسیح
(۲) ابتدای خدمت مسیح برای عموم مردم
(۳) محبّت عیسی مسیح
(٤) فقر عیسی مسیح
(٥) تعالیم عیسی مسیح
(٦) شاگردان عیسی مسیح
(۷) تسلیم شدن و مرگ عیسی مسیح
(۸) قیام عیسی مسیح

۱ — تولّد و طفولیّت عیسی مسیح

در دورهٔ حکمرانی اگست (آغسطس) قیصر با عظمت و اقتدار امپراطوری روم، در شهر بیت لحم که یکی از قراء نزدیک اورشلیم است، طفلی تولّد یافت که بارادهٔ خدا باید بر ملکوتی سلطنت کند که در عظمت بدرجات از امپراطوری روم افضل بود. موقعی که بامر امپراطور سرشماری نفوس امپراطوری شروع شد، شخص نجّاری از اهل ناصره موسوم به یوسف به بیت لحم که وطن اجدادش بود روانه شد تا بر حسب رسوم یهود در وطن خویش اسم خود را ثبت نماید. در این سفر نامزد خود مریم را بهمراه خود برد و این دختر با آنکه هنوز باکره بود از قدرت خداوند بطفلی آبستن شد. در ورود به بیت لحم بواسطهٔ ازدحام وکثرت نفوس که برای سرشماری بآنجا حاضر شده بودند، ایشان محلّی برای سکنای خود نیافته و مجبوراً آن شب را در طویلهٔ کاروان

سرائی مسکن نمودند. در اینجا عیسی مسیح منجی در همان شب متولّد شد و چون در منزل جای نبود مادرش ویرا در آخوری خوابانید.

حکایات عجیبهٔ بسیاری در بارهٔ تولّد عیسی مسیح نقل شده ولی نظر باینکه حکایات مذکور همه بر سبیل روایتند و هیچکدام در اناجیل اربعه وارد نشده، لذا ممکن نیست که بر صحّت آن روایات قضاوت کنیم. در هر حال عظمت این واقعه بقدر کافی از روی حکایت محیّرالعقولی که در اناجیل اربعه مذکور است معلوم میشود. می‌خوانیم که در شب تولّد مسیح شبانان در صحرا بسر میبردند و پاسبانی گلّه‌های خویش میکردند، که ناگاه فرشتهٔ خداوند بر ایشان ظاهر شده گفت: «اینک بشارت خوشی عظیمی بشما میدهم که برای شما در شهر داود نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولّد شد». و بعد میخوانیم که فوجی از لشگر آسمانی حاضر شده مقدم وی را تبریک گفتند. باز میخوانیم که ستارهٔ غریبی در مشرق بمجوسیان (که از اهل ایران بودند) ظاهر گردیده و آنان را راهنمائی نمود که بزیارت این طفل موفّق شوند.

تاریخ ولادت عیسی مسیح بدرستی معلوم نیست. چون نگاهداری سنهٔ میلادی قریب ششصد سال بعد از تولّد وی شروع گردید، چند سالی اشتباه دست داد و توان گفت که یقیناً تاریخ تولّد مسیح از سه الی پنج سال قبل از تاریخ معمول است. هم چنین چونکه مسیحیان تا قرن چهارم میلادی مراسم روز تولّد مسیح را نگاهداری نمی‌نمودند، جز حدیثی راجع بفصل تولّد وی نیز در دست نداریم.

چون هیرودیس پادشاه یهودیّه بواسطهٔ اغراض شخصی به کشتن این طفل مصمّم گشت، یوسف و مریم برای نجات وی بمصر

گریختند و پس از چندی از آنجا بوطن خود ناصره مراجعت نمودند. در این شهر مسیح در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی میکرد. خبر ما نسبت بزمان طفولیّتش خیلی محدود است. از اناجیل اربعه معلوم است که در کوچکی مشغول نجّاری بوده و احتمال میرود که پس از فوت یوسف تکفّل امور معاش مادر خود را نموده است. در اینمدت هیچگونه معجزه‌ای از او دیده نشده و نظر بتصریح انجیل اوّلین معجزهٔ وی در سن سی سالگی صادر گردید (یوحنا ٢: ١١ و لوقا ٣: ٢٣). عیسی مانند اطفال دیگر مشغول زندگانی وکار بود و اهالی ناصره ابداً تصوّر نمیکردند که او همان مسیح موعود است که مدتها انتظار وی را کشیده‌اند. در طفولیّت تورات و کتب پیغمبران را تحصیل نمود و بطوریکه از تعلیمات وی مبرهن میشود، قسمتی از آن را نیز بخاطر سپرد. پرندگان و گلهای قشنگ اطراف ناصره را دوست میداشت و در کشت و زرع زارعین مواظبت نموده از عالم جسم پی به عالم روح می‌برد. خدا را پدر حقیقی خود دانسته و بیش از هر چیز مواظب و دقیق بود که ارادهٔ مقدّس وی را کاملاً بجا آورد (لوقا ٢: ٤١—٥٢). بدینطور از روی تجربه و عمل مایحتاج انسانی را درک نموده و بتوسّط تحمّل رنج و زحمت چون دیگران، خود را برای نجات همهٔ مردم کامل ساخت.

٢ ــ ابتدای خدمت مسیح برای عموم مردم

همین‌که مسیح بسن سی سالگی رسید وطن خود را در ناصره ترک گفته و بسوی یحیی تعمید دهنده که در آن وقت در نواحی رود اردن موعظه می‌نمود روانه گردید. چون از

وی تعمید یافت چهل روز در بیابان با روزه و دعا بسر برد و شیطان از برای آزمایش وی ظاهر گردیده نتوانست ویرا به گناه در آورد. چون این امتحان بانجام رسید بمیان مردم آمده و سه سال عمر خود را کاملاً بخدمت آنها اختصاص داد. او از جانب پدر آمده بود تا آنکه دنیا را با راستی و عدالت حکمرانی نماید و ارادهٔ خدا چنین بود که همهٔ مردم او را چون خداوند خود قبول نمایند. تمامی قوّت و قدرت بوی داده شده بود ولی هیچ نمیخواست که مردم را مجبور باطاعت خود سازد. می‌توانست شمشیر برداشته و پادشاه بزرگی چون داود گردیده و جمیع یهود را بخود ملحق نماید، ولی نخواست با شمشیر بلکه تا با راستی و محبّت دیگران را بسوی خود مجذوب گرداند، زیرا که پیشرفت ظاهری میل وی نبود بلکه تا مردم را از جرم و خطا منزّه فرماید.

پس بتعلیم و موعظه اشتغال ورزید. وقتیکه مریضان را بنزد وی می‌آوردند بر حال ایشان از شفقت قلبی رقّت آورده و فوری با مسح نمودن ایشان را شفا میداد. چون اعمال خارق العادهٔ وی در اطراف انتشار یافت، دسته‌های زیادی از برای شفا به نزدش می‌شتافتند و وی نیز تمامی قوای خود را مصروف داشته زندگانی و سلامتی بهمه می‌بخشید. دیوان را اخراج نمود؛ ابرصان را طاهر کرد؛ با چند قرص نان هزاران را طعام داد؛ چون سوار کشتی بودند و انقلابی در دریا رخ نمود فوراً دریا را ساکن کرد؛ چندین دفعه مردگان را نیز زنده فرمود. تمامی این اعمال مصداق بر صحّت رسالت و شاهد بر حقیقت تعالیم وی بودند. نه تنها معجزات مذکور را برای ثبوت صدق ادعّای خویش بعمل می‌آورد، بلکه تا حاجت محتاجان را بر آورد و ایّام خود را صرف شفا و تسلّی و نجات دیگران گرداند. مسیح هیچگاه برای اعجاب سایرین یا منافع

شخصی معجزه صادر نمینمود. با آن قدرت الهی که داشت، می‌توانست دشمنان خود را با یک کلام معدوم نماید و یهودیان و رومیان را مجبور گرداند که تسلیم وی گردیده، مطیع اوامرش شوند، زیرا شخصی که قادر بر احیای مردگان باشد البته بر اعدام زندگان نیز توانائی دارد. ولی مسیح یکدفعه هم قدرت خود را برای اذیّت دیگران صرف ننمود و حاضر نشد تا از راه تهدید و شکنجه دیگران را مجبور بایمان نماید.

۳ ـ محبّت عیسی مسیح

عیسی مسیح در دنیا عزلت اختیار ننمود بلکه بر خلاف یحیی تعمید دهنده که روزگار خود را در بیابان‌ها در روزه و دعا بسر میبرد، وی همیشه معاشر با مردم بوده و جمعیّت گردش همیشه ازدحام می‌نمودند. چنانکه وقتی اراده مینمود به تنهائی عبادت نماید، لازم میشد که قبل از صبح برخاسته و در یکی از کوه‌ها فرصت عبادت بدست آورد. از روزه گرفتن وی فقط یکدفعه و آنهم قبل از شروع بتعلیم اطّلاعی در دست می‌باشد. ولی غالباً میخوانیم که در جشن‌ها و مهمانی‌ها حاضر میشد و اوّلین معجزهٔ وی در یکی از مجالس عروسی بوقوع پیوست. چون از برای رهنمائی و نجات خلق آمده بود، همیشه باماکنی که مردم اجتماع می‌نمودند حاضر می‌گشت و با بدترین گناهکاران معاشرت مینمود تا بهتر از عهدهٔ مساعدت و انجام وظیفهٔ خویش برآید. عیسی مسیح هیچوقت مردمرا بعزلت و گوشه نشینی دعوت نمی نمود بلکه اوّل بوسیلهٔ عمل طریقهٔ خدمت و محبّت را بدیگران نشان داده و بعد همه را باین زندگانی پاک و عادل یعنی خدمت بخدا و

محبّت بمردم، دعوت مینمود. کوچکترین اثر گناه را در زندگانیش مشاهده نمیکنیم و اعتراف بگناه یا استغفاری در دعاهای وی اصلاً نمی یابیم. در موقع محاکمه در خواست نمود تا دشمنانش ویرا بگناهی ملزم سازند ولی بجرمی محکوم نشد (یوحنّا ۸: ۴۶). نزدیکترین دوستانش شهادت میدهد که «در وی گناهی نبود» (رسالهٔ اوّل یوحنّا ۳: ۵ و اوّل پطرس ۲: ۲۲). اگرچه «دوست گناهکاران» خوانده می‌گردید، باز وجودش از هر آلایش و گناهی طاهر و منزّه بود.

در عصری که زن در مقابل مرد هیچ شمرده می‌شد، مسیح بطور مخصوصی مراقبت احوالات زنان را نموده و توجّهات مخصوصی به ایشان و اطفال معطوف می‌داشت. علمای خود پسند یهود را حیران نموده، زنان گناهکار را اجازه میداد تا با وی معاشرت نمایند، زیرا او زن و مرد را یکسان دانسته همه را برای نجات دعوت می‌فرمود. قسمتی از عالیترین تعلیمات خود را بزن گناهکار سامری تعلیم نمود. بیشتر از کسانیرا که شفا داد، زن بودند. بعد از قیام از مردگان اوّلین مرتبه خود را بزنی ظاهر نمود. تمامی زنان را خواهران خود دانسته، و محبّت بزرگی به‌کودکان داشته آنها را در آغوش خود گرفته برکت میداد. خلاصه از ضعفا تفقّد فرموده و سخت‌ترین کلمات خود را در بارهٔ لغزش دهندگان ضعفا بکار میبرد.

۴ — فقر عیسی مسیح

خداوند عیسی مسیح از حطام دنیوی طالب هیچ چیز برای خویشتن نبود. چون شروع بتعلیم و شفای مرضی نمود، ترک خانهٔ خود را در ناصره گفته و در سه سال خدمتش نه منزل و نه

مأوائی داشت. بعضی اوقات مهمان دوستان خود بوده و اغلب در زیر آسمان می‌خوابید چنانکه میفرماید: «روباهان را سوراخها و مرغان هوا را آشیانه‌ها است، ولی پسر انسان را جای سر نهادن نیست» (متی ۸: ۲۰). بعضی زنان مقدّس و متّقی از مایملک خود ویرا خدمت می‌نمودند، ولی باز در انجیل چند دفعه ملاحظه می‌کنیم که در گرسنگی بسر میبرد. کسیکه پنجهزار نفر را در یک محل غذا داد، حاضر نمیشد از برای سدّ جوع خود سنگی را بنان تبدیل نماید. با مردمانیکه میخواستند جبراً ویرا پادشاه سازند، موافقت ننمود و از سلطنت دنیوی دوری جست. فقر وی باندازه‌ای بود که چون مصلوب گردید، غیر از لباسی که بین سربازان تقسیم شد، ویرا چیزی دیگر نبود. چنانکه خود وی میگفت: «زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند» (مرقس ۱۰: ۴۵).

۵ — تعالیم عیسی مسیح

خداوند عیسی مسیح شریعتی چون شریعت موسی که در هر امر جزئی نیز تکلیفی از برای ما معیّن کند، بر قرار نفرموده و قوانینی از برای تقسیم ارث و عقوبت مجرمین یا امور دیگر سیاسی که بمقتضیات هر دوره تغییر پذیر است وضع ننموده، ولی در عوض بعضی اصول جامع روحانی که مقتضی هر زمان و همه‌گونه مردمان است مقرر فرمود که در جمیع امور مردم را راهنمائی نماید. در هر عصر اصلاحاتی در شریعت لازم است، ولی تعالیم مسیح مقتضی همه وقت است و در هر زمان لزوم اصلاحاتی در آن مشاهده نمیکنیم. عیسی تعالیم پیغمبران سلف را منسوخ ننمود بلکه آنها را بجای آورده و تکمیل فرموده است.

حقیقت تعالیم مسیح این بود که خدا بمنزلهٔ پدری است که تمامی بنی نوع بشر را چون فرزندان خود محبّت نموده، توجه و پرستاری می‌نماید. او تعلیم داد که این پدر وجودی مجهول و نا معلوم نیست بلکه عارف بر تمامی حوائج ما بوده و مشتاق است تا در معرفت وی رشد نمائیم. پس چون او پدر محبوب و کامل است، ما نیز بایستی بکوشیم تا مانند وی کامل گردیم. لازم است که حتّی دشمنان خود را نیز محبّت نمائیم و آسیب رسانندگان خود را بخشیده و در ازای بدی بدیگران نیکوئی روا داریم. باز تعلیم فرموده است که هیچ چیز ظاهری نمیتواند انسانرا نجس سازد، بلکه فقط گناه در قلب انسان را نجس مینماید. بدین لحاظ از شاگردان خود منتظر بود که مطلقاً قلوب خود را مطهّر و منزّه نگاهدارند. غضب را چون قتل، و خیالات ناپاک را با زنا یکسان میشمرد. شاگردان خود را قدغن اکید فرمود که از یک زن بیش نگرفته و زنهای خود را طلاق نداده دیگری را به نکاح خود در نیاورند. او فرمود که خدا در ابتدا یک زن و یک مرد آفرید و ارادهٔ وی آنست که این یگانگی جدائی نپذیرد. قسم خوردن را اکیداً قدغن فرموده خواست تا هرچه شخص بگوید کاملاً راست و صحیح باشد. خلوص عقیده را در عبادت لازم شمرده و بطور سخت کسانیرا که از روی ریا عبادت می‌نمودند ملامت میفرمود. روزه یا اعیاد یا نماز یا صدقهٔ مخصوصی تعین نکرد، بلکه شاگردان خود را تعلیم داد که خدا را چون پدر خود خورسند نموده و همیشه سعی نمایند تا ویرا خوشنود سازند و همگی را چون برادران خود محبّت نمایند.

مسیح راجع بملکوت آسمان یعنی سلطنت خدا اغلب موعظه می‌نمود و تعلیم میداد که فقط کسانیکه تولّد تازه یافته‌اند

و مثل اطفال کوچک گردیده‌اند می‌توانند داخل چنین ملکوتی بشوند و بدینوجه مردم را دعوت می‌نمود که از گناهان خود توبه نموده بوی ایمان آورند تا باب دخول برای ایشان مفتوح گردد. خود را «در» خطاب نموده و می‌فرمود که جمیع داخل شوندگان باید بوسیلهٔ وی دخول یابند. خویشتن را نیز جادهٔ مستقیم پدر دانسته و جز بوسیلهٔ خود شناسائی پدر را برای کسی ممکن نمیدانست. بالاتر از همه عیسی مسیح خود را پسر یگانهٔ خدا خوانده و تعلیم میداد که از برای قربانی بجهت گناهان مردم در این دنیا قدم نهاده است. تمامی محتاجان را بخود دعوت می‌فرمود تا بنزد وی آمده تحصیل راحتی نمایند چنانکه میفرمود: «بیائید نزد من ای تمام زحمت کشان و گران باران و من شما را آرامی خواهم بخشید». از تمامی مردم انتظار داشت که ویرا پادشاه و قاضی اعظم خود بدانند و پیشگوئی فرمود که رجعت خواهد کرد و تمامی مردگان را زنده نموده و بهرکس بر وفق ایمانش جزا خواهد داد. او قدرت آمرزش گناهان را داشته خود را با پدر یکی میدانست و فقط آنچه ارادهٔ پدر بود بانجام آن می کوشید.

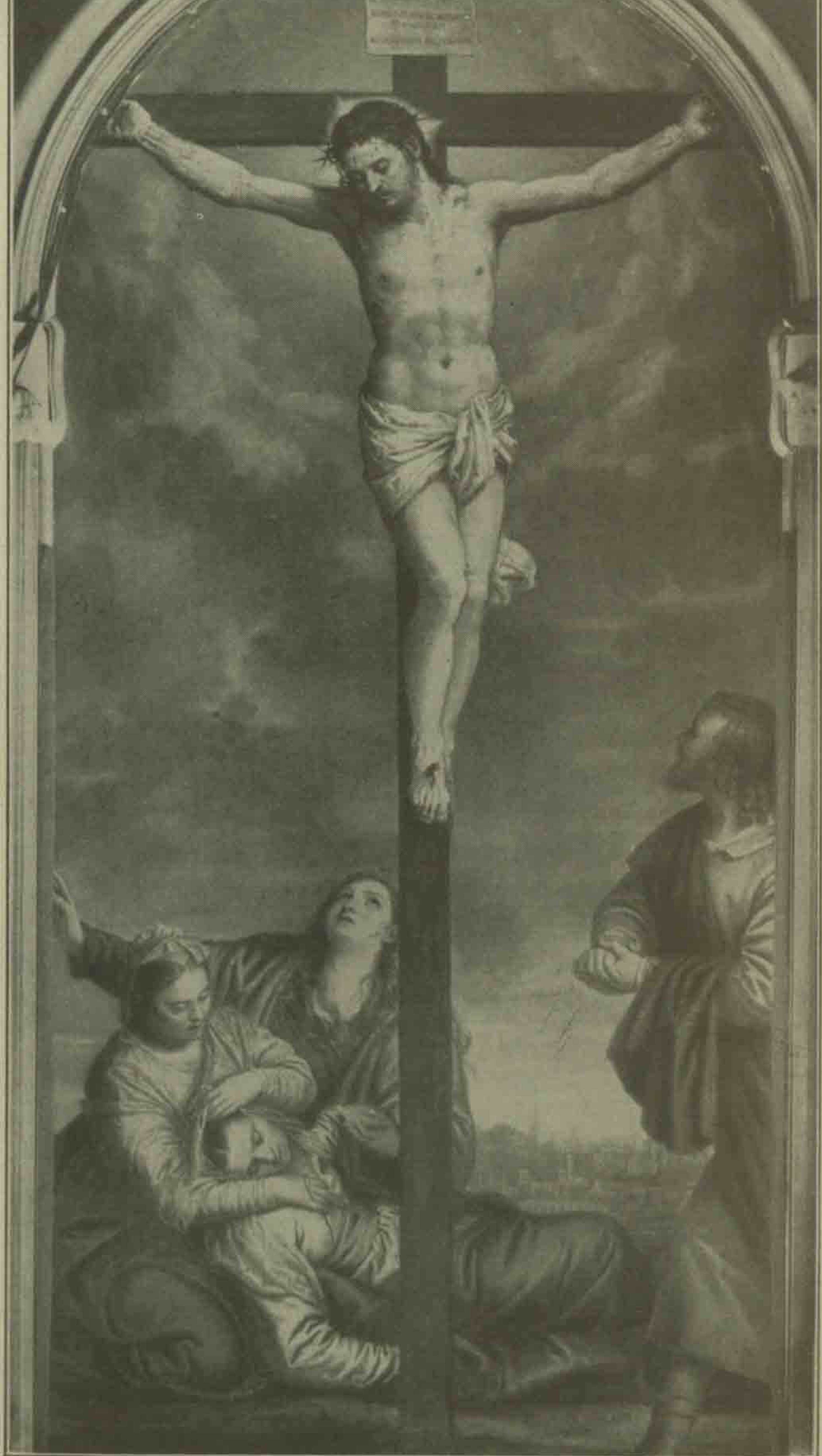
۶ ـ شاگردان عیسی مسیح

بسیاری از کسانیکه معجزات مسیح را دیده و تعلیمات ویرا می‌شنیدند بوی ایمان می‌آوردند و از ایمان آورندگان دوازده نفر جوان انتخاب فرمود که از همراهان وی باشند. دوازده نفر مذکور همیشه با وی بوده و هرچه میفرمود می‌شنیدند و هرچه عمل میکرد میدیدند و عمق محبّت ویرا درک نموده و بوسیلهٔ وی تربیت یافتند که در آنچه شنیده و دیده بودند دیگران را تعلیم داده و کار

ویرا بعد از وی ادامه دهند. این دوازده از طبقات دولتمندان و علماء نبودند، بلکه اشخاص معمولی و ساده بودند و بقدری مسیح را دوست میداشتند که حاضر شدند همه چیز را ترک نموده ویرا پیروی نمایند. اینان بتوسّط هوسهای خود و تیرگی روحانیّت خویش اغلب، باعث حزن و غم مسیح میگردیدند ولی مسیح بهتر از یک پدر آنها را دوست داشته و بزرگترین صبر و حوصله را نسبت بایشان نشان میداد.

۷ ــ تسلیم شدن و مرگ عیسی مسیح

علماء و حکّام یهود نمیخواستند باور کنند که این عیسی همان مسیح موعود است و از طرف خدا آمده است. بنا بر این حاضر نبودند که از گناهان نخوت و ریاکاری و تکبّر خود دست کشیده و توبه نموده بوی ایمان آورند. چون عیسی با کمال سختی و دلیری ایشان را در بارهٔ گناهانشان ملامت نمود، غضب بر ایشان مستولی شده و قصد قتل وی نمودند و آخرالامر مقداری پول به یهودا که یکی از آن دوازده نفر بود، دادند تا آقای خودرا تسلیم نماید. محاکمهٔ وی بر خلاف قانون و بطور عجله خاتمه یافت و فقط چون خود را پسر خدا میخواند محکوم باعدامش نمودند. در اینزمان یهودیان اتباع روم بوده و به تنهائی قادر بر اعدام مقصّرین نبودند. پس ویرا بحضور پیلاطس حاکم رومی برده گفتند که خود را پادشاه خوانده است و منتظر بودند که از طرف پیلاطس حکم قتلش صادر شود. پیلاطس گرچه خطائی در وی مشاهده ننمود، باز از یهودیان ترسیده حکم صلیبش را صادر نمود، و در روز جمعهٔ پانزدهم ماه نیسان یهودی که احتمال میرود در ۲۹ میلادی بوده، عیسی مسیح بیرون دیوارهای اورشلیم بین دو دزد مصلوب



«و اوست کفاره بجهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه بجهت تمام جهان نیز» (رسالهٔ یوحنای رسول)

گردید. بعد از ظهر چند نفر از شاگردانش ویرا در قبری سنگی که در آن نزدیکی بود، دفن نمودند.

۸ ــ قیام عیسی مسیح

دشمنان مسیح تصوّر کردند که دیگر از دست مسیح خلاصی یافته‌اند، ولی برخلاف آن در روز یکشنبه که بعد از صلیب شدنش روز سوّم میشد عیسی مسیح بر مرگ غالب گردیده از قبر قیام فرمود و همان روز خود را بعده‌ای از شاگردانش در اورشلیم ظاهر نموده و آنها را از حیات خویشتن مطمئن ساخت. برای مدّت چهل روزگاهی بافراد وگاهی بجماعات و حتّی یکدفعه هم به متجاوز از پانصد نفر خود را ظاهر نمود. در اینمدت با ایشان از ملکوت خدا صحبت نموده و برای ادامهٔ کار این ملکوت بعد از صعود خود دستورات لازمه بدیشان میداد. پس ایشان را فرمود که چند روزی در اورشلیم توقف نمایند تا بقدرت روح القدس از اعلیٰ آراسته شوند و بعد رفته پیغام نجات را تا اقصای ربع مسکون منتشر سازند و فرمود: «اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما میباشم». و این را گفته بآسمان صعود فرمود و از انظار ایشان نا پدید گردید.

قیام عیسی مسیح آخرین ثبوتی است که وی در حقیقت فرزند خدا و فقط نجات دهندهٔ عالم است. این قیام چون مُهر خدا تمامی اقوال و اعمال وی را ثابت میگرداند. ما را یقین می‌نماید که خدا قربانی ویرا برای رفع گناهان مردم قبول کرده و حاضر است که گناهان جمیع کسانیکه در حقیقت بوی ایمان آورند بخشیده و ایشان را نجات بخشد. چون خود وی تا بأبد زنده است، واضح است که دیگر لازم نیست که کسی آمده جای وی را

بگیرد. عیسی مسیح اصلاً آمدن پیغمبر دیگری را پیشگوئی نفرمود بلکه گفت که خودش بوسیلهٔ قدرت روح القدس تا بأبد همراه شاگردان خواهد ماند. بنا بر این مسیح در هرجا حاضر و قادر و مشتاق است که همهٔ کسانیرا که بنزد وی می‌آیند نجات بخشد. همچنین پیشگوئی فرمود که با کمال جلال خواهد برگشت وقتیکه مردگان برخیزانیده شده و برکسانیکه بوی ایمان نیاورده‌اند قضاوت شود.

از آنچه نوشته شد بخوبی معلوم میشود که عیسی مسیح از هر جهت فرد و بی نظیر بود. بجز او کسی از باکره متولّد نشده و تنها وی در این عالم از گناه مبرّا بود. هرگز کسی تعلیماتی عالی بمثل وی نیاورده و معجزاتی مانند وی بانجام نرسانیده و چنین محبّت فراوانی نسبت بمردم از هیچ شخص دیده نشده است. هیچکس مانند وی برای دیگران مصلوب نشده، و هیچکس دیگر نتوانسته است که بر مرگ غلبه یافته و از مردگان قیام نماید تا دیگر نمیرد. خلاصه فقط وی لایق است که کاشف خدای حقیقی و منجی عالم باشد.

اسنادِ تاریخی راجع بزندگانی مسیح

علاوه بر مندرجات عهد جدید بیاناتی دیگر راجع به عیسی مسیح بتوسط تاریخ نویسان معروف بت پرست نیز مندرج است. برای مناسبت فقط بذکر بعضی از آنها مبادرت می‌جوئیم.

اوّلاً کاغذی است که بتوسّط فیلسوف بت پرست مارا (۱) نام به پسرش سراپیان (۲) قریب ۷٤ م. نوشته شده است. شاید

(۱) Mara (۲) Serapion

این مارا ایرانی نژاد بوده، چون این کاغذ بزبان سریانی مکتوب است. او به عیسیٰ مسیح رجوع نموده و وی را «پادشاه عاقل یهودیان» می‌خواند و میگوید که یهودیان برای کشتن وی بعدالت تنبیه گردیدند.

ثانیاً تاسیتس (۱) (۵۵—۱۲۰ م.) تاریخ نویس رومی چون حریقی را که در روم در سال ٦٤ م. بوقوع پیوست شرح میدهد می‌نویسد: «کریستس در زمان سلطنت تیبریوس (۲) بتوسّط یکی از حکمرانان پنطیس پیلاطس سخت‌ترین مجازات را متحمّل گردید» (انالز (۳) ۱۵: ٤٤).

ثالثاً پلین جوانتر (٤) (قریب ٦۱—۱۱۳ م.) که هم نویسنده و هم یکی از حکمرانان امپراطوری روم بود، چون به طراژان (۵) امپراطور روم قریب ۱۱۲ م. کاغذ می‌نویسد میگوید: «بین مسیحیان بیطانیه (٦) معمول است که جمع شوند و بمسیح چون بخدا سرود بخوانند».

(۱) Tacitus (۲) Tiberius (۳) Annales (٤) Pliny the Younger
(۵) Trajan (٦) Bithynia

فصل سوّم

منشأ کلیسا

(۱) معنی لفظ کلیسا
(۲) کلیسا در عهد عتیق
(۳) یحیی تعمید دهنده
(۴) تأسیس اسرائیل جدید بتوسّط عیسی مسیح
(۵) اصول تعالیم مسیح
(۶) تعمید و عشای ربّانی
(۷) دوازده رسول
(۸) قدرت دوازده رسول
(۹) خلاصه

۱ ـ معنی لفظ کلیسا

کلیسا در فارسی کلمه‌ایست که از لفظ «اکلیسیا» (۱) که بمعنی «مجمع مقدّس» است گرفته شده و در عهد عتیق این لفظ مخصوصاً بر مجمع مقدّس بنی اسرائیل که قوم برگزیدهٔ خدا بودند دلالت می‌نماید. ولی در عهد جدید مقصود از اسرائیل حقیقی روحانی یعنی پیروان واقعی عیسی مسیح است. در این فصل مقدّمات کلیسا را بر طبق اناجیل اربعه بیان خواهیم نمود.

۲ ـ کلیسا در عهد عتیق

مقدّمتاً لازم است که راجع بکلیسای قبل از زمان مسیح مختصری گفتگو نمائیم. از ابتدای عالم در دنیا ایمانداران و خدا

(۱) ἐκκλησία

شناسان وجود داشته‌اند، ولی اوّل در زمان ابراهیم خدا پرستندگان خویش را امر فرمود که خود را از مردم دیگر مجزی ساخته و هیئتی از خود تشکیل دهند. این دعوت باابراهیم رسید و او و فرزندانش بوسیلهٔ اسحق و یعقوب قوم خاص خدا گردیدند. ایشان در زمین کنعان چون اجانب ساکن بوده و فقط خدای واحد را عبادت مینمودند. در زمان حضرت موسی خدا شریعتی برای ایشان فرستاد تا اعمالشان محدود و طرق عبادتشان معلوم گردد. همچنین خدا عهدی با ایشان بست که خدای ایشان باشد و ایشان متعهّد شدند که قوم خاص خدا بوده تمامی اوامر و احکام او را اطاعت نمایند. بدین طور در تحت سلطنت و حکمرانی خدا، بنی اسرائیل در زمین کنعان مثل سایر ممالک عالم تشکیل حکومت مستقلّی دادند. بدینوجه شریعتی را که خدا بدیشان عطا فرمود بالضروره دارای هر دو جنبهٔ سیاسی و مذهبی گردیده، از طرفی حقوق تملّک و مجازات اشخاص قاتل و دزد و غیره را معیّن مینمود و از طرف دیگر دستورات روحی از قبیل محبّت بخدا و همسایه و طرق عبادت را میداد.

بعد از چندی بنی اسرائیل خود را محتاج بیکنفر سلطان ظاهری دیدند تا بر ایشان حکمرانی کند و امور مملکتی ایشان را منظّم گرداند. خدا ابتدا شاؤل و بعد داود را برای ایشان بر سریر سلطنت نصب فرمود. خود خدا سلطان حقیقی بنی اسرائیل بود و بنی اسرائیل داود و سلسلهٔ وی را نمایندگان خدا می‌دانستند. ولی بنی اسرائیل غالباً با خدا نقض عهد نموده از عبادتش سرپیچیده و سلطنت وی را ردّ می‌نمودند و حتّی سلسلهٔ داود نیز متدرّجاً در این خدمت بزرگ از لیاقت خود کاستند. بدین وجه خدا پیغمبرانی فرستاد که مردم و پادشاهان را بطرف خود ارشاد نماید. البتّه

همیشه بعضی پرستندگان حقیقی خدا یافت میشدند، ولی عدهٔ ایشان نسبت بسایرین خیلی معدود بود.

۳ – یحیی تعمید دهنده

آخرین و بزرگترین پیغمبری که مبعوث گردید تا قوم خاص خدا را بتوبه دعوت نماید، یحیی تعمید دهنده بود که آمده اعلام نمود که ملکوت خدا نزدیک و بلکه بر در است و مردم را امر میکرد که برای ظهور آن خود را حاضر سازند. لفظ «ملکوت» بمعنی سلطنت است و مقصود یحیی چنین بود که خدا عنقریب سلطنت قدیمهٔ خود را تجدید مینماید و بار دیگر مردم وی را پادشاه حقیقی دانسته اوامرش را اطاعت کرده و او را تمجید خواهند نمود. یحیی همچنین مسیح موعود را که از طرف خدا مقدور بود در این ملکوت سلطنت نماید، معرفی نمود. این یحیی تأثیرات عمیقی در افکار بنی اسرائیل نمود و بسیاری از برای غسل تعمید بگردش شتافته، بدین طور نشان میدادند که برای تجدید عهد شکستهٔ خود با خدا حاضر و پادشاهی را که او می‌فرستد قبول خواهند نمود. ولی بسیاری از ایشان انتظار پادشاهی را داشتند که بریاست وی با دشمنان خود رومیان جنگیده مستقل شوند و چندان اهمیّتی بر آن عدالت و راستی که یحیی موعظه می‌نمود نمیگذاشتند.

٤ – تأسیس اسرائیل جدید بتوسّط عیسی مسیح

عیسی مسیح نیز از نزدیکی ملکوت خدا مردم را موعظه می‌نمود ولی او نخواست که مانند یحیی و پیغمبران دیگر بنی اسرائیل مردم را باطاعت شریعت موسی و بستگی بخدای ابراهیم

بخواند بلکه خیال داشت تا شالودهٔ محکم‌تری برای نجات مردم بگذارد. اوّلاً چنانکه خدا ابراهیم و فرزندانش را چون قوم خود انتخاب نموده بود وی نیز خواست یک قوم جدیدی انتخاب نماید، ثانیاً اراده نمود تا باین قوم جدید اصولی بدهد که آن اصول نکات و دقایق شریعت موسی را تکمیل نماید.

اسرائیل قدیم شامل فرزندان جسمانی یعقوب بود، امّا عیسی مسیح مشاهده نمود که اکثر یهودیان عصر وی لیاقت ملکوتی را که وی برای تأسیس و حکمرانی آن آمده بود، نداشتند و در مقابل بسیاری از امتها شایستگی دخول در این ملکوت را داشتند. پس ویرا لازم شد همه را در غربال امتحان بیخته و گندم را از کاه جدا نماید. انجام این امر کار دشواری بود. ریاکاران بسیار بودند و بر حسب ظاهر متّقی و خدا پرست می‌نمودند و بسیاری ظاهراً هیچ امید خوبی در ایشان دیده نمیشد، ولی باطناً در خود تخم‌های نیکوئی کشته بودند. در حلّ این مسئله مسیح جمیع مردم را دعوت نمود تا ویرا چون خداوند و پادشاه خود محبّت نموده اطاعت نمایند و جمیع کسانیکه این دعوت را اجابت نمودند در مجمع وی قبول گردیدند. عیسی مسیح را دولت و مقامی نبود تا بین پیروانش تقسیم نماید، بلکه بالعکس از شاگردان خود هم انتظار داشت که حاضر باشند ترک فامیل و دوستان و جمیع مایملک خود را بخاطر وی نموده او را متابعت نمایند. چنانکه آشکارا ایشان را مستحضر نمود که ممکن است در اثر ایمان بوی جفا بینند و شاید بعضی نیز کشته شوند. از این سبب عدهٔ اشخاصیکه قبول دعوت کرده کاملاً خود را بوی تسلیم می‌نمودند خیلی کم بود. بعضی نیز بامید منافع شخصی بوی گرویده و چون از حصول استفادهٔ مادی مأیوس میشدند، کناره جوئی اختیار میکردند. بنا بر

این مسیح تسلیم محض و ایمان صرف را از جمیع پیروانش انتظار داشت و فرمود که ایشان باید مانند شاخه‌ها در تاک حقیقی در وی جای گرفته، در حیاتش شرکت نموده و در وی زیست نمایند. و نیز منتظر بود که کسانیکه میخواهند وی را متابعت نمایند داخل پیروان وی شده و با ایمان داران دیگر متّحد بشوند، چه که مایل نبود شاگردانش منفرداً با فقدان وسایل اجتماعی زیست نمایند و خواست تا اتّحاد آنها با هم تولید محبّت مخصوصی نماید. عیسی مسیح در شب پیش از مصلوب شدنش برای اتّحاد و یگانگی شاگردانش دعا فرمود.

۵ — اصول تعالیم مسیح

عیسی مسیح نه فقط مانند خدا که ابراهیم را خواند، بنی اسرائیل را بخود دعوت نمود تا با هم یکی گردند، بلکه همچنانکه خدا بوسیلهٔ موسی قوانینی باسرائیل بخشید، مسیح نیز بهمانطور اصولی برای زندگانی متّحدهٔ شاگردانش عطا فرمود. ولی بین شریعتی که خدا بوسیلهٔ موسی باسرائیل بخشید و اصولیکه مسیح باسرائیل جدید تعلیم فرمود، تفاوت بزرگی بود. شریعت حضرت موسی هم سیاسی و هم روحانی بود، ولی اصول عیسی مسیح فقط روحانی است. علت این اختلاف بسیار واضح است. در زمان حضرت موسی بنی اسرائیل هم بخدای حیّ حقیقی ایمان داشتند و هم برای خود طایفه و ملّتی بودند، و لازم بود که خدا هم قوانین سیاسی و هم احکام روحانی بایشان ببخشاید تا تجاوز کنندگان از شریعت نیز تنبیه شوند. ولی مسیح ابداً نمیخواست که تشکیل مملکتی دهد و میل نداشت مثل اسرائیل قدیم که در کنعان

بودند این اسرائیل جدید را نیز به زمین مخصوصی برساند. او خیال نداشت که سلطنت او چون امپراطوری ایران و روم مملکت جداگانه‌ای در دنیای زمان وی بوده باشد. پس مصمّم گردید که از تمامی ملل روی زمین تشکیل یک مجمع روحانی دهد که هر ملّتی برای خود تابع قوانین سیاسی مملکت خود باشد ولی همهٔ ملل در ملکوت وی مسیح را خداوند بدانند و همدیگر را چون برادر محبّت نمایند. یهودیان زمان او میخواستند که مسیح هم مانند داود تشکیل حکومت ملّی بدهد. ولی مسیح این تقاضا را ردّ نموده سلطنت بر یک جمعیت روحانی و جامع یعنی کلیسای عام را بر تشکیل حکومت ترجیح میداد. اگر مسیح برای پیروان خود تعیین قوانین سیاسی مینمود، بدون شک تا کنون چندین مرتبه لازم می‌شد که چون قوانین موسی اصلاح شود، نظر باینکه احتیاجات سیاسی بنی نوع بشر در هر قرن تغییر پذیر است. ولی مسیح برای پیروان خود وضع اصول قوانینی نمود که همه وقت تغییر نا پذیر باشد، چون اصول او عمومی است و در هر وقت و هر مکان برای مردم همهٔ ملل قابل اجرا میباشد. پاداش عاملین شریعت خود را حیات ابدی و عقوبت تجاوز کنندگان را محرومیّت از ملکوت خود تعیین نمود و فرمود که در عالم آتیه آنها را با غضب الهی تنبیه خواهد نمود.

۶ — تعمید و عشای ربّانی

در شریعت موسی هر ذکوری لازم بود که مختون گردد تا عضویّت وی در قوم بنی اسرائیل برسمیّت شناخته شود. ولی برای اعضای اسرائیل جدید خود عیسی آئین تعمید را مقرّر فرمود. یحیی

تعمید دهنده کسانیرا که نزد وی آمده و توبه می‌نمودند، تعمید داده و بدینقسم آشکار می‌نمود که از گناهان گذشتهٔ خود پاک گردیده و از برای دخول در ملکوت خدا حاضر شده‌اند. بیشتر از شاگردان مسیح شاید بتوسّط یحیی تعمید دهنده تعمید یافته بودند و بعد از الحاق بمسیح لازم نبود دو باره تعمید یابند. چون نیقودیموس یکی از رؤسای یهود در شب نزد عیسی آمد و گویا میخواست تا در خفا یکی از پیروان مسیح گردد، عیسی بوی تأکید فرمود که «هرگاه کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود» یعنی بایستی تعمید یابد. عیسی مسیح مایل بود که پیروانش علناً ایمان خود را اقرار نمایند و بدینوجه ضرور گردید تا همه علناً تعمید گیرند. پیش از صعود، مسیح رسولان خود را امر فرمود که ایمان آورندگان را تعمید داده و در مجمع وی داخل گردانند ولی البته فقط این تعمید جسمانی را باعث نجات مردم نمیدانست.

آئین دیگری را که مسیح بر قرار فرمود عشای ربّانی می‌باشد که عبارت از غذائیست که همهٔ افراد مجمع وی در آن شرکت مینمایند. بنی اسرائیل یادگاری خروج از مصر عید فصح را نگاه میداشتند و در ازای این عید مسیح عشای ربّانی را بر قرار فرمود تا یادگاری مرگ وی از برای گناهان ما نگاهداری شود. در این عشا نان بمنزلهٔ جسم مصلوب مسیح در راه نجات ما میباشد و پیاله نشانهٔ ریختن خون وی میباشد که چون مهری بر عهد جدید است (خروج ۲٤: ۸ و لوقا ۲۲: ۲۰). مسیحیان بتوسّط شرکت در این غذا بستگی خود را بمسیح اظهار میدارند.

۷ — دوازده رسول

مسیح از میان شاگردانش دوازده نفر را بملازمت و همراهی خویش انتخاب کرد تا ایشانرا برای وعظ و رهنمائی مردم اعزام بدارد (مرقس ۳: ١٤). این اشخاص چون بعد از قیام مسیح از مردگان مأمور انتشار کلام وی بتمامی دنیا گردیدند، لذا «رسولان» خوانده شده‌اند (متی ۱۰: ۲). در عهد جدید معمولاً ملقب بدوازده رسولند. چنانکه بنی اسرائیل از دوازده پسران یعقوب بوجود آمدند، مسیح نیز بتوسّط انتخاب دوازده رسول آشکار فرمود که تشکیل اسرائیل جدیدی میدهد و این دوازده پدران اسرائیل جدید بوده و تمامی اعضای کلیسای مسیح از فرزندان روحانی ایشان تشکیل می‌یابند. از این دوازده بعضی جاه طلب بوده، آرزوهای دنیوی بسیاری داشتند و منتظر بودند که مسیح تشکیل سلطنتی داده ایشان را بمناصب عالیّه برگمارد. از این سبب پیوسته لازم بود که مسیح ایشان را از بخل و حسد و تکبر و سایر گناهانیکه غالباً متصدّیان مناصب را فرو می‌گیرد، آگاه سازد.

۸ — قدرت دوازده رسول

در اینجا باید ملاحظه نمود که مسیح تا چه اندازه برسولان خود اقتدار بخشید. در دو قسمت انجیل جواب این سؤال را مشاهده می‌کنیم: اولاً در متی باب ١٦: ١٨ و ١٩ مذکور است که مسیح به پطرس میفرماید: «و من نیز تورا میگویم که توئی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنّم

بر آن استیلا نخواهد یافت. و کلیدهای ملکوت آسمان را بتو می‌سپارم و آنچه بر زمین بندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشاده شود». و ثانیاً در متی باب ۱۸: ۱۵—۲۰ بدینقرار مرقوم است: «و اگر برادرت بتو گناه کرده باشد برو و او را میان خود و او در خلوت الزام کن. هرگاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را در یافتی. و اگر نشنود یک یا دو نفر دیگر را با خود بردار تا از زبان دو یا سه شاهد هر سخن ثابت شود. و اگر سخن ایشانرا ردّ کند به کلیسا بگو و اگر کلیسا را قبول نکند در نزد تو مثل خارجی یا باجگیر باشد. هر آینه بشما میگویم که هر آنچه بر زمین بندید در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشائید در آسمان گشوده شده باشد. باز بشما میگویم هرگاه دو نفر از شما در زمین در بارهٔ هرچه که بخواهند متّفق شوند، هرآینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد، زیرا جائیکه دو یا سه نفر باسم من جمع شوند آنجا در میان ایشان حاضرم».

در اناجیل اربعه فقط در دو قسمتِ مزبور است که کلمهٔ کلیسا استعمال گردیده، ولی این دو خود سند کافی هستند که مسیح مایل بوده است که از پیروان خود تشکیل مجمعی نماید و لفظ کلیسا را بر آن اطلاق فرماید. قوم اسرائیل گاهی «کلیسای اسرائیل» نامیده شده است و مسیح در متی ۱۶: ۱۸ میفرماید که مصمّم به تشکیل یک اسرائیل جدیدی است که البته عبارت از کلیسای عام مسیح میباشد. گشودن و بستن در متی ۱۶: ۱۹ اشاره به فتوای عالِم یهودی است که چیزی را حرام یا حلال می‌خواند. در متی ۱۶: ۱۹ مینماید که مسیح تمامی اختیارات حلّ و عقد امور را به پطرس رسول واگذار می‌کند. ولی در متی ۱۸: ۱۸ همین

اختیار را به کلیسای عمومی می‌بخشد. بنا بر این نمیتوان تصوّر نمود که مسیح پطرس را چون خلیفه و جانشین خود قرار داد یا آنکه او را بتوسّط دادن اختیار مخصوصی از سایر رسولان ممتاز فرمود. علّت اینکه عیسی مسیح در متی باب ۱۶: ۱۸—۱۹ شخص پطرس را مخاطب ساخته، این است که او بواسطهٔ اعتراف به پسر خواندگی عیسی لایق گردیده بود که قائد و ناطق کلیسا بشود و در حقیقت مشاهده میشود که پطرس همین سمت را نیز درکلیسا دارا بود. واضح است که مسیح پطرس را بریاست کل کلیسا معین نمیفرماید و منتظر نیست که وی جانشینی برای خود انتخاب نماید. در اعمال رسولان باب ۱۵ مشاهده می‌کنیم که نه پطرس بلکه یعقوب بمدیریّت کلیسای اورشلیم گماشته گردیده است.

در قسمت دوّم (یعنی در متی ۱۸: ۱۵—۲۰) مسیح ما را تعلیم میدهد که با برادری که بر ما خطا میورزد چگونه معامله کنیم. باید در خفا ویرا بتوبه دعوت نمائیم و اگر این اقدام اثری نبخشید بمعیّت بعضی از برادران ویرا بتوبه بخوانیم. و اگر اینهم ما را موفق نگردانید لازم است که مطلب را بکلیسا یعنی بمسیحیان حوزهٔ خود رجوع نمائیم. و اگر شخص مجرم بکلیسا نیز گوش ندهد از شرکت آن نیز خارج میگردد. از این چند آیه بکمال خوبی واضح میگردد که مسیح اقتدار را برسولان تنها واگذار نکرده که حکمرانان کلیسا باشند بلکه اختیارات را بخود کلیسا یعنی بعموم ایمانداران تفویض نموده است. یعنی فقط کلیسا دارای اقتدارات حلّ و عقد و قبول و ردّ اشخاص می‌باشد. رسولان مخصوصاً بطور خصوصی از برای خدمت و موعظه و تعلیم انجیل تعین گردیدند ولی اقتدار تنظیمات بخود کلیسا تعلّق گرفته است. از آنچه در اناجیل اربعه مکتوب است معلوم میشود که مسیح

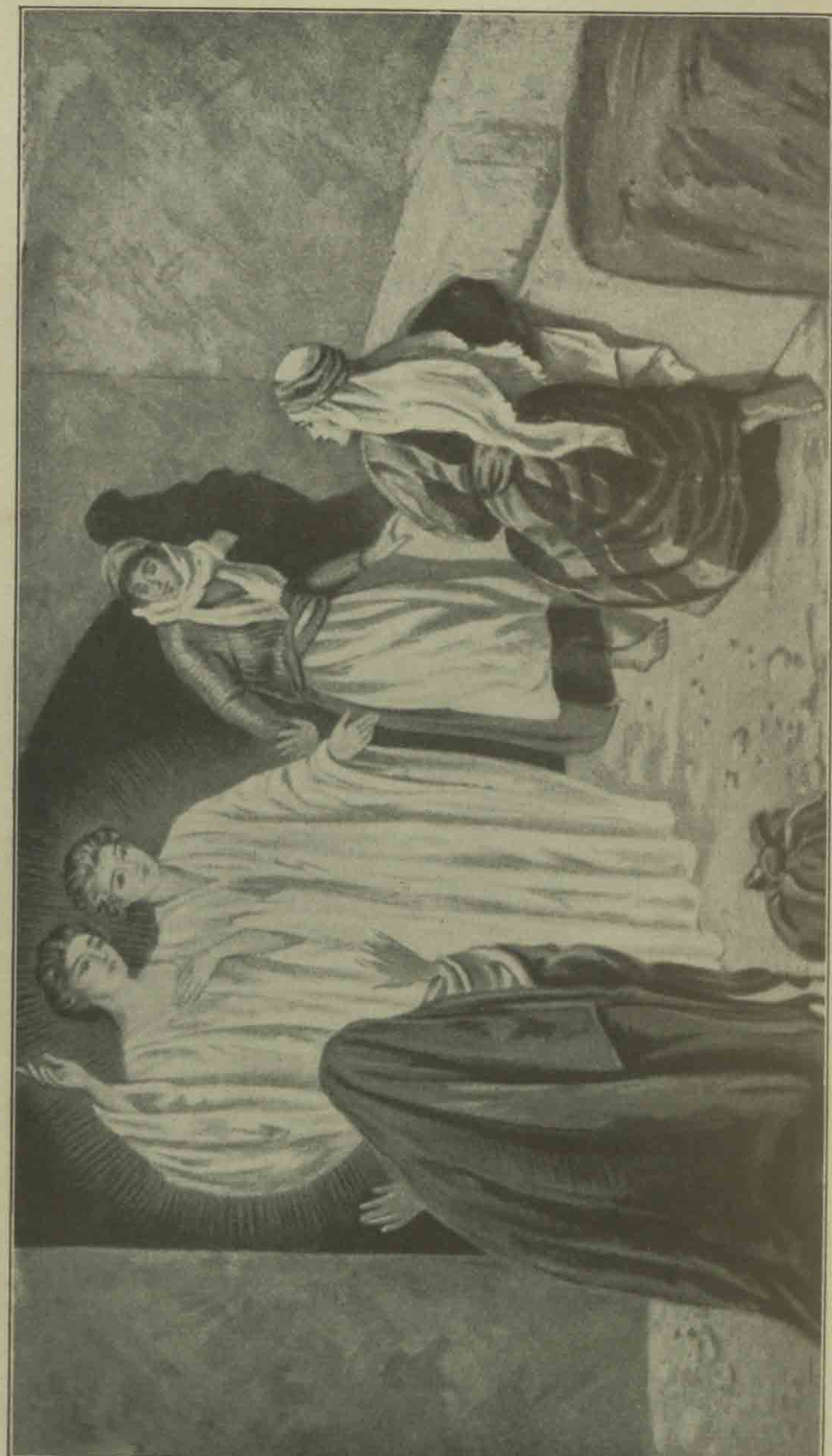
دستورات مفصّلی در اجرای این تنظیمات بکلیسا نداده بلکه روح القدس خود را عطا فرموده است تا در هر زمان دستورات لازمه را بمسیحیان ببخشد.

تعجّب است که با این اهمّیت بزرگی که باتّحاد مسیحیان و کلیسا گذارده شده، در اناجیل لفظ «کلیسا» فقط دو مرتبه مذکور گردیده است. بعضی از برای حلّ این مسئله لفظ «ملکوت» را که اغلب بر زبان مسیح بود با کلیسا یکی می‌دانند ولی چون در آیاتی که ملکوت خدا مذکور است دقّت شود، مفهوم میگردد که این ملکوت اگرچه مربوط بکلیساست، باز چیز عظیم‌تر و جامع‌تری است. آن ملکوتی را که برای آمدن آن مسیح شاگردان خود را تعلیم فرمود تا دعا نمایند مقصود نه فقط تأسیس کلیسا در تمام دنیا و جمع آوری تمامی طوائف بشرکت در آن است، بلکه آن اطاعت کاملی است که جمیع مردم بایستی به مسیح چون رأس کلیسا داشته باشند. مسیح مخصوصاً مشغول تأسیس چنین ملکوتی بود وکار تنظیم کلیسا را برسولان و خودکلیسا واگذار نمود زیرا در هر جائیکه ملکوت خدا مقرّر شود، کلیسا خود بسرعت تشکیل می‌یابد.

۹ — خلاصه

حال اطّلاعاتیرا که راجع بکلیسا در اناجیل مشاهده نموده‌ایم، خلاصه میکنیم. خداوند ما عیسی مسیح مصمّم بودکه مجمعی در جای اسرائیل قدیم تشکیل دهد. این مجمع را به «کلیسا» یعنی بهمان اسمی که قبلاً به مجمع اسرائیل اطلاق میشد موسوم گردانید، ولی لازم بود که این مجمع جدید در موارد ذیل از انجمن بنی اسرائیل

متفاوت بوده باشد: اوّل آنکه بنژاد معیّنی مختص نباشد بلکه عمومی باشد، دوّم آنکه کاملاً روحانی و مجزی از دولت و امور سیاسی باشد. اعضاء این مجمع کسانی هستند که از صمیم قلب مسیح را چون خداوند و سلطان خود میدانند و این اشخاص را لازم است که تعمید گرفته بدینطور رسماً داخل کلیسای مسیح شوند و با هم چون برادر بر حسب دستورات وی عمل نمایند. همچنین مقرّر فرمود که بیادگاری مرگ وی با شرکت یکدیگر عشای ربّانی را صرف نموده، بدین طور یگانگی خود را با وی ظاهر سازند. مسیح کلیسا را مختار فرمود که بانتظامات خود بر وفق اقتضای هر زمانی رسیدگی نماید و همچنین وعده فرمود که روح القدس را بتمامی شاگردانش ببخشاید تا در هر قدم هادی و رهنمای ایشان باشد. دوازده نفر از شاگردانش را بملازمت خویش خواند و آنها را رسولان نامیده و تعین فرمود که آنچه از وی شنیده‌اند بتمام ملل موعظه نمایند، یعنی ایشان را نه جانشین و خلیفه بلکه مؤسّسین و پیشوایان کلیسا قرار داد. خود عیسی مسیح خداوند حی سرمدی است و ویرا جانشین لازم نیست.



«در اینجا نیست بلکه برخاسته است»

فصل چهارم

توسعهٔ مسیحیّت در قرن اوّل

(۱) صعود مسیح و عید پنطیکاست
(۲) تعیین هفت نفر
(۳) نتائج جفا
(٤) انطاکیّه — مرکز جدید مسیحیّت
(٥) اوّلین سفر بشارت پولس رسول
(٦) شورای اورشلیم
(۷) دوّمین سفر بشارت پولس رسول
(۸) سوّمین سفر بشارت وگرفتاری پولس رسول
(۹) شهید شدن پولس و پطرس
(۱۰) یوحنای رسول در افسس
(۱۱) خراب شدن اورشلیم (۷۰ م.)
(۱۲) خلاصه

۱ – صعود مسیح و عید پنطیکاست

اگر خداوند ما عیسی مسیح از مردگان قیام نمیفرمود، کلیسا هرگز تأسیس نمییافت. پس از مصلوب شدن مسیح شاگردان در حالت یأس و در شرف پراکندگی بودند که ناگاه در روز سیّم خویشتن را ظاهر ساخته و ایشان را از حیات خود مطمئن ساخت. مدّت چهل روز خود را گاهی در اورشلیم و زمانی در جلیل و بعضی اوقات بافراد متعدّد و گاهی بدوازده رسول و وقتی نیز بر گروهی متجاوز از پانصد نفر پدیدار فرمود. در اینمدّت با ایشان از امور متعلّقهٔ بملکوت خدا تکلّم نموده و ایشان را امر فرمود که

تا اقصای جهان رفته انجیل را بهمه بشارت داده و ایمان آورندگان را تعمید دهند. ولی ایشان را قدغن فرمود که از اورشلیم جدا نشوند بلکه منتظر آن وعدهٔ پدر یعنی آمدن روح القدس باشند. پس بآسمان صعود فرمود و شاگردانش باورشلیم مراجعت کرده و منتظر آمدن روح القدس گشتند.

در اینوقت عدهٔ شاگردانیکه در اورشلیم جمع بودند قریب صد و بیست نفر میشد. از جملهٔ ایشان مریم مادر عیسی خداوند و برادرانش بودند که قبل از این در زمرهٔ شاگردانش محسوب نبودند و احتمال میرود که چون مسیح خود را به یعقوب برادر ارشد ایشان بعد از قیام ظاهر فرمود، ایمان آوردند (اوّل قرنتیان ۱۵: ۷). اوّلین عمل شاگردان این بود که شخص دیگری را بجای یهودای اسخریوطی که بعد از مصلوب شدن عیسی مسیح خود را انتحار نمود، انتخاب نمایند. پطرس چون ناطق و پیشوایشان بود، از همراهان عیسی که بعد از قیام نیز ویرا دیده بودند، دو نفر را بر پا داشته و از خدا خواست که یکنفر را انتخاب نماید. پس قرعه بنام ایشان افکندند و قرعه بنام متیّاس افتاد.

شاگردان تا ده روز در انتظار آمدن روح القدس موعود بودند و در روز عید پنطیکاست (پنجاه روز بعد از عید فصح) در حینیکه در یکجا جمع بودند، روح القدس بر ایشان نازل شده و تمامی ایمانداران آن محلّ را از این بخشش الهی مستفیض گردانید. در این وقت گروهی از یهودیان و جدیدان از پارتیا (خراسان) و عیلام (خوزستان حالیه) در مشرق تا حدود ایطالیا در مغرب برای عید در اورشلیم حاضر شده بودند. پطرس برخاسته با قوّت روح‌القدس چنان موعظه نمود و بطوری بقیامت خداوند مسیح شهادت داد که فوراً سه هزار نفر ایمان آوردند. بعضی این

واقعه را «میلاد کلیسای مسیح» خوانده‌اند چونکه تا قبل از روز پنطیکاست کلیسا بمنزلهٔ جسمی بیروح بوده وکاملاً تأسیس نیافته بود. وقتی که روح القدس بدان فرود آمد، کلیسا بدن زندهٔ مسیح گشت و برای رساندن بشارت انجیل و بسط مؤسّسات خویش در تمام عالم مستعدّ و آماده گردید. ملاحظه میشود که مسیح جانشینی برای خود تعیین نفرمود بلکه بدینطور روح القدس را به پیروان خود بخشید تا در تمامی امور ایشانرا تقویت و ارشاد نماید.

در اعمال رسولان ۲: ٤١ و ٤۲ چنین مکتوب است: «پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمید گرفتند ... و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت مینمودند». ازینرو مشاهده می‌شود که در کلیسا پنج نکتهٔ ذیل وجود داشت: (۱) تعمید — کسانیکه توبه کرده و کلام را پذیرفته ایمان میآوردند تعمید می‌یافتند. رسولان تعمید را شرط رسمی دخول به کلیسا قرار داده بدینطور فرمان خود مسیح را اطاعت می‌نمودند. (۲) تعلیم — رسولان در تمام امور پیشوای مسیحیان بودند. جدیدالایمانانرا به اوامری که از خود مسیح شنیده بودند تعلیم می‌دادند. به یهودیان اورشلیم موعظه نموده، بقیامت خداوند از مردگان بشارت میدادند و چون پیشوایان و قائدین دلیر اسرائیل جدید خدمت میکردند. (۳) مشارکت — حسّ اخوّت در مسیح یک محبّت و اتّحاد عجیبی در کلیسا تولید نمود به قسمیکه اغنیاء ثروت خود را با برادران فقیر خود تقسیم نموده و در ظرف مدّت قلیلی زندگانی ایشان شبیه بافراد خانوادهٔ واحدی گردید. این محبّت نسبت به یکدیگر همیشه در کلیسا بایستی پایدار باشد ولی مسیح هرگز حکم به زندگانی اشتراکی نفرموده است. (٤) شکستن نان — یعنی

عشای ربّانی که در ضمن خوردن خوراک در خانه‌های برادران نگاهداری شده و عید مسرّت و فرح شمرده میگردید. این قسمت بطور دیگری اتّحاد اعضاء را در مسیح که رأس کلیسا است نشان میداد. (٥) دعاها — مقصود از عبادتی است که مسیحیان اجتماعاً در تحت پیشوائی رسولان در هیکل یا منازل شخصی بجای میآوردند. علاوه بر پنج نکات مذکوره کلیسا فوق‌العاده باتّحاد و شجاعت و مسرّت و قوّت اعجاز موصوف و بسرعت در اورشلیم ترقّی مینمود. چونکه مسیحیان اینزمان شریعت موسی را نیز نگاه میداشتند، از اینرو جلب رضایت اغلب مردم را میکردند. ولی حکّام که اکثر از صدّوقیان و منکر قیامت بودند، بواسطهٔ اینکه رسولان قیامت مسیح را موعظه می‌نمودند بشدّت بضدّ آنها معارضه میکردند.

۲ ـ تعیین هفت نفر

یهودیانی که قبول دیانت مسیح را نمودند دو فرقه بودند، یعنی عبرانیان که بعبرانی متکلّم بودند و هلنیستیان (۱) که زبانشان یونانی بود. فرقهٔ ثانوی در خارج فلسطین سکونت داشته و در تحت تأثیرات تمدّن یونانی واقع شده و اخیراً به قصد نگاهداری عید یا اقامت باورشلیم مراجعت نموده بودند. مسیحیان یونانی زبان شکایت کردند که در موقع تقسیم غذا به فقیران کلیسا از بیوه زنان ایشان غفلت شده است و لهذا رسولان تمامی مسیحیان را به گرد هم خوانده و بوسیلهٔ قدرتی که مسیح بایشان داده بود بارشاد روح القدس در حلّ این مشکل اقدام نمودند. پس به کلیسا پیشنهاد کردند که هفت نفر از برای تقسیم زکوة انتخاب شوند و تمام

(۱) Hellenists

جماعت بدین رضا داده هفت نفر از مسیحیان یونانی زبان را بجهت این مهمّ انتخاب نمودند. پس رسولان دعا نموده و دست‌ها بر ایشان گذارده بجهت این خدمت ایشان را تخصیص دادند. محتمل است که همین رویّه در انتخاب خدّام انجیل در کلیسا نیز بعد متابعت شد و رسولان و مجمع برادران در دستگذاری اشخاص برای خدمت مقدّس با هم مشارکت می‌نمودند. نویسندهٔ اعمال رسولان این خدّام را «هفت نفر» میخواند.

یکی از این هفت نفر استیفان نام داشت و مردی پر از فیض و قوّت روح القدس و برای وعظ انجیل فوق العاده دلیر بود. تعالیم استیفان یهود را زیاده به خشم آورد و تهمت بر وی زده گفتند که این شخص میگوید عیسی هیکل مقدّس را خراب خواهد نمود و رسومیرا که خدا بما سپرده تغییر خواهد داد. این بنظر یهودیان متعصّب کفر آمده، وی را جلب و سنگسار نمودند. پس اوّلین شخص مسیحی که خود را در راه خداوند شهید کرد استیفان بود. یکی از پیشوایان یهود در موقع سنگسار شدن وی سولس بود که بعد پولس خوانده شده و «رسول امّتها» گردید.

۳ ــ نتائج جفا

جفائیکه در تعقیب شهادت استیفان بمیان آمد، نتایج عمده‌ای در تاریخ کلیسا بخشید. اولاً دائرهٔ کار بشارت را توسعه داد، چه که بغیر از رسولان اغلب مسیحیان اورشلیم به فرار از شهر مجبور گردیدند و هرجائیکه میرفتند در بشارت انجیل غیور بودند. فیلپس که یکی از آن هفت نفر بود، بسامره رفته و جمعی را مسیحی نمود. همچنین شخصی حبشی خواجه سرای مقتدر ملکهٔ حبشه

را که از طوایف غیر یهود یعنی از امّتها بود و از عبادت خدای اسرائیل در اورشلیم مراجعت می‌نمود، تعمید داد. بعضی از مسیحیان حتّی بدمشق نیز فرار نمودند و از برای گرفتاری اینان بود که سولس بطرف این شهر حرکت نموده و در بین راه رؤیائی دید و خود مسیح قیام کرده را مشاهده نمود و ایمان آورد. چون وی به مسیح پیوست نائرهٔ جفا خاموش گردیده و مسیحیان تا مدتی از نعمت آزادی و امنیّت متمتّع شدند. پطرس در انتشار مسیحیت قسمت عمده‌ای گرفت. چون در یافا (۱) بود شخصی از امّتها که کرنیلیوس (۲) نام داشت و متّقی و پرستندهٔ خدای حقیقی بود، از وی دعوت کرد تا آمده و او را تعلیم داده هدایت نماید. گرچه کرنیلیوس بموجب شریعت موسی نجس بود، باز پطرس بسبب رؤیائی که دید مأمور گردید تا بطرف منزل وی عزیمت نماید و چون آنجا رسید، کرنیلیوس و رفقایش را بشارت داد. در آنوقت روح القدس چنانکه در روز پنطیکاست بر رسولان ظاهر شد، بر این مجمع نیز فرود آمد و پطرس آنرا دیده بی درنگ همگی را تعمید داد. ولی بعضی از یهودیان مسیحی اورشلیم از حقیقت دور افتاده پطرس را برای معاشرت با امّتها سرزنش نمودند زیرا هنوز درک نکرده بودند که نجات از برای جمیع امّتها میسّر است.

نتیجهٔ دیگری که در تعقیب جفای استیفان برای مسیحیان حادث گشت این بود که اکثر مسیحیان از کنیسه‌های یهود برون رانده شده مجبور گشتند که خویشتن را از یهود مجزّی سازند. تا این زمان مسیحیان در کنیسه‌های یهود مانده و فقط تفاوتشان این بود که همان عیسی را که مصلوب شده و قیام کرده بود مسیح

(۱) Jaffa
(۲) Cornelius

موعود می‌شمردند، ولی حال در نتیجهٔ انفصال لازم شد که باستقلال مجالسی از خود برای عبادت و موعظه تأسیس نمایند. بعضی مسیحیان یهودی نیز برای سالیان دراز در کنایس مانده و هرگاه میخواستند دعا بخوانند، بتوسّط یهودیان بی ایمان لعنت میگردیدند.

٤ ــ انطاکیّه ــ مرکز جدید مسیحیّت

تا اینزمان اورشلیم مرکز کار کلیسا و پطرس قائد برجستهٔ آن محسوب میگشت. ولی از اینزمان ببعد در اوضاع تغییری رخ مینماید، یعنی بعضی از مسیحیان گمنام بانطاکیّه که بزرگترین و شریرترین شهر مشرق بود، رفته و مسیح را بیونانیان بشارت دادند و در نتیجه جمع کثیری ایمان آوردند. همینکه کلیسا از این پیشرفت اطلاع حاصل کرد، برنابا (۱) را از برای مساعدت مسیحیان آنجا اعزام داشت. برنابا فرصت را غنیمت شمرده از طرسوس (۲) پولس را همراه خود کرده و به معیّت وی برای یکسال تمام در کلیسای انطاکیّه خدمت نمود و کامیابی بزرگی نصیب ایشان گردید. کلیسای انطاکیّه اوّلین کلیسائی است که بین امّتها تأسیس گردید و فی الفور مرکز جدیدی از برای انتشار مسیحیّت شد و در اینجاست که اوّل پیروان مسیح را «مسیحیان» خواندند.

در اینوقت یعنی در ٤٤ م. که قریب پانزده سال بعد از مصلوب شدن مسیح بود بجای پطرس سولس که بپولس معروف گشت رقم برجستهٔ کلیسا گردیده و پیشوای بزرگ بشارت انجیل

(۱) Barnabas (۲) Tarsus

میشود. در همین زمان جفای تازه‌ای در اورشلیم واقع شده و هیرودیس اغریپاس (۱) پادشاه یهودیّه سر یعقوب برادر یوحنّا را از تن جدا ساخت. اوّلین رسولی که شهید گردید همین یعقوب بود. پطرس نیز محکوم باعدام گردید ولی بطور غریبی خدا ویرا نجات داد.

٥ ــ اوّلین سفر بشارت پولس رسول

(قریب ٤٦—٤٨ م.)

چون پولس و برنابا با سایر معلّمین و انبیاء در کلیسای انطاکیّه مشغول خدمت بودند، این دو مأمور گشتند که از برای خدمت امّتها روانه شوند. پس دست بر ایشان گذارده شده و با روزه و دعا عزیمت نمودند. یوحنّا مرقس (۲) نیز که یکی از اقوام برنابا بود ایشان را همراهی نمود. اوّل به قبرس (۳) موطن برنابا رفتند و در اینجا پولس پیشوای این دو نفر شده و از آنجا بآسیای صغیر رفتند و انجیل را در چندین شهر وعظ نمودند. در هر شهری که وارد میشدند ابتدا بکنیسهٔ یهودیان رفته و بقوم خود مژدهٔ آمدن مسیح موعود را رسانیده، از قیام وی اعلام می‌نمودند و از روی کتب مقدّسهٔ خود بیهود ثابت میکردند که عیسی همان مسیح موعود است. در کنائس یهود بعضی از امّتها وجود داشتند که دراعمال رسولان ۱۷: ٤ و ۱۷ و غیره به اسم «یونانیان خدا ترس» نامیده شده‌اند. پرستش خدای واحد حقیقی یهود این اشخاص را جذب نموده بود، ولی چون مختون نبودند جزو یهود محسوب نمیگردیدند. بسیاری از این یونانیان خدا پرست و یهود چون پیام

(۱) Herod Agrippa (۲) John Mark (۳) Cyprus

پولس را شنیدند ایمان آوردند، ولی همیشه در مقابل این اشخاص عدّه‌ای از ایمان امتناع ورزیده و شورش بر پا نموده پولس و برنابا را از شهر خارج میکردند. مخصوصاً متغیّر میشدند که پولس بدون آنکه این یونانیان را اوّلاً یهودی گرداند، آنها را برای ایمان و نجات دعوت می‌نماید. در شهر لستره (۱) پولس را به قسمی سنگسار نمودند که نزدیک بود بمیرد ولی با اینهمه بهمراهی برنابا بتمامی شهرهائی که قبلاً دیده بود، مسافرت نموده و مسیحیان را تشویق میکرد و در هر کلیسا کشیشان (پرسبیترها) (۲) مقرّر مینمود. پس از انجام این خدمت پولس و برنابا هر دو بانطاکیه برگشته و راپرت عملیّات خود را به کلیسائیکه اعزامشان داشته بود تقدیم نمودند.

٦ — شورای اورشلیم

(٥٠ م.)

در کلیسای اورشلیم فرقه‌ای معتقد بودند که مسیحیان نه فقط باید ایمان به مسیح داشته باشند، بلکه تمامی شریعت موسی را نیز بجا آورند. آنها آگاه نبودند که مسیح شریعت موسی را بانجام رسانیده و آنها را از قید آن آزاد و ایمان حقیقی را یگانه وسیلۀ نجات ایشان قرار داده است. بنا بر این چون شنیدند که در انطاکیه عدّه‌ای از امّتها ایمان آورده و مختون نگردیده‌اند، فوری بعضی را فرستاده بایشان گفتند که بدون ختنه نجات ممکن نیست. کلیسا از شنیدن این خبر مشوّش گردیده پولس و برنابا و چند نفر دیگر را باورشلیم فرستاد تا با رسولان و کشیشان (پرسبیترهای)

(۱) Lystra (۲) Presbyters

کلیسا در این خصوص مشورت نمایند. این واقعه بی نهایت اهمّیت داشت زیرا که اگر در آن روز فرقۀ یهودی پیشرفت میکرد، ممکن بود که مسیحیّت جزئی از یهودیّت گردیده و شاید هم بزودی از میان میرفت.

پولس و برنابا با یکی از یونانیان مسیحی شده تیطس نام (غلاطیان ۲: ۳) باورشلیم رفته و بتوسّط رسولان و کشیشان کلیسا پذیرائی گردیدند. پس شورائی بمدیریّت یعقوب برادر خداوند با حضور رسولان و کشیشان و تمامی مسیحیان منعقد گردید و از طرف فرقۀ یهودی پیشنهاد شد که یونانیان مسیحی باید مختون گردند. امّا پطرس نخست برخاسته اظهار داشت که چگونه خدا اوّل ویرا انتخاب نمود تا بامّتها موعظه نماید و چگونه بمحض ایمان روح القدس خود را باین امّتهای نا مختون نیز عطا فرمود و در خاتمه تقاضا نمود که این امّتها بنگاهداری شریعت موسی مجبور نگردند. سپس پولس و برنابا نیز هر یک از موفّقیّتهائی که خداوند در مسافرت‌های بین امّتها نصیبشان نموده بود، سخن گفته و بالاخره یعقوب که گویا مدیر مجلس بود پیشنهاد نمود که امّتهای مسیحی لازم نیست شریعت موسی را نگاهداری نمایند و ختنه گردند، مگر اینکه از نجاسات بتها و زنا و حیوانات خفه شده و خون پرهیزند. این پیشنهاد به تصویب همگی رسیده و نوشته‌ای از طرف کلیسای اورشلیم در اینموضوع به کلیساهای امّتها ارسال گردید و با خوشحالی تمام پذیرفته شد. مقصود اجتناب از قربانیهای بتها و غیره اوّلاً آن بود که روح محبّت و یگانگی در تمام کلیساها بر قرار باشد، زیرا یهودیان مسیحی را ممکن نبود که با برادران یونانی که مصّر بر خوردن خون و غیره بودند معاشرت نمایند و ثانیاً آنکه این یونانیان مسیحی جدید الایمان به

بت پرستی رجعت نمایند. سخت‌ترین پیش‌آمدها برای مسیحیان قرن اوّل همین قضیّه بود ولی روح مسیح آنرا به بهترین طریقی حلّ کرد. لازم بود که هم حقیقت تأیید شود و هم اتّحاد کلیسا ثابت بماند و شورای اورشلیم بانجام هر دوی این امور موفّق گردید (اعمال رسولان ۱۵).

۷ ـ دوّمین سفر بشارت پولس رسول

(۵۱—۵۳ م.)

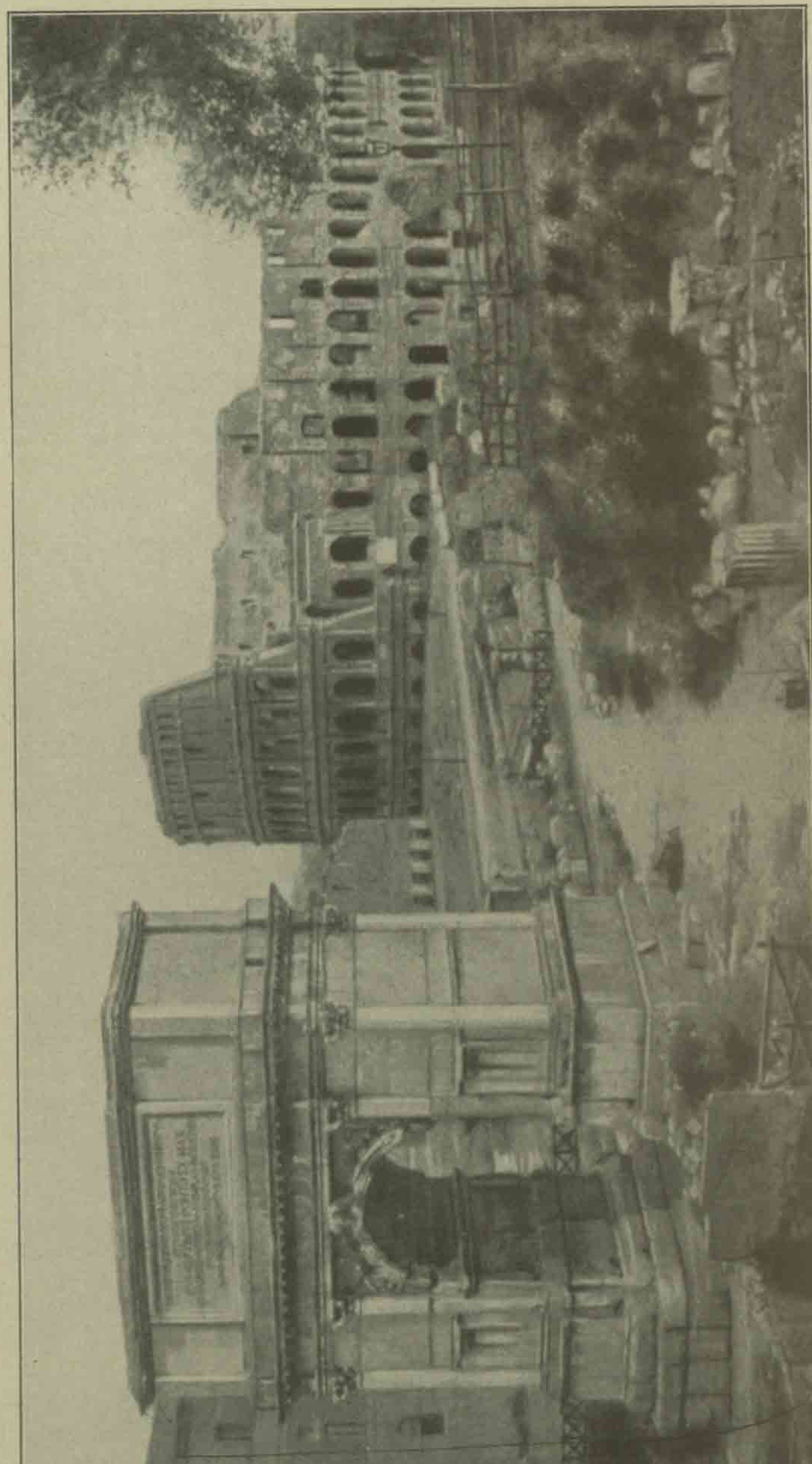
پس از مدّتی خدمت در انطاکیّه، پولس با سیلاس همراه گردیده عازم دوّمین سفر بشارت گردید. در لستره تیموتاؤس که از ایمان آورندگان سفر اوّلش بود بوی ملحق شد و با وی پس از باز دید کلیساهای تأسیس یافتهٔ خود بارشاد روح القدس از چندین جای گذشته و به ترواس در آمده از آنجا باروپا وارد گردید. در ترواس دکتری یونانی لوقا نام که محتملاً از ایمان آورندگان انطاکیّه بود بایشان پیوست. پولس با آنکه در تمامی شهرها جفا میدید، کامیابی نصیبش گردیده و کلیساها در فیلپی و تسالونیکی و بیریّه و قرنتس تأسیس نمود. در قرنتس که در تجارت عمده‌ترین شهر امپراطوری روم بود مدّت هیجده ماه توقّف کرده و انجیل از آن مرکز بنقاط دیگر ایالت اخائیه انتشار یافت. مادامیکه در این شهر بود دو نفر از روم یعنی اکیلا و زنش پرسکلّه که هم صنعت وی بودند به خدمتش رسیده و با هم به شغل چادر دوزی اشتغال ورزیده و در کار بشارت نیز پولس را بسیار امداد نمودند. چون پولس برای سوریّه حرکت نمود، ایشان را تا افسس همراه خود آورده دستور داد که از برای مراجعت فوری وی منتظر باشند.

۸ ـ سوّمین سفر بشارت و گرفتاری پولس رسول

(۵۴—۵۸ م.)

پس از باز دید اورشلیم و انطاکیّه پولس بافسس مراجعت نموده و سه سال در آنجا مشغول خدمت گردید. مبشّرین دیگری نیز که اسامی بیشتر آنها مفقود است وی را کمک نمودند و در عـدّه‌ای از شهرهـای اطراف افسس کلیساها تأسیس یافت. پولس در این شهر رسالهٔ اوّل به قرنتیان را مرقوم داشت. در اینموقع پولس خیلی مشتاق بود که کلیساهای امّتها مقداری پول جمع آوری نموده و برای فقرای کلیسای اورشلیم ارسال دارند. اگرچه بعضی از افراد کلیسای اورشلیم بر پولس اعتماد نداشته و خدمات ویرا منظور نداشتند، او مخصوصاً مشتاق بود که در عوض این عمل محبّت خود را به آنها نشان بدهد و نیز امیدوار بود که بتوسّط فرستادن این هدیه بستگی نزدیکتری بین کلیسای اورشلیم و کلیسای امّتها پدید آورد. در عین حال پولس را لازم بود که با کمال جدّیت به ضدّ تعالیم دروغ یهودیان مسیحی شده که با وجود تصمیم کلیسای اورشلیم مشغول زحمت دادن کلیساهای امّتها و اصرار نمودن بر ختنهٔ آنها بودند، مجادله نماید. رسالهٔ به غلاطیان را مخصوصاً برای حلّ همین مسئله نوشت.

در همین سفر سوّم بود که پولس رسالهٔ بر جستهٔ خود را برومیان نوشت. گرچه هنوز رسولی بروم نرفته بود، ولی بوسیلهٔ خدمت بعضی مبشّرین و مسافرین گمنام مسیحی کلیسائی در آنجا مشتمل از یهود و یونانی برقرار گردیده و حتّی بعضی از اجزای خانوادهٔ خود قیصر نیز در آن عضویّت داشتند. افراد این کلیسا بقدری غیرتمند بودند که پولس می‌نویسد «ایمانشان در تمامی



کالیسیوم و طاق نصرت تیطس در روم

عالم شهرت یافته است» (رسالهٔ رومیان ۱:۸). پولس خیلی مایل بود که سعادت یافته به پایتخت امپراطوری روم برود و از آنجا باسپانیا که انتهای غربی اروپا بود عزیمت نماید. ولی لازم بود که پیش از آن باورشلیم رفته پولیرا که کلیساهای امّتها برای فقرای کلیسای اورشلیم داده بودند شخصاً بمصرف رساند.

در اورشلیم عدّه‌ای از یهودیان بی ایمان بحدی بر وی ازدحام نمودند که سربازان رومی باشکال ویرا خلاصی دادند. دو سال زمامداران رومی ویرا توقیف نموده و بالاخره بنا بر در خواست خود پولس او را بروم فرستادند تا در حضور قیصر محاکمه شود. در روم نیز مدّت دو سال محبوس بود ولی اجازه داشت که دوستان خود را دیده و برای آنها موعظه نماید. پولس رساله‌های فیلپیان و افسسیان و کولسیان را در حبس روم مرقوم داشت. از این رساله‌ها معلوم میگردد که در آسیای صغیر بعضی معلّمین کذبه ظاهر گردیده و تعلیم میدادند که مسیح خداوند رئیس کلّ و خالق جمیع موجودات نیست. پولس به کولسیان و افسسیان مخصوصاً مرقوم داشت تا مسیحیان را از این اشتباهات آگاهی دهد.

۹ ـ شهید شدن پولس و پطرس

(قریب ٦٧ م.)

کتاب اعمال رسولان حکایت پولس را فقط تا زمانیکه در روم حبس بود می‌نویسد ولی از رسالاتیکه به تیموتاؤس و تیطس نوشته ملتفت میگردیم که بعد آزاد گردیده برای سفر بشارت دیگری نیز عزیمت نمود. تیموتاؤس مبشّر معتمد را در افسس گذاردکه به ضدّ تعالیم دروغ استقامت ورزیده وکلیسای آن محلّ

را مرتّب گرداند. تیطس را در جزیرهٔ کرت (کریت) واگذاشت تا کلیساها را ترتیب داده و در هر شهر کشیشان معیّن گرداند. ولی چیزی نگذشت که خود دوباره توقیف گردیده بروم برده شد. در عهد جدید حکایت شهید شدن وی مکتوب نگردیده، ولی ترتولیان (۱) می‌نویسد که نرون (۲) امپراطور روم سر وی را در روم از تن جدا نمود. این کار تقریباً در ۶۷ م. واقع گردید. مبشّری بقدر و قدرت و طاقت و همّت پولس هنوز پیدا نشده است. پطرس نیز بقول بعضی از مورّخین قدیم در همین ایّام شهید شد. قبل از آنکه بصلیب آویخته شود در خواست نمود که چون لایق نیست که مثل خداوندش مصلوب شود، سرازیر مصلوبش کنند. محتمل است که این خبر صحّت داشته باشد. در همین وقت یعقوب برادر خداوند نیز که رئیس کلیسای اورشلیم بود، بحکم رئیس کهنه در اورشلیم سنگسار گردیده به قتل رسید.

۱۰ — یوحنّای رسول در افسس

(قریب ۷۰—۱۰۰ م.)

از این تاریخ مرکز مسیحیّت بتدریج بطرف مغرب سیر می کند و از رحلت پولس تا انتهـای قرن اوّل بافسس منتقل می‌شود. پاپیاس (۳) برای ما مینویسد که یوحنّای رسول در افسس سکنی گرفته و خیلی سالخورده گردید و آخرالامر شهید شد. خواه وی شهید شده و یا نشده باشد، همینقدر میدانیم که بجزیرهٔ پطمس (٤) تبعید گردید و در آنجا مکاشفه‌ای از عیسی مسیح بوی رسید و آنرا

(۱) Tertullian (۲) Nero (۳) Papias (٤) Patmos

جهت کلیساهای هفت‌گانهٔ آسیای صغیر فرستاد. جِرُم (۱) می‌نویسد که یوحنّا هرگز از تکرار این عبارت خسته نمیشد که: «ای فرزندان من همدیگر را محبّت نمائید». چون از وی پرسیدند که چرا این عبارت را این قدر تکرار می‌کند، فرمود که اگر همین یک اصل مراعات و عمل شود دیگر انسان را چیزی لازم نیست.

کلمنت اسکندریّه (۲) چنین حکایت می‌نماید: یوحنّای رسول جوانی را بدست اسقف (اپیسکپاس) (۳) یکی از کلیساها سپرد تا در انجیل تعلیم یابد. ولی بعد از آنکه این جوان تعمید یافت دیگر اسقف مذکور عطف نظری بوی ننمود و این جوان رفته‌رفته با بدان معاشر گردیده و رئیس یک عدّه از دزدان گردید. پس از چندی یوحنّا همان اسقف را ملاقات نمود و جوان مزبور را طلب کرد. اسقف با تأسّف اظهار داشت که: «این جوان درخدا مرده واینک در کوه‌ها براهزنی مشغول است». یوحنّا اسبی طلب کرد و بهمراهی راهنمائی بجستجوی او بطرف کوهسار رهسپار گردید. چون بدسته‌ای از این دزدان برخورد خود را بآنها تسلیم نموده خواهش کرد که او را در حضور رئیسشان ببرند. رئیس دزدان یوحنّا را شناخت و از خجالت برگشته فرار نمود. ولی یوحنّا با آنکه پیر و سالخورده بود در عقب وی دویده و بآواز ویرا خوانده تمنّا کرد که برگشته توبه نماید. و نیز ویرا مطمئن ساخت که اگر بخواهند از برای دزدیهایش ویرا تنبیه نمایند وی حاضر است در جایش کشته شود. بالاخره رئیس دزدان توقّف نموده اسلحه را پائین انداخته زار زار بگریست. یوحنّا دست خود را به گردنش انداخته وی را بوسید و بر زانو افتاده برایش دعا نمود و باعث

(۱) Jerome (۲) Clement of Alexandria (۳) Episcopus

شد که این جوان دو باره بکلیسا ملحق گردد. از اینرو می‌بینیم که یوحنّای رسول محبّت را در فعل و قول بدرجهٔ کمال رسانید.

۱۱ – خراب شدن اورشلیم

انهدام اورشلیم که در ۷۰ م. واقع گردید، از برای تاریخ کلیسا خیلی مهمّ است. یهودیان تماماً یاغی شده و سربازان رومی برای سرکوبی ایشان در تحت ریاست تیطس (۱) پسر امپراطور باورشلیم متوجّه گردیده و مدّت پنج ماه آن را محاصره نمودند. چنان قحطی وحشتناکی شهر را فرو گرفت که گویند حتّی مادری گوشت طفل خود را برای سدّ جوع تناول کرد. در نتیجهٔ کشتار و قحطی قریب یک ملیون یهود تلف گردیده و آخرالامر سربازان رومی شهر را تصرّف نموده و هیکل مقدّس با عظمت را سوزانیدند. بدینطریق پیشگوئی خداوند ما مسیح بانجام رسید که: «سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد مگر آنکه بزیر افکنده شود» (متّی ۲۴: ۲). یهودیان باطراف و اکناف زمین پراکنده گردیده و نود و هفت هزار نفر از ایشان را سربازان رومی اسیر نموده به بندگی فروختند.

پس از این فیروزی موکب تیطس با یک نمایش با شکوهی وارد روم گردید، شمعدانهای طلا و سایر اثاثیهٔ مقدّسهٔ هیکل همراه موکب وی بمعرض نمایش عام گذارده شد. طاق نصرتی نیز بیادگاری این ظفر بنا گردید که تا امروز در شهر روم باقیست و بر آن نقش سربازانیکه بر شانهای خویش شمعدانهای طلا را برداشته‌اند، نمایان است.

(۱) Titus



نقش اثاثیهٔ هیکل بر دوش سربازان رومی

در سال ۱۳۵ م. اورشلیم مسمّی به الیا کاپیتولینا (۱) گردید و معبدی برای خدای مشتری (۲) در موضع هیکل مقدّس بنا شد و یهود را قدغن اکید گردید که حتّی نزدیک شهر مقدّس خویش نیز نیایند.

قبل از خرابی اورشلیم مسیحیان به پلا (۳) واقع در مشرق رود اردن فرار نموده و خود را از این آفت خلاصی دادند. خرابی اورشلیم عامل بزرگی در جدا نمودن کلیسای مسیح از دیانت یهود بود، زیرا مسیحیانی که تا اینوقت بر حفظ احکام موسی مواظبت می‌نمودند برایشان واضح گردید که قربانیها و تمامی رسوم قدیمه در عیسی مسیح خاتمه یافته‌اند. در همین موقع رسالهٔ بعبرانیان نوشته شده و این امر را ثابت نمود.

۱۲ ـ خلاصه

پس می‌بینیم که دین مسیح تا انتهای قرن اوّل در تمامی امپراطوری روم انتشار یافت. قسمت بزرگی از ساکنین امپراطوری هنوز مسیحی نشده و قراء و قصبات بسیاری نیز وجود داشتند که بشارت انجیل را هنوز نشنیده بودند، ولی کلیساها در شهرهای عمدهٔ امپراطوری تأسیس یافته و دانهٔ خردل شروع نموده بود که درخت عظیمی گردد. جای تعجّب است که راجع به تأسیس کلیسا در مصر خبری نداریم ولی یقیناً بوسیلهٔ بعضی مبشّرین گمنام، انجیل در اوایل در آنجا موعظه گردیده و اسکندریّه که بقول بعضی زمینهٔ خدمت مرقس بود بزودی یکی از مراکز عمدهٔ مسیحیّت شد. مسیحیان کلیسای اوّل معتقد بودند که دوازده رسول ممالک روی

(۱) Aelia Capitolina (۲) Jupiter (۳) Pella

زمین را بین خود تقسیم نمودند و متّی در حبشه، برتولما در عربستان، توما در ایران و هند و غیره بشارت کلام مسیح را دادند. ولی برای اثبات این مطلب اسناد قویه‌ای موجود نیست. باستثنای پطرس و یوحنّا راجع به عملیّات سایر رسولان مدارک صحیحی باقی نمانده است. جالب توجّه میباشد که در قرن اوّل شاگردان مسیح با کمال موافقت و اتّحاد با هم خدمت نمودند و مدرکی برای ثبوت تفرقهٔ قابل ملاحظه‌ای بین ایشان در دست نداریم. حکایاتیکه در مثنوی از تفرقهٔ رسولان بعد از صعود مسیح ذکر گشته بهیچوجه بر اساس تاریخی قرار نگرفته است. بالعکس رسولان تماماً یک انجیل را بشارت داده، همان خداوند را خدمت نموده و از برای بنای کلیسای واحدی زحمت کشیدند. مسیح دعا نمود تا تمامی شاگردانش یکی باشند و این یگانگی را در اواخر قرن اوّل بین مسیحیان مشاهده میکنیم.

فصل پنجم

نوشتن و انتشار عهد جدید

(۱) نوشتن رساله‌ها
(۲) نوشتن اناجیل
(۳) انتشار کتب مقدّسهٔ مسیحی
(۴) تعیین کتب عهد جدید
(۵) ترجمه‌های قدیمه
(۶) تحصیل نسخ قدیمه

۱ — نوشتن رساله‌ها

تعجّبی نیست که مسیحیان اغلب «اهل کتاب» نامیده شده‌اند زیرا که در تحصیل و ترجمه و انتشار نوشتجات مقدّسه هیچ قوم دیگری بدین درجه غیور نبوده‌اند. کتاب عهد جدید مسیحیّت را قوّت مخصوصی بخشیده، ولی مسیحیان تا زمانی بغیر از کتب پیغمبران سلف نوشته‌ای دیگر نداشتند. خداوند ما عیسی مسیح کلمهٔ پاک خدا و در وی تمامی خزائن حکمت و علم مخفی بود (کولسیان ۲: ۳) و لازم نبود تا کتابی نوشته بیادگار گذارد. اوّلین کسانیکه بمسیح ایمان آوردند، کلمات پر از فیض ویرا شنیده و اعمال محبّت آمیز ویرا ملاحظه نموده و او را سرمشق خود قرار داده متابعتش کردند. آنگاه روح ویرا دریافت نموده و در وی پیوند گردیده حیات جاودانی را تحصیل نمودند. پس ایشانرا کتابی لازم نبود. اعمال و کلمات عیسی مسیح بر صفحات قلوب ایشان مکتوب و خود مسیح تمامی احتیاجات روحانی ایشانرا رفع مینمود.

چون مسیح خداوند بآسمان صعود کرد، رسولان خود را در اورشلیم خوانده و فرمود که از اورشلیم و یهودیّه شروع نموده و در سامره و تا اقصای جهان نجات ویرا بشارت دهند. رسولان مطابق دستورات عیسی مسیح عمل نمودند و بسیار اشخاص از لبهای ایشان بشارت و تعلیم شیرین مسیح را شنیده و حکایت زندگانی و مرگ و قیامت وی را درک کردند. پس مسیحیان در دورهٔ زندگی رسولان کتابی غیر از عهد عتیق لازم نداشتند و در هر چیزی که فهمشان قاصر بود فوری از رسولان استفسار میکردند یعنی رسولان را بمنزلهٔ پیغمبران خدا دانسته و پیغام آنها را چون کلام الهی قبول میکردند (۱ تسالونیکیان ۲: ۱۳). ولی چون رسولان بشهرهای دیگر رفتند، مسائلی پیش آمد که مسیحیان جدیدالایمان در حلّ آنها قاصر شدند. پیغمبران کذبه گاهی ظاهر شده و بر ضدّ انجیل حقیقی تعلیم میدادند؛ اعضاء کلیسا گاهی بگناه گرفتار شده و مستحّق تهدید میگردیدند. رسولان گاهی شخصاً بکلیساها رسیدگی کرده و گاهی بوسیلهٔ فرستادن رسالاتی تعالیم صحیح را بمسیحیان میسپردند. کلیساها این رسالات را چون تعالیم شفاهی رسولان مقدّس دانسته و از طرف خدا شمرده و چون کلام خدا میپذیرفتند و برای آنها رساله‌های مزبور و کتب عهد عتیق همه از الهام الهی بوده و برای تعلیمشان ضرور بود و بدینوجه هر دو را با هم در مواقع جلسات کلیسائی تلاوت میکردند.

رسولان نیز نوشتجات خود را از الهام الهی میدانستند و پولس و نویسندگان دیگر رساله‌ها روح القدس را در هرچه که تعلیم میدادند و می‌نوشتند رهنمای خود شمرده و تعالیم خود را راست و از طرف خدا میدانستند (اوّل قرنتیان ۲: ۱۰—۱۶؛

غلاطیان ۱: ۸—۱۲ و غیره). این دوازده را خود عیسی مسیح انتخاب نموده بود و بدیهی است که برای خود حقّ ادّعای چنین قدرتی را داشتند. شب پیش از صلیب شدن مسیح از خود او وعده یافته بودند که روح‌القدس را یافته و تعالیم وی را بیاد آورده بموعظهٔ آن بپردازند (یوحنّا ۱۴: ۲۶ و ۱۶: ۱۳). پولس رسول مانند رسولان دیگر با مسیح نبود، ولی چون مسیح را بعد از قیامتش دید، روح وی را در یافت نموده و بطور مخصوصی برسالت تعین گردید (غلاطیان ۱: ۱ و ۱۱—۱۶). اگر نوشتجات پولس و یوحنّا و سایر رسولان را بدقّت مطالعه کنیم و با کتب پیغمبران سلف مطابقه نمائیم، نا گزیریم که آنانرا نیز چون تورات موسی و مزامیر داود و غیره از الهام خدا بدانیم.

البتّه رسالات دیگری نیز بتوسّط معلّمین و رسولان مسیحی نوشته شده که بدست ما نرسیده است. از آن بیست و یک رساله‌ای که محفوظ مانده و در عهد جدید مضبوط است، گویا رسالهٔ یعقوب برادر خداوند اوّل نوشته شده است. تقریباً سنهٔ ۴۵ م. رسالهٔ مزبور در اورشلیم مکتوب شده و خطابش بتمامی مسیحیان میباشد. سپس سیزده رسالهٔ پولس رسول که نه عدد برای کلیساها و چهار عدد بجهت اشخاص منفردی مرقوم گردیدند، نوشته شد. رسالهٔ اوّل به تسالونیکیان (در ۵۲ م.) نخستین رسالهٔ پولس و دوّم تیموتاؤس که کمی قبل از شهید شدنش (۶۷ م.) به تیموتاؤس مرقوم گردید، آخرین رسالهٔ وی محسوب میشود. دو رسالهٔ پطرس، رسالهٔ اوّل یوحنّا و رسالهٔ یهودا برادر یعقوب بکلیسای مخصوصی نوشته نشده و برساله‌های عمومی موسومند. رسالهٔ دوّم و سوّم یوحنّا بافراد نوشته شده است. نویسندهٔ رسالهٔ بعبرانیان معلوم نیست. حتماً یکی از رسولان یا یکی از شاگردان رسولان بایستی آنرا نوشته باشد

و تاریخ نوشتن آن گویا مابین ۶۵—۶۸ م. است. مکاشفهٔ یوحنّا قریب ۹۰م. مخصوصاً برای هفت کلیسای آسیای صغیر مرقوم گردید.

۲ — نوشتن اناجیل

تعالیم رساله‌های رسولان و حکایات شفاهی آنها راجع بمسیح به تنهائی برای احتیاجات روحانی کلیساهای جدید التأسیس کافی نبود و چون اغلب مسیحیان عیسی مسیح را در جسم رؤیت ننموده بودند، لازم شد که راجع به زندگانی و معجزات و تعالیم وی تعلیمات بیشتری بیابند. بدینجهت اشخاصیکه معرفت کامل راجع باین قسمت داشتند، تکلیف خود را احساس نموده و کتابی چند راجع بزندگانی خداوند ما در این دنیا برشتهٔ تحریر در آوردند (لوقا ۱: ۱—۴). از این کتب فقط چهار عدد که ما آنها را انجیل متّی و مرقس و لوقا و یوحنّا میخوانیم بتوسّط کلیساها محفوظ مانده و بما رسیده است. نویسندهٔ انجیل متّی شخصی موسوم به متّی و از جملهٔ رسولان مسیح بود (متّی ۹: ۹ و ۱۰: ۳)، و کتاب خود را مخصوصاً برای خوانندگان یهودی نوشت. انجیل مرقس بتوسّط مرقس که مادرش در اورشلیم زندگانی میکرد (اعمال رسولان ۱۲: ۱۲) و خود همسفر پولس و برنابا بود نوشته شد (اعمال رسولان ۱۳: ۵ و ۱۵: ۳۷—۳۹). پاپیاس (۱) که یکی از نویسندگان قدیم و تقریباً متولّد سال ۶۰ م. است، مینویسد که مرقس همسفر و مترجم دائمی پطرس رسول بوده است. از اینرو مفهوم میشود که مرقس مطالب انجیل خودرا از پطرس رسول تعلیم یافت. پاپیاس چنین می‌نویسد: «مرقس اشتباهی ننمود زیرا که احتیاط ورزیده

(۱) Papias

و هیچیک از مطالبی را که شنید صرف نظر ننمود و راجع بآنها چیز غیر صحیحی در کتاب خود نقل نکرد». محتمل است که انجیل مرقس در روم و از برای مسیحیان روم نوشته شده است. انجیل لوقا بتوسّط لوقا که طبیب یونانی و همسفر پولس بود مکتوب گردید (کولسیان ٤: ١٤). لوقا قریب ٣٠ سال بعد ازصعود خداوند چند سالی در زمین مقدّس یعنی در فلسطین بسر برده (اعمال رسولان ٢١: ١٥ و ٢٧: ١) و در تحصیل حقیقت مطالب انجیل شخصاً کوشش بسیار کرد (لوقا ١: ١—٤). انجیل وی مخصوصاً برای طوایف غیر یهود تحریر شد. تاریخ کتابت این سه انجیل بین سال ٦٠ و ٧٠ میلادی میباشد. انجیل چهارم یعنی انجیل یوحنّا محتمل است که چندین سال بعد بتوسّط یوحنّای رسول در پیری و سالخوردگی وی در افسس نوشته شده و این انجیل شامل وقایع مهمّه‌ایست که در سه انجیل اوّل ذکر نگردیده است. اعمال رسولان بتوسّط لوقا مکتوب و حکایت انتشار و پیشرفت مسیحیّت را در مغرب تا اوّلین محبوسی پولس (٦٣ م.) ذکر مینماید.

از زمان قدیم این چهار کتاب که تاریخ زندگانی عیسی مسیح را بیان میکنند موسوم به اناجیل گردیدند. انجیل مشتق از لفظ یونانی است که بمعنی «خبر خوش» میباشد. البتّه این «خبر خوش» ازیکی متجاوز نبود (غلاطیان ١: ٦—٩). عیسی مسیح خود یک بوده و لازم بود که انجیلش نیز یک باشد. پس چون انجیل متّی و انجیل مرقس و غیره میگوئیم مقصود ما از آن یک انجیل (خبر خوش) است که بتوسّط متّی و مرقس و لوقا و یوحنّا نوشته شد. همان روح راستی که رسولان را در نوشتن رساله‌های ایشان هدایت نمود، اشخاص مزبور را نیز در نوشتن این اناجیل رهنمائی کرد و یقیناً آنچه ایشان از تاریخ اعمال و تعالیم مسیح بجهت ما

بیادگار گذاشته‌اند، صدق و عین حقیقت است. ثبوت قاطع صحّت و حقیقت این نوشتجات اینست که اگرچه در زمانهای مختلفه و بتوسّط اشخاص متنوّعه نوشته شدند، باز بطور غریبی در مطالب کمال توافق را دارند. از یک طرف تفاوتی در اسلوب نوشتن ایشان مشاهده میکنیم تا یقین نمائیم که در نوشتن با هم مشورت نکرده‌اند و از طرف دیگر چون در شهاداتشان بدقّت تفحّص کنیم چنان آنها را شبیه می‌بینیم که از روی انصاف مجبوریم بر صدق و حقیقت هر چهار معترف شویم. بیست و هفت کتب عهد جدید تماماً در زمان حیات خود رسولان مکتوب گردید و بسیاری از مسیحیانی که آنها را خوانده و قبول نمودند، کسانی بودند که مسیح را با چشمان خود دیده و تعالیم ویرا بگوشهای خود شنیده بودند. پس شهاداتی که این کتب میدهند نه فقط شهادت آن نه نفر کاتب این کتب است، بلکه شهادت تمام مسیحیانی است که آن کتب را قبول نموده، و بدینطور بر صدق آنها شهادت دادند.

٣ ـ انتشار کتب مقدّسهٔ مسیحی

کتب مزبوره تماماً با دست و قلم و مرکّب نوشته شدند؛ گاهی مؤلّف خود مینوشت وگاهی به محرّری میگفت و او مینوشت. میخوانیم که پولس گاهی محرّری را بدین خدمت نصب مینمود (رومیان ١٦: ٢٢) ولی امضای رساله‌ها را همیشه خود میکرد (اول قرنتیان ١٦: ٢١ و غلاطیان ٦: ١١ و غیره). برای نوشتن این کتب پاپیروس (١) (جنسی که شباهت بکاغذ دارد ولی دوامش کمتر است) استعمال میشد. این بیست و هفت کتاب همه بزبان یونانی،

(١) Papyrus

نه بالفاظ فصیح شعرا و فلاسفهٔ یونان، بلکه بزبان معمولی مفهوم عامّه مکتوب گردیده و مقصود مصنّفین این کتب آن نبود که از بلاغت کلام خود قارئین را خشنود سازند، بلکه تا پیغام شیرین مسیح را بطوری ابلاغ دارند که هر شخص بیسوادی یارای فهم آنرا داشته باشد. چنانکه در فصل اوّل ملاحظه نمودیم زبان یونانی در تمامی امپراطوری روم معمول بود و لازم نبود که این کتب بالسنهٔ دیگری در آنزمان ترجمه شوند. سکنهٔ فلسطین و سوریّه و مصر و آسیای صغیر و ایطالیا تماماً زبان یونانی را دانسته و قادر بر فهم این کتب بودند.

چنانکه در فوق ذکر گردید بعضی از رساله‌ها برای تمامی مسیحیان در هرجا مکتوب گردیدند و بدیهی است که از روی این نوشتجات اصلی نسخ صحیحی برداشته شده و برای عموم کلیساهای مختلفهٔ امپراطوری روم ارسال میگردید. رساله‌های دیگر گرچه بکلیساهای مخصوصی نوشته شده، باز مؤلّفین در نظر داشتند که بین کلیساهای دیگر نیز انتشار یابد (کولسیان ٤: ١٦). البتّه هرگاه رساله‌ای بکلیسائی میرسید، آن کلیسا برای خود نسخه‌ای بر میداشت و بدینطور رساله‌های دیگری که شاید در اصل عمومیّت انتشار آنها منظور نبود بنا بر درخواست بعضی از افراد یا کلیسا-هائیکه میل بداشتن نسخه‌های شخصی داشتند نوشته شده و بدینطور در میان مردم انتشار می‌یافت. کلیساهای عمده هر یک برای محافظت کتب مقدّسهٔ خود صندوقی داشتند و بمرور زمان نسخ مخصوص خود را از تقریباً جمیع نوشتجات رسولان تحصیل نموده و در صندوقهای خود نگاهداری مینمودند. این کتب و رساله‌ها هنوز در یکجلد جمع آوری نشده بود. پس معلوم میشود که گرچه نسخ اصلی خود رسولان بواسطهٔ کثرت استعمال ممکن بود اوراق

و پاره شوند، باز خوفی نبود که نوشتجات از بین برود، زیرا که نسخه‌های بسیار با کمال مواظبت در جایهای مختلف و بتوسّط اشخاص یا کلیساهای متعدّد نگاهداری میگردید و اگر اتّفاقاً هم چند نسخه کمیاب میشد، با کمال سهولت ممکن میشد مکرّراً نوشته شوند. بهمین طریق اگر اشتباهی هم در مسوّده‌ها شده بود، امکان داشت که بواسطهٔ مطابقه با جزوه‌های دیگر تصحیح گردد. مسیحیان این کتب را کلام خدا دانسته و بدیهی است که از تحمّل هرگونه زحمت و بذل هر قسم دقّت و مواظبتی کوتاهی نمی نمودند تا حتّی الامکان کتب الهی خود را خالی از غلط و عاری از اشتباه نگاهداری نمایند.

٤ ـ تعیین کتب عهد جدید

بعلاوهٔ بیست و هفت کتب و رساله‌هائی که شامل عهد جدید میباشد، کلیساهای قدیم در کتابخانه‌های خود اغلب نوشتجات دیگری نیز داشتند که آنها را نافع دانسته و در مجالس خود در کلیسا قرائت مینمودند. از این نوشتجات بعضی باقی و برخی مفقود گردیده‌اند. در فصل آینده بعضی از این نوشتجات را مفصّلاً بیان خواهیم نمود. کتابهای دیگری نیز بمرور زمان نوشته شدند که حکایت عیسی مسیح را بطوری که کاملاً با حکایات تاریخی اناجیل اربعه (متّی و مرقس و لوقا و یوحنّا) مخالف میباشند بیان نموده‌اند. نویسندگان کتب مزبوره برای اینکه دقّت بعضی را معطوف بخواندن نوشتجات خود گردانند، خویشتن را از همراهان مسیح خوانده و عناوینی مانند «انجیل فیلپس» و «انجیل توما» و «انجیل نیقودیموس» و غیره بنوشتجات خود داده‌اند. این کتب

اغلب بتوسّط ناستیک‌هائی (١) نوشته شده که مقصودشان ثبوت تعالیم خودشان بوده است (رجوع شود به فصل ١١). اغلب حکایات راجع بمعجزات زمان طفولیّت مسیح از اناجیل جعلی نقل گردیده است. معجزهٔ از گل ساختن پرندگان و بحرف در آوردن آنها (قرآن سورهٔ ٣: ٤٣) از همین اناجیل جعلی کسب گردیده است. چون کتب جعلی رو بظهور نهادند، بر مسیحیان لازم گردید که کتب مقدّسهٔ خود را جدا نموده و در کتاب جامعی محفوظ نگاهدارند تا از قید چنین کتب جعلی آزاد شوند.

چنین مینماید که راجع به اناجیل اربعه بین مسیحیان در هیچ موقعی اختلاف نبوده و هرگز انجیل دیگری وجود نداشته که کلیسا مایل شده باشد آنرا نیز در کتاب مقدّس بگنجاند. تتیان (٢) نویسندهٔ مسیحی و از اهل بین‌النّهرین قریب ١٧٠ م. حکایت این چهار انجیل را روی هم گذارده و یک حکایت موافق و جامعتری موسوم به «دیاتسارون» (٣) نوشت و این کتاب در کلیساهای سریانی زبان متداول بود. تتیان فقط اناجیل اربعه را در نظر گرفته و برای نوشتن کتاب خود بانجیل دیگری اصلاً رجوع نمیکند و این خود برهان قاطعی است که اناجیلْ حقّه از چهار بیش نیستند. آیرینیوس (٤) که در ١٨٢ م. اسقف شهر لیون (٥) بوده، در یکی از کتابهای خود چنین می‌نویسد: «اناجیل از آنچه هستند ممکن نیست بیشتر یا کمتر باشند». سپس برای ثبوت این مطلب میگوید: «چنانچه بادهای اصلی چهارند و کروبین نیز بچهار صورت دارد، و خداوند چهار عهد با انسان بست و غیره، پس اناجیل نیز چهار میباشند». اگرچه دلایل ویرا

(١) Gnostics (٢) Tatian (٣) Diatessaron (٤) Irenaeus (٥) Lyons

کافی نمیدانیم، باز از طریقهٔ استدلالش مفهوم میشود که او و معاصرینش معتقد بر فقط چهار انجیل بودند یعنی عقاید آیرینیوس و تتیان یقیناً نمونهٔ عقیدهٔ مسیحیان آنزمان است.

بدینمنوال از زمان اوّل راجع به اکثر کتب دیگر عهد جدید مسیحیان با هم موافق بوده‌اند، ولی در خصوص بودن رساله‌های یعقوب و یهودا و دوّم پطرس و دوّم و سوّم یوحنّا در عهد جدید بعضی متردّد بوده و تصوّر میکردند که شاید بهتر است آنها جزو کتب نافع شمرده شده و در عهد جدید نباشند. همچنین رساله‌های دیگری نیز چون «رسالهٔ برنابا» و «رسالهٔ کلمنت» و «شبان هرماس» (١) (رجوع شود به فصل ٦ قسمت ٨) وجود داشتند که بگمان بعضی لازم بود جزو عهد جدید باشند. ولی ملاحظه میکنیم که بمرور زمان کلیسا بوسیلهٔ روح القدس هدایت گردیده و آنچه رأی خدا بود در عهد جدید مشمول میدارد. چون قرن سوّم رسید، شکّ و تردید کاملاً محو و نا پدید شد و عموم مسیحیان ٢٧ کتب عهد جدید را قبول نمودند. خلاصه این ٢٧ کتبی که در ازمنهٔ مختلفه بتوسّط رسولان و شاگردان مسیح در مکانهای مختلفه مکتوب گردیدند، چنانکه از ابتدا تدبیر روح القدس بود، در یک کتاب جمع و تدوین شده و بعهد جدید موسوم شد. بدینطور چون رسولان و شاگردان مسیح رحلت کردند، بهدایت روح القدس کتابی از خود بیادگار گذاردند که جای ایشان را گرفته و برای مسیحیان یگانه قانون ایمان و عمل گردید.

(١) Shepherd of Hermas

٥ — ترجمه‌های قدیمه

چنانچه ذکر شد در قرن اوّل زبان یونانی در تمامی امپراطوری روم متداول بود و لازم نبود که کتاب مقدّس بالسنهٔ دیگری ترجمه شود، ولی چون قرن دوّم و سوّم در رسید، اهمّیت زبان یونانی رو بزوال نهاده و مسیحیان بسیاری که در مصر و آفریقای شمالی و ایطالیا و فرانسه و ممالک دیگر سکنی داشتند، کتاب مقدّس را وقتی در کلیسا خوانده میشد نمیفهمیدند. پس لازم بود که خواننده آنچه میخواند برای مستمعین ترجمه نماید و چون متبحّرین زبان یونانی عدّهٔ معدودی بیش نبودند، چنین قرائت و ترجمه استرضای خاطر بیشتر از مسیحیان را حاصل نمی‌نمود. مسیحیان آنزمان ابداً عقیده‌ای مانند عقاید مسلمین که راجع بقرآن دارند، نسبت بکتب مقدّسهٔ خود نداشتند و خیلی مشتاق بودند که این کتب بزبانهای مادری ایشان ترجمه شود. بنا بر این علما با کمال دقّت و با زحمت بی نهایت عهد جدید را از زبان یونانی بالسنهٔ مختلفهٔ مردمان ممالک متنوّعه ترجمه نمودند تا همه بتوانند بزبانهای خود کلمات حیات جاودانی را بشنوند. محتمل است که عهد جدید اوّل بزبان لاتینی در قرن دوّم در آفریقا ترجمه گردید.

ترجمهٔ سریانی عهد جدید در بین النّهرین در قرن دوّم و ترجمهٔ قبطی عهد جدید در مصر در قرن سوّم بانجام رسید. چون مسیحیّت بعد بین ارامنه و گت‌ها (ساکنین اطراف بحر اسود) و حبشی‌ها و ساکنین جزائر بریتانی کبیر انتشار یافت، بالسنهٔ آن مردمان نیز ترجمه گردید (رجوع شود به فصل ١٤). عشق مسیحیان در ترجمهٔ کتب مقدّسه پیوسته زیادتر شده و تا بحال انجیل را به متجاوز از هفتصد زبان ترجمه نموده‌اند.

پس واضح و مبرهن است که تبدیل یا نابود کردن کتب مقدّسهٔ مسیحی برای دشمنان مسیحیّت امری امکان نا پذیر بود. نه فقط نسخ یونانی عهد جدید در خانه‌های شخصی و کتابخانه‌های کلیسائی و در تمامی شهرهای عمده و در بسیاری دهات از اسپانیا گرفته تا بین النّهرین پیدا میشد، بلکه انجیل بالسنهٔ دیگر نیز ترجمه شده و میان همه انتشار یافته بود. گرچه مثلاً در زمان جفای دیوکلسین (١) (٣٠٣—٣١٠ م.) دشمنان سعی کردند که جمیع کتب مقدّسهٔ مسیحیان را بسوزانند (فصل ١٠ قسمت ٤) امّا بهمان اندازه که نیست کردن کلیسا محال بود، این امر نیز برایشان امکان نداشت، زیرا که فرضاً اگر هم این دشمنان در مقاصد شریرانهٔ خود کامیابی حاصل نموده و تمامی اناجیلی را که در ایطالیا و آفریقای شمالی و مصر و فلسطین و سوریّه و آسیای صغیر و یونان و فرانسه و اسپانیا بود بدست آورده و میسوزانیدند، باز مسیحیان امپراطوری روم بسهولت میتوانستند که از مملکت خود قدم بیرون نهاده و بایران که مسیحیان در صلح و آرامی ساکن بودند رفته و هزاران نسخهٔ کتاب مقدّس را که هم در یونانی و هم در سریانی یافت میشد، همراه خود آورده و بعد از انقضای جفا در تمام کلیساهای امپراطوری روم توزیع نمایند.

٦ — تحصیل نُسَخ قدیمه

بطوری که معلوم است کاتبین انجیل در موقع استنساخ دچار بعضی اشتباهات جزئی شده‌اند. صنعت چاپ در قرن پانزدهم اختراع

(١) Diocletian

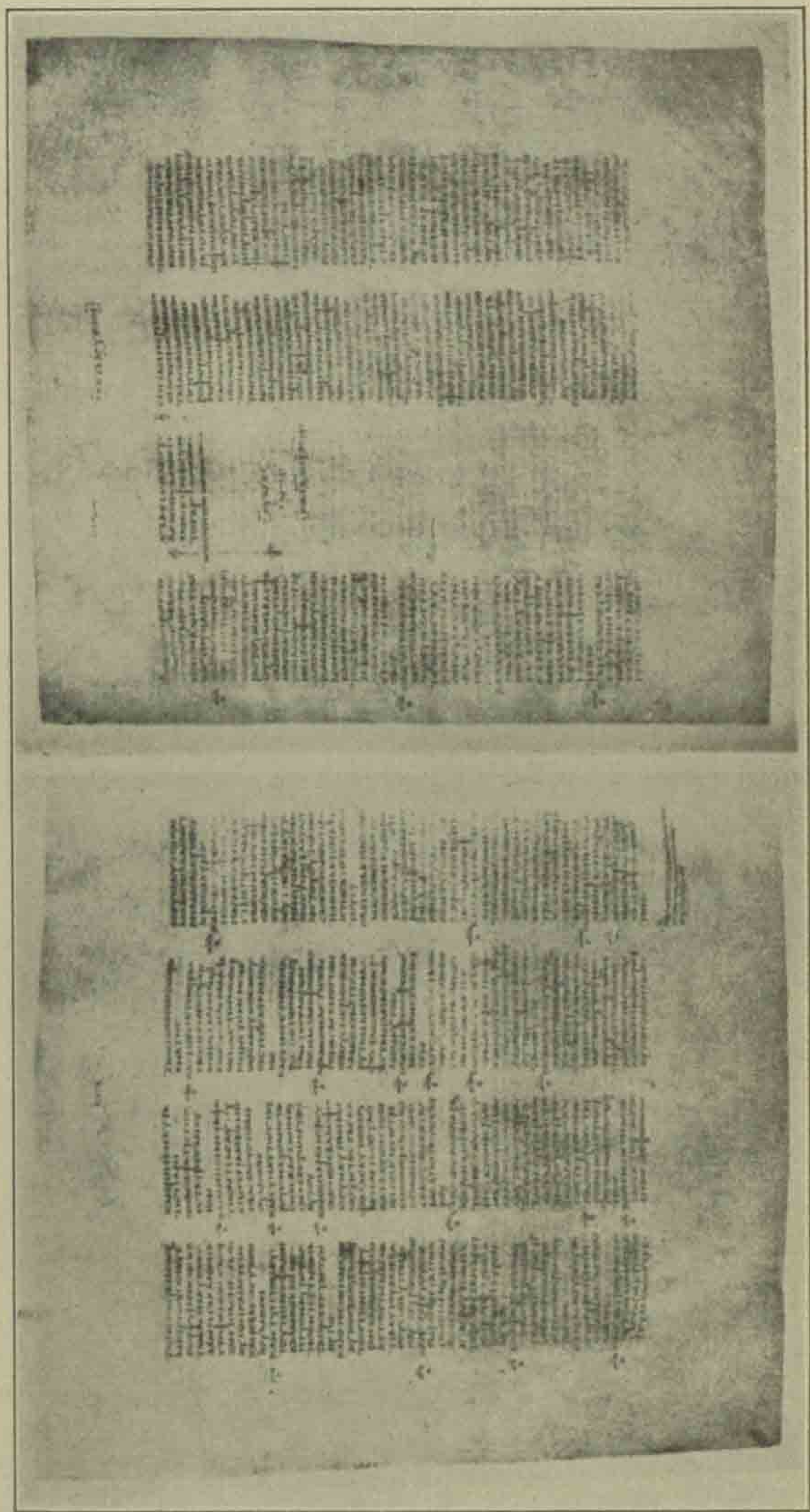
گردید و سابق بر اینزمان هرگاه نسخ جدیدی از کتب مقدّسه لازم بود از روی نسخ قدیمه مسوّده میشد. برداشتن نسخ کاملاً بی غلط از قوّهٔ انسانی خارج است و گرچه کاتبین کمال دقّت و سعی را مبذول میداشتند تا اشتباهاتی رخ ندهد، باز رفته رفته بعد از چند قرن در نسخه‌های جدید تفاوتهای فاحشی در مقایسهٔ با نسخ قدیم مشاهده میشد. علمای بزرگ امروزه برای تحصیل صحیح‌ترین نسخ کتب مقدّسه در کتابخانه‌های دنیا گشته و قدیمترین نسخ موجوده را کشف نموده‌اند. بدین مقصود تفحّصات و تجسّسات لازمه را بجا آورده و بالاخره تا امروز قریب صد عدد از نسخ خیلی قدیم را پیدا نموده‌اند. اسامی قدیمترین نسخ موجوده بقرار ذیل است: (۱) «نسخهٔ واتیکانیه». این نسخه در کتابخانهٔ واتیکان یعنی کتابخانهٔ پاپ در روم موجود و متعلّق بقرن چهارم میلادی است. نسخهٔ مذکور شامل جمیع کتب مقدّسه میباشد و گرچه اینقدر قدیم است، باز بطور وضوح خوانده میشود. (۲) «نسخهٔ سینائیّه». این نسخه در کتابخانهٔ لنین‌گراد در روسیّه موجود و متعلّق بقرن چهارم میلادی است و یکی از نفایس آنسرزمین بشمار میرود. (۳) «نسخهٔ اسکندریّه». این نسخه در موزهٔ بریتانیا موجود و تاریخ کتابت آن قریب ۵۰۰ میلادی است. نسخه‌های مزبوره روی کاغذ نوشته نشده، بلکه بر روی پوست آهوی خیلی نازکی با منتهای دقّت مکتوب گردیده است. ممکن است یکی از امپراطورانیکه میل داشته نسخهٔ صحیحی از کتب مقدّسه برای نسلهای آتیه بیادگار گذارد، امر بنوشتن یکی یا بیشتر از نسخه‌های مذکوره نموده باشد. بدیهی است که در زمان استنساخ از

(۱) Vatican Manuscript
(۲) Sinaitic Manuscript
(۳) Alexandrian Manuscript

قدیمترین نسخ موجودهٔ آنزمان مسوّده میشد و یقیناً آن نسخ چند قدمی بیش از نسخه‌های اوّلیّهٔ انجیل و رسالات دور نبوده‌اند.

بسیاری از علمای اخیر تمامی عمر خود را صرف تحصیل نسخ قدیمه نموده‌اند تا بقدر امکان عین مضامین نسخه‌های اوّلیّه را بدست آورند. این مقصود با انجام کارهای سه گانهٔ ذیل صورت گرفته است: (۱) تمامی نسخ قدیمه را با هم تطبیق نموده‌اند؛ (۲) نسخه‌های یونانی را با ترجمه‌های قدیم لاتینی و سریانی و قبطی که در فوق مذکور گردید مطابقه کرده‌اند؛ (۳) بتمامی نوشتجات مسیحی سه قرن اوّل (فصل ۶ و ۱۲) رجوع نموده و با کمال دقّت هزاران آیات عهد جدید را که در آنها نقل قول شده با نسخه‌های یونانی مقابله نموده‌اند. بدین ترتیب اشتباهاتی که در نسخهٔ اصلی تولید گردیده، مرتفع نموده و بعد از تمامی این زحمات بی پایان برای ما تهیّهٔ یک عهد جدیدی بزبان یونانی نموده‌اند که تقریباً در هر لفظ با نوشتجات اصلی خود نویسندگان کمال مطابقت را دارد. الفاظی که در اصل آنان تردید باقیست، بقدری معدوداند و باندازه‌ای از هم پراکنده میباشند که نمیتوانند هیچ تغییری در اصول عقاید مسیحی و وقایع مذکوره بدهند. از روی همین انجیل یونانی است که عهد جدید بتمامی السنهٔ مختلفهٔ دنیا ترجمه شده و میشود و بنا بر این آنچه را که از روی ترجمه‌های این کتب مقدّسه بزبان فارسی و عربی و انگلیسی و غیره میخوانیم میتوانیم حتم و یقین داشته باشیم که با تعالیم مسیح و رسولان که قریب دو هزار سال پیش بزبان یونانی نوشته شده، کاملاً موافقت دارند.

گرچه خارج از حدود تاریخ فعلی ماست، باز بد نیست که حکایت کشف نسخهٔ سینائیّه را مختصراً در اینجا شرح دهیم:



عکس نمونه‌ای از نسخهٔ سینائیه

شخصی بنام دکتر تیشندرف (۱) عالم آلمانی که تمام عمر خود را صرف تجسّس و تحصیل نسخه‌های قدیمهٔ کتب مقدّسه نموده بود، در ۱۸٤٤ م. بمشرق زمین برای کشف کتب قدیمه مسافرت نمود. در ماه مه فرنگی به دیر سن کاترین (۲) واقع در دامنهٔ کوه سینا وارد شد و در آنجا اتّفاقاً بکشف چیزی نائل شد که آنرا «مروارید تمامی اکتشافات خود» نامید. چون بکتابخانهٔ دیر ورود نمود، در وسط اطاق بزرگی سبدی پر از اوراق کتاب کهنه‌ای یافت. مدیر کتابخانه ویرا گفت که قسمتی از این اوراق برای افروختن آتش استعمال شده است. دکتر مزبور بملاحظهٔ آن اوراق مبادرت جست. ناگهان نظرش بچندین صفحهٔ از عهد عتیق افتاد که نسخه‌ای قدیمتر از آن در عمر خود مشاهده ننموده بود. سرور بی اندازه ویرا فرو گرفت و چون خواست از کتابخانه بیرون آید، از مدیر کتابخانه اجازه خواست تا چند صفحه از این اوراق را همراه خود ببرد. راهبین چون وجد و طرب ویرا در مشاهدهٔ آن صفحات بدیدند، از دادن صفحات دیگر امتناع ورزیدند. دکتر تیشندرف بآلمان مراجعت نموده و با کمال دقّت صفحاتی را که در دست داشت مطالعه نمود و بالاخره ملتفت شد که نسخه‌ای در دست دارد که غیر از نسخهٔ واتیکانیّه قدیمترین نسخهٔ کتب مقدّسه میباشد. ولی از این اکتشاف چه فایده‌ای حاصل میشد، اگر رهبانان از دادن بقیّه صفحات این نسخه امتناع میورزیدند!

دکتر تیشندرف مدّت پانزده سال برای تحصیل این نسخه زحمت کشید و آخر الامر امپراطور روسیّه که سلطان راهبین مزبور بود دکتر تیشندرف را با فرمانی برای بدست آوردن این صفحات بدیر سن کاترین فرستاد. تیشندرف مدّتی در جستجوی اوراق کوشش نمود

(۱) Dr. Tischendorf (۲) St. Catherine

و موفّق نگردید. بالاخره کاملاً قطع امید نموده بود که ناگهان روزی هنگام عصر در حینیکه در اطاق خود نشسته بود، راهبی با بستهٔ بزرگی که در دستمال قرمز پیچیده، بوی نزدیک شد و آن بسته را در دست وی گذارد. دکتر آنرا مفتوح نموده نتیجهٔ تمامی زحمات خود را در آن یافت. چون نمیخواست در حضور این راهب احساسات مسرّت آمیز خود را بروز دهد، لذا اجازه خواست تا یکشب آنرا نگاهدارد. راهب اجازه داد و بیرون رفت. تیشندرف چنین مینویسد: «چون خود را تنها دیدم احساسات مسرّت آمیز خود را بروز دادم، چون میدانستم در دستم یکی از پر قیمت‌ترین خزائن کتب مقدّسه میباشد». نسخه را بکمال دقّت ملاحظه نموده و دید که اگرچه هزار و پانصد سال از عمر نسخه میگذرد، باز تمامی عهد جدید و اکثر کتب عهد عتیق با کمال خوبی محفوظ مانده است. آخر الامر تمام نسخه را بدست آورده و آنرا در کتابخانهٔ لنین‌گراد گذارد. عکس تمامی صفحات این نسخه برداشته شده و اگرچه خود نسخهٔ اصلی را شاید نشود دید، ولی عکسهای مزبور را ممکن است در بیشتر از کتابخانه‌های اروپا و آمریکا ملاحظه نمود. محافظت این نسخ قدیمه البتّه امر اتّفاقی نیست، بلکه منوط بنظارت و مواظبت همان روح راستی است که در ابتدا برای تعلیم و هدایت ما سبب کتابت آن کتب گردید.

فصل ششم

نوشتجات مسیحی در قرن اوّل و دوّم

(۱) رسالهٔ کلمنت (Clement) به کلیسای قرنتس
(۲) رسالهٔ دوّم کلمنت
(۳) رسالهٔ برنابا (Barnabas)
(٤) رساله‌های ایگناتیوس (Ignatius)
(٥) رسالهٔ پالیکارپ (Polycarp) به فیلپیان
(٦) تعلیم رسولان
(۷) رساله به دیاگنیتس (Diognetus)
(۸) شبان هرماس (Hermas)
(۹) خاتمه

راجع بتاریخ کلیسا در قسمت اخیر قرن اوّل و قسمت اوّل قرن دوّم چندان خبری نداریم ولی اوراقی چند که بتوسّط پیروان رسولان بزبان یونانی نوشته شده، بدست ما رسیده و برای ما بسیار مفید است. آنچه راجع به‌کلیسای قسمت آخر قرن اوّل میدانیم بتوسّط همین کتب بدست ما رسیده است. در این فصل این کتب قدیمه را بطور خلاصه بیان می‌نمائیم.

۱ — رسالهٔ کلمنت[۱] به کلیسای قرنتس

این رساله بتوسّط کلیسای روم به کلیسای قرنتس تقریباً در ۹۶ م. مرقوم گردید. نویسندهٔ آن کلمنت اسقف کلیسای روم بود.

(۱) Clement

آیرینیوس (۱) مورّخ چنین مینویسد که کلمنت «رسولان مبارک را دیده و با آنها مشورت نموده و کلماتشان آویزهٔ گوشش و تعلیماتشان در مدّ نظرش بود». یقین است که کلمنت با پطرس معاشرت داشت و پس از رسولان یقیناً بزرگترین مسیحی قرن اوّل بوده است.

سبب نوشتن این رساله آن بود که «منازعه‌ای در کلیسای قرنتس بر خاسته بود و پرسبیترهائیکه بتوسّط رسولان مقرّر شده یا اوّلین کسانیکه بجای این پرسبیترهای معیّن شده بودند، بدون سبب از خدمت اخراج گردیده بودند». بنا بر این کلیسای روم اگرچه در تحت جفای بزرگی بود از برای سرزنش برادران قرنتس این رساله را نوشته و آنها را ترغیب نمود تا این بدیها را از خود دور گردانند.

کلمنت می‌نویسد: این نزاعهـا و اغتشاشات و جدائیهـا و جدالها و جنگها بین شما از کجاست؟ آیا ما دارای یک خدا و یک مسیح نیستیم؟ آیا فقط یک روح فیض برما افاضه نشده است؟ آیا مسیح همگی ما را نخوانده است؟ پس چرا اعضای مسیح را تقسیم نموده و بقطعات بشکنیم و نزاع بضدّ بدن خود بر انگیزانیم و بدان درجه سفاهت برسیم که فراموش کنیم که اعضای همدیگریم؟ کلمات خداوند ما عیسی مسیح را بخاطر آورید: «وای برکسیکه باعث لغزش شود. او را بهتر می‌بود که هر آینه تولّد نیافتی از اینکه سنگ لغزش در جلو یکی از منتخبین من بیندازد. لی ویرا بهتر می‌بود که سنگ آسیائی بر گردنش آویخته و در قعر دریا غرق میشد از اینکه سنگ لغزش در جلو یکی از این صغار بیندازد». جدال شما بسیاری را (از ایمان) برگردانیده، بسیاری

(۱) Irenaeus

را حالت یأس بخشیده، بسیاری را در شکّ انداخته، و موجب غم برای تمامی ما گردیده است و با وجود این هنوز اغتشاش شما ادامه دارد.

رسالهٔ پولس مبارک را بخوانید. در موقع اوّلین موعظهٔ انجیل بشما چه نوشت؟ در حقیقت تحت الهام بود که راجع بخود وکیفا و اپلس بشما نوشت ... زیراکه فرقه‌ها در آنوقت هم بین شما تشکیل یافته بودند. ولی آن طرفداری که شما نسبت برسولان مشهور و آنکسیکه آنها بخدمت گماشته بودند نشان میدادید، در مقابل این تمایل شما برای رجحان بر یکدیگر خطای کمتری محسوب میشود. پس الحال بخاطر آورید که آنانیکه شما را از صداقت و از شهرت محبّت برادرانهٔ شما منحرف نموده‌اند کیانند. باعث شرم و خجالت است که چنین چیزی در میان شما شنیده شود یعنی که قدیمترین و قویترین کلیسای قرنتیان بجهة یک یا دو نفر بضدّ مدیران (پرسبیترهای) خود در جدال بر خیزد. این شهرت نه فقط بما رسیده بلکه همچنین بآنانیکه رابطه‌ای بما ندارند. فی النّتیجه بتوسّط این سفاهت شما نام خداوند تخفیف کرده میشود و برای شما نیز خطر دارد (فصل ٤٦ و ٤٧).

آنگاه کلمنت از کسانیکه در این جدال شرکت نموده‌اند مسئلت می‌نماید که گناهان خود را احساس کرده اعتراف نمایند و می‌نویسد: بنا بر این برای تمامی خطایائیکه بوسیلهٔ دشمن مرتکب گردیده‌ایم مغفرت بطلبیم وکسانیکه پیشوایان جدال و نزاع بوده‌اند امید عمومی را تکریم نمایند. زیرا کسانیکه در ترس و محبّت زیست میکنند متمایلند که خود در جای همسایگان متحمّل زحمت گردند و ترجیح میدهند که خود متحمّل سرزنش شوند تا اینکه بآن موافقتی که به نیکوئی و پاکی بما رسیده زیان وارد آورند. زیرا

که بهتر است شخص خطایای خود را اعتراف نماید از اینکه قلب خود را سخت نماید چنانکه قلوب آنکسانیکه بضدّ موسی بندهٔ خدا تولید نزاع کردند سخت گردید (فصلٌ ٥١ و ٥٤).

الحال کلمنت میخواهد اهمّیت تقصیراتشان را در اینکه بی دلیل اسقفان خود را از خدمت خارج کرده باعث خرابی کلیسا شده بودند، بدانها بفهماند و مینویسد: رسولان انجیل را از خداوند ما عیسی مسیح بما بشارت دادند، و عیسی مسیح از خدا. پس مسیح از طرف خدا و رسولان از طرف مسیح فرستاده شدند. بدینوجه این مأموریّتها هر دو بر حسب نظم منسوب بارادهٔ خدا بود، که (رسولان) چون دستور یافتند، کاملاً از قیام عیسی مسیح خداوند یقین حاصل کرده و در کلام خدا استوار گردیده و از روح القدس کاملاً اطمینان حاصل کردند، پس رفته و اعلام نمودند که ملکوت خدا بر در است. بدینطور در شهرها و دهات بشارت داده نوبر (زحمات خود را) بواسطهٔ روح آزموده، آنها را بسمت اپیسکپاسی (اسقفی) و دیکانی (خادمی) برای ایمان آورندگان بعد تعیین کردند.

رسولان هم بوسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح دانستند که در بارهٔ منصب اپیسکپاسی (اسقفی) جدال خواهد برخاست. بنا بر این چون سابقاً معرفت کامل راجع باین داشتند، اشخاص مذکور را تعیین نمودند و بعد دستور دادند که چون اینان بخوابند مردمان مجرّب و مقبول دیگری در خدمت جای ایشانرا اشغال نمایند. پس عقیدهٔ ما چنین است که کسانیکه بوسیلهٔ آنها یا بعد از آن بتوسّط مردان شریف دیگر با تصویب تمام کلیسا تعیین شدند و بی سرزنش گلهٔ مسیح را خدمت نموده‌اند، در یک روح متواضع و صلح آمیز و بی غرض، و برای مدّت مدیدی رضایت همه را حاصل کرده‌اند،

انصاف نیست از خدمت خارج شوند زیرا که گناه کوچکی نیست که کسانیرا که بی ملامت و با کمال قدّوسیّت تکالیف خود را انجام داده‌اند از مقام اپیسکپاسی (اسقفی) ردّ گردانیم. خوشا بحال آن پرسبیترهائی (مدیرانی) که پیش از زمان حاضر دورهٔ خود را باتمام رسانیده، رحلت کامل و مثمری نموده‌اند، زیرا که الحال خوفی ندارند که از مکانیکه برایشان تعین شده است خارج شوند. امّا می‌بینیم که بعضی از اشخاصیرا که اخلاق حسنه داشته و خدمت خود را بی ملامت و با اکرام بانجام رسانیده‌اند، از خدمت خارج کرده‌اید (فصل ٤٢ و ٤٤).

سبب جدال در کلیسای قرنتس حسادت بود و کلمنت نتایج بد حسادت را بتوسّط اشاره بقائن و عیسو و مردان دیگر زمان قدیم نشان میدهد و آنگاه چنین می‌نویسد: صرف نظر از نمونه‌های قدیم بنزد دلاوران جدید روحانی آئیم، و نمونه‌های جدیدیرا که در زمان خود ما تهیّه شده‌اند بدست گیریم. بوسیلهٔ دشمنی و حسادت بزرگترین و عادلترین ستونهای کلیسا جفا دیده و مقتول گردیده‌اند. رسولان جلیل را بنظر خود بیاوریم. پطرس بواسطهٔ حسادتهای نا حق نه یک یا دو بلکه زحمات بسیار متحمّل گردید و چون بالاخره شهید شد بآن مکان جلال که قابل وی بود رحلت نمود. پولس نیز بعد از آنکه در نتیجهٔ حسادت هفت مرتبه اسیر شده بود و مجبور شد که فرار نماید و سنگسار گردید، بالاخره پاداش تحمّل صبر را دریافت نمود. پس از آنکه هم در مشرق و مغرب موعظه نمود بر حسب ایمانش شهرت بزرگی یافت و عدالت را بتمام دنیا تعلیم نمود و باقصای مغرب زمین آمده در تحت فرمان والیان شهید گردید. بدینطور از دنیا رحلت کرده آثار برجسته‌ای از صبر و طاقت خود بیادگار گذاشته بمکان مقدّس ورود

نمود (فصل ٥). اوّلین نوشته‌ای که راجع بشهید شدن پولس و پطرس در دست داریم همین است که فقط قریب سی سال بعد از تاریخ این واقعه نوشته شد. اگرچه کلمنت چنین نمی‌نویسد، ولی محتمل است که هر دوی این رسولان در روم شهید گردیدند. کلمنت رسالهٔ خود را در روم نوشت و شاید خودش شاهد شهید شدن این دو رسول بوده است.

رسالهٔ کلمنت شاهد بر صحّت عهد جدید میباشد و از اینرو مخصوصاً جالب توجّه است. کلمنت در رسالهٔ خود معلوم میدارد که با رسالهٔ پولس رسول به رومیان و اوّل قرنتیان و غلاطیان و اوّل تیموتاؤس و رسالهٔ یعقوب و شاید هم دوّم پطرس آشنا بوده و رسالهٔ بعبرانیان را کاملاً میدانسته و از کتب بسیاری از عهد عتیق نیز نقل قول می‌نماید. از نقل قولهای وی مشاهده میکنیم که کتاب مقدّسیکه امروزه در دست ما است بعینه همان کتابی است که در قرن اوّل بین مسیحیان معمول بود.

٢ — رسالهٔ دوّم کلمنت

اگرچه بعضی این نوشته را بکلمنت روم نسبت داده‌اند، امّا واضحاً متعلّق بوی نیست. این نوشته رساله نیست، بلکه قدیمترین وعظ مسیحی است که باقی مانده است. کتابت آن قریب ١٢٠ م. صورت پذیرفت. نظر به اینکه مشتمل بر اخلاق و ایمان قوی میباشد، جالب توجّه است.

مقدّمهٔ این رساله را اینجا ذکر مینمائیم تا معلوم شود که مسیحیان اوّل تا چه اندازه بمسیحیت علاقه‌مند بوده‌اند: ای برادران مناسب است که عیسی مسیح را خدا بدانید ... و داور زندگان و مردگان. و شایسته نیست که نجات خود را بی اهمّیت

فرض کنیم زیرا که اگر مسیح را کوچک میشماریم، باید منتظر باشیم که (از او نیز) کم بیابیم و کسانیکه این چیزها را بلاقیدی گوش میدهند و آنها را کم اهمیّت می‌شمارند، گناه میکنند و نمیدانند که از کجا خوانده شده‌ایم، و بواسطهٔ که، و بچه مکان، و چقـدر عیسی مسیح حاضر شد که در راه ما زحمت بیند. پس ویرا چه عوض دهیم، و چه میوه‌ای که لایق آنچه که وی بما داده است (ظاهر سازیم)؟ زیرا که در حقیقت نعماتی را که مدیون بوی هستیم بسیار عظیم میباشند. با رحمت نور را بما عطا فرموده، و چون پدر ما را پسران خوانده است، و چون حاضر بودیم که هلاک گردیم ما را نجات داد. پس ویرا چگونه تکریم نمائیم و برای چیزهائیکه در یافت نموده‌ایم چه عوض دهیم؟ در فهم ناقص بودیم و سنگ، چوب، طلا، نقره و برنج را که کارهای دست انسانی (هستند) عبادت میکردیم و تمامی زندگانی ما غیر از موت چیزی نبود. بکوری مبتلا گردیده، و با چنین تاریکی در پیش چشمان خود، بینائی یافته‌ایم و بوسیلهٔ ارادهٔ وی آن ابری را که در آن گرفتار بودیم از خود دور نموده‌ایم. زیراکه وی بر حال ما ترحّم نمود، با ملاطفت نجاتمان داد، اگرچه اشتباهات بسیاری را که در آن گرفتار بودیم مشاهده نمود و بآن هلاکتی که گرفتار بودیم و غیر از التفات وی امیدی نداشتیم نظر افکند. چون در حینیکه نبودیم ما را خواند و مشتاق بود که از نیستی بهستی حقیقی برسیم (فصل ۱).

اینک بیان گرانبهای وی را راجع باهمّیت اقرار بمسیح بوسیلهٔ اعمال حسنه باز نقل قول مینمائیم: ولی چگونه ویرا اعتراف کنیم؟ بواسطهٔ عمل به فرمایشات و نشکستن احکام وی؛ بوسیلهٔ تکریم و احترام وی نه با لبهایمان فقط، بلکه با قلب و تمامی

فکرمان نیز. زیرا که در اشعیا چنین میفرماید: «این مردم مرا با لبهایشان تکریم می‌نمایند ولی دلشان از من دور است». پس نجات ما فقط در این نیست که ویرا خداوند بخوانیم چه که میفرماید: «نه هر که مرا خداوندا خداوندا میگوید نجات خواهد یافت بلکه آنکه عدالت را بجا می‌آورد». پس ای برادران ویرا بتوسّط اعمالمان اعتراف نمائیم، بتوسّط محبّت بهمدیگر، بوسیلهٔ ارتکاب نکردن زنا، و غیبت ننمودن از همدیگر، و حسادت ننمودن، بلکه پرهیزگار و رحیم و نیکوکار باشیم. باید با یکدیگر همدردی نمائیم و بخیل نباشیم. (ولی) بوسیلهٔ این اعمال است و نه متضاد آنان که میتوانیم مسیح را اقرار نمائیم. از مردم نترسیم بلکه از خدا و اگر اعمال (بد) بعمل آوریم او میفرماید: «گرچه در آغوشم نیز جمع شوید، اگر احکام مرا نگاه ندارید، شما را از خود دور خواهم نمود و بشما خواهم گفت: «ای گناهکاران از من دور شوید؛ نمیدانم از کجا هستید» (فصل ۳ و ۴).

۳ — رسالهٔ برنابا

این نوشتهٔ قدیمه بوسیلهٔ کلمنت اسکندریّه و اریجن (۱) و مورّخین دیگر معاصر او به برنابای رسول رفیق پولس منسوب گردیده است (اعمال رسولان ۱۳: ۲ و غیره) ولی خود رساله در هیچ نکته نشان نمیدهد که بوسیلهٔ وی نوشته شده باشد و تعالیمش با نوشتجات پولس و پطرس بقدری متفاوت است که علمای بسیار معتقدند بوسیلهٔ برنابای رسول نوشته نشده است. این نوشته کاملاً از «انجیل برنابا» که بعضی از مسلمین بآن اشاره می‌نمایند و یکی

(۱) Origen

از نوشتجات ساختگی قرن ۱۵ م. می‌باشد، متفاوت است. رسالهٔ برنابا قدری بعد از انهدام اورشلیم در ۷۰ م. در اسکندریّه مکتوب گردید و نویسنده در نظر داشته که مسیح را از روی عهد عتیق ثابت گرداند. می‌نویسد که قربانیهای شریعت موسی نمونه‌ای از قربانی مسیح و مار برنجین نمونه‌ای از صلیب بود، و غیره. ولی در فهم مقصود شریعت موسی مشتبه گردیـده، زیرا که تمام آنها را بطور روحانی تعبیر نموده و چون یهودیان عبارات احکام را عمل می‌نمودند، آنها را مشتبه میدانست. می‌نویسد که مقصود خدا این نبود که یهودیان گوسفند و بز قربانی نمایند یا آنکه روزه بگیرند یا ختنه نمایند یا در هفته روزی را چون سبت نگاهداری کنند یا از خوردن خوراک نا پاک دوری جویند، بلکه تا از هر بدی اجتناب نمایند و این تعلیمات از طریقیکه پولس عهد عتیق را تعبیر می‌نمود بسیار متفاوتند.

ولی اگرچه این رساله شامل تعلیمی نیست که مخصوصاً جالب توجّه باشد، باز بحقیقت مرگ و قیام مسیح شهادت داده و مینویسد: «روز هشتم را با خورسندی تامّ نگاهداری می‌نمائیم — روزیکه مسیح از مردگان قیام فرمود». از عهد عتیق نقل قول زیاد کرده و ملاحظه میشود که کتاب مقدّسی که در دست وی بوده با کتاب مقدّس امروزهٔ ما مطابقت تامّ دارد. گرچه این رساله باسم رسولی مسمّی بوده، معهذا چون مطالب آن سزاوار کلام خدا نبود، در عهد جدید شامل نشد و از اینرو مراقبت مسیحیان زمان اوّل در انتخاب کتب عهد جدید مشهود میگردد.

٤ — رساله‌های ایگناتیوس(۱)

ایگناتیوس قریب ۱۱۰ م. اسقف انطاکیّه بوده است. راجع بزندگانی وی خیلی کم اطلاع داریم لیکن میدانیم که در انطاکیّه برای مسیحی بودن محکوم گردید تا بروم رفته و در جلو حیوانات وحشی انداخته شود. بعد از مسافرت پر زحمتی به ازمیر رسیده و قلیلی با پالیکارپ (۲) اسقف مانده استراحت میکند. در اینزمان نمایندگان سه کلیسائی که فرصت دیدار آنان را نداشته، بنزد وی میآیند و او فرصت را غنیمت شمرده کاغذهائی مینویسد که در رجعت بآن سه کلیسا با خود ببرند. کاغذی نیز به کلیسای روم نوشته و از آمدن خود آنها را آگاه می‌نماید. چون به ترواس میرسد از آنجا نیز کاغذی بکلیسای ازمیر و کلیسای فیلادلفی و به پالیکارپ اسقف کلیسای ازمیر می‌نویسد. این هفت رسالهٔ ایگناتیوس بما رسیده و مفصّلاً موقعیّت و اوضاع کلیساهای آنزمان را برای ما واضح میگرداند.

در رسالهٔ بکلیسای روم از مسیحیان روم مسئلت می‌نماید که تحصیل آزادی برای وی ننموده و بدین طور فضیلت شهید شدن را از وی سلب ننمایند، چنانکه میگوید: بکلیساها می‌نویسم و بهمه اظهار میدارم که اگر مانع نشوید با کمال میل در راه خدا شهید خواهم گردید. از شما مسئلت می‌نمایم که نیّت خیری نسبت بمن معطوف ندارید؛ مرا بگذارید که خوراک حیوانات وحشی گردم، زیرا که بدین وسیله بخدا خواهم رسید. من گندم خدا هستم و بگذارید که بوسیلهٔ دندانهای سبع خورد شوم تا آنکه نان پاک خدا یافت شوم، بلکه حیوانات وحشی را ترغیب نمائید تا

(۱) Ignatius (۲) Polycarp

قبر من گردند و چیزی از بدن من باقی نگذارند تا آنکه چون بخوابم باعث زحمتی برای هیچکس نشوم. بدینطور شاگرد حقیقی مسیح خواهم بود و دنیا بدن مرا نیز نخواهد دید. از مسیح برای من مسئلت نمائید تا بدین وسائل قربانی نیک یافت شوم. بمثال پطرس و پولس احکامی برای شما نمی‌نویسم چه که آنها رسولان بودند و من فقط شخص محکومی هستم؛ آنها آزاد بودند ولی من تا الحال غلام هستم. ولی چون زحمت بینم در مسیح آزاد شده و در نجات وی قیام خواهم نمود. و الحال چون در حبس هستم به هیچ چیز دنیوی خوب یا بد میل نمیکنم (فصل ٤). باز میگوید: الحال شروع میکنم که شاگرد شوم و هیچ اشتیاقی برای چیزهای مرئی ندارم. بگذارید که آتش و صلیب، بگذارید که جماعات حیوانات وحشی، بگذارید که دلشکستگی‌ها و اشک‌ها و جدائی استخوانها، بگذارید که بریدن اعضاء، بگذارید که زخم زدن بقطعات تمامی بدن و بگذارید که عذاب خود شیطان بر من وارد آید، تا اینکه بعیسی مسیح برسم و عیسی مسیح را بدست آرم (فصل ٥).

بعضی معلّمین کذبه مسیحیان را گمراه نموده و تعلیم میدادند که مسیح انسان حقیقی نگردیده و در حقیقت هم زحمت ندیده و بر روی صلیب هم نمرد. ایگناتیوس مسیحیان شهر ترالس (۱) را نسبت باین تعالیم با این کلمات آتشین آگاهی میدهد: بنا بر این گوشهای خود را به بندید هرگاه کسی بر خلاف عیسی مسیح بر شما سخنی گوید، که وی از نسل داود نازل شد و از مریم (متولّد) گردید؛ که در حقیقت تولّد یافت و خورد و آشامید؛ در حقیقت در تحت حکومت پنطیوس پیلاطس جفا دید؛ در حقیقت مصلوب شد؛

(۱) Tralles

و (در حقیقت) مرد، در نظر مخلوقات در آسمان و بر زمین و زیر زمین. همچنین پدرش ویرا زنده نموده در حقیقت از مردگان قیام فرمود، چنانکه بهمان طور پدر وی ما را نیز که بوی بوسیلهٔ مسیح عیسی ایمان داریم زنده خواهد نمود، که جدا از وی حیات حقیقی نداریم. امّا بی ایمانان یعنی کسانیکه خدائی ندارند اگر بگویند که وی فقط بنظر رسید که زحمت بیند (و خودشان فقط بنظرشان می‌آید که وجود دارند)، پس چرا من در زنجیرها هستم؟ چرا مشتاق هستم تا بمعرض حیوانات وحشی انداخته شوم؟ پس آیا عبث میمیرم؟ و آیا در اینصورت مقصّر دروغ نسبت به (صلیب) خداوند نمیشوم؟ (فصل ۹ و ۱۰)

ایگناتیوس میدانست که تعالیم این بدعتکاران برای ایمان حقیقی خطر بزرگیست و مشتاق بود که نظم کلیسا را استوار نماید و در هر رساله مسئلت می‌نماید که از پیشوایان کلیسا اطاعت شود. در رسالهٔ بمسیحیان شهر مگنیسیا (۱) چنین می‌نویسد: شما را موعظه می‌نمایم که در تحصیل اتّحاد هرچه بیشتر جدّیت نمائید. اپیسکپاس (اسقف) شما در جای خدا نظارت می‌نماید، و پرسبیترهای (مدیران) شما در جای جماعت رسولان با دیکان‌های (خدّام) شما که بمن خیلی عزیزند، برای خدمت عیسی مسیحی که پیش از زمانها با پدر بود و در آخر مکشوف گردید، معتمد شمرده شده‌اند. پس همهٔ شما همان رفتار الهی را تقلید نموده همدیگر را احترام نمائید، و هیچکس بر همسایهٔ خود بر حسب جسم نظر نکند ولیٰ دائماً در عیسی مسیح همدیگر را محبّت نمائید. بین شما چیزی برای تفرقهٔ شما پدید نیاید. ولی با اپیسکپاس (اسقف) خود وکسانیکه نظارت شما را می‌نمایند چون نمونهٔ ابدیّت خویش متّحد شوید. بنا

(۱) Magnesia

بر این چنانکه خداوند بوسیلهٔ خود و بوسیلهٔ رسولانش هر کاریرا با پدریکه با وی متّحد بود بانجام رساند، همچنین شما نیز هیچ چیز بدون اسقف و مدیران (اپیسکپاس و پرسبیترها) نکنید و چیزیکه فقط بنظر خودتان عاقلانه می‌نماید، در انجام آن نکوشید، ولی با یک دعا، یک تضرّع، یک فکر، و یک امید در محبّت و مسرّت بی آلایش بیک مکان با هم جمع شوید (فصل ٦ و ٧).

مسیحیان ترالس را نیز بدین طور موعظه می‌نماید: همهٔ دیکان‌ها (خدّام) را از طرف عیسی مسیح دانسته و احترام نمائید، اپیسکپاس (اسقف) را چون عیسی مسیح که پسر پدر است، و پرسبیترها (مدیران) را شورای خدا و جماعت رسولان. جدا از اینها کلیسائی نیست (فصل ٣).

و به کلیسای ازمیر چنین می‌نویسد: چنانکه عیسی مسیح پدر را متابعت میکند، (شما نیز) اسقف (اپیسکپاس) را پیروی نمائید و مدیران (پرسبیترها) را چون رسولان و خدّام (دیکان‌ها) را چون گماشتگان خدا تکریم نمائید. کارهای کلیسائی را بدون اسقف کسی نکند. عشای ربّانی صحیح آن باشد که بتوسّط اسقف یا بوسیلهٔ کسیکه اسقف معیّن نموده صرف شود. جماعت در هرجائیکه اسقف باشد قرار گیرد، چنانچه هرجائیکه عیسی مسیح هست کلیسای عمومی (١) نیز در آنجا است. خلاف قانون است که بدون اسقف کسی را تعمید دهید یا عید محبّت نگاهدارید، ولی آنچه که وی تصویب نماید در نظر خدا نیز مقبول است تا هر چیز مسلّم و صحیح بانجام رسد.

ایگناتیوس از کلیساهائیکه بدانها مراسله نوشته، مسئلت می‌نماید که نمایندگانی بکلیسای خودش در انطاکیه بفرستند تا

(١) Catholic

برادران آنجا را برای خاتمهٔ جفائی که در تحت آن واقع شده بودند تحیّت خواند. وی تمامی مسیحیان را یکی دانسته و مشتاق است که همه همدیگر را شناخته و محبّت نمایند. خبر صحیح دیگری بعد از حرکتش از ترواس راجع به بقیّهٔ مسافرتش بروم و شهید شدنش در دست نداریم، ولی یقیناً چنانکه امیدوار بود، طعمهٔ حیوانات وحشی گردید.

٥ — رسالهٔ پالیکارپ به فیلپیان

پالیکارپ اسقف ازمیر بود. آیرینیوس (١) شاگرد وی برای ما چنین می‌نویسد: «پالیکارپ بوسیلهٔ رسولان تعلیم یافت و با بسیاری که مسیح را دیده بودند معاشرت نموده و نقل میکرد که چگونه با یوحنّا و شاهدان دیگر معجزات مسیح مراوده داشت». ایگناتیوس در حین حرکت خود از ترواس آخرین رسالهٔ خود را به پالیکارپ فرستاده و در آن راجع باستقامت و بی ملامت بودن اسقف (اپیسکپاس) ازمیر با طرز بلندی سخن میراند. قدری بعد از رحلت ایگناتیوس کلیسای فیلیپی کاغذی بپالیکارپ نوشته و از وی در خواست می‌نماید که اگر خبری راجع بمرگ ایگناتیوس دارد به ایشان برساند. پالیکارپ در جواب می‌نویسد که در اینخصوص خبر صحیحی ندارد و از فیلپیان مسئلت می‌کند که اگر آنها خبری دستگیرشان شود ویرا مستحضر دارند. و هم چنین آنها را تعلیم می‌دهد که مانند مسیحیان زندگانی نموده و از پیغمبران کذبه که حقیقت تجسّم مسیح را منکر میشوند دوری جویند و میگوید: «مدیران (پرسبیتران) و خدّام (دیکان‌ها) را مطیع باشید چنانچه خدا و مسیح را».

(١) Irenaeus

و نیز می‌نویسد: «ای برادران این چیزها را راجع بعدالت بشما می‌نویسم نه تا آنکه خودرا مفتخر سازم، بلکه تا دعوت شما را اجابت نمایم، زیراکه نه من و نه هیچکس دیگر به حکمت پولس مبارک و مجلّل تواند رسید. وی چون بین شما بود با صحّت و جدّیت کلام حقیقت را در حضور کسانیکه زنده بودند تعلیم داد. و چون از شما غائب بود شما را کاغذی نوشت که اگر با دقّت تحصیل نمائید آن را وسیله‌ای خواهید یافت که شما را در ایمانیکه برای همگی ما بمنزلهٔ مادر است عمارت نماید — یعنی ایمانیکه امید تابع آن و محبّت بطرف خدا و مسیح و همسایگان مقدّم آن می‌باشد. زیرا هرکه باطناً صاحب این فیوضات باشد فرمان عدالت را بانجام میرساند و هرکه محبّت دارد از گناه دور است» (فصل ۳). «ولی کاش خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح و خود عیسی مسیح که پسر خدا و رئیس کهنهٔ ابدی ما است شما را در صداقت و ایمان و در هر تواضع و نجات و صبر و تحمّل و پرهیزگاری و پاکیزگی بنا نماید. کاش شما را در بین مقدّسینش ... با همه که بر زیر آسمانند و بخداوند ما عیسی مسیح و بر پدر وی که وی را از مردگان برخیزانید ایمان خواهند آورد، قسمت و شرکتی عطا کند. برای تمامی مقدّسین دعا کنید، برای پادشاهان و سلاطین و رؤسا و برای کسانیکه شما را جفا نموده و از شما نفرت دارند دعا نمائید، و برای دشمنان صلیب، تا آنکه میوهٔ شما برای همه معلوم باشد و تا شما در مسیح کامل باشید» (فصل ۱۲).

قریب سی و پنج یا چهل سال بعد از نوشتن این رساله پالیکارپ شهید گردید و حکایت مرگ دلیرانه‌اش در فصل ۹ قسمت ٤ نقل خواهد شد.

٦ — تعلیم رسولان

این کتاب کوچک اگرچه باسم رسولان مسمّی است، باز بتوسّط رسولان مسیح نوشته نشده و نویسندهٔ آنرا نمی‌شناسیم. نوشته‌ایست قدیمی و یقیناً پیش از ۱۲۰ م. مکتوب گردیده است. در قسمت اوّل تعالیمی راجع بحاضر شدن برای تعمید میدهد. این قسمت به «دو طریق» یعنی «طریق حیات» و «طریق ممات» مسمّی است. راه حیات این است که خدا و همسایهٔ خود را محبّت نمائیم و راه ممات آنکه قتل، زنا، فسق، دزدی، بت پرستی و غیره را بعمل آوریم.

قسمت دوّم شامل تعالیمی برای تعمید و روزه و دعا و عشای ربّانی و تنظیم کلیسا میباشد. این تعالیم بیشتر برسومات یهود شباهت داشته و از تعالیم انجیل دور است. مثلاً نوشته شده است که روزهای چهارشنبه و جمعه روزه گرفته شود و دعای ربّانی هر روزه سه دفعه تکرار گردد. راجع بنگاهداری روز یکشنبه چنین می‌نویسد: «ولی در روز خداوند با هم جمع شده و بعد از اعتراف بگناهان نان را پاره نموده تشکّر کنید تا آنکه قربانی شما پاک باشد، و هرکس که با دوست خود مناقشه دارد نخست آشتی کرده و بعد شرکت نماید تا قربانی شما آلوده نگردد» (فصل ١٤).

در قسمتی که خیلی جالب توجّه است مسیحیان را تعلیم میدهد که نسبت به رسولان و انبیا و معلّمین کلیسا چگونه رفتار نمایند. این اشخاصی که در اینجا ذکر میشوند خدّام محلّی کلیسا نبودند بلکه مبشّرین سیّاری بودند که هدایای مخصوصی برای تقویت کلیسا بآنها تفویض گردیده بود (فصل ۸: ۲ و ۳ و نیز اوّل قرنتیان ۱۲ و افسسیان ٤: ۱۱). چون بعضی برای استفادهٔ مادّی ادّعای

رسالت میکردند، نویسنده طریق کشف این اشخاص را چنین می‌نویسد: «و امّا در بارهٔ رسولان و انبیاء بر وفق دستورالعمل و قرار داد انجیل عمل نمائید. هر رسولیکه بنزد شما میاید چون خداوند قبول شود ولی بیش از یکروز با شما نماند. اگر تا سه روز بماند نبی کاذب است. چون رسولی عزیمت حرکت نماید جز نان تا مسکن دیگر چیزی با خود بر ندارد ولی اگر در خواست پول کند نبی کاذب است» (فصل ۱۱).

قسمت ذیل مینویسد که با مسافرین مسیحی چگونه باید معامله شود: «هرکس که باسم خداوند میاید قبول شود امّا بعد ویرا آزموده خواهید شناخت ..... اگر کسی که پیش شما می-آید مسافر باشد او را بقدری که میتوانید امداد نمائید ولی بیش از دو یا در صورت لزوم سه روز پیش شما نماند. اگر صنعتگر باشد و اراده کند تا مسکن خود را در بین شما اختیار نماید بگذارید کار کرده نان بخورد، ولی اگر صنعتی ندارد بقدر فهم خود برای وی تهیهٔ کاری بینید تا آنکه هیچ مسیحی بین شما بیکار نباشد. و اگر کار ننماید وی کسی است که میخواهد مسیح را حرفهٔ خود قرار دهد. از اینطور مردمان با حذر باشید» (فصل ۱۲).

باضافهٔ این دستور راجع برفتار نسبت برسولان و انبیا برای تعیین خدّام محلّی کلیسا نیز تعالیمی بدینقسم داده شده است: «بنا بر این اسقفها و خدّام شایستهٔ خداوند تعیین کنید، مردمان حلیم که پولدوست نباشند، مردمان صادق و آزموده، زیرا که آنان نیز برای شما خدمت معلّمان و انبیا را مینمایند. پس از آنان غفلت ننمائید زیرا که با انبیا و معلّمان آنان نیز باید از شما احترام یابند» (فصل ۱۵). چنین مینماید که کلیسا مخارج این اسقف‌ها

و خدّام را نمیداد بلکه هرکدام مشغول صنعت یا حرفه‌ای بوده و مثل مسیحیان دیگر متکفّل مخارج خود میگردیدند. هدایای کلیسا یا سهم انبیا و یا قسمت فقراء میگردید.

۷ – رساله به دیاگنیتس (۱)

نویسندهٔ این رساله را نیز نمی‌شناسیم و راجع به «دیاگنیتس» مخاطب این رساله نیز خبری در دست نداریم. این رساله گویا در اواسط قرن دوّم مرقوم گردیده و در ثبوت حقّانیّت مسیحیّت به بی ایمانان قدیمترین نوشتهٔ مکشوف است و بدین سبب بسیار جالب توجّه است. نویسنده ابتدا سفاهت بت پرستی و موهومات یهود را نشان داده و پس از آن بطور قشنگی زندگانی و عقائد مسیحیان را جلوه‌گر میسازد. ترجمهٔ این قسمت را نقل قول مینمائیم:

«زیرا که مسیحیان از مردم دیگر مشخص نیستند، یا از وطن یا زبان یا عاداتی که دارند زیرا که در شهرهای مخصوص خود ساکن نیستند. در زبان و زندگانی نیز تفاوتی ندارند، زیرا که نه زبانشان مخصوص و نه زندگی ایشان دارای غرابتی است. در طریقهٔ رفتارشان هم چیزهای مخصوص یا تدبیر مردم مفتّن مشاهده نمیشود و نه مثل بعضی خود را طرف داران بعضی اعتقادات بشری میشمارند، ولی بر حسب اتّفاق در شهرهای یونانی و بربری ساکن و آداب اهالی را در لباس و غذا و رسوم معمولهٔ دیگر متابعت میکنند. با طرز عجیب و مؤثّری زندگانی خود را نشان میدهند و در اوطان خود ساکنند ولی فقط مانند مسافرین. چون اتباع در هر چیز با دیگران شرکت می‌نمایند ولی با آنها چون

(۱) Diognetus

خارجیان رفتار میشود. هر زمین اجنبی برای ایشان مسکن خودشان است و هر مولدشان زمین غربا است. مانند دیگران عروسی کرده تولید فرزندان می‌نمایند، ولی اولاد خود را معدوم نمی‌نمایند ... در جسم هستند ولی بر حسب جسم رفتار نمی‌کنند؛ روزهای خود را بر روی زمین میگذرانند ولی اتباع آسمان هستند. بی احترامی می‌یابند ولی در عین بی احترامی جلال می‌یابند. متّهم میشوند ولی مبرّی هستند؛ فحش میشنوند، ولی برکت میطلبند؛ تهمت زده می‌شوند و در عوض احترام مینمایند؛ نیکوئی مینمایند ولی مانند مرتکبین شرارت تنبیه میگردند. چون تنبیه میشوند وجد می‌نمایند مثل اینکه زنده شده‌اند. یهود آنها را اجنبی خوانده بر آنها حمله می‌آورند و یونانیان بر آنها جفا می‌کنند. با وجود این همه نفرت کنندگانشان قادر نیستند که دلیلی برای نفرت خود اقامه نمایند. خلاصه مسیحیان در دنیا چون روح در بدن هستند» (فصل ۵ و ٦). بطور قطع زندگانی مسیحیان بود که حقّانیّت مسیحیّت را برای بت پرستان ثابت مینمود.

۸ – شبان هرماس(۱)

کمی قبل از قرن دوّم هرماس برادر پیوس (۲) (اسقف شهر روم) این داستان مسیحی را نوشت. بطوریکه ما میدانیم اوّلین قصّهٔ مسیحی که نوشته شده همین است. کتاب مذکور در قرن دوّم خیلی مشهور بوده و برای مسیحیان آن زمان مانند کتاب «سیاحت مسیحی» برای ما بود. کتاب مذکور شامل یکرشته

(۱) The Shepherd of Hermas (۲) Pius

رؤیاهائی است که مینماید نویسنده آنها را دیده است. شبان فرشتهٔ توبه است که راهنمای هرماس بوده و چیزهای بسیاری را بوی مکشوف میگرداند. قسمت ذیل که راجع بطلاق و عروسی ثانوی صحبت می‌نماید علوّ روحانی مسیحیان قرن دوّم را نشان میدهد:

«فرشته گفت: تو را فرمان میدهم که پاکی را نگاهداری و نگذاری که هیچ فکر راجع بزن دیگری یا فسق یا چیزهای شریر دیگری شبیه باین در قلب تو داخل گردد زیرا که اگر چنین کنی گناه بزرگی مرتکب میگردی. ولی اگر همیشه زن خود را بیاد آوری هرگز به گناه نخواهی افتاد. اگر تصوّر (بدی) بقلب تو داخل شود بگناه خواهی افتاد و هر فکر بد دیگری نمائی مرتکب گناه میشوی زیرا که این تصوّر برای خادم خدا گناه بزرگی است و کسیکه این شرارت را عمل نماید برای خود تولید موت میکند. پس ملاحظه کن که از این فکر خود را نگاه داری، چون قلبیکه دارای عفاف است گناه در آن داخل نمیشود. بوی گفتم: آقا مرا بگذار که چند چیز از تو بپرسم. فرمود: بپرس. گفتم: آقا اگر کسی زنی داشته باشد که در خداوند امین است (یعنی مسیحی است) و ویرا در زنائی بگیرد، آیا شوهر گناه خواهد نمود تا با وی زیست نماید؟ فرمود: مادامیکه خبر ندارد گناه نمیکند ولی چون گناه ویرا بفهمد و زن توبه ننموده و در فسق خود ادامه دهد و مرد با وی زندگی نماید، در گناه و زنای وی شریک میشود. پس گفتم: ای آقا اگر زن در زنای خود ادامه دهد، شوهر چه کند؟ فرمود: ویرا ترک نماید و خود به تنهائی بسر برد، ولی اگر بعد از ترک وی دیگری را ازدواج نماید زنا میکند. گفتم: ای آقا اگر زن متروک توبه نماید و بخواهد بشوهر خود بر گردد، چگونه با وی معامله شود؟ فرمود:

البته قبول شود و اگر شوهر ویرا نپذیرد گناه میکند و بر خود جرم بزرگ وارد میاورد» (مندیت ٤) (١).

۹ — خاتمه

اینک اشارات خود را راجع بنوشتجات قرن اوّل و دوّم خاتمه میدهیم. در اثر تأمّل معلوم میشود که این نوشتجات قدیمه برای فهم صحیح تاریخ کلیسا بسیار مهمّند، و این نوشتجات تماماً بصدق و صحّت کتب عهد جدیدی که در دست ما است شهادت داده نشان میدهند که پولس و سایر رسولان بتوسّط مسیحیان قرن اوّل چقدر محترم شمرده میشده‌اند. نوشتجات مذکور روح محبّت و اتّحادیرا که در کلیسای اوّل بر قرار بود مشهود مینمایند، راجع به تنظیم کلیسا بعد از مرگ رسولان و قبل از تفوّق اسقف روم ما را خبر میدهند، و بالاخره این نوشتجات فرق بزرگ بین کتب الهامی عهد جدید و کتب غیر ملهم نویسندگان مسیحی را آشکار میگردانند، زیرا که گرچه مفیدند، باز ابداً برتبهٔ تعالیم جامع و اساسی رساله‌های پطرس و یوحنّا و پولس نمیرسند.

(١) Mandate IV

فصل هفتم

تشکیلات و عبادت کلیسا

(۳۰—۱۵۶ م.)

(۱) معانی لفظ «کلیسا»
(۲) خدّام سیّار کلیسا
(۳) خدّام محلّی کلیسا
(٤) دستگذاری
(۵) تعمید
(٦) عشای ربّانی
(۷) تنظیم و تأدیب
(۸) مجالس کلیسائی
(۹) اتحاد در اختلاف

۱ — معانی لفظ «کلیسا»

در فصل سوّم ملاحظه شد که خداوند ما عیسی مسیح نظریاتش راجع بکلیسا آن اسرائیل جدیدی بود که از عموم افراد مسیحیان تشکیل یافته است. چنانکه افراد اسرائیل قدیم یگانگی داشتند، این اسرائیلیان جدید نیز موظّف بودند که در پیوستگی و یگانگی زیست کنند و درهای نجات را بروی فرق مختلفه مفتوح دارند. بالاخره کلیسا را لازم بود که جدا از دولت بوده و یک هیئت روحانی کاملاً مطیع مسیح باشد.

عقیدهٔ رسولان نیز راجع بکلیسا بهمین منوال بود، چنانکه پولس رسول در اوّل قرنتیان باب ۱۵: ۹ و غلاطیان ۱: ۱۳ میفرماید: «من بکلیسای خدا جفا میرسانیدم» و مقصود وی البته تمامی مجمع ایمانداران است. باز پولس در افسیان ٤: ٤—٦ میفرماید:

«یک جسد هست و یک روح ... یک خداوند ... یک خدا و پدر همه». چنانکه ممکن نبود دو خدا وجود داشته باشد، بهمین منوال وجود دو کلیسا نیز غیر ممکن بود. کلیسا هم چنین «عروس مسیح» (مکاشفه ۲۱: ۹ و افسسیان ۵: ۲۳—۳۲) و «بدن مسیح» (کولسیان ۱: ۱۸) خوانده شده است. لفظ کلیسا برای عمارتی نیز استعمال شده که مسیح سنگ زاویهٔ آنست (افسسیان ۲: ۲۰). ایگناتیوس (۱) اوّلین مورّخی است که لفظ «کلیسای جامع» (۲) را بدان اطلاق مینماید و مقصودش اینست که کلیسا از تمامی مردم و طبقات بدون وجود تفاوت یا تشخیصی مرکّب میباشد. در این کلیسا «نه یونانی است نه یهود؛ نه ختنه و نه نا مختونی؛ نه بربری و نه سکیتی؛ و نه غلام و نه آزاد، بلکه مسیح همه و در همه است» (کولسیان ۳: ۱۱). بمصداق این آیات واضح و مبرهن میگردد که اعضای این کلیسای عمومی کاملاً برادر و برابرند. مسیحیان قرن اوّل اغلب به اسم «برادر» نامیده شده‌اند (اوّل قرنتیان ۵: ۱۱ و ۲ تسالونیکیان ۳: ٦ و غیره).

ولی چون کلیسا انبساط دنیوی یافته و در هر مکانی تأسیس شد، بمرور زمان لفظ کلیسا بمجامع کوچکتری نیز که در نقاط و حدود مختلفه پیدا میشدند، اطلاق گردید. بهمین جهت گاهی از «کلیسای تسالونیکیه» و «کلیسای خدای حی که در قرنتس است» و «کلیسائی که در فیلپی ساکن است» ذکری میشود. این مجمع محلّی چون یک قسمت غیر قابل انفکاک مجمع یا کلیسای عمومی بوده و پری حیات روحانی این کلیسای عمومی را در خود داشته است. وقتیکه رسولان این کلیساهای محلّی را در نظر میاوردند، عبارت «تمامی کلیساها» را استعمال

(۱) Ignatius (۲) Catholic Church

میکنند، ولی با وجود آن به یک کلیسای عمومی که بدن مسیح باشد، معتقد میباشند (رومیان ۱٦: ۱٦ و اوّل قرنتیان ۷: ۱۷ و مکاشفه ۱: ۲۰ و ۲: ۲۳). بالاخره این لفظ «کلیسا» بمجمع حقیقی هر دسته‌ای که برای عبادت جمع می‌شدند، اطلاق میگردید. در چندین قسمت عهد جدید یکدسته ایمان دارانی که در یک خانهٔ مخصوصی برای عبادت جمع می‌شدند، موسوم به‌کلیسا شده‌اند (رومیان ۱٦: ۵ و اوّل قرنتیان ۱٦: ۱۹ و غیره). عیسی مسیح گفته بود: «جائیکه دو یا سه نفر باسم من جمع شوند آنجا در میان ایشان حاضرم» (متّی ۱۸: ۲۰). و ایگناتیوس می‌نویسد: «هرجائیکه عیسی مسیح است، کلیسای عمومی در همانجا است».

۲ — خدّام سیّارِ کلیسا

اوّلاً بطور کلّی کلیسا موظّف بود که حکم خداوند خود را بعمل آورده و انجیل را بهمهٔ طوائف روی زمین موعظه نماید. بنا بر این خدّامی را که کلیسا لازم داشت مرکّب از مبشّرین سیّاری بودند که موظّف بودند تمامی اوقات خود را فقط صرف موعظه و تعلیم انجیل در مکانهای تازه بنمایند و ایمان داران تازه‌ای بمسیح پیدا نموده و کلیساهای جدیدی تأسیس کنند. در عهد جدید میخوانیم که منجی ما همین طور خادمین و مبشّرین سیّار معیّن فرمود، چنانکه در افسسیان ٤: ۱۱ و ۱۲ ملاحظه میکنیم: «و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیاء و بعضی مبشّرین و بعضی شبانان و معلّمان را برای تکمیل مقدّسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح». این خدّام کلیسائی در اوّل قرنتیان ۱۲: ۲۸ نیز چنین نامیده میشوند: «و خدا قرار داد بعضی

را در کلیسا، اوّل رسولان، دوّم انبیا، سیّم معلّمان». نویسندهٔ «تعلیم رسولان» (فصل ۶: ۶) بهمین مبشّرین سیّار رجوع نموده و مسلّم میداند که آنها در میان کلیساها مشهورند. در اینجا لازم است که شرحی راجع بهر یک از این کار کنان انجیلی داده شود.

۱ — رسولان. لفظ رسول بدو معنی استعمال میگردید. غالباً برای دوازده شاگرد مسیح بکار برده میشد (متی ۱۰: ۲، اعمال رسولان ۱: ۲۶ و مکاشفه ۲۱: ۱۴). ولی چنانکه معلوم میشود این لفظ فقط برای ایشان استعمال نمیشد، (اعمال رسولان ۱۴: ۱۴ و غلاطیان ۱: ۱ و ۱۹)، و مقصود از یک مبشّر سیّاری بود که مستقیماً از کلیسا فرستاده میشد چنانکه پولس و برنابا فرستاده شدند تا موعظهٔ انجیل را نموده و کلیساها تأسیس نمایند. گرچه رسولان قدرت بزرگی بر کلیساهائی که تأسیس نمودند داشتند، ولی در یک جای مخصوصی سکنی نمینمودند تا شبانی کلیساهای محلّی را بنمایند.

۲ — انبیاء. انبیاء در اینکه خدّام کلیسا بوده و محدود بجای مخصوصی نبودند، شباهت کاملی برسولان داشتند ولی تفاوت در اینجا بود که رسولان مخصوصاً در کار موعظه به بی ایمانان اوقات خود را صرف میکردند ولی انبیاء این ایمان آورندگان را در مسیحیّت تعلیم داده و تربیت مینمودند. انبیاء اطلاع روشنی از اراده و قوّت خدا داشتند و حقیقت الهی را بمردم موعظه نموده تعلیم میدادند و همچنین ایمان داران را تسلّی داده و گناه کاران را بتوبه دعوت میکردند. هرگز خداوند اینقدر انبیائی که در قرن اوّل در کلیسای مسیح بر خیزانید، برای دنیا بر نینگیزانیده بود. چنانکه انبیائیکه تابع موسی بودند مردم را

باطاعت شریعت موسی دعوت مینمودند، بهمین منوال این انبیاء مردم را باطاعت و محبّت عیسی مسیح دعوت میکردند.

۳ — مبشّرین. از مبشّرین نسبت به رسولان و انبیاء کمتر می‌شنویم. ایشان مانند رسولان خدّام سیّاری بودند که انجیل را به بی ایمانان موعظه مینمودند ولی محتمل است که قدرت و نفوذ ایشان در کلیسا از رسولان بمراتب کمتر بوده است. فیلپس یکی از آن هفت نفر در اعمال رسولان ۲۱: ۸ «مبشّر» نامیده شده ولی پس از مدّتی در روایت «رسول» نیز خوانده شده است. همچنین تیموتاؤس نیز هم «رسول» و هم «مبشّر» خوانده شده است.

۴ — معلّمین. معلّمین سیّار جای مخصوصی در کلیسای اوّل داشتند ولی راجع بایشان چیزهای زیادی نمیشنویم چرا که بزودی تعلیم قسمتی از کار کشیشان و خدّام محلّی کلیسا گردید. شاید مقصود اصلی وجود ایشان این بوده که تعلیم مرتّب‌تری از وعّاظ دیگر بدهند. بهر حال مقام ایشان در کلیسا در کمال احترام و وقار بود.

پس علائم این خدّام کلیسائی چه بود؟ اوّلاً ایشان از طرف خدا انتخاب میشدند نه از طرف کلیسا. البتّه این انتخاب دلیل نبود که این اشخاص از طرف کلیسا هم قدرت و اختیار برای کار خود نداشته باشند. مثلاً برنابا و پولس از طرف کلیسا باطاعت حکم روح فرستاده شدند (اعمال رسولان ۱۳: ۲ و ۳). ثانیاً آنها در مکان مخصوصی جایگزین نمیشدند. ثالثاً ممرّ معاش ایشان از هدایای مسیحیان بوده. رابعاً ایشان راهنمایان روحانی کلیسا بودند که کلام خدا را وعظ نموده و در مجالس مسیحیان دعا نمایند. ولی بعد از مدّتی خدّام محلّی جای این خدّام سیّار را گرفته و مستقیماً به پیشوائی کلیسا پرداختند. عدّهٔ

این خدّام سیّار بایستی در قرن اوّل خیلی زیاد بوده باشد و بتوسّط ایشان خدمت بسیار بزرگی به انجام میرسید. ایشان نه فقط در بنای کلیساها بلکه همچنین در نگاهداری روابط دوستانه بین دسته های متعدّد ایمانداران و ازدیاد یگانگی در زندگانی و تعلیم و اعتقاد، خدمت شایانی مینمودند.

۳ — خدّام محلّی کلیسا

مسیحیان اوّل از یهود بودند و یهودیان دو قسم عبادت دینی داشتند. اوّلی در هیکل بود که کاهنان قربانی بجهة گناهان مردم تقدیم حضور خدا نموده و شفاعت و وساطت بجهة مردم مینمودند. دوّمی عبادت در کنیسه بود. کنایس یهود در تمامی شهرها و قراء پیدا میشد چنانکه امروزه مساجد در همه جای ایران پیدا میشود، و در این کنایس کلام خدا در هر شنبه قرائت شده و بیان می‌گردید. امور شرعی نیز در آنجا رسیدگی میشد. در هر کنیسه یک هیئت پرسبیترها یعنی مشایخ کنیسه بودند که بامور کنیسه رسیدگی مینمودند. در کنایس بزرگتر یک مدیری نیز از برای این هیئت پرسبیترها تعین میشد که رئیس عمدهٔ کنیسه محسوب میگردید. همچنین یک عدهٔ دیگری نیز بودند که بامور جمع آوری پول و تقسیم صدقه رسیدگی میکردند.

در ابتدا یهودیانی که مسیحی میگردیدند یا در کنایس سابق مانده و یا شاید کنایس علیحدّه‌ای از خود تشکیل میدادند (یعقوب ۲: ۲). امّا بعد از شهید شدن استیفان اغلب مسیحیان از کنایس یهودی بیرون رانده شدند و برای ایشان لازم گردید که مجامع مسیحی برای خویش تهیّه نمایند. بدین وجه کلیساهای

محلّی بعرصهٔ وجود آمد. در این کلیساهای جدیدالتأسیس مسیحیان نه عبادت هیکل، بلکه عبادت کنیسه را تقلید مینمودند و برای خویشتن پرسبیترها و دیکانها (یا شمّاسان) که شغلشان توجّه فقرا بود معیّن کردند. بهمین طور در کلیسای اورشلیم آن هفت نفر (اعمال رسولان باب ۶) با صدقه جمع کنندگان کنیسه مقایسه میشوند و بعد از چندی در بارهٔ یک هیئت پرسبیترها میخوانیم که در مشورت و حکومت با رسولان ملحق گردیدند (اعمال رسولان ۱۱: ۳۰ و باب ۱۵). بعد از چندی رسولان از تاریخ نا پدید گردیده و ادارهٔ امور کلیسا بدست این هیئت پرسبیترها بمدیریّت یعقوب برادر خداوند می‌افتد (اعمال رسولان ۲۱: ۱۸). چون یعقوب با عیسی مسیح خویشی داشته، بدینوجه متشخص و متنفّذ بود و چون زهد و تقوائی مخصوص نیز داشت بدیهی است که به مقام و قدرتی بالاتر از مدیر معمولی کنیسه مرتفع گردید.

پولس از برای تمامی کلیساهائیکه در اوّلین سفر بشارت تأسیس کرده بود، پرسبیترها مقرّر نمود (اعمال رسولان ۱۴: ۲۳) و احتمال میرود که در تمامی کلیساهائیکه بعد نیز تشکیل داد بهمینطور پرسبیترها برای آنها تعین کرد. در انتهای سفر سوّم در حینی که میخواست با کلیسای افسس خدا حافظی نماید، پرسبیترهای آن کلیسا را نزد خود در بندر میلیتس (۱) احضار نمود (اعمال رسولان ۲۰: ۱۷). همچنین برای تعین پرسبیترها در رسالهٔ به تیطس (۱:۵) دستورات میدهد و بآنها در رسالهٔ اوّلش به تیموتاؤس رجوع مینماید (۴: ۱۴؛ ۵: ۱ و ۱۷ و ۱۹). در رساله‌های پطرس و یعقوب و یوحنّا نیز به این پرسبیترها اشاره شده است. پس میتوان یقین نمود که در قرن اوّل معمولاً در هر کلیسا هیئتی از

۱ Melitus

پرسبیترها وجود داشت. پرسبیترها به اپیسکپاس‌ها یعنی اسقفان یا ناظران نیز مسمّی گردیده‌اند (تیطس ۱: ۵ و ۷ و اعمال رسولان ۲۰: ۱۷ و ۲۸). دیکانها (شمّاسان یا خدّام) نیز مذکور گردیده‌اند. (اوّل تیموتاؤس ۳: ۸). بدینوجه آنچه کلمنت روم نوشت راست است که میگوید: «رسولان در هرجا در شهر و دهات موعظه مینمودند و نوبر کارهای خود را پس از اهتمامات لازمه با محک روح بسمت اپیسکپاسی و دیکانی برای ایمان آورندگان آتیه معیّن مینمودند». پرسبیترها اداره کنندگان و شبانان کلیساهای محلّی بودند. بدون شک در مجامع احترامات لازمه داشته و اگر انبیاء یا معلّمین حاضر نبودند، آنها خود موعظه نموده و تعلیم داده و در عبادت پیشوائی میکردند.

در فوق ذکر گردید که در کنیسه عموماً یکنفر انتخاب میشد که مدیر هیئت پرسبیترها باشد. طبیعتاً در کلیساها نیز همین رسم متابعت گردید و بهمین سبب است که یعقوب مدیر کلیسای اورشلیم شد. ولی در عهد جدید هیچ اسم مخصوصی باین مدیر داده نشده است، بلکه وی فقط در جزو پرسبیترها بوده است. این حالت در بعضی کلیساها اقلاً تا اواخر قرن اوّل ادامه داشت، زیرا که در رسالهٔ کلمنت روم به کلیسای قرنتس (۹۶ م.) هیچ ذکری از این مدیر نشده است و فقط اپیسکپاسها و دیکانها مذکور گردیده‌اند. کلمنت مانند پولس تفاوتی نگذارده، و همان اشخاص را اپیسکپاسها و پرسبیترها مخاطب میدارد.

امّا در چند سال بعد (قریب ۱۱۰ م.) از رساله‌های ایگناتیوس برای ما واضح میگردد که در هرکدام از کلیساهای آسیای صغیر و سوریّه سه مقام خدّام انجیلی وجود داشته که عبارت از دیکانها و پرسبیترها و یکنفر اپیسکپاس بود. یعنی لفظ اپیسکپاس که سابقاً

برای تمامی پرسبیترها بدون تشخیص استعمال میشد، الحال فقط برای مدیر هیئت پرسبیترها اطلاق میگردد. بدین طریق اپیسکپاس شبان عمدهٔ کلیسای محلّی گردیده و این مقام را در طول عمر نگاهداری مینماید. عقیدهٔ ایگناتیوس بر این بود که هر کلیسا بایستی یک اپیسکپاس و یک هیئت پرسبیترها و یک هیئت دیکانها داشته باشد. بدعت و جدائی و جفا و تعاقبی که در کلیساها پدیدار شد، مسیحیان را بیشتر متّحد نمود بطوری که مجبور بودند این اتّحاد خود را بهر قیمتی شده نگاهداری نمایند و بهمین سبب است که ایگناتیوس مجدّانه اصرار مینماید که اطاعت اپیسکپاس و پرسبیترها فرض است و هیچ کاری بدون ایشان نبایستی انجام پذیرد. (۱) اپیسکپاس‌ها معلّمین عمدهٔ کلیساها گردیده و همینکه رسولان و انبیاء از کلیساها نا پدید شدند، ایشان متدرّجاً جای آنها را گرفته و پیشوایان روحانی کلیسا گردیدند. این اپیسکپاس‌ها چون رسولان و انبیای کلیسا نه فقط در مجمع خود بلکه در هر جائی که میرفتند قدرت داشتند. بدینطور پیشوایان کلیسای عمومی گردیدند.

الحال در اینجا خلاصهٔ بیانات فوق را راجع بخدّام کلیسای اوّلیّه ذکر مینمائیم. خداوند مسیح خودش دوازده نفر را برای پیشوائی اسرائیل جدید انتخاب فرمود امّا بر حسب آنچه که در انجیل نوشته شده تعالیم جزئی بآنها برای تشکیل دادن کلیسا نداده

---

۱ — بعضی عقیده دارند که پس از خرابی اورشلیم در سال ۷۰ م. لازم شد تشکیلات کلیسا طوری تغییر یابد که تمامی عوامل مختلفه در یک اجتماع عموی متحد گردند و نیز عقیده دارند که یوحنا، فیلپس و اندریاس رسول قبل از مرگ خود این تغییر را دادند. مطابق این نظریه کلیسا چون یک سپاه عظیمی که پرسبیترها و دیکان‌ها صاحبمنصبان آن میشوند گردیده و چون رسولان این ترتیب را تصویب نموده بودند تمام کلیساها نیز با میل آنرا قبول کردند.

است. عیسی مسیح شغل بنا و تنظیم کلیسا را بکلیسای عمومی واگذار نمود تا بنا بر احتیاجات زمان رسیدگی شود. بهمین وجه کلیسای اورشلیم در تحت پیشوائی آن دوازده نفر، هفت نفر را برای کار مخصوص انتخاب و در حضور رسولان دعا نموده دست بر سر آنها گذارده ایشان را بطور مخصوصی برای کارشان تعین نمود. بعد از مدّتی هیئتی از پرسبیترها در همین کلیسا تعین گردیدند. چگونگی انتخاب آنان را نمیدانیم ولی انتخاب ایشان شاید شبیه بانتخاب آن هفت نفر بوده است. وقتیکه خدّام سیّار کلیساهای تازه را تأسیس نمودند یک هیئت پرسبیترها از برای هرکدام تعین کردند که رسیدگی بکارهای کلیسائی نموده و شبانان گله شوند. این پرسبیترها نیز اپیسکپاس‌ها (یا ناظران) خوانده گردیده‌اند. معمولاً یکی از اپیسکپاس‌ها انتخاب میگردید که مدیر هیئت باشد و این مدیر رفته رفته شبان عمدهٔ کلیسای محلّی میگردید و لفظ اپیسکپاس مختص بوی میشد. کلیسا پرسبیترهای خود را بر وفق تعالیم و دستورات رسولان انتخاب مینمود تا آنکه کمال نظم بر قرار باشد. در ابتدا رسولان و انبیاء و معلّمین سیّار پیشوایان روحانی کلیسا بوده و در درجهٔ اوّل شمرده میشدند و پرسبیترها در درجهٔ دوّم محسوب میگردیدند. امّا چون بمرور زمان رسولان و انبیاء از میان رفتند اپیسکپاس‌ها و پرسبیترها جای ایشان را در پیشوائی گرفتند. لذا اپیسکپاس‌ها، با این مفهوم که از طرف مسیح قدرت حکومت روحانی بدیشان عطا شده و یا اینکه ایشان دارای مقام دوازده رسول هستند، جانشین رسولان نشدند. دوازده رسول پدران اسرائیل جدید بوده و جانشینی نیز نداشتند، امّا اپیسکپاس‌هائی که از طرف رسولان انتخاب شده بودند بعد از رحلت رسولان بموعظه و تعلیم و تنظیم کلیسا

رسیدگی نمودند. چیز عمده که بایستی در نظر داشت این است که کلیسا حق تام و تمام داشت که ترتیبی بنا بر احتیاجاتش اتّخاذ نموده و مختار بود که بهدایت روح‌القدس خدّامی را که صلاح و لازم میدید، انتخاب کند. بدین طریق کلیسا قدرت خود را بتوسّط یک نفر یا بوسیلهٔ هیئتی بظهور میرساند.

٤ — دستگذاری

در کلیسا چنین رسم بود که هرگاه میخواستند کسانیرا بخدمت مخصوصی بفرستند دست بر آنها گذارده و دعا مینمودند. بهمین وجه است که در اعمال رسولان میخوانیم که چون سولس و برنابا از طرف روح منتخب گردیدند تا رفته و امّتها را بشارت دهند، کلیسای انطاکیه آنها را برای انجام این خدمت با روزه و دعا وگذاشتن دست‌ها جدا نمود. (اعمال رسولان ۱۳: ۱—۳). بهمین طریق رسولان بر آن هفت نفر دست گذاری نمودند (اعمال رسولان ٦: ٦). پولس و هیئت پرسبیترها بر تیموتاؤس دست گذاری کردند (دوّم تیموتاؤس ۱: ٦ و اوّل تیموتاؤس ٤: ۱۳). البتّه این گذاشتن دست‌ها قوّهٔ ساحرانه‌ای باشخاص دست گذاشته شده نمی‌بخشید، ولی فقط علامتی ظاهری از برای افاضهٔ نعمات و برکات روحانی برای انجام خدمتشان بود. در حقیقت دعائی که در موقع میشد این دستگذاری را مثمر ثمر مینمود چنانکه فقط ایمان نیز در تعمید باعث نجات است و آنرا تقویت میدهد. پس نکات عمده از برای تعین خدّام کلیسا از قرار ذیل است:

۱ — این تعین از روی ترتیب بود. کلیسا بمعیّت خدّامش بطور رسمی اشخاصی را برای خدمت مقرّر مینمود.

۲— آن فیض و رحمت الهی که از برای انجام خدمتشان لازم بود بتوسّط گذاشتن دستها و دعا بآنها میرسید. از قرار معلوم این دست گذاری برای تمام مدّت زندگی بوده است.

۵ — تعمید

گرفتن تعمید برای ایمان آورنده ناگزیر بود. اشخاصی که مایل به تحصیل نجات بودند، باید ایمان بیاورند و تعمید بگیرند. در اعمال رسولان مشاهده میکنیم که در بعضی مواقع ایمان آورندگان فوراً تعمید میگرفتند ولی بمرور زمان چون بعضی مردم بدون تعلیمات لازمه ارادهٔ دخول بکلیسا را نمودند، لازم گردید که مدّتی در اینکار تأخیر شود و این در بعضی موارد قریب سه سال ادامه پیدا مینمود و در ظرف این مدّت حقائق و اخلاق و عقائد مسیحیّت بآنها تعلیم داده میشد. این اشخاص موظّف بودند که هرکار منسوب به بت پرستی را ترک نموده و خود را از هر چیزی که مخالف تعالیم انجیل است مصون دارند. پس از زمانی مشاهده میکنیم که جدیدالایمانان زودتر از چهل روز قبل از تعمید موضوع تثلیث اقدس و اعتقادنامه و دعای ربّانی را تعلیم نمیگرفتند. در این موقع فقط تعمید یافتگان حق داشتند که در مجالس در خواندن دعای ربّانی شرکت نمایند.

تعمید در عید قیام مسیح و در عید پنطیکاست داده میشد (اعمال رسولان ۲: ۱). داوطلبان تعمید خود را بتوسّط دعا و روزه برای گرفتن تعمید حاضر نموده و در حین تعمید آشکارا بگناهان خود اقرار نموده و دوری از ابلیس و فرشتگانش را تعهّد میکردند. سپس بآب هدایت گردیده و شهادت ایمانشان از

ایشان استفسار شده و بعد سه دفعه در اسم اب و ابن و روح‌القدس در آب مرتمس میگردیدند. بعد از انقضای این امر سرشان باز بروغن تدهین گردیده و اپیسکپاس دست بر سرهای ایشان می‌گذاشت تا روح‌القدس را دریافت دارند. رسم عمومی مسیحیان همین زیر آب رفتن بود ولی در مواقعیکه این امر ممکن نمیگردید جائز بود که فقط سه مرتبه آب بر روی سر بریزند. در اوائل کسانیکه داخل کلیسا میشدند اغلب بسن بلوغ رسیده بودند ولی بعد چون اطفال مسیحی در کلیسا رو بتزاید نهادند، مطابق رسم یهود که اطفال جدیدالایمانان را تعمید میدادند، رسم تعمید اطفال در کلیسا نیز معمول گردید. در اثر این عقیده که تعمید تمامی گناهان گذشته را شستشو مینماید و نظر باینکه تعمید دیگر تکرار نمیشد، جدیدالایمانان متدرّجاً مایل گردیدند که تعمید خود را تا سن پیری بتعویق اندازند، تا تمامی گناهان زمان حیاتشان بخشیده شود. وگمان میکردند که هیچ گناهی بعد از تعمید بخشیده نمیشود. اشخاص بت پرستیکه ایمان میاوردند اسامی سابق خود را غالباً تغییر نداده بلکه بهمان اسامی تعمید می‌یافتند.

از آنجائیکه پولس رسول بتوسّط حنّانیا که فقط به «شاگرد» موسوم بود (اعمال رسولان ۹: ۱۰) تعمید یافت، احتمال میرود که در زمان اوّل اجازهٔ تعمید باشخاص مخصوص تعلّق نگرفته بود. ولی چیزی نگذشت که کلیسا برای خود قوانینی درست نموده و در تحت این قوانین تعمید فقط بتوسّط خدّام کلیسا بعمل میامد. خود پولس در اوّل قرنتیان ۱: ۱۴ مینویسد که او کمتر تعمید میداده است.



پولس رسول در محبس

(رجوع شود به صفحهٔ ٦٠)

٦ — عشای ربّانی

این آئین خیلی عمده و در عهد جدید همیشه چون «شکستن نان» اشاره میگردد. این شرکت در بدن و خون مسیح بود و مرگ ویرا آشکار میکرد و رجعت او را با جلال وعده میداد. هر کسیکه نان و پیاله را بطرز نا لایق صرف مینمود مجرم بدن و خون مسیح میگردید. (اوّل قرنتیان ۱۰: ۱۶). این آئین علامت اتّحاد و یگانگی مسیح با کلیسا محسوب میشد چنانکه پولس رسول در اوّل قرنتیان ۱۰: ۱۷ میفرماید: «زیرا ما که بسیاریم یکنان و یک تن میباشیم چونکه همه از یک نان قسمت می‌یابیم».

در کلیسای زمان اوّل عشای ربّانی شاید هر روز یکشنبه صرف میگردید و خوراکی نیز که موسوم به «آگاپه» (۱) یعنی ضیافت محبّت بود با آن صرف میشد. این خوراک بتوسّط خود افراد کلیسا تهیّه شده و همه در آن شرکت مینمودند ولی بعد از مدّتی این خوراک موقوف و عشای ربّانی به تنهائی صرف میشد. ژوستین شهید (۲) بیان ذیل را راجع به عشای ربّانی مینویسد: «سپس نان و ظرفی از شراب مخلوط با آب بمدیر برادران آورده شده و او آن را گرفته تمجید و جلال پدر عالم بتوسّط اسم پسر او و روح‌القدس تقدیم داشته و برای این چیزها که خدا بدادن آنها ما را لایق شمرده است اظهار شکر گذاری مفصّلی میکند و چون دعاها و تشکّرات خود را باتمام میرساند تمامی حضّار موافقت خود را با گفتن «آمین» اظهار میدارند. این کلمهٔ آمین در زبان عبرانی یعنی «همین طور باشد». وقتیکه مدیر تشکّرات خود را بانجام میرساند تمامی حضّار اظهار موافقت نموده آنهائیکه موسوم

(۱) Agapé (۲) Justin Martyr

بدیکانها هستند قسمتی از نان و شراب مخلوط با آب را که شکر گذاری از برای آن اظهار گردیده بهر یک از افراد حضّار تقسیم مینمایند و بجهة کسانیکه غائب هستند قسمتی میبرند» (اپالاجی فصل ٥٥) (١).

در «تعلیم رسولان» (فصل ٦: ٦) برای ما مرقوم گردیده است که هدایت در دعا و تقدیم شکر گذاری و برکت دادن نان و شراب بتوسّط انبیاء بانجام میرسید و در صورتیکه آنها حضور نداشتند، این امر بتوسّط خدّام محلّی بعمل میامد. ولی این برکتی که نبی یا خادم محلّی میداد نه فقط برکت وی بلکه برکت کلّ کلیسا بود.

٧ – تنظیم و تأدیب

از روی رساله‌های پولس برای ما واضح میگردد که بسیاری از مسیحیانیکه جدیداً از بت پرستی بیرون آمده و داخل کلیسا میشدند، گاهی گرفتار گناه میگردیدند و لازم بود که طریقهٔ تهدیدی برای ایشان بعمل آید. پولس رسول دستورات کاملی در رساله‌هایش به کلیسای قرنتس میدهد (اوّل قرنتیان ٥: ١—٥؛ دوّم قرنتیان ٢: ٥—١١). یکی از اعضای آن کلیسا گناه خیلی بزرگی بعمل آورده بود. پولس بکلیسا حکم میفرماید که «باسم و قوّت عیسی مسیح» این گناه‌کار را بشیطان سپارند و از کلیسا بیرون کنند. چنین شخصی هرگاه متنبّه گردیده و توبه مینمود اجازهٔ دخول بوی ارزانی میگردید. از روی همین قضیّه میبینیم

(١) Apology, 55

که قدرت انتظام و تأدیب در دست تمام افراد کلیسای محلّی بود ولی بعد صلاح دیده شد که بتوسّط خدّام کلیساها معمول گردد.

طرز تأدیب کلیسا خیلی سخت بود. کسانیکه بگناه انکار دین یا قتل و زنا گرفتار میشدند اگرچه توبه هم میکردند دو باره قبول نمیشدند. برای مجرمینیکه خطایای کم اهمّیت‌تری از ایشان سرمیزد، در مقابل مجازاتی سخت در پیش بود که فقط بتوسّط تحمّل آنان دو باره سعادت ورود بکلیسا نصیب ایشان میگردید. هرگاه اعلی درجهٔ محبّت و عطوفتی را که در میان عموم افراد کلیسای آنزمان بود بنظر خود مجسّم گردانیم، و بذل توجّهی که آنان باشخاص ناخوش و فقیر و پیر مینمودند و نعمت‌های روحانی را که بهمه میرسانیدند تصوّر کنیم، آنگاه احساس میکنیم که اخراج از شرکت چنین کلیسائی چه امر صعب و تنبیه دشواری مینمود. کسانیکه تعالیم دروغ میدادند نیز از کلیسا خارج میگردیدند و چون بخطایای خود اقرار مینمودند دو باره قبول میشدند. پس گرچه باب کلیسا برای دخول همه قسم گناهکاران مفتوح بود، مشاهده میکنیم که کلیسا لازم میدانست رسیدگی کامل نماید تا تمامی داخل شوندگان در صداقت و پاکی زیست و رفتار نمایند. همین دقّت و سخت‌گیری مسیحیان بود که بت پرستان اطراف را مجذوب میگرداند. در قرن سوّم تنبیه مجرمین طریقهٔ سهلتری بخود گرفت.

۸ — مجالس کلیسائی

شکّی نیست که مسیحیان زمان اوّل اغلب برای دعا و عبادت گرد هم جمع میشدند. فوری بعد از روز عظیم پنطیکاست مشاهده

میکنیم که ایشان هر روزه در هیکل و خانه‌های شخصی جمع میشدند. در باب بیستم اعمال رسولان (آیهٔ ۷—۱۲) بیاناتی راجع بیک مجلس مسیحی شده است که در آن پولس وعظ نموده عشای ربّانی را نیز نگاهداشت. این مجلس در مغرب روز یکشنبه در منزل شخصی یکنفر بر قرار بود و تا سفیدهٔ صبح بطول انجامید. مجالس کنیسهٔ یهودیان در روزهای شنبه منعقد میگردید، ولی مسیحیان بیادگاری قیام خداوند به نگاهداری یکشنبه چون روز رسمی عبادت آغاز نهادند (اوّل قرنتیان ۱۶: ۲). در رساله‌ها چندین دفعه راجع به‌کلیساهائیکه در خانه‌های شخصی جمع میشدند میخوانیم (کولسیان ٤: ۱۵ و رومیان ۱۶: ۵) و شاید تا چند مدّتی همین رسم در اغلب کلیساها ادامه داشت. چنین گفته شده است که اوّلین نمازخانه‌ای که در شهر روم ساخته شد در ۱۴۳ م. بود. اگر حقیقت این امر را قبول نمائیم بر ما واضح میگردد که در ازمنهٔ اوّل مسیحیان خیلی کمتر بساختن عمارت برای کلیسا و عبادت ظاهری اهمیّت میدادند، ولی از طرف دیگر فرض ذمهٔ خود میدانستند که مجالس در هرجائی تشکیل یابد و بشرکت در آن بطور مرتّب اقدام نمایند. نویسندهٔ رساله بعبرانیان (۱۰: ۲۵) چنین مینویسد: «و از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم چنانکه بعضی را عادت است». بعضی از تنبلی و بعضی برای کار و برخی نیز از ترس غایب میشدند چنانکه ترتولیان (۱) مینویسد: «لرزه بر اندام در مجلس حاضر میشوند. شما میگوئید که چون بیکبار عدّهٔ زیادی با ازدحام جمعیّت میکنیم بت پرستان در صدد کشف سبب اجتماع ما بر میایند و میترسیم آنها را بشورش بضدّ خود تحریک نمائیم». امّا کلیسا چون میدانست کسانیکه دوری میکنند ممکن است در

(۱) Tertullian

ایمان سرد شده و از کلیسا جدا شوند لازم دید حتی الامکان در شرکت تمامی اعضاء در مجالس اصرار نماید.

بتقلید کنائس یهود مسیحیان در مجالس خود اهمیّت زیادی بخواندن کتاب مقدّس و تعلیم و دعا میدادند. جمع آوری پول نیز در ضمن مجلس بعمل آمده و بدست مدیر پرسبیتران داده میشد تا بر حسب لزوم فیمابین فقراء تقسیم گردد. البته بعضی رسومی نیز که مختصّ مسیحیان بود اجرا میگردید. در تمام قرن اوّل غالباً رسولان و انبیائی بین مسیحیان وجود داشتند که کلام خدا را بقوّهٔ فوق‌الطبیعهٔ روحانی وعظ نموده و حتی بعضی اوقات در السنهٔ غریب نیز دعا مینمودند. بعد از ختم موعظه و تعلیم مرسوم بود که عموماً عشای ربّانی نیز صرف شود. اغلب در مجالس بالاجماع سرود هم خوانده میشد. ژوستین شهید (۱) بیان ذیل را راجع بیک مجلس یکشنبه در زمان خودش (قریب ۱۵۰ م.) بزبانی که مفهوم غیر مسیحی گردد ایراد مینماید: «و در روز یکشنبه مجلسی در یکجا از تمامی کسانیکه در شهر و نواحی آن زندگانی مینمایند بر قرار داشته و از نوشته‌های رسولان و انبیاء بقدریکه وقت مجال میدهد خوانده میشود. چون خواننده ختم مینماید، مدیر شفاهاً وعظ نموده و تعلیم میدهد که این چیزهای عالی را تقلید نمائیم. پس همه با هم بلند شده و دعاهای خود را تقدیم میداریم و چنانکه پیش گفتم وقتیکه دعاهای خود را بانجام رساندیم نان و شراب ممزوج با آب آورده میشود. و مدیر همان طور دعاها و تشکّرات را با تمامی توانائیش بجا آورده و حضّار موافقت خود را در گفتن «آمین» اظهار میدارند. و بعد (عشای ربّانی) بهر یک قسمت شده تماماً در آن شرکت مینمایند و از برای کسانیکه حاضر نیستند

(۱) Justin Martyr

بدست دیکانها برایشان فرستاده میشود و کسانیکه با بضاعتند و مایل باعانت میباشند باارادهٔ خود بقدریکه ممکن ایشانست میدهند و مبلغ جمع آوری شده بدست مدیر سپرده میشود. او یتیمان و بیوه زنان وکسانی را که بواسطهٔ نا خوشی یا هر چیز دیگری در احتیاج هستند کمک مینماید و علاوه بر این او کسانیرا که در زنجیر هستند و غریبانیکه از راههای دور آمده‌اند و مختصراً تمامی کسانیرا که در احتیاج هستند توجّه مینماید. یکشنبه روزی است که تمامی ما مجلس عمومی را بر قرار میداریم، چون اوّلین روزی است که خدا در آن تاریکی و عنصر را مبدّل نموده دنیا را ساخت و منجی ما عیسی مسیح نیز در همان روز از مردگان قیام فرمود» (اپالاجی ۶۷) (۱).

۹ — اتّحاد در اختلاف

یکی از چیزهائیکه راجع به‌کلیسای اوّل قابل ملاحظه می‌باشد اتّحاد و یگانگی افراد مسیحیان است. متجاوز از دویست سال بعد از تشکیل کلیسا هیچ جدائی قابل ملاحظه در آن واقع نگردید. مسیحیان از هر فرقه و مملکت همدیگر را چون برادر تحیّت میخواندند. معرفی نامه یا توصیه باعضای کلیسا بتوسّط اپیسکپاسها در حین سفر داده میشد و این مراسلات باعث می‌گردید که مسافرین مسیحی در جائیکه فرود آیند بتوسّط مسیحیان استقبال گردند. مسیحیان در هرجا یک بستگی کاملی بمسیح داشتند. «یک جسد هست و یکروح ..... یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید» (افسسیان ۴: ۴ و ۵).

(۱) Apology, 67

اما چنانکه پولس رسول در رسالهٔ خود بقرنتیان (اوّل قرنتیان باب ۱۲ تا ۱٤) مینویسد که در کلیسای محلّی باید یگانگی روح و تفاوت نعمتها باشد، در کلیسای جامع نیز حقیقت واقعه همچنان بود. نمیتوان تصوّر کرد که کلیساهای آنزمان تماماً دارای یک تنظیم و تأدیب و یک قسم عبادت و تعمید و یک قسم تشکیلات بودند. یقیناً در بعضی چیزها کاملاً از هم متفاوت بودند وگرچه رفت و آمد مبشّرین و مسافرین مسیحی در عبادت و غیره کلیساها را باندازه‌ای مشابه هم میگردانید، باز شباهت تمام بین کلیساها در تمامی رسوم و آداب در هیچ موقع لازم نبود میسّر شود. ولی چون در هرجا و هر کلیسا همان روح حکمفرما بود، لذا بطور معنوی و روحانی اتّحاد تامّی بین تمامی کلیساها وجود داشت. روح خدا میتواند که هم اتّحاد و یگانگی کلیسای جامع را میسّر و هم هر کلیسا را در اخذ رسوم و تنظیمات لازمهٔ خود آزادی بخشاید.

فصل هشتم

پیغام کلیسا و زندگانی مسیحیان در سه قرن اوّل

(۱) موعظهٔ مبشّرین مسیحی
(۲) مبشّرین مسیحی
(۳) نجات از گناه و دیوها
(٤) پاکی و قدّوسیّت در زندگانی
(۵) محبّت یکدیگر
(۶) توجّه و رعایت فقرا
(۷) رعایت مرضی و محبوسین
(۸) معجزات
(۹) عهد عتیق
(۱۰) صنف ایمان آورندگان

زمانیکه عیسی مسیح بآسمان صعود فرمود فقط بیش از چند صد یهود امّی ویرا خداوند خود نمیدانستند. در مدّت صد سال این عدّهٔ قلیل بقدری پیشرفت نمودند که سرتاسر امپراطوری روم را فراگرفته و در تمامی شهرهای عمده و در بسیاری از دهات آن سرزمین مسیحیان پیدا شده و حتّی در امپراطوری ایران نیز یافت میگردیدند. در این فصل میبینیم که در مسیحیّت چه فضیلتهائی بود که بدینطور مردمان بسیار را از جایهای مختلفه بطرف خود جلب مینمود.

در سه قرن اوّل مسیحیان تماماً با مسالمت و صلح و آرامی در پیشرفت مسیحیّت کوشیده و حتّی یکدفعه هم با زور شمشیر و قوّهٔ جبریّه بت پرستان را بقبول مسیحیّت مجبور ننمودند. هرگز

دشمنان مسیحیّت نگفته‌اند که مسیحیان اشخاص دیگر را بوسیلهٔ پول و چیزهای مادّی بعضویت کلیسا تحریک نموده‌اند. مسیحیان برای بشارت کلام به بت پرستان فقط با محبّت کامل انجیل را موعظه نموده و فیض و نعمت نجات را بشارت میدادند. در این فصل خواهیم دید که تعلیم و موعظهٔ ایشان و برکاتی که ارزانی میداشتند از چه قبیل بوده است.

۱ — موعظهٔ مبشّرین مسیحی

پولس بمسیحیان تسالونیکی چنین مینویسد: «شما از بتها بسوی خدا باز گشت کردید تا خدای حی حقیقی را بندگی نمائید و تا پسر او را از آسمان انتظار بکشید که او را از مردگان بر خیزانید — یعنی عیسی که ما را از غضب آینده میرهاند» (اوّل تسالونیکیان ۱: ۹—۱۰). در اینجا فهرست وعظ خدّام مسیحی را ملاحظه میکنیم، یعنی (۱) خدای واحد حقیقی؛ (۲) عیسی منجی و داور؛ (۳) قیامت از مردگان؛ (٤) رجعت مسیح.

۱ — مسیحیّت بدنیائی ورود نمود که پر از خدایان متعدّد بود. فصول اربعه هر یک خدائی داشتند؛ رعد، باران، خرمن، کوه‌ها، و رودخانه‌ها هر یک صاحب خدائی بودند. ملل مختلفه خدایان مخصوص داشتند و بعضی اوقات خانواده‌ها برای عبادت خصوصی خود خدایانی در خانه‌های خود داشتند. خدایان بقدری متعدّد و کثیر بودند که مردم راه خود را گم کرده و بسیاری حسّ نمودند که بایستی یک خدای واحد و بزرگتری باشد که فوق از جمیع این خدایان و خالق همه چیز و حکمران جمیع کائنات

باشد. ولی این خدای عظیم را چگونه بشناسند! سقراط حکیم گفته بود که تجسّس پدر و خالق همه چیز امر صعب و دشواری است. پس اگر سقراط نتوانست خدا را تفحّص کند، دیگران چگونه میتوانستند!

در حینیکه مردم در تاریکی و ظلمت در تکاپوی خدا بودند، مبشّرین مسیحی آمده و بشارت آن خدای واحد حقیقی که خود را در پسرش عیسی مسیح مکشوف نمود اعلام داشتند. آنچه فلاسفه و علماء سابقاً نمیتوانستند بدان برسند، در آنوقت مردمان امّی و زنان و اطفال بدست آوردند. ترتولیان (۱) چنین مینویسد: «یک عملهٔ مسیحی هم نیست که خدا را پیدا نموده و (در زندگانی خود) ویرا ظاهر نسازد». و دیگر از این آسایش روحانی بهتر چه توان بود که مردم دریافتند آن خدای با عظمت و جلالی که حکمران همه چیز است بالاخره جبّار ظالمی نیست تا از وی بلرزیم بلکه خدائی است که همه را دوست میدارد! کلمنت اسکندریّه (۲) چنین مینویسد: «چنانکه هرگاه پرندهٔ کوچکی از آشیانه بر زمین افتد مادرش بر رویش پروبال میزند و اگر اتّفاقاً حیوانی قصد تناول آن را نماید مادر بطرفش پرواز میکند تا نجاتش بخشد، همچنین خدای پدر از فرط محبّتی که دارد، بانسان متمسّک میگردد و آن کسی را که بصورت خود ساخته تجسّس میکند، افتادن وی را شفا میبخشد و حیوان وحشی را تعاقب کرده، موجود کوچک را دو باره بلند مینماید». البتّه مردمانیکه همیشه در ترس و لرز از خدایان متعدّده و بخت و طالع میزیستند، چون مژدهٔ این خدای پدر آسمانی که جمیع مخلوقات را دوست میدارد، میشنیدند تعجّبی نیست که بدین طور استقبال میکردند.

(۱) Tertullian (۲) Clement of Alexandria

۲ — نکتهٔ دوّم در وعظ مبشّرین مسیحی راجع به عیسی منجی و داور بود. مرکز بشارت خدّام مسیحی همین بود زیرا که تمامی بشارت ایشان در یگانه لفظ عیسی مشتمل بود. پولس چنین مینویسد: «زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب» (اوّل قرنتیان ۲: ۲). فقط چند سال پیش از آن در زمان سلطنت اوغسطس قیصر شخصی در یهودیّه مصلوب شده بود که این شخص را مسیحیان پسر خدا خوانده و مبشّرین با کمال اطمینان ثابت مینمودند که مرگ وی برای قربانی گناه بوده و هرکه بوی ایمان آورد آمرزش و حیات جاودانی میابد. همچنین بشارت میدادند که همین مسیح از مردگان برخاسته و زنده است و بزودی از برای داوری دنیا بر خواهد گشت. پس مردم را بتوبهٔ گناهان و ایمان بر منجی عالم دعوت کرده و میگفتند که اگر ایمان نیاورند حتماً در پای مسند قضاوت مسیح حاضر شده و برای تنبیه ابدی بتوسّط وی محکوم خواهند گردید. برای آنکه عموم مردم لزوم یک نجات دهنده را بفهمند، مبشّرین مخصوصاً ضمیر آنها را بیدار مینمودند تا بگناهکاری خود پی ببرند، زیرا زندگانی مردمان قرن اوّل فوق‌العاده آلودهٔ بگناه و شرارت بود. پس از آن برای تولید ایمان و ایجاد حقشناسی نسبت به مسیح نجات دهنده، مبشّرین تمام حکایت صلیب را نقل نموده و بدینطریق صلیب شدن مسیح را در خاطر ایشان مجسّم مینمودند. بشارت اینکه مسیح مانند مقصّری از برای رفع گناهان مردم بر صلیب آویخته گردید و دو باره از برای قضاوت دنیا خواهد آمد، بر بسیاری حماقت مینمود، ولی بسیاری دیگر را

(۱) Augustus

چنان بهیجان میاورد که مسیح را قبول نموده و بوی ایمان میاوردند.

۳ — نکتهٔ سوّم در بشارت خدّام مسیحی قیامت از مردگان بود. مبشّرین اوّل قیام عیسی مسیح را از مردگان اعلام داشته بعد اظهار مینمودند که روزی خواهد آمد که تمام مردم بتوسّط عیسی مسیح بقیامت خواهند رسید. فلاسفهٔ قدیم کتب متعدّده برای ثبوت بقای روح نوشته بودند ولی بیشتر از مردمان امپراطوری روم بحیات آتیه امیدوار نبودند. در میان یهودیان بعضی معتقد بقیامت بدن بودند ولی قیامت از برای مسیحیان نه فقط یک امید تیره بلکه حقیقتی قطعی گردید. صدها از همان مسیحیان عیسی مسیح را بعد از قیامش زنده دیده و مشاهدهٔ این قیامت در روز سیّم برای بسیاری چون مهری بر حقّانیّت دین مسیح بود و بدینطور یقین نمودند که خودشان نیز بقیامت خواهند رسید. این عقیده بر بت پرستان خیلی گران میامد و لوسیان (۱) راجع بمسیحیان طعنه زده چنین مینویسد: «این بیچارگان در مغز خود جا داده‌اند که کاملاً جاودانی هستند». ولی این بقای زندگی برای مسیحیان نه افسانه بلکه عین حقیقت بود. ایشان از گناه و زحمات دنیای حاضره خسته شده و با کمال خوشی منتظر رجعت مسیح بودند تا آنکه در جلال با وی سلطنت نمایند. و همین مسرّت قیامت از مردگان و سلطنت با مسیح بود که آنها را وامیداشت تا صلیب خود را بر دوش گرفته و بشرم آن اهمیّت نداده و بدون ترس بامید قیامت جانهای خود را بمرگ تسلیم نمایند چه که دیگر نیش مرگ برای ایشان برداشته شده بود. البتّه بسیاری از کسانیکه چنین پیغام حیات جاودانی را میشنیدند آنرا با شادی استقبال میکردند.

(۱) Lucian

۴ — مسیحیان چون منتظر رجعت مسیح و وارث شدن ملکوت آسمانی بودند، اهمیّت بسیار بزرگی بر نگاهداری نفس و تقدّس زندگانی میگذاردند و چون در دنیا خود را مانند مهاجرین و غربا دانسته و آن را محلّ گذر میپنداشتند، مواظبت مینمودند تا در این مسافرت دنیوی خود را آلوده نگردانند، چونکه لازم بود که دنیا را دوست نداشته و چون پولس بدنیا مصلوب و دنیا برایشان مصلوب و برای دولت یا شأن یا خوشی زیست ننموده و میکوشیدند تا فقط مسیح را خوشنود سازند. این قسم زندگانی باکثر مردم که فقط برای خوشی و منافع شخصی زیست میکردند خوش نمینمود. این مردم مسیحیان را از برای نیامدن به نمایشگاه و تئاتر و نگاه نداشتن اعیاد و شرکت ننمودن در امور اجتماعی مسخره میکردند. ولی مسیحیان مردم را بمتابعت یک زندگانی مقدّس و پاکی دعوت کرده و منظور خود یعنی رساندن گرسنگان و تشنگان را بعدالت تعقیب مینمودند.

۲ — مبشّرین مسیحی

خلاصهٔ تعالیم مخصوص و عمدهٔ مبشّرین مسیحی اوّلاً راجع به خدای واحد پدر همه و ثانیاً عیسی منجی و داور و ثالثاً قیامت از مردگان و رابعاً نگاهداری نفس بود. اشخاصیکه این تعالیم را موعظه مینمودند خدّام سیّاری بودند که خدا آنها را انتخاب نموده برای انتشار مژدهٔ خود فرستاده بود. ابداً مؤسّساتی چون امروزه برای اعزام این خدّام سیّار نبود. بعضی از ایشان چون پولس مایحتاج زندگانی خود را با دسترنج فراهم میاوردند و برخی از هدایای مسیحیان اعاشه میکردند، ولی در هر صورت یگانه مرام

و مقصود ایشان آن بود که مسافرت نموده و مسیح را موعظه نمایند. اریجن (۱) چنین مینویسد: «مسیحیان تمامی قوّت خود را صرف انتشار ایمان و عقیدهٔ خود مینمایند و بعضی از ایشان فقط کارشان در دنیا منحصر باین است که نه فقط از شهر بشهر بلکه از قصبه بقصبه و ده بده رفته اشخاص جدیدی را مسیحی نمایند و کسی هم نمیتواند بگوید که این کار را برای جلب منفعت میکنند چونکه ایشان اغلب حتّی مایحتاج زندگانی خود را فراهم نمینمایند». اقسام مختلفهٔ این خدّام مسیحی را در قسمت دوّم از فصل هفتم بیان نمودیم.

باضافهٔ این مبشّرین مرتّب که تمامی عمر خود را صرف انتشار ملکوت مسیح مینمودند، یقیناً کسانی هم بودند که کارهای روزانهٔ خود را انجام داده و مسیح را نیز در ضمن به بسیاری بشارت میدادند. سلسوس (۲) مخالف معروف مسیحیّت اظهار میدارد که حتّی مسیحیان بی سواد نیز در انتشار عقائد خود اهتمام میورزند و چنین مینویسد: «در حقیقت میبینیم که در خانه‌های شخصی پشم ریسان و دبّاغان وکوزه گران و اشخاصی که خیلی دهاتی و بیسواد هستند، و حتّی در حضور اربابان عاقلتر و بزرگتر خود یارای ابراز یک کلام ندارند، چون در خفا بعضی اطفال و زنان را پیدا میکنند که مانند خودشان نادانند، بیانات عجیبی میکنند بدین معنی که باید از ایشان اطاعت نمایند نه از پدران و معلّمین. و میگویند که پدران و معلّمین ایشان احمق و نادانند و مشغول کارهای بیهوده و بی اهمیّت بوده و بعمل آوردن چیزهای نیکو را نمیدانند و نمیتوانند و اظهار میدارند که فقط ایشان هستند که طریقهٔ زندگانی را حاصل نموده‌اند. و اگر این

(۱) Origen (۲) Celsus

بچه‌ها ایشان را اطاعت کنند هم خودشان را خوشحال نموده و هم خانواده‌های خودشان را شادمان خواهند ساخت». بعلاوه آن «کلیساهای خانوادگی» که در عهد جدید مذکور گردیده‌اند مشتمل بر مسیحیانی بودند که دوستان و آشنایان و اقوام خود را دعوت کرده بشارت مسیح را بآنها میرسانیدند. برای مسیحیان قرن اوّل پیغام مسیح در حقیقت «خبر خوش» بود و ایشان خوشحال بودند که آن را بدیگران برسانند.

بشارت مسیحیان فقط بوسیلهٔ وعظ شفاهی نبود. زندگانی آنها، محبّتی که بهمدیگر داشتند، تقوی و سروری که در ایشان وجود داشت و بالاخره جرأت ایشان در تحمّل جفا، همسایگان بت پرستشان را در تحت تأثیرات غریبی میاورد و ذیلاً این تأثیرات را قدری تفحّص و غور رسی مینمائیم.

۳ — نجات از گناه و دیوها

چنانکه ملاحظه کردیم یکی از مهمترین نکات وعظ مسیحی نجات دهندگی عیسی مسیح بوده است. اوّلین کلیسا مشتمل بر کسانی بود که خود مسیح نجات داده بود. مسیح بعضی را از برص وکوری یا امراض دیگر، بعضی را از گناهان خیلی بزرگ و برخی را نیز از ارواح پلید نجات داد. اشخاصی که زندگانی بی فایده و یا غیر قابل تحمّلی داشتند، در این حالت یأس و نا امیدی مسیح آنها را از چاه نا امیدی بیرون آورده جسماً و روحاً نجات بخشید. کلیسا برای چنین اشخاص بمنزلهٔ دارالشفاء و مسیح چون دکتر حاذق آن بوده همه را شفا میبخشید.

ادیان دیگر آن روزه تعلیم میدادند که فقط کسانیکه پاک و

خوش اخلاق هستند میتوانند خدا را عبادت نمایند چنانکه سلسوس از روی تحقیر چنین نوشت: «کسانیکه مردم را برای شرکت در عبادت میخوانند چنین میگویند: کسیکه از هر لکّه‌ای پاکست و روحش آلوده بهیچ گناهی نیست و زندگانی عادل و شرافتمندی دارد (میتواند نزدیک شود). ولی حال بشنویم که این مسیحیان چطور اشخاصی را دعوت میکنند. میگویند: هر کسیکه گناهکار یا احمق یا ساده دل است و مختصراً هر بد بختی در ملکوت خدا قبول خواهد گردید. مقصود از گناهکار شخص ظالم و دزد و قطّاع‌الطّریق و زهر دهنده و نا پاک وکفن دزد است. مختصراً اگر جماعتی از راهزنان را میخواستید، بعینه همینقسم اشخاص را احضار میکردید». ادیان دیگر مردمان عادل را دعوت مینمودند ولی کلیسا در اثر قدمهای خداوند خود گناهکاران را هم بتوبه می‌طلبید. بدین طور کلیسا بر مردمانی که قطع امید از زندگانی نموده بودند، درهای خود را باز کرده و آنها را دعوت بدخول مینمود. نجات برای ایشان مفت و مجّانی حاضر و یگانه شرط تحصیل آن تسلیم کامل بطبیب نیکو یعنی بعیسی مسیح بود.

کلیسا مخصوصاً از برای نجات کسانیکه صاحب ارواح پلید بودند زحمت میکشید. در عهد جدید مشاهده میکنیم که چقدر از این مردمان بدبخت بتوسّط عیسی مسیح و رسولانش از قید اسارت آزاد گردیدند. در قرن اوّل هر کس معتقد بود که تمام دنیا و هوا مملّو از ارواح پلید است و این ارواح روی تخت هر پادشاه مینشستند و بالای گهوارهٔ هر طفل بال و پر میزدند. بسیار اشخاص تمامی عمر خود را با ترس و بیم از این ارواح پلید گذرانیده و پیوسته میترسیدند که این ارواح باعث تشویش و هلاکت ایشان شوند. این ارواح پلید بر بعضی مردم عارض گردیده و تا موقع هلاکت

جسمی و روحی بر آنها مسلّط بودند. کلیسای اوّل خود را موظّف دانست که قوّات این ارواح پلید را متزلزل ساخته و نه فقط آنها را از بعضی افراد خارج کند، بلکه زندگانی انسانی را از قید آن خلاصی بخشد.

تنها سلاحی که کلیسا برای دفاع این فوج جهنّمی بکار میبرد، دعا بنام عیسی مسیح بود. ژوستین شهید (۱) به تریفو (۲) که شخص یهودی بود چنین مینویسد: «امر باخراج هر دیوی بنام پسر خدا — که نخست زادهٔ جمیع مخلوقات است، که از باکره متولّد و زحمت بشری متحمّل شده، که بتوسّط ملّت شما زیر دست پنطیس پیلاطس زحمت کشید، که مرد و از مردگان بر خاسته بآسمان صعود فرمود — امر باخراج هر دیوی بنام وی دیو را مطیع و زیر دست میگرداند. در صورتیکه اگر بنام هر پادشاه یا هر مرد عادل یا هر پیغمبری امر باخراج نمائید مطیع امر شما نمی‌شود». و ترتولیان بت پرستان را مخاطب ساخته چنین مینویسد: «آیا آزاد شدن شما از آن دشمنان مخفی که باعث فساد روح و جسم شما میشوند بواسطهٔ ما نیست، یعنی آن فوجهای دیوها که ما بدون مزد و اجر از شما بیرون میکنیم؟» و دو باره چنین مینویسد: «ما نه فقط با دیوها کاری نداریم، بلکه بر آنها غالب میائیم. هر روزه آنها را مورد اهانت قرار میدهیم و چنانکه بسیاری میدانند، آنها را از کسانیکه در قید این دیواند بیرون میکنیم». اخراج این دیوها بقدری مهمّ گردید که پس از اندک زمانی عدّهٔ مخصوصی از برای این امر در کلیسا تعین گردیدند. اغلب خرافاتی چند بین مسیحیان در کیفیّت این دیوها وجود داشت، ولی شکّی نیست که کلیسا در نجات دادن مردم از ترس این ارواح

(۱) Justin Martyr (۲) Trypho

پلید زحمت بسیار میکشید و بسیاری از برای تحصیل آسایش و رفاهیّت بمسیحیّت پناه میاوردند.

٤ — پاکی و قدّوسیّت در زندگانی

مسیحیّت نه فقط مردم را از قید دیوها وگناه خلاص مینمود، بلکه پاکی و تقدّس روحانی مخصوصی نیز بایشان میداد. مسیح وعده فرمود تا روح خود را بایمانداراش بدهد و بهر کسیکه این روح داده میشد میوهٔ روح در وی پیدا میگردید، یعنی «محبّت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکوئی و ایمان و تواضع و پرهیزگاری» (غلاطیان ٥: ٢٢). نوشتجات کلیسای اوّل تمام شاهد بر این هستند که مسیحیان اهمّیت فوق‌العاده بپاکی زندگانی و امانت و صداقت میدادند. کلیسا ابداً اجازهٔ ارتکاب زنا و فسق و تعدّد زوجات و تقلّب در کار و دروغ و دو روئی و تقیّه را باعضای خود نمیداد و تمامی کسانیکه حاضر نمیشدند گناهان خود را ترک نمایند، از کلیسا اخراج میگردیدند.

این قدّوسیّت در بیشتر از ادیان فقط حرف است، ولی در مسیحیّت عین حقیقت بود و تغییر کلّی در صفات اعضای کلیسا مشاهده میشد. بدترین گناهکاران دعوت شده و پس از ورود غالباً اشخاص معروف و مقدّس میگردیدند. البتّه بعضی اوقات اعضای کلیسا بگناه گرفتار میشدند، ولی کلیسا رویهمرفته شامل مردان و زنانی بود که در قدّوسیّت زیست نموده و با قدرت الهی بر عکس سابق اعمال حسنه را بجا میاوردند. سیپریان (۱) برای نشان دادن تغییر ماهیّت هر شخص جدیدالایمانی زندگانی خود را

(۱) Cyprian

مثل زده میگوید: «مادامیکه من هنوز در تاریکی و ظلمت شب سکنی داشتم و باینطرف و آنطرف متردّد و دستخوش امواج این عصر خود ستا بودم، و از قدمهای بیمقصودی که بر میداشتم یقین نبوده و از زندگانی حقیقی خود هیچ ندانسته و از حقیقت و روشنائی دور بودم، بصفات خود در آنوقت نگاه کرده اینرا امر مشکلی پنداشتم که شخص قادر باشد تولّد تازه بیابد . . . پس گفتم چطور چنین تبدیلی ممکن است که آنچه در ما جبلّی است و در جسم فاسد ما مستحکم گردیده و یا آنکه خود آموخته بواسطهٔ تکرار زیاد عادت گرفته‌ایم، بدینطور ناگهانی تغیر یافته و از ما دور شود!

«اغلب خیالات من چنین بود زیرا که من خودم بواسطهٔ خطایای زیادیکه سابق بر این در عمرم کرده بودم، باسیری گرفتار شده و باور نمیتوانستم کرد که ممکنست از قید آن خلاصی یابم. پس مجبور شدم که در شرارتهای خود رضامندی پیدا نمایم. و چون از چیزهای بهتر و برتر کاملاً مأیوس بودم، خود را بیشتر مقیّد بگناهان خود نموده آنها را مثل قسمتی از وجود خود جبلّی میدانستم. ولی چون بآب (تعمید) تولّد تازه یافتم، لکّهٔ سالیان قبل شسته شده و روشنائی پاک و خالص آسمانی بقلب آشتی داده شدهٔ من در آمد . . . از آن بعد بوسیلهٔ آن روحی که از آسمان دمیده شد، تولّد تازه یافته بانسان جدیدی مبدّل شدم . . . پس بطور غریبی در چیزهائیکه در آن شک داشتم یقین حاصل نمودم و چیزهای مخفی برایم مکشوف گردیده و چیزهای تاریک روشن شد و آنچه که پیش برایم سخت بود الحال بوقوع پیوست و آنچه امکان نا پذیر تصوّر میکردم ملتفت شدم که انجام آن ممکنست. پس قادر گردیدم تا معترف شده گویم آنچه که پیش از جسم تولّد یافته

و در ارتکاب گناهان زیست میکرد و زمینی بود، الحال بخدا تعلّق گرفت و با روح قدّوسیّت زنده شد».

قدّوسیّت منظور را مسیحیان بتنهائی برای خود قائل نبودند بلکه بسیاری از دشمنانشان نیز بزندگانی بی آلایش ایشان شهادت میدادند. البته مردم عامی یافت میشدند که بدون تفحّص حکایاتی از قبیل اینکه مسیحیان در جلسات مخفی خود مرتکب شرارتهای فوق‌العاده میشوند انتشار میدادند، ولی مردم فهیم در اثر تفحّص ممکن نبود مسیحیان را در خطائی مشاهده کنند. پلین جوان (۱) حاکم رومی راجع بمسیحیان بیطانیه (۲) (فصل ۹: ۳) تفتیش کرده چنین مینویسد: «در همان جلسه همه قسم یاد مینمایند، نه برای اقدام بشرارتی بلکه تا از دزدی و راهزنی و زنا دوری جویند. و نیز قسم میخورند که وعدهٔ خودشان را هیچگاه نشکسته و در وقت موعود اماناتی که در دست ایشان است بصاحبانشان مسترد دارند». و گالن (۳) حکیم بت پرست راجع بمسیحیان چنین مینویسد: «بعضی اوقات اعمال ایشان مانند فلاسفهٔ حقیقی است. برای تمام ما آشکار است که چگونه مرگ را حقیر میشمارند و حتّی از حیا تحریک شده آلات مجامعت خود را نیز بکار نمی‌برند. مردان و زنانی بین ایشان هستند که مادام‌العمر از مجامعت دوری میجویند و افرادی بین ایشان وجود دارند که در تسلّط و فرمانروائی به نفس خود و در پیروی عصمت بمرتبه‌ای رسیده‌اند که از رتبهٔ فلاسفهٔ حقیقی کمتر نیست». دیگر راجع بحسن اخلاق و پاکدامنی مسیحیان بهتر از این شهادات چیست! حتّی سلسوس که پیوسته با ایشان دشمنی مینمود و تمام صفات مسیحیان را تحقیر میکرد، اصلاً شاهد فساد اخلاقی در بین آنها نیست.

(۱) Pliny the Younger (۲) Bithynia (۳) Galen

واضح است که در مسیحیان روحی بود که در دیگران وجود نداشت. مسیحیان اینروح را روح‌القدس مینامیدند. اینروح خوشحالی بود و مسیحیان اوّل با وجود تمامی زحماتشان همیشه خوشحال و مسرور بودند. در «شبان هرماس» (رجوع کنید بفصل ۶: ۸) فرشته چنین میگوید: «خود را در شادمانی بپوشان که همیشه فیض و خوشی در حضور خدا دارد. زیرا مرد شادمان هرچه نیکوست انجام میدهد و در هرچه نیکوست تفکّر مینماید. روح‌القدس روح شادمانی است». پولس هم بمسیحیان فیلپی چنین مینویسد: «دائماً شاد باشید». چنین شادی، چنین جرأت در مقابل مرگ، چنین آسودگی و پاکی و قدرت هرگز بین مردم دیده نشده و در زمانیکه زندگانی صورت خفه‌ای بخود گرفته و مردم خسته و بی امید بودند و شهوت پرستی و حرص و خرافات همه جا دیده میشد، بدیهی است مردمانیکه گرسنه و تشنهٔ عدالت بودند مجذوب کلیسا میگردیدند، چنانکه مسافرین خسته در بیابان خشک جویای آب روان هستند.

۵ — محبّت بیکدیگر

محبّت فوق‌العادهٔ مسیحیان نسبت بیکدیگر اثرات جالب توجّهی در مردم آنزمان کرده و آنها را مجذوب مینمود. این مردم بکلیسا نظر افکنده، غنی و فقیر، غلام و آزاد، یهود و یونانی و بربری را میدیدند که تماماً چون یک فامیل با هم زیست نموده همدیگر را برادر میخواندند و پس از ملاحظهٔ اینحالت با کمال تعجّب و تحسین میگفتند: «به‌بینید چگونه همدیگر را دوست میدارند!» خداوند

ما چنین فرمود: «بدینطور خواهند دانست که شاگردان من هستید اگر یکدیگر را دوست دارید».

مسیحیّت از اوّل دین محبّت بود و خود عیسی مسیح ملاطفت مخصوصی بکسانیکه در زحمت بودند نشان داده و مشغول شفای بیماران و تسلّی رنجوران بود. مسیحیان نیز از خداوند خود تقلید نموده برادران و خواهران محتاج خود را رسیدگی و کمک مینمودند. اوّلین خدّام منتخبه یعنی آن «هفت نفر» تکلیفشان توجّه فقرای کلیسای اورشلیم بود. متدرّجاً مرسوم گردید که مسیحیان کمیته‌هائی مرکّب از دیکانها در تمامی کلیساها تعین نموده و شغل مخصوص خدمت بفقرا و محتاجین را واگذار به ایشان کنند. از رساله‌ها مفهوم میشود که کلیسا متحمّل مخارج هیئتی از زنان بیوه نیز گردیده و آنها را موظّف میدانست تا دیگران را توجّه و پرستاری نمایند (اوّل تیموتاؤس ۵: ۳—۱۶).

۶ — توجّه و رعایت فقرا

در هر یکشنبه در حین مجلس کلیسائی وجه نقدی جمع آوری شده بجهة تهیّهٔ وسائل توجّه فقرا نگاهداشته میشد، و در اینخصوص ژوستین شهید مینویسد: «کسانیکه دارا هستند و مایل بکمک میباشند باارادهٔ خود بقدری که ممکن ایشان است میدهند و مبلغ جمع آوری شده بدست مدیر (یعنی ایپسکپاس) سپرده میشود. او یتیمان و بیوه زنان وکسانی را که بواسطهٔ ناخوشی یا هر چیز دیگری در احتیاج هستند کمک مینماید. (و نیز) کسانیکه در مجلس هستند و غریبانیکه از راه‌های دور آمده‌اند (مساعدت میشوند)». تمامی عایدات در دست ایپسکپاس (اسقف) که شخص

بی طمعی بود (اوّل تیموتاؤس ۳: ۳) سپرده میشد. دیکان‌ها ویرا در توزیع آن کمک میکردند. در یکی از نوشته‌های قدیمه که به «قوانین رسولان» مسمّی است چنین مکتوب گردیده که «دیکانها را لازم است که کنندگان اعمال نیکو باشند، روز و شب بأمور رسیدگی نمایند، فقرا را ملامت نکنند و دولتمندان را عزّت ندهند. باید که مصیبت اشخاص را تحقیق کنند و آنها را در شرکت عایدات کلیسائی فراموش نکنند و دولتمندان را مجبور نمایند تا برای کارهای حسنه وجه نقدی کنار گذارند». در ۲۵۰ م. کلیسای روم متحمّل مخارج ۱۵۰۰ نفر زنان بیوه و محتاجان دیگر بود. معمولاً عایدات کلیسائی فقط برای آسایش حال خود اعضاء صرف میشد ولی در ضمن اعضاء کلیسا دیگران را نیز شخصاً کمک میکردند و اگر استطاعت این کار را نداشتند، بعضی روزه گرفته و بدینطور از غذای خود کاسته و بدیگران میدادند. پولس از مسیحیان تقاضا مینماید که کار نیکو کرده و زحمت بکشند تا بتوانند نیازمندی را چیزی دهند (افسسیان ٤: ۲۸).

البته همیشه کسانی بودند که از سخاوت برادران استفاده کنند و فرصت را غنیمت شمارند. بنا بر این کلیسا اصرار مینمود که هر کس استطاعت دارد کار کند. پولس بتسالونیکیان (دوّم تسالونیکیان ۳: ۱۰) چنین مینویسد: «اگر کسی خواهد کار نکند خوراک هم نخورد». کلیسا از برای کسانیکه حاضر بودند، کاری تهیّه میکرد و کسانیرا که قدرت کار کردن نداشتند مخارجشان را متحمّل میشد. در «تعلیم رسولان» (فصل ٦: ٦) چنین مینویسد که مسیحیانیکه از شهرهای دیگر میایند ممکن است سه روز مهمان شوند ولی بعد از انتهای این مدّت یا بایستی بشهر

دیگر رفته و یا برای خویشتن کاری تهیّه نمایند. کلیسا همیشه هر فرد مسیحی را در کار کردن موظّف میدانست.

۷ — رعایت مرضی و محبوسین

کلیسا از برای ملاقات و پرستاری مرضی نیز زحمت بسیار میکشید. دیکانها از طرف اپیسکپاس مرضی را تجسّس کرده بکلیسا راپرت میدادند تا برادران بملاقات ایشان رفته و مایحتاج ایشان را فراهم آورند. هر عضو کلیسا یقین داشت که اگر ناخوش شود خود و فامیلش پرستاری خواهند گردید. کلیسا مخارج دفن برادران فقیر را نیز متحمّل میشد.

در ۲۵۹ م. وبای هولناکی دامنگیر اهالی اسکندریّه شد و محبّت عظیم مسیحیان نسبت بهمدیگر در آن واقعه مشهود گردید. اینک بیان دیونیسیوس (۱) اپیسکپاس اسکندریّه را راجع بآن نقل قول میکنیم. «در حقیقت بیشتر برادران ما از محبّت عظیم و دوستی برادرانه، خود را فراموش نموده و با کمال یگانگی با هم بدون ترس مریضان را عیادت میکردند و بخاطر مسیح علی‌الدّوام در خدمتگذاری آنان مشغول بودند و با کمال خوشحالی نیز با ایشان هلاک میشدند ... در حقیقت بسیاری بعد از توجّه و حصول سلامتی برای مریضان خود مردند مثل اینکه مرگ دیگران را بخود آوردند. بدینطور بعضی از برادران شریف و بعضی از پرسبیترها و دیکان‌ها و مردمان بسیار معروف رحلت کردند ... بین بت پرستان خلاف این اتّفاق افتاد. اشخاص متمایل به ناخوشی را از خود دور مینمودند و از عزیزترین دوستانشان فرار میکردند،

(۱) Dionysius

مرضی را نیم مرده بکوچه‌ها انداخته و مردگان را دفن نشده واگذار مینمودند».

در مواقع جفا مسیحیان بسیار محبوس گردیده و یا دور از خانه برای کار در معادن فرستاده میشدند. کلیسا مخصوصاً خود را موظّف میدانست تا کسانیرا که بخاطر مسیح زحمت میکشند پرستاری نماید. به دیکانها دستورالعمل داده میشد که محبوسین را ملاقات نموده و از برای تسلّی و آسایش ایشان از آنچه میتوانند کوتاهی نورزند. همچنین کلیسا زحمت میکشید که با کسانیکه بمعادن فرستاده میشوند مراوده داشته و در صورت امکان اجازهٔ معافیّت ایشان را تحصیل کند. در ۲۵۳ م. دسته‌ای از دزدان به نومیدیا(۱) در آفریقا حمله نموده و عدّه‌ای از مردان و زنان مسیحی را همراه خود بردند. سیپریان اپیسکپاس کارتاژ فوراً در کلیسا پولی جمع آوری نموده و مبلغ آن را که بین پنج و ده هزار تومان باشد با کاغذی پر از بیانات محبّت آمیز و اظهارات همدردی بجهة پس گرفتن ایشان میفرستد.

کلیسا برای برادران فقط اینقدر همدردی نمینمود. در ۴۲۰ م. اپیسکپاس آمدا (۲) در بین‌النّهرین ظروف مقدّسهٔ کلیسا را فروخت تا هفتاد هزار از ایرانیها را که بتوسّط لشگر روم اسیر شده بودند از اسارت آزاد کند و بمملکت خودشان پس فرستد (فصل ۱۶: ۲) و یوسیبیوس (۳) مورّخ مسیحی راجع به بلائی که در ۳۰۵ م. اتّفاق افتاد چنین مینویسد: «مسیحیان فقط مردمانی بودند که در این ناخوشیهای هولناک همدردی و انسانیّت خودشان را بوسیلهٔ اعمالشان نشان میدادند. روز بروز بعضی را وامیداشتند که بمردگان رسیدگی کرده و آنان را دفن نمایند،

(۱) Numidia (۲) Amida (۳) Eusebius

زیرا که عدّه‌ای بودند که هیچکس بآنها اعتنائی نمیگذارد. مسیحیان دیگر همهٔ اشخاصی را که در تمامی شهر بمصیبت گرسنگی گرفتار بودند، جمع آوری نموده نان میدادند. این اخبار چون شهرت یافت مردم خدای مسیحیان را جلال داده و بتوسّط حقیقت اعمال ملزم گردیده اقرار نمودند که مسیحیان حقیقةً یگانه اشخاص دیندار و پرهیزکار میباشند».

بکاغذهای اظهار همدردی که کلیساهای مختلفه در موقع زحمت و جفا یا احتیاج مخصوص بهمدیگر مینوشتند اشاره نموده‌ایم. رسالهٔ ایگناتیوس (۱) مخصوصاً علاقهٔ مسیحیان را در خواستن خوشی و سلامتی همدیگر در هرجا نشان میدهد. عموم مسیحیان گرچه یکدیگر را ندیده بودند، باز از صمیم قلب یکدیگر را محبّت نموده و حاضر بودند از برای کمک ایشان از هیچگونه اقدام فروگذار ننمایند.

مسیحیان هرگز بوسیلهٔ استفاده‌های مادّی دیگران را بدخول در کلیسا تشویق نمینمودند. در کمک بی ایمانان یگانه مقصودشان رفع احتیاج آنان بود ولی یقیناً محبّت و مرحمتی که نسبت بمریضان و محتاجان غیر مسیحی نشان میدادند، بسیاریرا بکلیسا جلب مینمود.

در آنزمان دنیای غیر مسیحی سرد و سخت بود، ولی کلیسا گرم و مثل یک چراغ خیلی روشنی که در شب تاریک در اطاقی میدرخشد، بود. بسیار از کسانیکه بیرون این اطاق بودند و روشنائی را میدیدند ارادهٔ دخول میکردند و راه دخول همیشه برای ایشان باز بود.

(۱) Ignatius

۸ — معجزات

چیز دیگری که جلب دقّت مردم را مینمود معجزات بود. مسیح معجزات بسیار برای آسایش مریضان و رنجوران بعمل آورده و بشاگردان خود قدرت بخشید تا همچنان کنند. در اعمال رسولان و رساله‌ها بسیاری از این معجزات الهی را که بتوسّط رسولان و دیگران صورت گرفته میخوانیم و اثرات بزرگ این معجزات را مشاهده میکنیم.

معجزهٔ تکلّم بزبانها بود که در روز پنطیکاست آن جمعیّت عظیم را بگرد هم آورد. معجزات فیلپس بود که مردم سامره را برای قبول پیغام وی هدایت کرد (اعمال رسولان ۸: ۶ و ۷). رؤیای جلال مسیح بود که سولس را بایمان راهنمائی نمود. در نتیجهٔ زنده شدن طابیتا در یافا بود که بسیاری بخداوند ایمان آوردند (اعمال رسولان ۹: ۴۲). دیدن فرشته بود که کرنیلیوس را در فرستادن عقب پطرس هدایت نمود. بخشش زبانها به کلیسا تعلّق گرفت تا برای بی ایمانان علامتی شود (اوّل قرنتیان ۱۴: ۲۲). انبیاء وقایع آتیه را پیش بینی میکردند. مردمان شریری که با انجیل ضدیّت مینمودند سخت تنبیه میشدند (اعمال رسولان ۱۳: ۱۱ و ۱۲). مبشّرین کلام از مرگ فوری خلاصی میافتند (اعمال رسولان ۲۸: ۶). و خلاصه قوّت خداوند بوسائل دیگر نیز در کلیسا ظاهر میشد. ولی بعد از رسولان معجزات از سابق کمتر شد.

۹ — عهد عتیق

عهد عتیق نیز که مسیحیان بخود اختصاص میدادند بسیاری را به کلیسا هدایت مینمود. این کتاب مقدّس اثر بزرگی در بت

پرستان میبخشید. قدامت آن، مجموعهٔ مطالب موجودهٔ آن، جامعیّت آن و پیشگوئی امور آتیه که در موارد بسیار بوقوع پیوسته بود، بسیاری از یونانیان متفکّر را متیقّن مینمود که این کتاب بزرگترین کتاب دنیاست. بواسطهٔ خواندن همین کتاب بود که بسیاری بکلیسا داخل میشدند. تاتیان (۱) اینکتاب را خوانده و بیان جالب توجّهی که ذیلاً نقل میکنیم راجع بآن مینویسد. تاتیان از اهل بین‌النّهرین و باسرار ادیانی که مدّعی نجات بودند آشنا بود، امّا از ناپاکی و فجوریکه آن ادیان بت پرست جایز میدانستند متنفّر گردید. در حینیکه بچنین افکار مشغول بود و جستجوی حقیقت میکرد چنین مینویسد: «بر حسب اتّفاق ببعضی از نوشتجات بربریان بر خوردم که بقدری قدیم بودند که از قدامت با عقاید یونانیان مطابق نمیشدند و بقدری الهی بودند که با خطایای یونانیان مطابق کردن آنها سهل نبود. سادگی زبان آنها، صفات غیر مصنوعی نویسندگانشان، معرفتیکه راجع بچیزهای آتیه نشان میدادند، تعالیم نیکوئی که در آن مشاهده میشد و این عقیده که تمامی عالم در یک وجود حکمرانی میشود، مرا بایمان هدایت نمودند. و چون روحم بتوسّط خدا تعلیم داده شد ملاحظه نمودم که نوشتجات یونانی منجر بهلاکت بودند ولی انبیاء غلامی ... دنیا را خاتمه داده و ما را از فزونی حکّام و ده هزار جبّار (خدایان مختلفه) رهائی داده‌اند». بدینطور تاتیان فلسفه‌های یونانیرا ردّ نموده و این فلسفهٔ بربری را قبول نمود. همین تاتیان اوّلین حکایت جامع چهار انجیل را نوشت (فصل ۵: ٤).

ژوستین شهید که فیلسوف بود و برای شناختن حقیقت در هرجا میگشت، بالاخره بتوسّط عهد عتیق بمسیح ایمان آورد.

(۱) Tatian

روزی مرد پیری راجع به پیغمبران و کتب ایشان بیاناتی نموده ویرا امر بخواندن آنها نمود. راجع به این مذاکره خود ژوستین شهید چنین مینویسد: «شعله‌ای فوراً در فکر من روشن گردید و غیرتی برای پیغمبران و آن کسانیکه دوستان مسیح هستند مرا فرو گرفت و راجع بآنچه شنیده بودم در خود متفکر گردیده و دیدم که (عقیدهٔ) ایشان یگانه فلسفهٔ مفید و حقیقی است. بدینطور پیش آمد نمود که من فیلسوف گردیدم و خیلی مایل شدم که تمامی مردم فکرشان مانند فکر من باشد و از تعالیم نجات دهنده روگردان نشوند، چون این عقائد تولید ترس کرده و قوتی دارند که منحرفین از راه حقیقی را بلرزه آورند و برای کنندگان عمل (خوب) تولید راحتی میکنند». جرأت و دلیری مسیحیان در مواقع جفا و تعدی برای ژوستین شهید (چنانکه برای سایر مسیحیان نیز) تأثیرات زیادی بخشید. در اینخصوص چنین مینویسد: «در مقابل مرگ و تمامی چیزهای دیگری که مردم سهمگین میپندارند ایشان را کاملاً امین یافتم». ژوستین مدرسهٔ فلسفی مسیحی در روم تأسیس نمود و خود او در نام مسیح در ١٦٥ م. شهید گردید.

١٠ — صنفِ ایمان آورندگان

گرچه تاتیان و ژوستین اشخاص تربیت شده و عالم بودند، باز بیشتر کسانی که مسیحیت را قبول میکردند، اشخاص عامی بودند. پولس بکلیسای قرنتس مینویسد: «زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نمائید که بسیاری بحسب جسم حکیم نیستند و بسیاری توانا نی و بسیاری شریف نی» (اول قرنتیان ١: ٢٦). گفته اند که عیسی مسیح پادشاهان را انتخاب نفرمود تا ماهیگیران

را بشارت دهند، بلکه ماهیگیران را انتخاب نمود تا پادشاهان را هدایت نمایند. دوازده رسولان مسیح از اشخاص متوسط‌الحال بودند که مایحتاج معیشت خود را بدست آورده و خواندن و نوشتن میدانستند. اکثر کسانیکه مسیحی میشدند نه از دولتمندان و نه از فقراء بلکه از اشخاص همین صنف بودند. سلسوس دشمن مسیحیان از روی تحقیر تهمت زده و میگوید که مسیحیان غیر از جهال و فقراء کسان دیگر را دعوت نمیکنند و چنین مینویسد: «میگویند هیچ شخص تربیت یافته یا عاقل یا حساس نزدیک نیاید زیرا تمامی این چیزها را بد میشماریم، اما اگر کسی جاهل است و تربیت و عقل لازم دارد و اگر کسی احمق است با کمال جرأت پیش آید. چنین اشخاص را بی‌اختیار لایق خدای خود میشمارند و بدینطور نشان میدهند که فقط ساده دلان و جهال و بی عقلان و غلامان و زنان و اطفال کسانی هستند که ایشان میخواهند و میتوانند تبلیغ نمایند». اتفاقاً مسیحیت مفتخر بود که درهای خود را از برای قبول و نجات دادن فقرا و جهال و غلامان و زنان و اطفال نیز باز نماید و بسیاری از این قبیل اشخاص بودند که داخل شده و در مسیح مخلوقات تازه‌ای میگردیدند. ولی مسیحیان تنها از این طبقه مردم نبودند بلکه از زمان اول در خانوادهٔ قیصر نیز مسیحیانی یافت میشدند (فیلیپان ٤: ٢٢). بیشتر از این اشخاص شاید غلام بودند ولی فضیلت تربیت و استعداد در آنها وجود داشته و نظر بهمین علمشان بود که برای خدمت امپراطور انتخاب میشدند. کلیسا در خود را مفتوح نموده همه را از برای ورود دعوت مینمود و مردمان از هر صنف و حالت و نژاد این دعوت را قبول میکردند.

پس با وجود تمامی این محاسن بر جسته چرا اکثر مردمان

امپراطوری روم مسیحیّت را استقبال ننمودند؟ البتّه دلایل بسیاری ممکن است اقامه نمود. بعضی برسوم قدیمه و خدایان آباء و اجدادی خود بسته و بترک آنها مایل نبودند. هوسهای بسیاری پاکدامنی مسیحیّت را قبول نمینمود. به بعضی مسیحیّت ضدّ برهان و دور از فهم میامد، ولی محتمل است که چون مسیحیّت بر خلاف قانون امپراطوری بود بسیاری از اینرو استقبال ننموده و حاضر نبودند که جانهای خود را در خطر اندازند. اینک در فصل آتیه حقیقت این امر را مشاهده خواهیم نمود.

فصل نهم

جفا و تعدّی بمسیحیان

(۳۰ تا ۱۵٦ م.)

(۱) جهات جفا و تعدّی بمسیحیان (۳) مکاتبات پلین (Pliny) با طراژان (Trajan)
(۲) جفای سال ٦٤ م. در روم (٤) شهید شدن پالیکارپ (Polycarp)

۱ — جهات جفا و تعدّی بمسیحیان

خداوند مسیح از پیش شاگردان خود را خبر داد که برای خاطر وی بایستی جفا و تعدّی بینند. تقریباً مدّت سیصد سال کلیسای مسیح در امپراطوری روم در خطر جفا و تعدّیاتی بود که مکرّر روی میداد. چنانکه ملاحظه نمودیم ضدّیت اوّل از طرف یهودیان بود. یهودیان بودند که مسیح را کشتند و استیفان شهید را سنگسار نمودند و باعث قتل یعقوب برادر یوحنّا شدند. یهودیان بودند که ضدّیت تامّی با پولس درسفرهای بشارت وی کرده ودراورشلیم قصد قتل او را نمودند. بالاخره یهودیان بودند که یعقوب برادر خداوند را سنگسار کرده و تا صد سال بعد از زمان مسیح غضب خود را بهموطنان یهودی خودکه بمسیح ایمان آورده بودند نشان میدادند. از طرف دیگر تا زمان توقیف و استنطاق پولس در روم حکومت روم هنوز هیچ اقدامی برای مخالفت با مسیحیّت ننموده بود. در هرجا

رؤسای رومی کمال دوستی را بپولس نشان داده و وی را از ضدّیت و تهمت دشمنان یهودیش حمایت مینمودند و پولس نیز در رساله‌های خود بطور مودّت آمیزی از قیصر سخن گفته و مسیحیان را حکم باطاعت وی مینماید (رومیان ۱۳). ولی چیزی نگذشت که پولس خودش بفرمان همین قیصری که مسیحیان را حکم باطاعت و احترامش نمود، مقتول گردید. از این زمان به بعد امپراطوری روم دشمن سخت و نا هنجاری برای کلیسای مسیح گردید. در کتاب مکاشفه ملاحظه میکنیم که چگونه چند سال بعد مسیحیان از امپراطور روم اکراه داشتند (مکاشفات ۱۷: ۹ و غیره). برای اینکه علّت این تغییر سیاست را بفهمیم بایستی موقعیّت مذهب را در حکومت روم در یافت نمائیم.

رومیان معتقد بودند که تکلیف اوّل انسان نه بخدا بلکه بدولت است و بدین وجه گمان میکردند که تکالیف دینی کم اهمّیت‌تر از تکالیف دولتی هستند. دولت دین رعایای خود را معیّن و خدایانی را که عبادت میکردند مقرّر مینمود. سیسرو (۱) سیاستمدار رومی حتّی چنین گفت که رعایا حق عبادت هیچ خدایان داخلی یا خارجی را غیر از تصویب رسمی مملکت ندارند. وقتیکه دولت روم اورشلیم را در سنهٔ ۶۳ ق. م. تسخیر نمود و یهودیان در تحت اطاعت روم آمدند، بطور رسمی از طرف دولت به یهودیان اجازه داده شد که رسوم آئین خود را بعمل آورده و در عبادت خدا موافق رسوم خود آزاد بوده و زحمت نبینند. مسیحیّت ابتدا در میان یهودیان پیدا شد و چند سالی طول کشید تا از یهودیّت کاملاً مجزّا گردید. پس تا مدّتی که مسیحیّت فقط مثل یکفرقه از یهودیّت محسوب میشد، دولت روم اهمّیتی بآن نگذاشته و مداخله

(۱) Cicero

ننمود، بلکه چندین دفعه هم پولس و مبشّرین یهودی دیگر را از زیر دست یهود که میخواستند ایشانرا عذاب نمایند، رهانید.

ولی چون کلیسا از کنیسه جدا گردید و بتوسّط خدمت پولس باُمّتها واضح شد که مسیحیّت فقط فرقه‌ای از یهود نبوده بلکه دین تازه‌ایست، حکومت فوراً آنرا بر خلاف قانون پنداشته و تصوّر نمود که برداشتن آن از صفحهٔ دنیا لازم و ضروری است. در این زمان امکان نداشت که مسیحیّت چون دین یهود و بطور رسمی قبول گردیده و دارای امتیاز مخصوص گردد. حکومت روم غیر از یهود همهٔ رعایا را موظّف میدانست که به تمثالهای امپراطوران قربانی گذرانیده و ایشان را چون خدایان عبادت نمایند. البتّه انجام این امر برای مسیحیان امکان نداشت. بعلاوه مسیحیان میگفتند که عیسی مسیح پادشاه حقیقی است و بدیهی است که این عقیده قیصر را خشنود نمی‌نمود. تا سنهٔ ۳۱۳ م. که قسطنطین (۱) مسیحیان را آزادی بخشید، وجود مسیحیّت بر خلاف قوانین دولتی بود. قبول مسیحیّت برای مردم ممنوع و امرای دولت اجازه داشتند که ایمان آورندگان را بقتل رسانند.

اینک دلائل دیگر جفای مسیحیان را مشاهده کنیم. همسایگان بت پرست ایشان قدرت فهم دین و آئین ایشان را نداشتند و نمیتوانستند درک کنند که بدون بت و بتخانه نیز عبادت ممکن است و بواسطهٔ نداشتن بت و قربانی مسیحیان را دهری میخواندند. مسیحیان در مجالس عشای ربّانی خود خارجیان را نمی‌پذیرفتند و بدینواسطه بت پرستان مشکوک شدند که شاید ایشان در مجالس خود رسوم مهیبی بجا میاورند و گمان میکردند که چند نفری را قربانی کرده و در هوی و هوس اوقات خود را بسر میبرند. دشمنان

(۱) Constantine

مسیحیان بمرور زمان ایشانرا به «نژاد سوّم انسان» ملقّب نمودند، بدین معنی که رومیان و یونانیان بت پرست «نژاد اوّل» و یهودیان با غرائب عاداتشان «نژاد دوّم» و مسیحیان که از یهود نیز غریب‌تر بنظر آمده و «دشمنان نوع بشر» و «دیو سیرت» و «خارق العاده» خوانده میشدند، نژاد سوّم محسوب گردیدند. مسیحیان با دیگران چندان معاشرت نکرده و در اعیاد عمومی شرکت ننموده و در نمایش‌گاه‌ها حاضر نمیشدند. در مهمانی‌ها گوشت قربانی شدهٔ به بتها را نخورده و از گناهان دیگر بت پرستان نیز اجتناب میورزیدند. خلاصه فرقهٔ مخصوصی محسوب شده و چنانکه مسیح پیشگوئی فرموده بود «بخاطر اسم وی منفور تمامی مردم شدند» و بت پرستان مادام برای شورش بضدّ مسیحیان مستعدّ و آماده بودند. ترتولیان (۱) نقل میکند که هرگاه رودخانهٔ تیبر (۲) لبریز میگردید یا رود نیل آب کافی نداشت یا خشکی و زلزله و یا وبا روی میداد، جمعیّت مردم فوراً فریاد کنان میگفتند: «مسیحیان را پیش شیران افکنید!»

۲ — جفای سال ٦٤ م. در روم

اوّلین شورش بضدّ مسیحیان که تاریخ آن در دست است در سنهٔ ٦٤ م. در روم هنگام اوّلین محبوسی پولس اتّفاق افتاد. حریق عظیمی در روم حادث گردید و نصف بیشتر شهر را سوزانید و شهرت یافت که خود نرون (۳) امپراطور این آتش را افروخته است. نرون برای اینکه توجّه مردم را از خود منصرف سازد، مسیحیان را متّهم به آتش زدن روم نمود. تاسیتس (٤) تاریخ نویس

(۱) Tertullian (۲) Tiber (۳) Nero (٤) Tacitus

معروف روم که هشت سال پیش از این اتّفاق تولّد یافت، چنین مینویسد: «امّا هرچند که حتّی‌القوّه سعی بعمل آمد و هدایای فوق‌العاده از طرف امپراطور روم بعموم برای استرضای خاطر خدایان داده شد، باز عقیدهٔ مزبور را که این حریق در نتیجهٔ صدور فرمان بوده است، از میان بر نداشت. پس چون نرون خواست خود را از این اخبار معروف مبرّا گرداند، خطایای این کار را بر دوش فرقه‌ای که منفور همه بودند و مردم ایشانرا مسیحی میخواندند، انداخت و بسخت‌ترین عذابها ایشان را معذب ساخت. کریستس (۱) که این فرقه بنام او نامیده شدند، سخت‌ترین تنبیه را در زمان سلطنت تیبریوس (۲) بدست یکی از حکمرانان، یعنی پنطیوس پیلاطس کشید و موهوم مضرّی که این اقدام موقّتاً مانع انتشار آن گردید، دو باره نه فقط در یهودیّه که سرچشمهٔ اوّل این بدی بود شیوع یافت، بلکه به روم نیز سرایت نمود، چه که تمامی چیزهای شرم آور و منفور از هر قسمت دنیا در روم تمرکز پیدا نموده و شهرت می‌یابد. چون اوضاع بدین درجه رسید تمامی کسانیکه بتقصیرات خود اقرار مینمودند توقیف گردیده و از روی استفساراتیکه از ایشان میگردید، گروه زیادی محکوم میشدند، نه فقط برای حریق شهر روم بلکه برای دشمنی با نوع بشر آنها را مجرم و خطا کار میدانستند. همه‌گونه تمسخر بمرگ آنها هم اضافه مینمودند. با پوست حیوانات ملبّس شده و بتوسّط سگ‌ها پاره و هلاک میگردیدند، یا آنکه بصلیب‌ها میخ‌کوب گردیده و در شعله‌ها انداخته و سوخته میشدند تا این مشعلهای زنده در شب روشنائی دهند. نرون باغهای خود را از برای چنین مناظر واگذاشت و نمایشی نیز در نمایش‌گاه داده و خود نیز

(۱) Christus (۲) Tiberius

گاهی بر روی ارّابه ایستاده و گاهی بلباس رانندهٔ ارّابه در میان مردم ظاهر میشد. پس حتّی بحال مردمانیکه مستحق سخت‌ترین تنبیه پاداش اعمال خود بودند، مردم ترحّم نمودند، زیرا برای عموم مشهود شد که اجرای این مراتب جفا و اعدام مسیحیان نه برای خیریّت عموم، بلکه برای استرضای خاطر یکنفر بود» (انالز ۱۵: ٤٤) (۱).

از روی این حکایت مفهوم میشود که مسیحیان در روم چقدر زیاد بوده و چون دشمنان بنی نوع بشر منفور گردیده و بظن مردم قادر بر ارتکاب همه قسم و حتّی بدترین جرم و گناه نیز بودند. شاید در مدّت همین جفا و تعدّی یا قدری بعد از آن بود که پولس و پطرس در روم بقتل رسیدند. یوحنّا یقیناً این واقعه را در نظر دارد وقتیکه در مکاشفات (۱۷: ٦ و ۹) راجع بروم چون «زنی که بر هفت تپه نشسته و از خون مقدّسین مست گردیده» صحبت مینماید.

۳ — مکاتبات پلین (۲) با طراژان (۳)

بعد از سلطنت نرون مسیحیان بسته بمیل امپراطوران گاهی تحت جفا و تعدّی بوده و زمانی نبودند. ولی در ۹۸ م. طراژان یکی از بهترین حکّام روم زمام امور را بدست خود گرفته و در عوض اینکه اجازه بدهد مسیحیان بواسطهٔ طغیان مردم متحمّل شدائد گردند، سیاستش چنین اقتضا کرد که این فرقهٔ منفور را بترتیب قانون منظّمی از میان بر دارد. در ۱۱۰ م. پلین جوان (٤) که نویسنده و دبیر مشهور و حاکم بطانیّه در آسیای صغیر بود و دید که مسیحیان در قسمت حکومت وی خیلی زیادند، کاغذی بطراژان امپراطور روم نوشته و از وی درخواست نموده که چطور

(۱) Annales 15:44 (۲) Pliny (۳) Trajan (٤) Pliny the Younger

با آنها رفتار نماید. ذیلاً قسمتی از همان کاغذ را عیناً نقل قول مینمائیم زیرا اخباریکه راجع بمسیحیان آن زمان میدهد برای ما سودمند است:

آقای محترم، معمول من است که قضایائی را که شک دارم بشما رجوع نمایم زیرا بهتر از شما که میتواند مرا در تردیداتم راهنمائی کند و در بیخبری مخبرم سازد؟ در موقع محاکمات رسمی مسیحیان هیچوقت حاضر نبوده‌ام و بنا بر این از تقصیراتی که از آنها گرفته میشود و حدود آن تنبیهات و اندازهٔ تفتیشات و تفحّصاتی که نسبت بآنها بایستی کرده شود، بی خبرم. در این امور بسیار تأمّل کرده‌ام، که آیا تفاوتی از حیث سن در حق محکومین بایستی منظور داشته شود و یا آنکه ضعفا بایستی مثل تنومندان تنبیه شوند و یا آنکه اگر عدّه‌ای از ایشان منکر ایمان خود شوند، معافیّت ایشان جائز است و یا آنکه برگشتن از عقیده برای کسیکه وقتی مسیحی بوده، هیچ فایده ندارد. بالاخره آیا مظنونین باید برای تقصیراتشان یا فقط برای اسم مسیحی بودن تنبیه شوند.

طریقه‌ای که بنده در این موارد اجرا میدارم اینست: از آنها سؤال میکنم که مسیحی بودنشان حقیقت دارد یا نه و در صورتیکه بلی بگویند همین سؤال را دفعهٔ دوّم و سوّم تکرار کرده و در ضمن مجازاتی که مستوجب آنند گوشزد آنها میکنم. چون میبینم که در اقرار ثابت مانده و دست بردار نیستند، فرمان میدهم تا بزندانشان برند. یقین دارم که اگر بهر تقصیر دیگری هم اقرار کنند، حتماً باید برای پا فشاری و لجاجتشان بعقوبت رسند. این حماقت در دیگران نیز مشاهده شد که چون تبعهٔ روم بودند نگاهداری شدند تا به روم بفرستم. نتیجهٔ رسیدگی بدین امور چنین شد که عدّهٔ شکایت کنندگان افزون گشت و قضایای مختلفه در پیش مسند من آورده

شد. شبنامه‌ای نیز بدون اسم نویسنده که اسامی مسیحیان در آن ذکر شده بود، منتشر گردید. چون چنین بدیدم حکم کردم که مجسمهٔ شما و خدایان دیگر در جائی حاضر شود. تمامی کسانیکه مسیحی بودن خود را انکار کرده و بر وفق مقرّرات خدایان را پرستش و عبادت نموده و در عقب من اعتقاد نامه را میخواندند و تمامی آنهائیکه بخور و شراب در جلو مجسمهٔ شما چنانکه سزاوار است میگذرانیدند، مخصوصاً آنهائیکه باسم مسیح لعنت میکردند، بهتر دانستم که کاملاً آزاد نمایم، چه کسانیکه حقیقةً مسیحی هستند هیچوقت امکان ندارد بلعنت کردن مسیح ترغیب گردند.

اسامی بعضی اشخاص دیگر بتوسّط یک راپرت‌چی به بنده داده شد، ولی چون آنها را احضار کردم، اوّل بمسیحی بودن خود اعتراف نموده و بعد منکر شده عرضه داشتند که در آن ایمان بوده ولی دیگر نیستند. بعضی از آنها در سالهای پیش منکر این ایمان گشته و چند نفری هم در بیست سال پیش ترک ایمان گفته بودند. تمام این اشخاص مجسمهٔ شما و خدایان دیگر را سجده و عبادت کرده و نام مسیح را ملعون خواندند، ولی گفتند که فقط تقصیری که در زمان مسیحی بودن ایشان از آنها گرفته شده این است که در روز معیّنی (یعنی روز یکشنبه) پیش از طلوع آفتاب گرد هم جمع میگردیده و سرودی به مسیح میسرائیده‌اند، مثل اینکه او هم خدائی باشد. و علاوه بر این در همان مجلس تماماً قسم یاد مینموده‌اند که از دزدی و راهزنی و زنا و شکستن پیمان دوری جسته و در امانت مردم خیانتی ننموده و در وقت موعود بصاحبانش ردّ کنند. بعد از ختم این مجلس پراکنده گردیده، دو باره برای صرف غذا (مراد از ضیافت محبّت است نه عشای

ربّانی) گرد هم جمع میشده‌اند و این امور تماماً بی ضرر بوده است. ولی گفتند که چون من حکمی از طرف اعلیحضرت شما صادر کرده‌ام که تمامی محافل و مجالس مخفی قدغن است، لذا دیگر بچنین مجالسی نرفته‌اند.

چون لازم دانستم که حقیقت این امر را کاملاً درک نمایم، دو نفر از کنیزان را که موسوم به دیکانات (یعنی خادمه‌ها) بودند گرفته معذب ساختم ولی از آنان هم چیزی دستگیرم نگردید، غیر از یک خرافت پستی که خیلی در آن مستغرق بودند. بدین سبب محاکمات خود را نقداً بتعویق انداخته و فوری از شما مشورت طلبیدم، زیرا چون بسیاری در خطر هستند، این امور را بیشتر قابل ملاحظهٔ شما میدانم. بسیاری از ذکور و اناث بسن مختلف بتوسّط مدّعیانشان بخطر جانی آورده شده و میشوند، برای اینکه این موهوم نه فقط در شهرهای آزاد منتشر گردیده است، بلکه در تمامی قراء معتبر و دهات آن شهرت پذیرفته، ولی باوجود این گمان دارم که هنوز جای علاج باقی باشد (مراسلات پلین ١٠: ٩٦).

لازم است در نظر بگیریم که چطور مسیحیان آسیای صغیر در این وقت بعدّهٔ زیادی رسیدند. پلین مایل نیست که آنها را قتل عام نماید ولی میداند که اجتماع ایشان بضدّ قانون است و حسّ میکند بایستی ایشان را اتباع امین و مطیع امپراطوری گرداند. پس بدانها هر فرصت توبه و گذراندن قربانی برای امپراطور میدهد و اگرچه بعضی چنان مینمودند، ولی دیگران از اجرای آن ابا داشتند. پلین در رفتار ایشان کشف هیچگونه تقصیری نمینماید.

طراژان جواب ذیل را برای رسالهٔ پلین فرستاد: پلین عزیزم، در محاکمهٔ آن کسانیکه مسیحی بشما معرفی شدند طریق صحیح را انتخاب کرده‌ای، چه برای چنین امر بزرگی که دارای مسائل

مختلفه است نمیتوان قانونی قطعی مجری داشت. تفحّص و تفتیش در پیدا کردن مسیحیان مصلحت نیست ولی اگر عدّه‌ای در پیش مسند شما آورده شده و خطایای آنها ثابت گردد، تنبیه آنها لازم است و در صورتیکه مسیحی بودن خود را انکار کرده و عدم آن را در دعا کردن بخدایان ما علناً آشکار دارند، بهتر میدانم صرف نظر از اعمال گذشتهٔ ایشان نموده و نظر بانکاری که کردند معاف گردند. شبنامه‌هائیکه بی اسم نویسنده منتشر میشوند، باید بی اهمّیت محسوب گردند، زیرا نه فقط یک نمونهٔ بسیار بدی هستند، بلکه مطابق روح عصر ما نیز نمیباشند (مراسلات پلین ١٠: ٩٧).

میبینیم که طراژان اقدام پلین را تصویب مینماید و حاضر است که مسیحیان تعقیب نشوند ولی اگر محکوم گردیدند تنبیه شوند و اگر انکار نمایند آزاد گردند. این قوانین برای مدّت مدیدی نگاهداری میشد. قضّات عموماً سعی مینمودند که از ریختن خون دوری جویند و حتّی‌القوّه جدّیت داشتند که مسیحیان را بانکار مسیح و عبادت خدایان ترغیب نمایند. ولی اگر در عقیدهٔ خود استوار میماندند بقتل میرسیدند. باری مشاهده میشود که مطابق قانون هر ایمان آورنده خود را با مرگ مواجه میدید، ولی با وجود این کلیسا روز بروز بر ترقّی خود میافزود. در همین وقت بود که ایگناتیوس اپیسکپاس آنطاکیه به روم برده شد تا طعمهٔ حیوانات وحشی شود (فصل ٦: ٤).

پس از طراژان هادرین (١) بامپراطوری رسید. وی تعاقبات و تهمتهائیرا که از طرف مردم بمسیحیان تعلّق میگرفت، بی عدالتی شمرده و حکمی صادر نمود که تا استنطاق رسمی بعمل نیامده مسیحیان بقتل نرسند. صدور این حکم مسیحیان را از طغیان جمعیّت‌ها

(١) Hadrian

حمایت نمود ولی مانند پیش مسیحیّت را ضدّ قوانین دولتی دانسته و آنرا محکوم اوامر دولتی میشمردند.

٤ — شهید شدن پالیکارپ

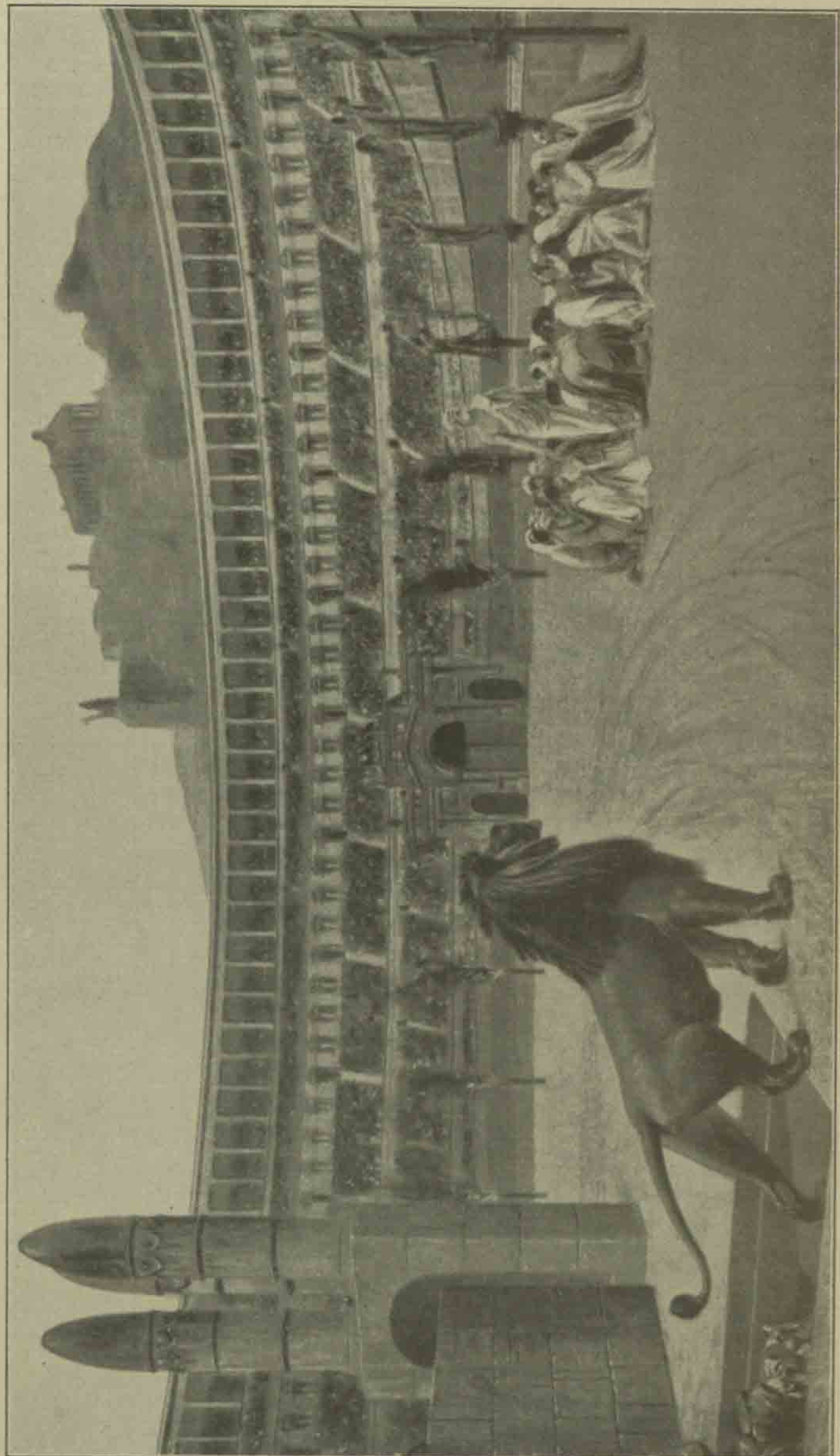
چنین مینماید که تا مدّتی مسیحیان در سلامتی و راحتی زیست مینمودند ولی در ١٥٦ م. قتل یکی از مشهورترین شهدای کلیسا واقع گردید. پالیکارپ اپیسکپاس محترم کلیسای ازمیر (١) و شاگرد یوحنّای رسول و آخرین اپیسکپاسی که دورهٔ رسولان را با کلیسای قرن دوّم مرتبط میساخت، در ازمیر سوخته گردید. کاغذی بما رسیده که از طرف کلیسای ازمیر بکلیسای فیلومیلیوم (٢) نوشته شده و این جفا را مفصّلاً بیان مینماید. یازده عضو کلیسای ازمیر بطرز هولناکی معذب گردیدند و بعد پیش حیوانات وحشی انداخته شدند. یکی از آنها که جوانی بود موسوم به جرمانیکوس (٣) در حقیقت حیوانات وحشی را ترغیب نمود که بوی حمله آورند و جرأت وی بقدری جمعیّت را متعجّب و غضبناک کرد که همه در قتل پالیکارپ هم آواز گردیدند. حکایت شهید شدن پالیکارپ قابل توجّه میباشد و بد نیست که تقریباً تمام آنرا نقل قول نمائیم:

پالیکارپ محترم چون خبر قتل خود را شنید ابداً مضطرب نشد و تصمیم گرفت که در شهر بماند، امّا در اثر خواهش بسیاری ترغیب شد که شهر را ترک کرده و بخانه‌ای ییلاقی که چندان از شهر دور نبود کوچ نماید. در آنجا با بعضی از دوستان توقّف نموده و شب و روز غیر از دعا برای تمامی مردمان و از برای کلیساهای تمام دنیا چنانکه عادت معمولی او بود، کار دیگری

(١) Smyrna (٢) Philomelium (٣) Germanicus

نمود. و چون دعا میکرد رؤیائی برای وی سه روز قبل از گرفتاریش حاصل شد که اینک متّکائی که در زیر سرش بود مثل اینکه آتش گرفت. آنگاه روی گردانیده بکسانیکه گردش بودند پیشگوئی کرد که: «من بایستی زنده سوخته شوم».

و چون کسانیکه در پی وی میگشتند نزدیک آمدند، بمنزل دیگری رفت. و در آنجا تعاقب کنندگان فوراً عقب وی آمدند و چون ویرا پیدا نمودند، دو جوان را اسیر کردند و یکی را معذب نمودند و او تمام مسئله را اقرار کرد. پس غیر ممکن بود که پالیکارپ مخفی بماند. از آن پس تعاقب کنندگان وی در وقت شام با اسلحه‌های معمولی خود مثل اینکه برای دستگیری دزد بیرون میروند، جلو آمدند و چون نزدیک شدند ویرا در اطاق فوقانی خانهٔ کوچکی پیدا نمودند که دراز کشیده است و گرچه از این اطاق ممکن بود بمکانی دیگر فرار نماید، ابا نموده گفت: «ارادهٔ خدا کرده شود». پس چون شنید که آمده‌اند، پائین آمده با آنان صحبت نمود و کسانیکه حاضر بودند از سن و استقامت وی تعجّب نموده بعضی گفتند: «آیا این همه زحمت برای گرفتاری چنین شخص محترمی بود؟». رئیس مأمورین در همان وقت و در همانساعت فرمان داد که چیزی برای خوردن و آشامیدن بقدری که بخواهد نزد او گذارده شود و در این وقت او از ایشان در خواست نمود که وی را اجازه دهند تا بدون اضطراب یکساعت دعا نماید. و چون آنها بوی اجازه دادند، ایستاده دعا نمود و از فیض خداوند چنان پر بود که برای دو ساعت تمام نتوانست دعای خود را قطع کند چنانکه بسیاری از اینکه در عقب یک چنین پیر مرد خدا پرست محبوب و محترمی آمده بودند، پشیمان شدند.



در مقابل هزاران تماشاچی مسیحیان دلیر طعمهٔ درندگان میشدند

سپس بمحض اینکه دعای خود را با ذکر هرچه که در ازمنهٔ مختلفه برای وی حادث گردیده بود، از وقایع بزرگ و کوچک و معلوم و مجهول، و برای کلیسای عمومی در تمام دنیا، خاتمه داد، وقت رفتن رسید و وی را بر خری نشانیده و به شهر داخل نمودند و این روز بزرگ سبت بود و هیرودیس آیرنارک (۱) (مأمور دولتی) با پدر خود نیستس (۲) (بر ارّابه سوار) بوی بر خوردند و او را در ارّابهٔ خود نشانده و پهلویش نشسته سعی کردند که او را تحریک نمایند وگفتند: «ازگفتن خداوند قیصر و از گذرانیدن قربانی یا رسوم دیگری که در اینموقع نگاهداشته میشود، چه ضرری متوجّه شما میشود، مگر اینکه از سلامتی خود مطمئن شوی؟» ولی ایشانرا جوابی نداد و وقتیکه آنها در ترغیب وی اصرار ورزیدند گفت: «چنانکه بمن نصیحت میکنید نخواهم کرد». بنا بر این چون از ترغیب وی مأیوس شدند، شروع کردند که کلمات تلخ بوی بگویند و با شدّت وی را از ارّابه بیرون راندند، چنانکه در وقت پائین آمدن از ارّابه ساق پای وی از جا در رفت. ولی بدون اضطراب و مثل اینکه هیچ عذابی بوی وارد نیامده است با اشتیاق و عجلهٔ زیاد جلو رفت و به نمایشگاه برده شد و در آنجا اغتشاش بقدری بود که شنیدن چیزی میسّر نمیگردید.

در حین ورود پالیکارپ به نمایشگاه صدائی از آسمان در رسید که: «ای پالیکارپ قوی باش و مردانگی خود را بمعرض عمل گذار». کسی ندید که این صحبت از طرف که آمد، ولی برادرانیکه آنجا حاضر بودند، صدا را شنیدند. و چون وی جلو آورده شد و مردم شنیدند که پالیکارپ گرفتار گردیده، هیاهوی بزرگی برخاست و چون نزدیک آمد پروکنسول (۳) (حاکم

(۱) Herod the Irenarch (۲) Nicetes (۳) Proconsul

رومی) از وی پرسید که آیا وی پالیکارپ است؟ چون چنین اعتراف نمود پروکنسول سعی کرد که او را در انکار مسیح ترغیب نماید و گفت: «بر پیری خودت رحم نما». و نیز بر حسب عادتشان برای پایداری اقبال قیصر او را امر کرد که: «قسم بخور و توبه کن و بگو: دهریان نابود گردند». ولی پالیکارپ با یک صورت موقری به تمامی جمعیّت بت پرستان شریر که در نمایشگاه بودند، نظاره نموده و بجای اینکه دست خود را بطرف مسیحیان دراز کند و آن جمله را بگوید، بر عکس با ترحّم دست خود را بطرف جمعیّت تکان داده و با ناله بآسمان نگاه کرده و چنین دعا نمود: «دهریان نابود گردند» (یعنی بت پرستی نابود شود). پس دوباره پروکنسول وی را ترغیب نموده گفت: «قسم بخور و تو را آزاد خواهم نمود. مسیح را ردّ نما». پالیکارپ گفت: «۸۶ سال وی را خدمت نموده‌ام و هرگز مرا اذیّتی ننموده است. پس چطور میتوانم نسبت به پادشاه و نجات دهندهٔ خود کفر بگویم؟» پروکنسول جوابداد: «حیوانات وحشی حاضرند. اگر توبه ننمائی تو را طعمهٔ آنان خواهم گردانید». ولی پالیکارپ در پاسخ گفت: «پس آنها را صدا نما زیرا که ما معتاد نیستیم از چیز خوب توبه کنیم و چیز بدی را انتخاب نمائیم و برای من نیکوست که از چیزی که بد است بچیزی که عادل است تغییر داده شوم». ولی پروکنسول مکرّر بوی گفت: «اگر توبه ننمائی سبب خواهم شد تا با آتش سوخته شوی زیرا میبینم که از حیوانات وحشی بیمی نداری». پالیکارپ جوابداد: «تو مرا بآتش تهدید میکنی که فقط برای ساعتی میسوزد و بعد از قلیل مدّتی خاموش میگردد، ولی از آتش قضاوت آتیه و تنبیه ابدی که

برای خدا ناشناسان نگهداری شده است بی خبر هستی. پس چرا معطّل میکنی؟ بهرچه میخواهی مبادرت نمای».

چون این جمله و چیزهای دیگری مانند آنرا ابراز داشت، با اعتماد و خوشحالی پر گردیده صورتش پر از فیض شد و مینمود که در استماع این چیزها مضطرب نشده است، بلکه بالعکس پروکنسول تعجّب نمود و جارچی خود را فرستاد تا در وسط نمایش‌گاه سه دفعه اعلام بدارد: «پالیکارپ اقرار نموده که مسیحی است». چون جارچی چنین نمود، تمام جمعیّت بت پرستان و یهودیان که در ازمیر مسکن داشتند با یک شدّت فوق‌العاده و صدای خیلی بلندی فریاد نمودند: «این معلّم آسیا است، پدر مسیحیان و سر نگون کنندهٔ خدایان ما که بسیاری را تعلیم به نگذراندن قربانی و عبادت بخدایان داده است». بعد از این فریاد بر آوردند و از فیلیپ آسیارک (۱) در خواست نمودند که شیری برای پالیکارپ آزاد نماید، ولی نظر باینکه موقع نمایش حیوانات وحشی تمام شده بود، فیلیپ جوابداد که قانون اجازهٔ این عمل را بوی نمیدهد. پس همه را خوش آمد که مجتمعاً فریاد نمایند تا پالیکارپ زنده سوخته گردد. زیرا همین طور مناسب بود تا رؤیائی که راجع بآن متّکا برایش کشف شده بود بانجام رسد، که چون آنرا در حین دعا مشتعل دید، بر گشته و از روی پیشگوئی به ایماندارانی که با وی بودند گفت: «من بایستی زنده سوخته شوم».

این پیشنهاد مردم سریعتر از اظهار آن اثر بخشید و جمعیّت فوراً چوب و ترکه از دکّانها و حمّامها جمع نموده و یهودیان نیز مخصوصاً بر حسب عادت خود با کمال شوق کمک نمودند.

(۱) Philip the Asiarch

و چون هیزم برای سوختن وی حاضر شد، پالیکارپ تمامی لباسهای خود را بر طرفی گذارده و کمر بند خود را باز نموده سعی کرد که نعلین خود را نیز بیرون آورد. این کار بر خلاف عادت سابق وی بود، زیرا سابقاً هر یک از ایمان داران همیشه مشتاق بودند (که در بیرون آوردن نعلین وی پیشدستی نموده) و اوّل پوست بدن وی را لمس نمایند، چون زندگانیش مقدّس بوده و حتّی قبل از شهید شدنش با هر قسم نیکوئی آراسته بود. فوراً در آن وقت جمعیّت با اشیائی که برای سوختن وی تهیّه نموده بودند ویرا احاطه کردند و چون میخواستند او را با میله‌های آهنین به تیر ببندند، گفت: «چنانکه هستم مرا واگذارید زیرا آنکسیکه قوّت بمن عطا مینماید که این آتش را متحمّل شوم، همچنین مرا قادر خواهد گردانید تا به میله بسته نشده و بی حرکت در توده باقی بمانم». پس او را با میلهٔ آهنین به تیر نکوبیده، بلکه فقط وی را بستند و او دستهای خود را به پشت گذارده و مثل قوچ منتخبی که از یک گلهٔ بزرگی برای قربانی گرفته شده، بسته شد و حاضر گردید تا قربانی سوختنی منظوری بخدا شود. در این حین بآسمان نگاه کرده گفت: «ای خدا و خداوند قادر مطلق و پدر پسر مبارک و محبوب خود عیسی مسیح که بتوسّط وی ما معرفت تو را یافته‌ایم و ای خدای فرشتگان و قوّات و همهٔ مخلوقات و تمامی نژاد عادلان که در حضور تو زندگانی مینمایند، تو را شکر میگویم که مرا لایق این روز و این ساعت شمردی که در جزو شهدای تو محسوب شوم، آمین».

این آمین را گفته و دعای خود را خاتمه داد و مأمورین آتش را روشن نمودند و چنانکه شعله با شدّت تمام شعله ور میگردید، ما که شاهدان بر آن بودیم، معجزهٔ بزرگی دیدیم و

نگاه داشته شدیم تا صورت واقعه را بدیگران برسانیم، که آتش بشکل هلال گردیده و چون بادبان کشتی که با باد پر میشود بدن این شهید را احاطه نمود و او در آن مثل گوشتی که سوخته میشود نمایان نبود، بلکه مثل نانیکه پخته شده و مثل طلا و نقره‌ای که در کوره میدرخشد. و نیز بوی شیرینی حسّ نمودیم مثل اینکه از کندر یا چنین چیز قیمتی برخاسته میشود. بالاخره شریران حسّ نمودند که بدنش بتوسّط آتش ممکن نیست سوخته شود، پس دژخیم را فرمان دادند که نزدیک رفته و دشنه‌ای بر وی فرو نماید.

رسالهٔ کلیسای ازمیر راجع به پالیکارپ تا اینجا خاتمه میابد، ولی از قرار اطّلاعات دیگری میدانیم که بعد بدنش سوخته شده و مسیحیان استخوانهای ویرا برداشته و دفن نمودند.

از این قبیل حکایات دلیری شهدای مسیحی در کلیسای اوّل مفهوم میشود که از روی چه روحی مسیحیّت توانست بر امپراطوری روم فاتح شود و در دنیا منتشر گردد.

مسیحیان کثیرالعدد گردیده و در تمامی امپراطوری پیدا شده و با هم در نمازخانه‌ها بستگی پیدا نموده و نسبت بهم رؤف و مهربان بودند. دشمنان ایشان که دائماً دست از تهمت و اذیّت و تهدید جانهایشان بر نمیداشتند، از هر طرف ایشان را احاطه نموده بودند. برای مسیحیان خیلی آسان بود که مانند فرقه‌های دیگری که در تحت جفا و تعدّی واقع میشدند، اسلحه بدست گرفته و در مواقع حمله و جفای مردم از خود دفاع کنند، ولی هرگز باین کار اقدام ننمودند. در مواقع جفا بعضی مسیح را انکار میکردند ولی بسیاری با کمال شجاعت وی را اقرار نموده و

خود را از برای کشته شدن مانند خود مسیح تسلیم مینمودند. جفا و تعدّی نمیتوانست پیشرفت کار کلیسا را مانع شود، بلکه بالعکس در ترقّی کلیسا عامل بزرگی بود. ترتولیان مینویسد: «خون مسیحیان بذر است» و البتّه در هرجائیکه ریخته شود کلیساها تأسیس شده و مسیحیّت پیشرفت مینماید.

فصل دهم

ظفر مسیحیّت در امپراطوری روم

(۱۵۷—۳۱۳ م.)

(۱) جفای لیون (Lyons) و وین (Vienne)
(۲) شهید شدن پرپتوا (Perpetua) و رفقایش
(۳) جفای دسیوس (Decius) و والرین (Valerian)
(٤) سلطنت دیوکلسین (Diocletian)
(٥) ظفر مسیحیّت

در اواسط قرن دوّم کلیسا در امپراطوری روم چنان با عظمت و نفوذ گردید که دولت لازم دانست آنرا از میان بر دارد. محال بود که کلیسا و امپراطوری بت پرست با هم موجود باشند و کشمکش پیاپی لازم بود تا یکی مظفّر گردد. کلیسا برای چنین کشمکشی حاضر بود زیرا که اسقفان در هر جا بر امور کلیسائی مسلّط و قادر بر هدایت مسیحیان بودند. بعلاوه کلیسا نه فقط در نظامات و تشکیلات، بلکه در عقاید نیز اتّحاد و توافق تامّی داشت. مردمان بزرگ و شریفی هم چون آیرینیوس (۱) و ترتولیان (۲) و سیپریان (۳) که در استعداد و مقام همرتبهٔ بزرگان بت پرست بودند، عضویّت کلیسا را داشتند. در این فصل

(۱) Irenaeus (۲) Tertullian (۳) Cyprian

خواهیم دید که کلیسا در مقابل تیرهای آتشینی که از طرف دشمنان پرتاب میشد، چگونه مقاومت ورزیده و بالاخره با کمال صبر و بردباری بر آنان غالب و مظفر گردید.

۱ — جفای لیون و وین

(از ۱۶۱—۱۸۰ م.)

مارک اورل (مارکوس اورلیوس) (۱) امپراطور روم که فیلسوف عالیمقام بود، خیلی کوشش مینمود که ملت روم در راحتی و آرامش و خوشی زیست کند. زندگانی این امپراطور از شرارتهای معمولهٔ آن زمان پاک و مبرا بود. کتاب معروف او که «تفکرات» (۲) نام دارد، کاملاً اخلاق وی را بر ما مکشوف میسازد. این کتاب بفارسی نیز ترجمه شده و در اغلب زبانهای دنیا نیز یافت میگردد. مارک اورل در جفای مسیحیان شوق زیادی داشت و میخواست عقاید بت‌پرستی را تجدید نموده آنرا مطابق فلسفهٔ خود گرداند. چون مسیحیت کاملاً بر ضد مقاصد قلبی وی بود بهتر دانست که بوسیلهٔ جفا آنرا نیست گرداند. ژوستین شهید (۳) (فصل ۸: ۹) و شش نفر دیگر از مسیحیان در زمان سلطنت وی سرشان از تن جدا شد. در آفریقا و قسمتهای دیگر امپراطوری نیز بسیاری شهید شدند. طوفان، وبا، قحطی، استیلای دشمنان و هر چیز دیگری که در زمان سلطنت این امپراطور دامنگیر اهالی امپراطوری میشد، مردم را بیشتر بضد مسیحیان تحریک مینمود. الحال دو شهر لیون و وین را که در ۱۷۷ م.

(۱) Marcus Aurelius (۲) Meditations (۳) Justin Martyr

در مملکت گل (۱) (فرانسهٔ امروزه) اتفاق افتاد بیان مینمائیم. ظلم بیپایان مخالفین و دشمنان مسیحیت، و بردباری و طاقت مسیحیان در این واقعه خوب معلوم میشود. شرح این واقعه را از کاغذی که کلیساهای این دو شهر به کلیساهای آسیای صغیر نوشته‌اند، اتخاذ نموده و ذیلاً نقل مینمائیم:

بطریق نامعلومی شورش مشهوری بضد مسیحیان برپا شد. جماعات مردم ایشان را با فریاد و شکنجه در کوچه‌ها کشیده و اجناس ایشان را غارت نمودند. حکام برای جلوگیری از این شورش مسیحیان را قدغن اکید کردند که از خانه‌های خود خارج نشده و در حمام و بازار و مکانهای عمومی و معابر نروند. قضات و حکام ایشان را توقیف نموده بدیوانخانه بردند و در حضور جمیع مردم مسیحی بودن ایشانرا استفسار و در صورت اعتراف نیکو ایشان را تا ورود حاکم کل که موقتاً از شهر غائب بود محبوس میساختند. چون بحضور حاکم حاضر میشدند، حاکم با کمال وحشیگری با ایشان معامله مینمود. یکی از برادران جوان که وتیوس اپاگاتوس (۲) نامداشت، از مشاهدهٔ این حالت بخود آمد و تاب رؤیت چنین مخالفتی را بر علیه عدالت نیاورده اجازه خواست تا در حق برادرانش ثابت نماید که خدا ناشناسی و بی تقوائی ابداً در میان ایشان وجود ندارد. کسانیکه در اطراف عدلیه بودند بضد وی فریاد بر آوردند. حاکم وقت اوقاتش از این مداخله تلخ گردیده با حال غضب پرسید: «آیا تو نیز مسیحی هستی؟» چون جوان اعتراف نمود، در ردیف متهمین گذارده شد. در حین استنطاق ده نفر از متهمین از ترس شکنجه و عذاب ایمان خود را انکار نمودند.

(۱) Gaul (۲) Vettius Epagathus

در این وقت هر روزه بعضی توقیف میشدند تا اینکه بهترین اشخاص دو کلیسای لیون و وین و حتّی کسانیکه مؤسّسین کلیسا بودند (توقیف شدند). بعضی از نوکران بت پرست مسیحیان نیز گرفتار شدند و از ترس عذاب و زحمت بتحریک سربازان، مسیحیان را به خوردن گوشت انسانی و ارتکاب جنایات زشت و منفور دیگر متّهم ساختند. چون این قبیل راپورتها انتشار یافت، ضدیّت با مسیحیان مردم را بدیوانگی غریبی انداخته وکسانی هم که سابقاً نظر بدوستی یا خویشاوندی ملایمتر بودند، با غضب بینهایت بضدّ مسیحیان قیام نمودند و کلام خداوند بانجام رسیدکه: «ساعتی می‌آید که هرکه شما را بکشد گمان برد که خدا را خدمت میکند» (یوحنّا ۱۶: ۲). عذابهای وارده بر این مقدّسین از قوّهٔ بیان خارج است. شیطان سعی مینمود که با این عذابها جبراً تهمتی بر مسیحیان وارد آورد. شمّاسی (دیکان) سنکتس (۱) نام از شهر وین، و جدیدا لایمانی بنام متوروس (۲) پسر اتالوس (۳) از اهل پرگام (پرغامس) (٤) که در حقیقت پهلوان بزرگی در امور روحانی و ستون عظیم تقویتی برای کلیسا بود، و کنیزکی بلاندینا (٥) مورد غضب و شورش جمعیّت و حاکم و سربازان واقع شدند. بوسیلهٔ این اشخاص مسیح نشان داد کسانیکه بنظر مردم ناپسند و حقیر میایند، در حضور خدا از همه محترمترند.

خوف تمامی ما را فروگرفت. خانم این کنیزک (یعنی بلاندینا) که خود نیز بعد شهید گردید، بر جسم ضعیف این کنیزک نظر افکنده و تصوّر کرد که اعتراف نیکوئی نخواهد نمود. ولی بقدری طاقت و تحمّل از این کنیزک دیده شد که کسانیکه از صبح تا شام ویرا معذب میساختند خسته گردیده و از

(۱) Sanctus (۲) Maturus (۳) Attalus (٤) Pergamus (٥) Blandina

طرق مختلفهٔ معذب ساختن وی ملول شده تعجّب نمودند که هنوز در بدن مجروح و زخم آلود وی نفسی باقی است. آنگاه عذاب دهندگان اقرار نمودند که حتّی یکی از عذابهائیکه بوی دادند به تنهائی ممکن بود باعث هلاکت وی شود، در حالیکه آنها بچندین قسم وی را معذب نموده بودند. ولی این کنیزک قوّت تازه یافته و با کمال دلیری و جرأت چنین اعتراف مینمود: «من مسیحی هستم و بین ما هیچ شرارتی کرده نمیشود».

سنکتس را نیز باقسام مختلفه و بطور سختی معذب ساختند و او هم کاملاً استقامت ورزید. هرگاه از وی راجع باسم یا وطن یا هر چیز دیگری پرسش مینمودند، فقط چنین جواب میداد: «من مسیحی هستم». بعقیدهٔ وی مسیحی بودن برایش هم اسم و هم رسم و هم وطن و هم همه چیز بود و زیاده بر این بت پرستان نتوانستند از وی جوابی بگیرند. بت پرستان چون این را بدیدند متغیّر گردیده پس از انجام عذابهای معمولی صفحه‌های برنجین سرخ شده از آتش را حاضر ساخته و به لطیف‌ترین قسمتهای بدن وی نهادند تا آنکه بالاخره بدنش یک لکّه زخم مبدّل شده و بخود پیچیده دیگر شباهتی بدن انسانی نداشت. در این بین بعضی از جوانان مسیحی هم در حبس مردند.

آنگاه اسقف مبارک لیون را که پاتینوس (۱) نامیده میشد و متجاوز از نود سال داشت و ضعیف و تنگ نفس، ولی قوی الرّوح و تشنهٔ شهید شدن بود، بدیوان عدلیّه بر روی زمین کشیدند. بدنش از شدّت پیری و مرض تقریباً از میان رفته بود، ولی معهذا روحی داشت که مسیح میتوانست بتوسّط آن ظفر یابد. سربازان وی را بدیوان عدلیّه کشیده و حکّام همراه وی آمده و تمامی

(۱) Pothinus

جمعیّت بضدّ وی فریاد بر آوردند ، مثل اینکه وی خود مسیح است. ولی اقرار نیکوئی نمود. حاکم از وی پرسید: «خدای مسیحیان کیست؟» جواب داد: «اگر لایق باشید خواهید دانست». پس با کمال بیرحمی او را از هر طرف میکشیدند و باقسام مختلف اذیّت و آزار مینمودند. آنهائیکه نزدیکتر بودند با دست ویرا زده و با پا نیز لگد مالش مینمودند وکسانیکه دور بودند هرچه میرسید ، بدست گرفته و با شدّت تمام بروی میافکندند. افراد جمعیّت تماماً گمان میکردند که اگر هر یک بقسمی ویرا اذیّت نکنند ، غیرت در ایشان نیست و بعقیدهٔ خود باینطور انتقام خدایان را از مسیحیان میکشیدند. پاتینوس تقریباً نفسش قطع شده بود که بزندان افکنده گردید و بعد از دو روز زندگانیرا بدرود گفت.

از کسانی هم که مسیح را انکار نمودند ، بسیاری بزندان افکنده شدند. حالت این اشخاص رقّت آور بود ، چون نه فقط از هر طرف خجلت و عذاب و تعدّی بر ایشان روی میاورد ، بلکه بت پرستان نیز ایشان را نظر بانکار ایمانشان ترسو میخواندند. ولی کسانیکه در ایمان امین مانده و انکار ننمودند ، مسرّت شهید شدن و امید وعدهٔ الهی محبّت مسیح و روح خدای پدر بقدری ایشانرا شادی و خورسندی بخشید که صورتهایشان از جلال و فیض میدرخشید.

برای عذاب نمودن این مسیحیان یکروز بر روزهای نمایش افزوده شد و متوروس و سنکتوس پیش از پیش در تماشاخانه عذاب کشیدند. این اشخاص با تازیانه کوبیده شده و بوسیلهٔ حیوانات وحشی پاره گردیده و بعد روی صندلی آهنین داغ نشانده شدند تا بدنهایشان سرخ گشته و بوی گوشت انسان از آنان استشمام شد و بالاخره مردند. ولی سنکتوس تا آخر در عقیدهٔ

خود راسخ مانده و همواره میگفت: «من مسیحی هستم». در تمام اینمدّت بلاندینا در نمایشگاه بر چوبی آویخته شده ، ولی حیوانات وحشی هنوز بر او دست نیافته بودند. هنگام غروب ویرا از چوب پائین آورده و از برای نمایش روز دیگر در حبس نگاهداری نمودند. جماعت بشدّت بر ضدّ اتالوس فریاد بر آورده حکم قتلش را میخواستند. پس این کلمات را بر صفحه‌ای نوشتند که «این است اتالوس مسیحی» و آنرا مقابل وی نگاه داشتند. و او را که کمال خورسندی از چهره‌اش پدیدار بود دور جماعت گردانیدند و بعد از انتهای روز محبوسش ساختند تا نظر باینکه تبعهٔ روم بود راجع بوی دستوراتی از مقام امپراطوری صادر گردد.

از طرف قیصر حکمی صادر شد که اقرار کنندگان بایمان مقتول گردند و انکار کنندگان ایمان آزاد شوند. بدین وجه این متّهمین دوباره در حضور مسند والی و در مقابل مردم آورده شدند تا مجدداً سؤالاتی از ایشان کرده شود. این دفعه بعضی از منکرین ایمان قوّتی تازه در خود حسّ کرده و اعتراف بایمان نموده و در زمرهٔ شهداء داخل گردیدند. دکتری مسیحی از اهل فریجیه (۱) که چندین سال در گل (فرانسه) زندگی کرده و بتقدّس و حقیقت پرستی معروف بود ، در حضور مسند والی ایستاد و برادران خود را باقرار راستی ترغیب نمود. جمعیّت بضدّ وی فریاد بر آورده گفتند که باعث استحکام ایمان کسانیکه منکر شده‌اند گردیده است. بدین جهت حاکم وی را پیش خوانده استفسار از ایمان وی نمود و چون اقرار نیکوئی کرد محکوم به قتل گردید. روز دیگر با اتالوس بطور معمول باقسام مختلفه در تماشاخانه معذب شد.

---

(۱) Phrygia

در روز آخر تماشا بلاندینا را با جوانی پانزده ساله موسوم به پونتیکوس (۱) برپا داشتند. در روزهای سابق این دو نفر را هر روزه بتماشای عذاب یابندگان دیگر میاوردند تا عبرت گرفته منکر ایمان شوند. ولی بالعکس از مشاهدهٔ عذاب دیگران ایمان ایشان استوارتر گردیده و نخواستند بت‌ها را عبادت نمایند. مردم به شدّت بر ایشان غضبناک شده و بر کنیزک و جوانی آن پسر رحمی ننموده و باقسام مختلفه با کمال وحشیگری ایشان را معذب ساختند. در این وقت پونتیکوس که خواهرش ویرا در ایمان تقویت مینمود کمال صبر و تحمّل را نشان داده و روح خود را تسلیم نمود. چون نوبت به بلاندینا رسید، با وجود مشاهدهٔ عذابها و رحلت دیگران فقط پنداشت که فرزندان خود را بسوی پادشاه (خدا) فرستاده و تعجیل داشت که خود نیز برود. و حملهٔ حیوانات وحشی را هیچ پنداشته چنین مینمود که برای شام عروسی دعوت میشود. پس از خوردن تازیانه و مجروح گردیدن از حیوانات وحشی و نشستن بر روی صندلی آتشین، وی را در دامی بسته پیش گاو وحشی انداختند. ولی او با ایمان و امید پر گردیده طاقت غریبی بخرج داد و بالاخره جان خود را تسلیم نمود. دشمنانش نیز اقرار نمودند که هیچ زنی هرگز اینقدر معذب نگردیده و بدین درجه طاقت بخرج نداده است. اجساد کسانیرا که در حبس مرده بودند بیرون کشیده طعمهٔ سگان ساختند. استخوانهای این مردگان را چند روزی در معبر عام گذارده و بعد از آن سوزانیده و برودخانهٔ رن (۲) انداختند تا مسیحیان نتوانند آنها را جمع نموده و احترام کنند.

(۱) Ponticus
(۲) Rhone

۲ — شهید شدن پرپتوا و رفقایش

در مدّت سلطنت کمّدوس (۱) فرزند بی لیاقت مارک اورل کلیسا آسوده و مرفه‌الحال شد زیرا کمّدوس آنقدر هواخواه دین نبود که ضدّیت با مسیحیّت نماید ولی در زمان سلطنت سپ‌تیم سور (۲) (۱۹۳—۲۱۱ م.) آتش جفا دو باره مشتعل گردید. در همین وقت پرپتوا و چهار نفر از رفقایش در آفریقا (۲۰۲ م.) شهید شده و بدینطور یکی از جفاهای بزرگ تاریخ کلیسا بوقوع پیوست. پرپتوا بیست و دو سال داشت. فامیل او مردمی نیکنام بودند و شوهری داشت که طفلِ شیر خواری هم از او یافته بود. حکایت ذیل را خود وی نقل مینماید و ترتولیان آن را بعد از رحلتش برای وی مینویسد:

وقتی ما بدست جفا کنندگان افتادیم، پدر من که مرا بسیار دوست میداشت فوق‌العاده سعی نمود تا مرا از ایمان منحرف گرداند، ولی من بوی گفتم: «ای پدر من این ظرف یا کوزه یا هرچه باشد، آیا میتوانیم آن را غیر از اسم خودش باسم دیگری بخوانیم؟» پدرم جواب داد: «البتّه خیر». و من بدو گفتم: «پس من هم چگونه میتوانم خود را غیر از مسیحی چیز دیگری بخوانم؟» پدرم مثل اینکه میخواست چشمانم را از حدقه بیرون آورد، دارای روح شیطانی شده قدری مرا اذیّت نموده برفت. در غیبت پدرم روحم شاد گردیده خدا را حمد و ثنا خواندم. چند روزی نگذشت که تعمید یافتم و آب تعمید تولید روح طاقت و تحمّل در من نمود. باز چند روز بعد چون ما را محبوس ساختند وحشت مرا فروگرفت، زیرا چنین تاریکی غلیظی بعمر خود ندیده بودم. عجب روز تیره

(۱) Commodus
(۲) Septimius Severus

و مخوفی بود! اهانت سربازان از طرفی و گرمای محبس پر جمعیّت از طرف دیگر، ولی تمام حواس من متوجّه طفلم بود. دو نفر از شمّاسان (دیکان‌های) کلیسای ما قدری پول داده و اجازه گرفتند تا ما را برای مدّت قلیلی بجای وسیعتری در محبس انتقال دهند. هر یک از محبوسین بکار عمومی خود پرداختند، ولی من طفل خود را که از گرسنگی نزدیک بهلاکت رسیده بود شیر میدادم. در حین اضطراب مادرم را تسلّی داده و طفل خود را ببرادرم سپردم. چون دیدم که آنان از غصّه بجهت من کاسته میشوند، من نیز بخاطر ایشان افسرده گردیدم. روزهای بسیار دچار اضطراب بودم و طفل خود را در محبس نگاهداری مینمودم. ولی کم کم تقویت یافته و از این اضطراب بیرون آمدم. محبس برایم چون قصر گردید و کمال خوشحالی و سرور در آنجا بمن رخ نمود.

پس برادرم بمن چنین گفت: «ای پرپتوا، تو بقدری در روح عالیمقام گردیده‌ای که اگر دعا کنی خدا رؤیائی بتو نشان خواهد داد و خواهی دانست که عاقبت ما بکجا خواهد انجامید». بر وفق این کلام دعا نمودم و رؤیائی بر من عارض گردید و دیدم اینک نردبان طلائی بلندی بآسمان صعود مینماید و اطراف آن پر از شمشیر، نیزه، و قلاب است. و اینک اژدهائی در پای آن خوابیده و از برای بلعیدن هر که ارادهٔ صعود نماید حاضر است و باز دیدم که ساتوروس (۱) مسیحی ارجمند دهان اژدها را بنام عیسی مسیح بسته و اوّل صعود نمود و خواست تا من هم ویرا متابعت نمایم. پس صعود نمودم و خود را در باغ وسیعی یافتم که در آن مردی با موی سفید و لباس چوپانی نشسته و شیر میدوشد و هزاران اشخاص او را احاطه نموده‌اند. او مرا تبریک گفته قطعهٔ پنیری

(۱) Saturus

بدستم داد و من دست خود را پیش برده آن را گرفته تناول نمودم و تمامی مقدّسینی که حاضر بودند با هم آمین سرودند. هنوز شیرینی طعم پنیر در دهانم بود که از صدای عظیم آمین بیدار شده و حکایت را کاملاً برای برادرم نقل نمودم. پس بدینطریق ملتفت شدیم که شهید شدن ما نزدیک بلکه بر در است و خود را بامید دنیای آتیه مشعوف ساختیم.

چند روزی از این واقعه گذشت که شنیدیم ما را برای محاکمه خواهند برد. پدرم نیز از شهر عزیمت نموده پیش من آمد تا شاید از ایمان منحرفم گرداند و بمن چنین گفت: «ای دختر من، اگر شایستهٔ پدری تو هستم، بر مویهای سفید من ترحّم نما. ترا تا ایّام شباب تربیت کرده و بر برادرانت برتری داده‌ام. انصاف بده، آیا پاداشم چنین است که مرا باین افتضاح گرفتار سازی؟ نظری به برادر خود بینداز و بحال مادر و عمّه‌ات رقّت آر. دلت برای طفلت نیز بسوزد که بدون تو هلاک خواهد شد. اینطور باعث هلاکت ما مشو». از این مقوله پدرم چندی سخن گفت و دستهای مرا از محبّت پدرانه بوسیده خود را بر پایهای من انداخت و بگریه در آمده حتّی مرا خانم خود خواند. من دیگر تاب مقاومت نداشتم و از موهای سفید پدرم شرمسار و اندوهناک شدم، زیرا او در خانواده‌ام تنها کسی بود که از شهید شدنم نا راضی و غمگین بود. آنگاه وی را خطاب کرده گفتم: «بدانکه در این آزمایش ارادهٔ خدا بانجام خواهد رسید و ما از خود هیچ نمیتوانیم کرد بلکه قوّت خدا با ماست». چون پدرم این بشنید، بر حزنش افزون گردیده برفت.

روز دیگر هنگامیکه مشغول صرف ناهار شدیم، ناگهان ما را گرفته بمحاکمه بردند و به شهر در آمدیم. خبر این محاکمه

شهرت یافت و جمعیّت بزرگی ازدحام نمود. ما پیش مسند قضاوت ایستادیم و ابتدا از دیگران سؤالات شد و آنها ایمان خود را اقرار نمودند. چون نوبت بمن رسید، پدرم در حالیکه طفل مرا در آغوش داشت، پدیدار شده و مرا پائین خوانده التماس نموده گفت: «بر طفل خود رحم کن». هیلاریانوس حاکم(۱) نیز که بعد از کارگذار مرحوم یعنی ریمنیانوس (۲) قدرت حیات و مرگ در دستش بود، چنین گفت: «بر مویهای سفید پدرت رحم نما و بحال طفلت رقّت آر و بامپراطور قربانی بگذران». در پاسخ بوی گفتم: «قربانی نخواهم گذرانید». از من پرسید: «مگر مسیحی هستی؟» گفتم: «بلی مسیحی هستم». و چون پدرم برای انحراف از ایمان در کنارم ایستاده بود، هیلاریانوس حکم نمود تا ویرا بزمین انداخته و با عصا مضروبش نمایند. بدبختی پدرم مرا بینهایت محزون ساخت و بقدری اندوه مرا فروگرفت که گوئی با شلاق کوبیده شده‌ام. پس از آن حکم قتل تمامی ما صادر شد تا پیش حیوانات وحشی انداخته شویم. ما این حکم را شنیده با خورسندی به محبس مراجعت نمودیم. چون معمولاً طفل خود را در زندان شیر میدادم، پومپونیوس (۳) شمّاس را فرستادم تا طفل را از پدرم طلب نماید ولی پدرم طفل را نفرستاد. باراده‌ٔ خدا طفل دیگر شیر نخواست و من نیز ناراحتی در خود حسّ نکردم.

چون روز نمایش نزدیک شد، پدرم از رنج و محنت کاهیده گردیده بنزد من آمد و ریش خود را کنده خود را بر روی زمین انداخت و کلماتی گفت که هر سنگدلی را بشفقت میاورد. از مشقّت‌های پدرم خیلی اندوهناک شدم.

(۱) Hilarianus the Procurator (۲) Riminianus (۳) Pomponius

تقریرات فوق از خود پرپتوا بود و ترتولیان در تعقیب همین واقعه چنین مینویسد: شب قبل از روزیکه قرار بود محکومین را بمیدان آورند، پرپتوا خوابی دید که اینک بمردی متبدّل شده با یک مقلّد عظیم الجثه و هولناکی از اهل مصر میجنگید. و اینک جنگیده ظفر یافت و پای خود را بر سر وی گذارده و تاج نصرت را یافت. پس فهمید که چون بر شیطان غلبه یافته و نه بر انسان، از اینجهت تاج را یافته است.

در روز استنطاق پرپتوا تا آخر ساکت ماند. یکی از قضّاتی که در آنجا حاضر بود ترسید که با سحر و جادو مسیحیان از زندان آزاد شوند و بدین سبب بشدّت از ایشان مواظبت مینمود. پرپتوا چون اینرا دید، گرچه محزون شده، باز برای مزاح گفت: «اگر میخواهی ما را برای قیصر قربانی بگذرانی باید چنان از ما توجّه کنی که برای این قربانیِ چاق و فربه شویم، نه اینکه لاغر و پژمرده گردیم». ولی رفتار همهٔ مسیحیان همیشه بدین ملایمت نبود؛ بعضی بدرشتی زندانبانان را اهانت میکردند. مسیحیان به مستحفظین که با تعجّب به آگاپه (۱) یعنی ضیافت محبّت ایشان نظر میافکندند چنین گفتند: «آیا تماشائی که فردا خواهید نمود شما را سیر نخواهد کرد؟ امروزه با صورتهای متبسّم بما نگاه میکنید، فردا دشمنان مهلک ما خواهید شد. بدقّت بصورتهای ما نظر افکنید تا در روز داوری آنها را تشخیص بدهید». و به هیلاریانوس که بر مسند خود نشسته بود چنین گفتند: «تو ما را داوری میکنی، ولی خدا تو را داوری خواهد نمود». مردم چون این بشنیدند بسیار غضبناک شده و خواستند تا ایشان را تازیانه زنند. چون برای قتل برده میشدند، بلباس سادهٔ خود ملبّس بودند. پرپتوا سرود

(۱) Agapé

میخواند و محکومین با شادی و خرّمی پیش میرفتند. مردان به پیش ببرها و پلنگان انداخته شده و زنان لخت و عور در دامها آویزان شدند تا گاوهای غضبناک ایشان را شاخ زنند. این منظره بقدری رقّت آور بود که حتّی جمعیّت خشمناک چون این دو زن جوان و لطیف را باین حالت دیدند، بسیار متأثّر شدند و بیک صدا در خواست نموده این دو زن جوان را از دام بیرون آورده بلباس سادهٔ خودشان ملبّس گردانیدند. بعد پرپتوا با شدّت باینطرف انداخته شده لباسش پاره گردید. در اینحالت بجای اینکه از درد بنالد، حیا و عصمت وی بر درد غلبه یافته و لباس خود را دو باره بر روی خود کشید و دستی نیز بر سر خود گذارده موی خود را ترتیب داد زیرا نخواست با موی ژولیده که علامت اندوه است، شهید شود. پس آنزن دیگر را که به شدّت مجروح شده بود، بر خیزانیدند و چون غضب جمعیّت قدری فرونشست بایشان اجازه داده شد که از نظر عامّه دور شوند. پرپتوا با شادی بسیار مثل اینکه اینمدّت در خواب بود، پرسید: «چه وقت مرا طعمهٔ حیوانات وحشی خواهید نمود؟» نمیتوانست باور نماید که چه اتّفاق افتاده است. آخرین کلماتی که از دهانش صادر گشت از برای تشویق ایمان برادرش بود. پس پیش رفته و با میل و شوق شمشیر مقلّد را بگردن خود گذارده مقتول شد و زحماتش خاتمه پذیرفت.

فقط گاهی از اوقات مسیحیان را با چنین سختی آزار میرسانیدند ولی بر مسیحیان لازم بود که همیشه برای آن حاضر باشند. در هر موقع ممکن بود دشمنان داخل مجالس ایشان شده و گرفتارشان سازند. ترتولیان که خود در زمان جفای پرپتوا شاهد بر تمامی این اتّفاقات بود باز چنین مینویسد: «هر روز

محاصره میشویم، هر روز متّهم میگردیم، حتّی وقتیکه مجالسمان منعقد است مخلوق غفلتاً ما را مضطرب میسازند». در اوقات خطر مسیحیان مجبور بودند که مجالس خود را در شب نگاهدارند، و یا آنکه هر دو یا سه نفری در مکانی جمع شوند. نه فقط رؤسای دولتی بر مسیحیان تعدّی میکردند، بلکه مسیحیان حتّی از افراد فامیل خودشان نیز زحمت میدیدند. ترتولیان مینویسد که شوهرانیرا میشناسد که بواسطهٔ ایمان بمسیح زنان خود را طلاق داده‌اند و پدرانی را میشناسد که پسران خود را از خود دور ساخته‌اند و آقایانی را میشناسد که غلامان خود را به محبس فرستاده‌اند.

۳ — جفای دسیوس و والرین

مدّت هفتاد سال بعد از سلطنت سپتیم سور هرج و مرج غریبی در سراسر امپراطوری روم حکمفرما گردید. امپراطور بعد از امپراطور به قتل میرسید. اغتشاش و بی ترتیبی در هرجا بر قرار گردید. ولی در این سالهای اغتشاش کلیسا بطور عجیبی پیشرفت نمود و جمعیّتهای زیادی از مردم که صلح و سلامتی در محیط خود نمیدیدند بکلیسا داخل میشدند تا در آن راحتی و تسلّی بیابند. بعضی از امپراطوران این زمان با مسیحیان طرح دوستی ریختند و رفته رفته دیگر مسیحیان آن وحشت و ترس سابق را در خود نداشتند، ولی چون دسیوس (۲۴۹—۲۵۱ م.) بسلطنت رسید خواست آن سیاست قدیم روم را تجدید نماید. پس جفای مسیحیان هم دو باره شروع گردید. عملیّات او از همهٔ امپراطوران سابق برای نابود ساختن کلیسای مسیح منظّم‌تر و مؤثّرتر بود. سابق

بر اینزمان هرگاه جفائی بر مسیحیان یک قطعه از امپراطوری وارد میامد، مسیحیان قسمتهای دیگر در آسودگی میزیستند، ولی چون در سالهای آزادی مسیحیان پیشرفت زیادی نمودند، دسیوس لازم دید که طریقی پیش گیرد تا آنها را کاملاً محو و نابود گرداند، زیرا ترسید اگر چنین نکند، مسیحیّت سراسر امپراطوری ویرا بگیرد و از این حیث مملکت در خطر باشد. دسیوس جفای خود را ناگهان بموقع اجرا گذاشت و مسیحیان بسیاری که منتظر این جفا نبودند، ایمان خود را انکار نمودند.

پروگرام دسیوس بترتیب ذیل بود: حکمی صادر نمود که تمام حکّام امپراطوری مسیحیان را احضار نموده و ایشان را بگذراندن قربانی برای امپراطور امر نمایند. کسانیکه چنین میکردند آزاد میشدند و کسانیکه فرار میکردند تمامی هستیشان ضبط دولت میگردید و اگر بر میگشتند مقتول میشدند. کسانیکه در ایمان ثابت میماندند، محبوس و معذب گردیده و بطرق مختلفه ترغیب میشدند تا منکر ایمان خود گردند. در این موقع حکم قتل مسیحیان خیلی کم صادر میگردید و حکّام امپراطوری تصدیقنامهٔ جعلی بمضمون اینکه دارندگان تصدیقنامه قربانی بامپراطور گذرانیده‌اند، بفروش میرسانیدند. مسیحیان استعمال کنندگان و خریداران این تصدیقنامه‌ها را غیر مسیحی میدانستند. بسیاری از مسیحیان در اینزمان کاملاً استقامت ورزیده و در ایمان استوار ماندند. ذیلاً مکتوبی نقل قول میشود که مسیحیانی که مدّت یکسال در روم حبس بودند به سپریان اسقف کارتاژ نوشته‌اند:

«چه بهرهٔ بزرگی از فیض الهی یافته‌ایم که گرچه معذب هستیم و مرگ را در مقابل خود میبینیم، باز با بدنهای مجروح و

روح حاضر برحلت و مشتاق میتوانیم اقرار باسم مسیح خداوند خود بنمائیم و در اسم مسیح شریک دردهای وی گردیم. اگر چه هنوز خون خود را نریخته‌ایم ولی حاضریم تا بریزیم. پس ای سپریان محبوب، دعا نما تا خدا هر روزه بتوسّط قدرت خود ما را تقویت بخشد و تا بالاخره او که رئیس اعظم ما است، ما را که سربازان وی و تربیت شده و آزموده شدهٔ در رزمگاه خطرناک (دنیا) و مسلّح با اسلحه‌های روحانی هستیم، بمیدان جنگ هدایت فرماید».

بعد از دو سال دسیوس وفات کرد و والرین جای ویرا گرفت. والرین در ۲۵۷ م. حکمی صادر نموده تمامی مجالس مسیحیان را قدغن کرد و تمامی اسقفانی را که موافقت ننمودند تهدید بقتل نمود. دیونیسیوس (۱) اسقف معروف اسکندریّه و سپریان اسقف کارتاژ فرمان ویرا اطاعت ننموده تبعید گردیدند و بعد از آن سپریان نیز سرش از تن جدا شد. سال دوّم فرمانی دیگر صادر نموده مجازات مسیحی بودن را بطور معیّن مقرّر داشت، یعنی فرمان داد که کشیشان را تماماً مقتول سازند و املاک و رتبهٔ اشخاص شریف و بزرگوار مسیحی را ضبط کنند و اگر باز در ایمان خود استقامت ورزند، هلاک گردند. املاک خانمها از ایشان گرفته میشد و غلامان مسیحی که متعلّق بامپراطور بودند زنجیر گشته و برای اعمال شاقّه باملاک امپراطوری فرستاده میشدند.

ولی وقتیکه والرین در ۲۶۰ م. وفات نمود، دیگر این قوانین اجرا نگردید. امپراطورانیکه جانشین والرین شدند، با ضعف حکمرانی میکردند و دوست مسیحیان بودند. گالی‌ینوس (۲)

---

(۱) Dionysius (۲) Gallienus

فرمانی صادر نمود که بموجب آن وجود کلیسا را موافق قانون دانسته و بکلیسا حق داد که املاک مخصوصهٔ خود را مالک باشد. از اینرو جفای مسیحیان دیگر بر خلاف قانون محسوب میشد و قریب چهل سال کلیسا در کمال آزادی پیشرفت مینمود. در نتیجهٔ این آزادی جمعیّتهای زیادی مسیحی شده و چنین مینمود که زمان آزمایش کلیسا خاتمه یافته است. ولی قبل از آنکه کلیسا کاملاً مظفّر گردد، جفای شدید دیگری نیز اتّفاق افتاد.

٤ — سلطنت دیوکلسین

در ۲۸٤ م. دیوکلسین بتخت امپراطوری نشست و همّ خود را مبذول داشت تا امپراطوری روم را دو باره منظّم و مقتدر سازد. بدین مقصود همکاری بنام ماکسیمین (۱) برای خود انتخاب نمود و دو معاون یکی برای خود ویکی برای همکارش اختیار کرد و ایندو نفر را ملقّب به قیصر نمود. سپس برای جلب احترام مردم نسبت بشخص امپراطور، خود را با جلال و حشمت زیادٔ احاطه نمود. تدابیر وی بکامیابی تلاقی نمود و در تحت سلطنت وی کلیسا پیشرفت حاصل کرد. قصر امپراطور بحصار مسیحیّت مبدّل گشت و زن امپراطور و دو دخترش اعتراف بایمان خود نمودند.

در همین ایّام بت‌پرستی رونق جدیدی یافت. نویسندگان بت پرست مردم را بر ضدّ مسیحیان منقلب ساختند. گالریوس (۲) که نزدیک بود جانشین دیوکلسین گردد، او را ترغیب نمود که فرمانی صادر نماید تا دیگر اثری از آثار کلیسا باقی نماند، یعنی

(۱) Maximian (۲) Galerius

نمازخانه‌ها خراب شود و کتب مسیحی سوخته گردد و تمامی مسیحیانیکه بامپراطور قربانی نمیگذرانند عذاب شوند و رتبه و املاکشان ضبط گردد. و بعد از چندی فرمان دیگری صادر میشد که کشته شوند. این جفا در قسمت غربی امپراطوری آنقدر طولی نکشید ولی در مشرق مدّت نه سال دوام داشت و سخت‌ترین جفائی بود که تا آنوقت نصیب مسیحیان گردیده بود. چون در سال ۳۰۵ م. دیوکلسین از خدمت کناره گرفت تدابیر وی تماماً از بین رفت و جنگ داخلی همه جا رخ نمود. بالاخره گالریوس بناخوشی وحشتناکی گرفتار شد وگمان کرد این نا خوشی پاداش جفای مسیحیان است. برای بهبودی از مرض خود در سال ۳۱۰ م. فرمانی صادر کرد که بموجب آن تمام حقوق مسیحیان را بایشان مسترد نمود و در خواست کرد که مسیحیان برایش دعا نمایند. گرچه این فرمان صادر شد، باز در مشرق زمین جفا ادامه داشت و چند نفر از مسیحیان معروف و شریف مقتول گردیدند.

۵ — ظفر مسیحیّت

چند سال قبل از این وقایع لشگریان روم قسطنطین (۱) پسر گالریوس را بامپراطوری اعلان نمودند ولی پنج نفر دیگر نیز در مقابل وی ادّعای امپراطوری میکردند. بعد از چندی از این پنج نفر فقط مکسنتیوس (۲) و قسطنطین باقی ماندند. بالاخره در ۳۱۲ م. قسطنطین بر مکسنتیوس حمله نموده و در حینیکه برای حملهٔ بر مکسنتیوس حرکت میکرد، چنین بنظرش رسید که صلیبی

(۱) Constantine (۲) Maxentius

در آسمان میبیند و بر آن صلیب نوشته شده: «بتوسّط این غالب شو». پس مسیحیّت را قبول نموده و قول داد که اگر خدا ویرا مظفّر سازد مسیحیّت را دین امپراطوری خودگرداند. بعد از ظفر بر دشمن اوّلین قدم وی بسوی این مقصود صدور فرمان میلان (۱) در سال ۳۱۳ م. بود. بتوسّط این فرمان عموم مسیحیان را آزادی تام بخشید و بدین طور بعد از سیصد سال کشمکش کلیسا بالاخره غالب گردید. از مشروحات فوق میبینیم که این جفاهای متعدّد و پا فشاری کلیسا در مقابل آن بالاخره بنفع مسیحیّت تمام شد.

اگر مسیحیان حاضر میشدند که فقط بامپراطور قربانی بگذرانند، ممکن بود با کمال سهولت از قید تمامی جفاها و تعدّیاتیکه با کمال بیرحمی بر ایشان وارد میآمد آزاد شوند. ولی گرچه بعضی منکر ایمان میشدند، باز کلیسا سخت استقامت ورزیده و هیچ حاضر نشد مسیح را انکار نماید. هزاران مسیحی بجای اینکه برای نجات جانهای خود تقیّه نموده و دیگران را بدین طور فریب دهند، جان خود را تسلیم نمودند. بعلاوه هیچگاه هم سعی ننمودند تا اسلحه بدست گرفته و از خود دفاع نمایند. مسیحیان در مقابل این تعدّیها دشمنان خود را لعنت نکرده و حتّی برای ایشان هم دعا نموده و نجات جانهای ایشان را مسئلت میکردند. شکّی نیست که بسیاری در نتیجهٔ استحکام ایمان و جرأت مسیحیان در مقابل مرگ بکلیسا داخل میشدند. ژوستین شهید مینویسد که چون وی مسیحیان را مشاهده میکرد که تا این درجه در مقابل مرگ بی هول و هراسند، ممکن نبود تصوّر نماید که این مردم در شرارت زیست میکنند. ترتولیان نیز مینویسد: «هیچوقت این‌طایفه(مسیحیان) از میان نخواهد رفت! بایستی بدانید که هرچه بیشتر در انهدامش

(۱) Edict of Milan

سعی میکنید، بیشتر پیشرفت و ترقّی مینماید. هرکسیکه این طاقت و تحمّل را میبیند، متردّد شده و برای درک علّت آن تحریک میشود. و چون حقیقت مفهومش میگردد، فوراً خود نیز آنرا پیروی مینماید».

بلی در نتیجهٔ برد باری و صبر و تحمّل رنج و مصیبت بالاخره کلیسا فیروز و مظفّر گردید.

فصل یازدهم

بدعتهای قرنِ دوم و سوم

(۱) اعتقادات ناستیکها (Gnostics)
(۲) شمعون مجوسی (Simon Magus)
(۳) والِنتینُس (Valentinus)
(۴) مارسیون (Marcion)
(۵) جواب ایرنیوس به ناستیکها
(۶) جواب ترتولیان
(۷) جواب کلمنتِ اسکندریه
(۸) بدعتهای تثلیث اقدس
(۹) مذهب مانی

در فصول سابق ملاحظه نمودیم که چگونه کلیسا در مدّت ۲۵۰ سال پیوسته تحریک میشد تا بمجسّمهٔ قیصر قربانی گذراند و دیدیم باین امر تن در نداده در قید جفا و شکنجه گرفتار گردید. ولی در همان عصر خطری هولناکتر و شدیدتر کلیسا را تهدید میکرد. این خطر عبارت از مذاهب و فلسفه‌های مختلفه بود که در سراسر امپراطوری روم مشاهده میگردید. در این فصل مختصری از این نهضت‌های مذهبی را بیان نموده معلوم میداریم چگونه مسیحیّت خود را از خطر آنان رهائی داد.

۱ — اعتقادات ناستیکها

ناستیک از لفظ یونانی نوسس (۱) که بمعنی معرفت یا عرفان است مشتق میباشد. متمسّکین باین فرقه عقیده داشتند یک معرفت روحانی وجود دارد که هر کسی نمیتواند بدان برسد. پیروان این

(۱) Gnosis

معرفت خود را ناستیک یا عارف میخواندند. تعلیم ایشان از اینقرار بود که مادّه بخودی خود بد و شریر میباشد و خدائیکه واجب الوجود و خالی از هرگونه آلایش و کاملاً پاک و منزّه است ممکن نیست خالق اینعالم مادّی باشد. پس این دنیا را خلقت یک خدای اسفلی میدانستند که نیکوئی در وی بدرجهٔ کمال نرسیده است. میگفتند بین خدای واجب‌الوجود و عالم مادّی فوجهای متوسّطینی هستند که مانند حلقه‌های زنجیر مادّیات را با خدا مربوط میسازند. و نیز عقیده داشتند که مادّیات پست‌ترین آفرینش این متوسّطین است. همین عقیده تا امروز نیز در تعالیم بعضی از عرفای (صوفیان) ایران باقی است که راجع بعقل کلّ و عالم لاهوت و عالم جبروت و عالم ملکوت و غیره که تشکیل قوس نزولی میدهد صحبت داشته بدینطور عالم مادّه را با خدا متّصل میسازند. ناستیکها معتقد بودند که متوسّطین مذکور واسطهٔ بین خدا و انسان‌اند و بایستی عبادت شوند زیرا شناختن خدا فقط بوسیلهٔ آنان ممکنست.

بقول ناستیکها چون مادّیات شریر و ناپسندیده است، پس ممکن نیست خدا جسم گردد و مسیح که عالیترین مظهر خدای واجب‌الوجود و صاحب عالیترین رتبه است امکان ندارد که خود را بلباس بشری ملوّث گرداند. از این عقیده اینطور نتیجه میگرفتند که مسیح در حقیقت جسمی نبود که بخورد و بیاشامد و گرسنه شود و زحمت بیند و بمیرد. تمام این چیزها فقط بر حسب ظاهر اتّفاق افتاده و عین حقیقت نبوده است. پس مردمانی که این عقاید را تقریر مینمودند فریفته شدند. ناستیکها نظر باینکه جمیع مادّیات را فساد پذیر میشمردند، راجع بجسم خود نیز عقاید مخصوصی داشتند. بعضی میگفتند لازم است شخص بوسیلهٔ ریاضت جسم خود را مطیع گرداند و بعضی دیگر اظهار میداشتند که

شخص باید کاملاً جسم خود را فراموش نموده اهانت خود را نسبت بدن بوسیلهٔ پیروی میل و شهوت خود نشان دهد، زیرا میگفتند گل نمیتواند طلا را ملوّث سازد. خطر این عقیده معلوم است زیرا اگر مادّه بخودی خود فاسد است، پس انسان مسئول گناهان خود نمیباشد و تردیدی نیست که این عقیده تمام اخلاق حسنه و دینداری حقیقی را از نهاد انسان ریشه کن مینماید.

راجع بعقیدهٔ ناستیکها عهد جدید واضحاً اشاراتی مینماید. پولس در رسالهٔ خود که سال ۶۳ م. از روم بکولسیان مینویسد بدیشان تأکید میکند که انجیل نه فقط برای بعضی است بلکه شامل حال همه میباشد (کولسیان ۱:۲۸) و عبادت فرشتگان و متوسّطین را غدقن نموده اصرار میکند که مسیح فوق همه چیز است (کولسیان ۲: ۱۸؛ ۱: ۱۶؛ ۲: ۱۰ و ۱۵). پولس آنها را از ریاضت و زهد نیز منع کرده میگوید: «پس کسی در بارهٔ خوردن و نوشیدن بر شما حکم نکند» (کولسیان ۲: ۱۶ و ۲۰—۲۳). در شهر کولسّی عقیدهٔ ناستیکها و یهودیّت مخلوط تعلیم داده میشد (۲: ۱۶). در همین زمان پولس کاغذی به کلیسای افسس که در حقیقت برای تمامی کلیساهای آن ولایت نوشته بود، فرستاده تفوّق مطلق مسیح را بسیار تأکید نمود (افسسیان ۱: ۲۰—۲۳). باز هنگامیکه تیموتاؤس در افسس اقامت داشت، پولس مراسلهٔ اوّل خود را بوی نگاشته در منع ریاضت چنین مینویسد: «از مزاوجت منع میکنند؛ حکم مینمایند به احتراز از خوراکهائیکه خدا آفرید» (٤: ۳). راجع به دوری از بیهوده گوئیهای حرام و مباحثات معرفت دروغ نیز صحبت مینماید (٦: ۲۰).

چیزی نگذشت که این معلّمین کذبه نه فقط بتعالیم دروغ تعلیم دادند، بلکه انجام شرارت را نیز تشویق نمودند. رسالهٔ دوّم

پطرس و رسالهٔ یهودا با کمال جدّیت مسیحیان را به احتراز از چنین اشخاص تشویق مینماید و پطرس چنین مینویسد: «معلّمان کذبه . . . که آن آقائیرا که ایشانرا خرید انکار خواهند نمود . . . بسیاری فجور ایشانرا متابعت خواهند نمود که بسبب ایشان طریق حق مورد ملامت خواهد شد ... لکّه‌ها و عیبها هستند که در ضیافت‌های محبّتانهٔ خود عیش و عشرت مینمایند . . . چشمهای پر از زنا دارند که از گناه باز داشته نمیشود وکسان ناپایدار را بدام میکشند ... و ایشان را بآزادی وعده میدهند و حال آنکه خود غلام فساد هستند» (دوّم پطرس ۲). مکاشفه نیز قدری بچنین بدعتها اشاره مینماید. خود مسیح هم رسولان خود را آگاه فرمود که از این پیغمبران کاذب بر حذر باشند (متّی ۷: ۱۵—۲۰). پس میبینیم چطور مسیحیان با کمال غیرت سعی مینمودند که اعتقادات و زندگانی کلیسا را پاک نگاه دارند. آیرینیوس (۱) مینویسد که یوحنّای رسول روزی بحمّامی در آمد و چون شنید که سرینتوس (۲) ناستیک یهودی در آنجاست استحمام نکرده بیرون دوید تا مبادا بسبب وجود این دشمن حقیقت آن عمارت خراب گردد.

۲ — شمعون مجوسی(۳)

اینک بذکر سه نفر از ناستیکهای معروف تاریخی پرداخته شمّه‌ای از حکایت آنان را بیان مینمائیم. یکی از این اشخاص شمعون مجوسی است که پدر جمیع بدعتها خوانده شده است. شمعون (اعمال رسولان ۸: ۹ و غیره) یکی از ایمان آورندگان بوسیلهٔ

(۱) Irenaeus (۲) Cerinthus (۳) Simon Magus

فیلیس بوده که سعی نمود قدرت عطای روح‌القدس را ابتیاع نماید. عهد جدید چیز دیگری راجع بوی نمینویسد ولی ژوستین شهید میگوید وی بعد بروم رفت و در آنجا بعضی او را چون خدا پرستش نمودند. هیپولیتوس (۱) مینویسد که شمعون خود را در یهودیّه مظهر خدای پسر و در سامره مظهر خدای پدر و در اماکن دیگر مظهر روح‌القدس میخواند. مقصود تعلیماتش این بود که دنیا را از قید فرشتگانی که بر آن حکمرانی مینمایند خلاصی دهد. تعلیم میداد خدای واجب‌الوجود از عالم مادّه فوق‌العاده دور است و بتوسّط یکرشته مظاهر با آن متّصل میگردد. شمعون بشرارت و جادوگری نیز منسوب میباشد و از مسیحیّت خیلی دور بوده است.

۳ — والنتینس(۲)

والنتینس فیلسوف مسیحی مصر و یکی دیگر از ناستیکهای مشهور بشمار میرود. وی مسافرتی بروم نمود و در آنجا تعالیم یوحنّای رسول را تأویل کرده از آنها یکرشته عقاید مفصّل و پیچیده ترتیب داد. او انسان را در شناسائی خدا ناتوان میدانست و بطور اختصار وجود ذات پاک الهی را بدین طریق تشریح مینمود. میگفت اصل وجود خدا عمیق و در هستی وی آرامی و صفات شایسته پدیدار است. عقیده داشت این صفات جفت جفت طبقه بندی شده و هر کدام شامل یک صفت مذکّر و یک صفت مؤنّث میباشد و از وی سی «حقیقت پاینده» (۳) صدور میابد. پست‌ترین این حقایق حکمت است. والنتینس حکمت را جوانترین

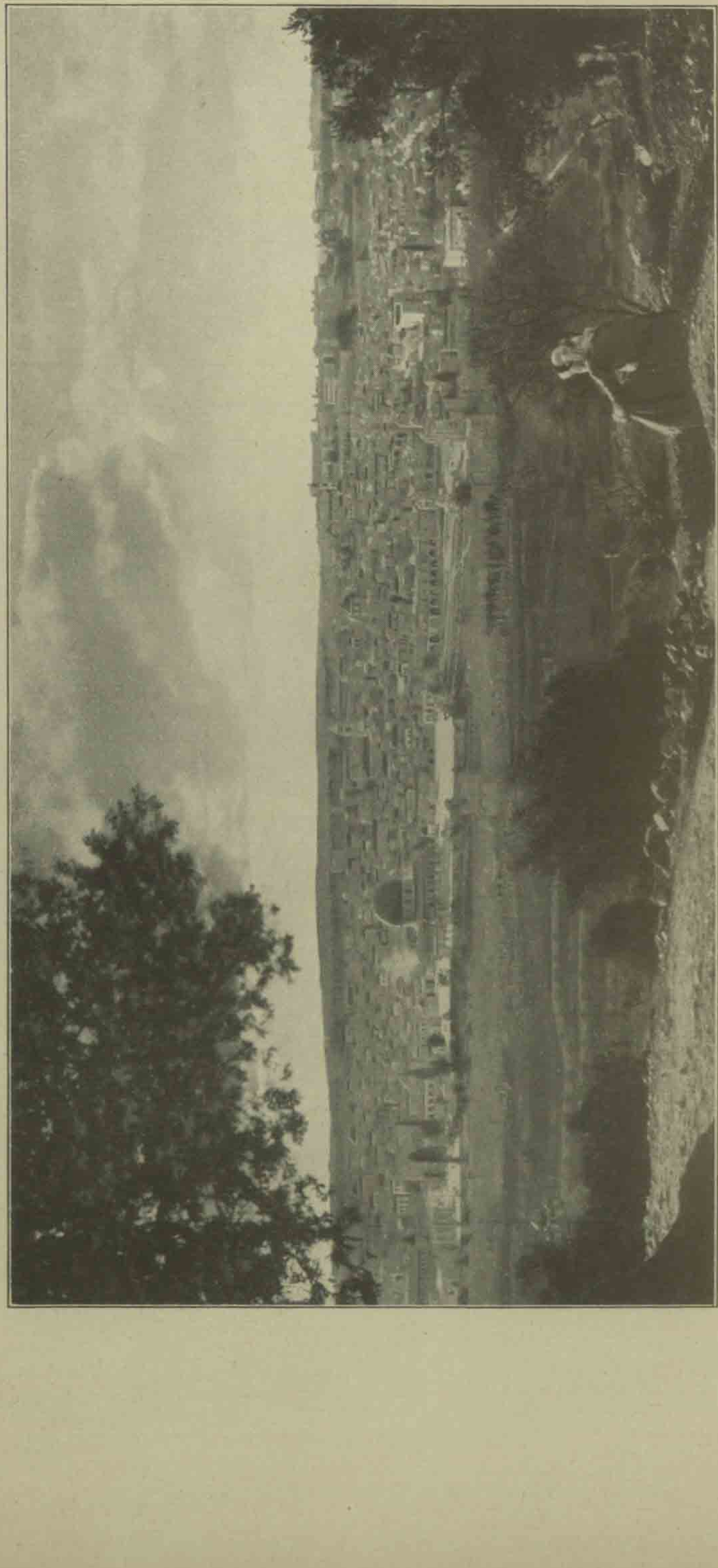
(۱) Hippolytus (۲) Valentinus (۳) Aeons

سایر حقایق دانسته عقیده داشت حکمت بیش از سایر حقایق مشتاق درک معرفت میباشد و برای جستجو و کشف خدا بعالم بالا پرواز مینماید، ولی باز نمیتواند آرزوی خود را بدست آورد. پس اندوهناک شده و سقط جنین مینماید که آنرا حکمت اسفل مینامند. باز معتقد بود این حکمت اسفل هم لایق نیست جزو پری خدا محسوب گردد و مانند مادرش بعالم بالا پرواز میکند ولی نومید شده او هم بنوبهٔ خود دمی‌ارگس (۱) را که از خودش پست‌تر است بوجود میاورد. دمی‌ارگس عالم مادّه را با هفت آسمانش خلق مینماید. از اینرو دنیا کاملاً فاسد بوده یافتن نجات برایش ضروریست. پس تمام حقایق پاینده با هم متّصل شده عیسی را تولید میکنند و وی بوسیلهٔ حکمت و دمی‌ارگس برای نجات مردم نزول مینماید.

والنتینس مردم را هم سه طبقه میدانست، از اینقرار: ۱ — کسانیکه میتوانند به عالیترین نور برسند؛ ۲ — فرزندان دمی‌ارگس؛ ۳ — اشخاص جسمانی. میگفت مسیح از باکره متولّد گردیده ولی شریک در طبیعت مریم نشده و از رحم وی چون آبی از لوله گذر نمود. عقیده داشت عیسی حکمت اسفل را تطهیر کرده آنرا در پری الهی جای خواهد داد و دمی‌ارگس نیز نجات خواهد یافت.

گرچه والنتینس اساس عقیدهٔ خود را بر روی کتب مقدّسه گذارده از برای ثبوت آن آیاتی نقل قول مینمود، ولی خواننده بخوبی ملتفت میگردد که اظهارات وی فرسنگها از سادگی تعالیم انجیل دور است.

(۱) Demiurgos



منظرهٔ شهر اورشلیم از کوه زیتون

(رجوع شود به صفحهٔ ۲۰)

Photo by American Colony, Jerusalem

٤ – مارسیون (۱)

مارسیون پسر اسقفی بود در آسیای صغیر که استعداد مخصوصی داشت. در اواسط قرن دوّم بروم آمد و چون دید کشیشان آنجا ویرا برای عقاید مخصوصش به عشای ربّانی نمیپذیرند، مصلحت دانست کلیسائی جداگانه تأسیس نماید و مسیح را از روی حقیقت خدمت کند و در صورت لزوم جان خود را نیز در راه وی بنهد. پس از تأسیس کلیسا در صدد بر آمد اعتقادات عجیب خود را به پیروان خود برساند. بعضی از تعالیم وی از قرار ذیل است: او خدای عهد عتیق را واجب‌الوجود نشمرده اظهار میداشت خدای واجب‌الوجود کاملاً پر محبّت و نیکوست و ممکن نیست ظالمانه فرمان بقتل دشمنان داده و اعمال دیگری که بر خلاف محبّت است بظهور رساند. اظهار میداشت خدای عهد عتیق عادل است ولی از رحم و محبّت دور میباشد و مردم را بنگاهداری شریعت تشویق مینماید و مایل است مردم مطابق دستورات شریعت تنبیه شوند. وی تمامی اناجیل را بغیر از قسمتی از لوقا ردّ کرده تعلیم میداد مسیح مانند طفلی بدنیا نیامد، بلکه ناگهان چون شخص بالغی ظاهر گردید و خدای حقیقی را اعلام نمود. بدین سبب خدای این دنیا (یعنی خدای عهد عتیق) غضبناک گردیده و یهودیان را شورانید تا وی را مصلوب نمایند. بعقیدهٔ او چنانکه ظاهر شدن مسیح بر زمین اصلاً ظاهری بوده، زحمات وی و صلیب شدنش نیز ظاهری بوده و فقط بنظر مردم آمده است، و چون قیام نمود حقیقت را به یگانه مبشّر انجیل حقیقی یعنی پولس تعلیم داد. لهذا مارسیون قسمتهائی از رسالات پولس را قبول نموده بقیّه را ردّ میکرد.

---

(۱) Marcion

مارسیون بر خلاف بیشتر از ناستیکها زندگانی پاک و بی آلایش را ضرور دانسته داشتن آنرا تأکید مینمود.

عقیدهٔ مارسیون در این مسئله که مسیح حقیقةً بر روی صلیب نمرد، بلکه بنظر آمد که مصلوب شد، مخصوصاً برای ایرانیان جالب توجّه است، زیرا به تعلیم قرآن شباهت دارد که میگوید: «وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبّه لهم» (سورة النّساء آیهٔ ۱۵٦) یعنی «و نکشتند او را و صلیب نکردند او را و لیکن مشتبه شد بر ایشان».

گویند جماعتی از ناستیکها تعلیم میدادند که شمعون قیروانی(۱) در جای مسیح مصلوب گردید. اینفرقه مطابق نوشتجات آیرینیوس میگفتند: «وقتیکه شمعون اشتباهاً و از روی بیخبری مصلوب شد، شکلش بتوسّط وی (یعنی عیسی) تبدیل یافت تا مردم تصوّر کنند وی عیسی است و عیسی خود بشکل شمعون در آمده ایستاد و آنها را استهزاء کرد. و چون عیسی قوّت غیر متجسّم و عقل پدر غیر مولود بود شکلش بر حسب میل خودش متغیّر گردید. بنا بر این (میگویند) بسوی او که ویرا فرستاد صعود نمود». احتمال کلّی میرود که حضرت محمّد با بعضی از این مسیحیان بدعتکار در عربستان یا سوریّه معاشر گردیده تعلیم آنان را عین حقیقت شمرده ندانست که مسیحیان حقیقی این عقاید را مردود میدانند. بر ضدّ همین اعتقاد دروغ بود که ایگناتیوس وقتی برای شهید شدن بروم برده میشد، در بین راه رسالهٔ خود را نوشته و چنین تأکید نمود: «گوشهای خود را ببندید هرگاه کسی بر خلاف عیسی مسیح بشما سخنی گوید؛ وی از نسل داود نازل شد و از مریم متولّد گردید؛ در حقیقت تولّد یافت و خورد و آشامید؛ در حقیقت

(۱) Simon of Cyrene

در تحت حکومت پنطیوس پیلاطس جفا دید، در حقیقت مصلوب شد و مرد، در نظر مخلوقات در آسمان و بر زمین و زیر زمین. همچنین پدرش ویرا زنده نموده در حقیقت از مردگان قیام فرمود، چنانکه پدر بهمانطور ما را نیز که بوسیلهٔ عیسی مسیح بوی ایمان داریم، زنده خواهد نمود، که جدا از وی حیات حقیقی نداریم. امّا بی ایمانان یعنی کسانیکه خدائی ندارند، اگر بگویند وی فقط بنظر رسید که زحمت بیند (و خودشان فقط بنظرشان میاید که وجود دارند) پس چرا من در زنجیرها هستم؟ چرا مشتاق هستم تا پیش حیوانات وحشی انداخته شوم؟ اگر اینطور باشد عبث میمیرم و نسبت به خداوند دروغ میگویم».

۵ — جواب آیرینیوس به ناستیکها

ایگناتیوس بغیر از بیان حقیقت ظهور مسیح فرصت اظهار مطلبی دیگر را نداشت، ولی بعد از وی نویسندگان مسیحی کتب متعدّدی نوشته کاملاً عقاید ناستیکها را ردّ کردند. آیرینیوس عمده‌ترین این اشخاص است. موقعی که وی اسقف شهر لیون (۱۸۲ تا ۱۸۸ م.) بود کتاب بزرگی در پنج جلد بر علیه این بدعتها نگاشت. آیرینیوس شاگرد پالیکارپ است که وی شاگرد یوحنّای رسول بوده است. پس چون آیرینیوس تقریباً بوسیلهٔ خود رسولان حقیقت تعالیم مسیحیّت را میدانست، با کمال شجاعت اعتقادات سرّی ناستیکها را که میگفتند بتوسّط مسیح و رسولانش تعلیم داده شده، ردّ کرد. رسولان پیش از هرکس از این بدعتها و پیشوایان آنها بیم داشتند. چون پالیکارپ بروم رسید، مارسیون از وی پرسید:

«آیا مرا میشناسی؟» پالیکارپ در جواب گفت: «بلی، تو را میشناسم که نخست زادهٔ شیطان هستی».

آیرینیوس دلیل دیگری برای بی اساسی عقاید ناستیکها ذکر کرده مینویسد: «از زمان رسولان اسقفان بتواتر در هرکلیسا و در هرجا مشغول خدمت بوده‌اند ولی تعالیم ناستیکی را اصلاً تصدیق نکرده با مواظبت تام همه همان تعالیم حقیقی مسیح را بکار برده نگاهداری نموده‌اند». بعلاوه چون تمام کلیساها در هرجا همان عقاید رسولان را تعلیم میدادند، این خود دلیل بسیار مهمّی بود که تعلیم حقیقی مسیح نگاهداری شده است. پس اگر مسیح در حقیقت مصلوب نشده بود، اقلاً یک کلیسای قدیم در اینمدّت بر خلاف عقیدهٔ عموم مسیحیان بر صلیب شدن وی اعتراض مینمود. ولی معلوم است که چنین کلیسائی یافت نمیشد، بلکه تمامی کلیساهای قدیم از اوّل معتقد بودند که مسیح در حقیقت مرد. یگانه دلیل و سند ناستیکها گفته‌های خودشان بود و میخواستند از روی نوشته‌های خویش صحّت تعالیم خود را نشان دهند. دلائل آیرینیوس نه فقط برای ناستیکها بلکه برای هرکسیکه بگوید تعالیم اصلی مسیح در انجیل تبدیل یافته سودمند است. اکنون قول خود آیرینیوس را مفصلاً نقل میکنیم:

هرکس بخواهد حقیقت را استنباط نماید ممکن است در هر کلیسا در تمام دنیا تعلیم رسولان را واضح و مبرهن بیند. ما میتوانیم اسقفانی (اپیسکپاسها) را که بتوسّط رسولان در کلیساها بسمت اسقفی معیّن گردیدند و جانشینان ایشان را تا زمان خودمان یک یک بشماریم. این اشخاص هرگز چیزی از امثال عقاید احمقانهٔ ناستیکها نمیدانستند و تعلیم هم نمیدادند. اگر رسولان اسراری داشتند که در خفا باشخاص کامل تعلیم میدادند، یقیناً آن اسرار

را نیز بمردمانیکه کلیسا را در تحت توجّه آنان گذاردند، تعلیم میدادند، زیرا میخواستند مقام خود را به اشخاصی بدهند که بی ملامت باشند. امّا چون ذکر اسقفان تمام کلیساها باعث طول کلام میشود، لذا فقط تعلیم و اعتقاد رسولان را که بوسیلهٔ پطرس و پولس محترمترین رسولان در قدیمترین و بزرگترین و مشهورترین کلیساها یعنی در روم تعلیم داده شده، برای نمونه ذکر مینمائیم و میتوانیم بوسیلهٔ آنها تمام آنانیرا که یا برای حظ نفس، یا غرور، یا نابینائی، یا شرارت، مجالسی بدون اجازه بر قرار میدارند محکوم گردانیم. زیرا بهمانطوریکه تعلیم رسولان پیوسته در هر مکان بوسیلهٔ ایمانداران نگاهداری میشود، این کلیسا نیز که مقام بلندی بین کلیساها دارد، باید مرجع هر کلیسا . . . یعنی ایمانداران هر مکان باشد.

رسولان مبارک بعد از تأسیس و رشد کلیسا درجهٔ اسقفی (اپیسکپاسی) را به لینوس (۱) واگذار نمودند. پولس هم در رسالهٔ خود به تیموتاؤس راجع به لینوس سخن میگوید. جانشین وی آننکلتوس (۲) بود. پس از وی کلمنت (۳) سوّمین جانشین رسولان گردید که وی نه تنها رسولان مبارک را دید، بلکه با آنها رابطه نیز داشته، وعظ آنها را آویزهٔ گوش خود ساخته و در نظر خویش استوار داشت. تنها کلمنت با رسولان هم عصر نبود، بلکه بسیاری دیگر نیز بوسیلهٔ رسولان تعلیم یافتند. هنگامیکه کلمنت اسقف (اپیسکپاس) بود، نزاع بزرگی بین برادران قرنتس پیدا شد و کلیسای روم کاغذی آمرانه بقرنتیان نوشته تقاضا نمود بمسالمت بگروند و نیز ایمان آنها را تجدید کرده تعلیمی که قرنتیان اخیراً از رسولان شنیده بودند بدیشان متذکّر شد. مفهوم

---

(۱) Linus (۲) Anencletus (۳) Clement of Rome

تعالیم رسولان آن بود که فقط یک خدای قادر مطلق وجود دارد که اوست صانع آسمان و زمین، خالق انسان، ایجاد کنندهٔ طوفان نوح، دعوت کنندهٔ ابراهیم، خلاص کنندهٔ اسرائیل از زمین مصر، متکلّم با موسی، مقرّر دارندهٔ شریعت، فرستندهٔ انبیاء و حاضر کنندهٔ آتش برای ابلیس و فرشتگانش. این خدای پدر خداوند ما عیسی مسیح همان خدائیست که بوسیلهٔ تمام کلیساها اعلام میشد و هر که مایل باشد، این مسئله را از رسالهٔ کلمنت درک مینماید. باید در خاطر داشت که این رساله قبل از پیدایش معلّمین کذبه و ادّعای ایشان در بارهٔ وجود خدائی فوق خالق (دمی‌ارگس) نوشته شده است.

اوارستوس (۱) جانشین کلمنت گردید و اسکندر (جانشین) اوارستوس شد. پس از آن سیکستوس (۲) که ششمین جانشین بعد از رسولان است بر قرار گردید. بعد از او تلسفوروس (۳) که با جلال شهید شد، معیّن گردید. هیجینوس (٤) بعد از او منسوب شد و پس از او پیوس (٥) و آنیکتوس (٦) و سوتر (۷) و الوتروس (۸) پی در پی جانشین یکدیگر شدند. و الوتروس که نقداً حائز این مقام است، بعد از رسولان دوازدهمین جانشین میباشد. بهمین طریق و تواتر تعلیم رسولان و بشارت حقیقت بما رسیده است.

پالیکارپ نه فقط بوسیلهٔ رسولان در ایمان تعلیم یافت و شخصاً با بسیاری که خداوند را دیده بودند آشنائی داشت، بلکه بوسیلهٔ رسولان نیز برای آسیای صغیر بسمت اسقفی (اپیسکپاسی) کلیسای ازمیر تعیین گردید. من نیز در جوانی بملاقات او نائل شدم، زیرا

---

(۱) Euarestos (۲) Sixtus (۳) Telesphorus (٤) Hyginus
(٥) Pius (٦) Anictus (۷) Soter (۸) Eleutherus

مدّتی با ما ماند تا اینکه فوق‌العاده مسن گردید و پس از شهادت بر جسته و پر جلالی رحلت نمود. پالیکارپ پیوسته تعلیماتش مطابق تواتری بود که کلیسا دست بدست تا زمان او داشت. پس همین تعالیم را پالیکارپ از رسولان یافت و فقط اینهاست که حقیقت دارد. شهادات مذکور که بتوسّط کلیساهای آسیا و جانشینان پالیکارپ داده شده از آنچه والنتینس و مارسیون و اشخاص دیگر با مقاصد سوئی اظهار میدارند بمراتب معتبرتر و مقبول‌تر است (۱).

٦ — جواب ترتولیان

ترتولیان نیز که تقریباً از سال ۱۶۰ تا ۲۴۰ م. میزیسته با عقیدهٔ ناستیکها موافق نبوده و بضدّ تمامی این بدعتها کتباً و شفاهاً اظهار عقیده نموده مینویسد: «فلسفه را با کلیسا چه‌کار است؟» کتابی هم در پنج جلد فقط بضدّ مارسیون تحریر نموده و او هم مانند آیرینیوس تعلیم رسولان را شاهد بر حقیقت عقاید کلیسا آورده میگوید: «مسیح دوازده نفر را از میان شاگردان خود انتخاب فرمود تا معلّمین امّتها گردند. پس چون یکی از این دوازده نفر خارج گردید، یازده نفر دیگر را فرمان داد تا رفته بتمام امّتها موعظه کنند و ایشانرا باسم اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهند. بنا بر این چون رسولان بوسیلهٔ قرعه متّیاس را بجای یهودا چون دوازدهین رسول بر گزیدند، و چون قدرت موعود روح‌القدس را برای معجزات و بشارت کلام یافتند، ابتدا در یهودیّه و بعد از تأسیس کلیساها بتمام دنیا رفته عقاید همان ایمان را به امّتها تعلیم دادند. بدینوجه در هر شهری کلیساها تشکیل یافت و

(۱) Adv. Haereses III, 3

از آن کلیساها کلیساهای دیگر تأسیس گردید. بدینطریق این کلیساها انتقال ایمان خود و نتیجهٔ اعتقاد خویش را استنباط نموده و هر روزه نیز استنباط مینمایند. این کلیساها نیز از رسولانند زیرا که زاده‌های کلیساهای رسولان میباشند. لازم است هر چیز موافق مبدأش طبقه بندی شود. پس چون این کلیساهای بیشمار و عمده فقط آن کلیسای اصلی هستند که بتوسّط رسولان تأسیس یافت و همه از آن مبداء بوجود آمده‌اند، میتوان گفت همهٔ کلیساها کلیسای اصلی و همه کلیسای رسولان میباشند و وحدت همه از وجود صلح و استحقاق برادری و معاهدهٔ بین یکدیگر برای دوستی معلوم میگردد. اینها امتیازاتی است که فقط بوسیلهٔ همان عقاید واحد و همان اتّحاد در ایمان اصلی در کلیسا حکمرانی مینماید» (۱).

۷ — جواب کلمنت اسکندریّه

کلمنت اسکندریّه که تقریباً از سال ۱۵۵ تا ۲۲۰ م. میزیسته، عقاید ناستیکها را تقریباً ریشه‌کن نموده است. گرچه سایر مخالفین ناستیکها با فلسفه کاری نداشته‌اند، ولی کلمنت فلسفه را تحصیل نموده در میدان فلسفه از مسیحیّت دفاع مینمود. وی تعلیم میداد که مسیحیّت یگانه عرفان (۲) است و فقط ایمانداران میتوانند بمعرفت حقیقی برسند و عقیده داشت که ایمان اساس هر چیز است و معرفت بر روی آن بنا میشود و مقصود هر دو اینست که انسانرا با آن ارادهٔ ابدی موافق سازد. کلمنت میگفت معرفت بوسیلهٔ محبّت کامل میگردد. در این موضوع مینویسد: «بنظر من مقصود از نجات

(۱) De Praescriptione Haereticorum, C. XX

(۲) Gnosis

اوّل تبدیل بت پرستی است به ایمان، دوّم تبدیل ایمانست بمعرفت. و این دوّمی چون بمحبّت میرسد فوراً یک رفاقت طرفینی بین عارف و معروف ایجاد مینماید و شاید کسیکه باین مقام رسیده با فرشتگان مساوی است. بهر حال پس از آنکه به بلندترین درجهٔ جسم برسد، باز هم چنانچه لایق است پیشرفت مینماید و بخانهٔ پدر نیز داخل میگردد — یعنی بجائیکه در حقیقت مسکن خداوند است. چنین مقدور است که در آنجا نوری باشد تا ابد واقف و ساکن و مطلقاً از هر انقلابی محفوظ بماند». بجای اوهام ناستیکها کلمنت طریق مسیحیّت را در رسیدن بخدا (یعنی طهارت و دخول و بینائی) اقامه مینماید. بسیاری از مسیحیان منوّرالفکر که سابقاً مشتاق توافق فلسفه و ایمان بودند، در اینموقع پیرو کلمنت گردیدند و عقیدهٔ ناستیکها متدرّجاً از بین رفت.

مخالفت با عقیدهٔ ناستیکها برای کلیسا بسیار سودمند شد، زیرا پیشوایان کلیسا مجبور گردیدند راجع بمسائل خود فکر نموده عقاید خود را طوری تطبیق نمایند تا از اشتباهات ناستیکها دور بمانند. و چون ناستیکها نیز برای ثبوت نظریّات دروغ خود اناجیلی جعلی درست نمودند، لذا بر کلیسا لازم شد صورتی از نوشتجات مقدّسهٔ خود که میخواست در عهد جدید باشد بر دارد (فصل ٥: ٤). علاوه بر اینها حسّ وحدت کلیسا در هرجا حکمفرما گردید. ترتولیان و آیرینیوس هر یک تعالیمیرا که از رسولان پشت در پشت در یافت کرده بودند و در تمامی کلیساها معمول بود شاهد آورده بدینطور وحدت تمامی کلیساها را نشان دادند. خلاصه حملات بدعتکاران هم مانند حملات دولت فقط کلیسا را قوی‌تر و منظّم‌تر گردانید.

۸ — بدعتهای تثلیث اقدس

علاوه بر بدعتهای ناستیکها تعالیم غیر صحیح و مختلف دیگری نیز در کلیسای قرن سوّم ظاهر گردید. مهمترین این بدعتها در نتیجهٔ جدّیتی بود که برای تشریح تثلیث اقدس میشد. ما فقط چند نمونه از این بدعتها را ذکر مینمائیم. یکی از بدعتکاران آرتمون (۱) بود که عدّه‌ای از پیروانش تعلیم میدادند عیسی مسیح فقط انسانی است که بیشتر از سایرین بخشش روح‌القدس را یافته است. فهم این اعتقاد اشکالی نداشت ولی چون منکر الوهیّت مسیح میشد کلیسا آنرا قبول ننمود.

بعضی اشخاص بقسمی دیگر مشتبه شده عیسی مسیح را خدا میشمردند، ولی چون خدا را واحد میدانستند میگفتند همان عیسی مسیحی که بر روی صلیب زحمت کشید در حقیقت خدای پدر بود. کلیسا نیز تعلیم میداد که عیسی مسیح خداست و خدا واحد است، ولی این نتیجه را که خدای پدر بر روی صلیب زحمت کشید ردّ میکرد.

سابلیوس (۲) نیز که یکی از بدعتکاران بود، تعلیم میداد که خدا اوّل خود را چون پدر و بعد چون پسر و بالاخره چون روح‌القدس کشف فرمود و بدینقسم پدر و پسر و روح القدس سه اقنوم نبودند که با هم از ازل در یک ذات الهی وجود داشتند، بلکه سه شکل و یا سه اسم بودند که خدا خود را بوسیلهٔ آنان ظاهر فرمود و شناسانید. این عقیده موافق وحدانیّت ابدی خداست، ولی منکر ابنیّت ازلی و ابدی مسیح میباشد. مسیحیان محتاج نجات

---

(۱) Artemon   (۲) Sabellius

دهنده‌ای بودند که نه فقط مظهر پایندهٔ قدرت خدا باشد، بلکه خود نیز زنده و تا ابد پاینده باشد. این بدعت نیز از طرف کلیسا ردّ گردید، زیرا کلیسا به وحدانیّت خدا و الوهیّت و ابنیّت عیسی مسیح معتقد ولی حقّانیّت آنرا هنوز برای خود نسنجیده بود. در فصول بعد خواهیم دید چگونه این مسئله بوسیلهٔ علمای الهی قرن چهارم حلّ گردید (فصل ۱۳: ۶ و ۷).

۹ — مذهب مانی

در دو قرن اوّل ناستیکها و بدعتکاران دیگر خود را اعضای منوّر کلیسای مسیح میشمردند، ولی قریب آخر قرن سوّم عرفان جدیدی که مذهب مانی باشد بوجود آمد و میتوان گفت دین جدیدی بود. مبداء این دین خارج از امپراطوری روم یعنی در ایران بود. میگویند مانی مؤسّس آن از اکباتان (۱) (همدان) و پسر فتاق بوده است. مانی در سال ۲۱۵ م. متولّد و چون در مدائن نزدیک بغداد بسن بلوغ رسید با مذاهب مختلفهٔ یعنی با یهودیّت و مسیحیّت و عقیدهٔ ناستیکها و دین زردشت و بت پرستی که در آنزمان در بین‌النّهرین رواج داشت آشنا گردید، ولی هیچکدام را پیروی ننمود بلکه مدّعی شد که مکاشفه‌ای از خدا یافته است. پس در روز تاجگذاری شاپور اوّل پادشاه ایران ۲۴۲ م.) بدربار پادشاه رفته در محضر عام خود را پیغمبر خواند و مورد التفات پادشاه نیز واقع گردید. چیزی نگذشت که سفری بترکستان و چین و هندوستان نمود و شاگردان بسیاری پیدا کرد. در ۲۷۰ م. بایران مراجعت نمود و در دربار پادشاه نیز بعضی را

(۱) Ecbatana

تبلیغ کرد. مؤبدان زردشتی بشدّت بضدّ وی شوریده ویرا بجلای وطن مجبور ساختند. بالاخره در سال ۲۷۶ م. بهرام اوّل وی را بقتل رسانید. منقول است که مانی را اوّل مصلوب کردند و بعد پوستش را کندند و آنرا پر از کاه نموده بدروازهٔ شهر جندیشاپور آویختند. متابعان وی نیز بغایت جفا دیدند.

مانی در کتاب خود که آنرا شاپورگان نامیده چنین مینویسد: «حکمت و افعال یعنی عقاید و رفتار دین در هر عصری همیشه بوسیلهٔ پیغمبران از جانب خدا آورده شده است. در یک عصر بتوسّط پیغمبری بودا نام بهند، در عصر دیگر بوسیلهٔ زردشت بایران، در عصر دیگر بتوسّط عیسی بمغرب، و بهمین وجه این مکاشفه و این نبوّت در این زمان آخر بوسیلهٔ من — مانی پیغمبر خدای حقیقت — ببابل آورده شده است» (نقل قول از البیرونی).

در یک نوشتهٔ قدیمی که بتازگی در ترکستان کشف شده، مانی خود را رسول عیسی میخواند، بدینمقصود که وی همان اعتقادات عیسی را تعلیم میداده است. البیرونی مینویسد مانی مدّعی بود که فارقلیط موعود مسیح میباشد. احتمال میرود مانی زبان یونانی را نمیدانست ولی شنیده بود مسیحیان روح‌القدس را فارقلیط میخواندند و این لفظ را از آنها اخذ نمود. خود را مانند پیغمبران دیگر انسان میدانست، ولی در مقام خود را آخرین و بزرگترین پیغمبران میشمرد. ادّعا مینمود که کار مسیح را بانجام رسانیده و خود را اوّلین کسی میدانست که معرفت کامل را بدنیا آورده است. کتب بسیاری بزبان سریانی و پهلوی نوشته است. گویند مانی در یکی از غارهای ترکستان کتابی نوشته مدّعی شد که از آسمان برایش نازل گردیده است. این کتاب با تصویرات قشنگی زینت شده و ارژنگ یا ارتنگ نام دارد و بدینجهت نویسندهٔ آن در ایران

بمانی نقّاش معروف است. بدبختانه بیشتر کتب مانی مفقود شده و ما از اعتقادات مانی فقط بوسیلهٔ نوشتجات دیگران آگاه میشویم.

مانی تعلیم میداد که از ابتدا عالم روشنائی بر ضدّ عالم تاریکی بوده است. روشنائی با خدا یکیست و شیطان از ظلمت قیام نموده سعی کرد بملکوت روشنائی هجوم آورد. برای مقاومت با وی خدا تولید انسان نخستین را نمود و بعد از زد و خورد بسیار شیطان بر وی غالب آمد. قدرتهای نور ویرا نجات دادند ولی در این کشمکش نور با تاریکی مخلوط گردید و از این تودهٔ ممزوج عالم طبیعت خلق گردید. بدین ترتیب دنیا عبارت از اختلاط نور و تاریکی میباشد. آفتاب، ماه، و منطقه البروج یا دوازده برج بوسیلهٔ خدا خلقت یافت تا نور را نجات داده آنرا بملکوت نور برساند. برای آنکه نور نتواند فرار کند، شیطان آدم و حوّا را آفرید تا قسمتی از نور را در آنها محبوس گرداند. بدینطور انسان بشکل شیطان ساخته شد که در اصل شریر است، ولی مقداری نیکوئی نیز در وی متمکّن میباشد. بعقیدهٔ مانی زن از مرد کمتر صاحب نور بود. قوّات نور سعی نمودند انسانرا نجات دهند و پیغمبران مختلفه از برای تعلیم او از قبیل آدم و نوح و ابراهیم و عیسی و غیره فرستادند. ولی شیاطین سعی نمودند انسانرا در شهوت و ضلالت گرفتار سازند و بوسیلهٔ دینهای دروغ گمراه نمایند. مانی یهودیّت را نیز یکی از این ادیان غیر صحیحه میشمرد و مانند مارسیون موسی و عهد عتیق را ردّ نموده تعلیم داد که خود او «مرسل نور» است و فقط بوسیلهٔ وی ممکن است نور کاملاً از تاریکی جدا شود.

مانی مسیحیّت را نیز یکی از ادیان باطله شمرده، تعلیم میداد که رسولان عیسی بعد از رحلتش تعالیم وی را تحریف نمودند و میگفت که من احکام حقیقی مسیح را تعلیم میدهم. احتمال کلّی

میرود که مانی اصلاً جزوه‌ای از عهد جدید را ندیده بود. بیشتر اطّلاعات او از فرق ناستیکها و بدعتکاران ساکن بین‌النّهرین بود، نه از عقاید کلیسای حقیقی. او هم مانند مارسیون مردن مسیح را بر روی صلیب ردّ کرده تعلیم میداد که زحماتش فقط ظاهری بوده است. بدینطور میبینیم دین مانی اختلاط غریبی از تعالیم ناستیکهای مسیحی و دین زردشتی بود.

پیروان مانی بدو قسمت منقسم شدند: اوّل کاملین یا صدّیقون، دوّم سامعین. طبقهٔ اوّل از سامعین بیشتر معرفت داشته از بعضی چیزهائی که برای سایرین مباح بود دوری میجستند. مثلاً شراب نوشیده تخم مرغ و گوشت نیز نمیخوردند، کاملاً از مزاوجت پرهیز میکردند، اجازه نداشتند غذا بیش از مقدار لازم برای یکروز و لباس بیش از برای یکسال داشته باشند. رویهمرفته یک چهارم سال را در روزه صرف مینمودند، هر روز چهار دفعه و هر دفعه پس از طهارت مخصوصی نماز میخواندند، هنگام عبادت رو بطرف آفتاب و ماه و یا شمال میکردند. یکی از دعاهای ایشان بقرار ذیل است: «من خود را خم نموده با قلب پاک و لسان صادق بخدای بزرگ، پدر نور، و جوهر نورها سجده مینمایم. ایخدا، تو ممدوح و متبارک هستی. شخصی تو را سجده مینماید که فرشتگان تو، کلام تو، عظمت تو، و آنچه را که بنظر تو خوب میاید ستایش میکند، زیرا تو خدائی هستی که سراسر راستی و حیات و قدّوسیّت میباشی.» در مذهب مانی کشتن حیوانات اکیداً ممنوع است. لازم نبود سامعین تمام این احکام را نگاهداری نمایند، ولی موظّف بودند احکام ده گانهٔ مانی را نگاهداری نمایند. این احکام عبارت است از منع بت پرستی، دروغگوئی، لئامت طبع، قتل، زنا، دزدی، عقیدهٔ باطل، جادوگری، شک، و بیکاری.

خصوصاً بت پرستی و جادوگری قدغن شده و مقصود این زهد شدید نه آن بود که گناه شخص کفّاره شود، بلکه تا آزادی نور تسریع گردد. ازدواج و قطع حیات از اعمال شیطانی محسوب میگشت و بنا بر عقیدهٔ ایشان هرچه این دو عمل بیشتر ارتکاب گردد، نور بیشتر اسیر میماند. عقیدهٔ ایشان در بارهٔ کاملین این بود که پس از موت فوراً بماه صعود نموده از آنجا بفردوس میروند و میگفتند سامعین باید از یک سلسله تطهیرات طولانی گذر کرده بعد بفردوس برسند. امّا ارواح اشرار در دنیا با یک حالت بدبختی و نومیدی تا حریق آخر در دنیا گردش نموده در آنوقت بملک ابدی ظلمت ورود مینمایند.

پیروان مانی انجمن با نفوذی با ترتیبات منظّمی برای ابلاغ عقیدهٔ خود تشکیل دادند. شروع کارشان اوّل در بابل و بعد در سمرقند ترکستان بود. سیس (۱) یکی از دوازده معلّمینی بود که قدرت تام در این مذهب داشت و جانشین مانی گردید. هفتاد و دو نفر ناظم در تحت نظر دوازده نفر مذکور بنظامت اشتغال داشتند. بعد از این عدّه اکابر و بعد از ایشان کاملین و آخر همه سامعین بودند. پس پیروان مانی به پنج طبقه منقسم میگردیدند. این نهضت ابتدا در ایران و مشرق ریشه گرفت. چون بسیاری از اشخاص شریف بدان گرویدند، جفا شدّت یافت، ولی این جفا بتوسعهٔ آن دین مساعدت نمود. برای فرار از جفا عدّهای از پیروان مانی از ایران بترکستان مهاجرت نموده در آنجا بسیاری را بمذهب مانی در آوردند. این مذهب از طرف مغرب در امپراطوری روم نیز توسعه یافت و بسیاری را جذب نمود ولی در مغرب بیشتر از مشرق این دین شباهت بمسیحیّت داشت. مبلّغین این مذهب میگفتند

(۱) Sis

انسان نخستین در آسمانها نشسته و منتظر است تمامی نور در ملکوتش جمع آوری شود. و نیز میگفتند مسیحیان این انسان نخستین را عیسی خوانده و زردشتیان ویرا اهورامزده و بودائیها ویرا بودا میخوانند. بدینقسم مطابق مصلحت وقت خود را مسیحیان حقیقی و زردشتیان حقیقی و بودائیان حقیقی میخواندند.

وقتی مسلمین بر ایران استیلا یافتند، پیروان مذهب مانی قدری آسوده شدند، ولی چون در خفا بعضی از مسلمین پیرو مذهب مانی شدند، سایر مسلمین در صدد بر آمدند که آئین مانی را از میان بر دارند. بنا بر این هزارها از پیروان مانیرا بنام زندیق (۱) در زمان خلیفة المهدی و جانشینانش کشتند. با اینهمه شدائد باز مذهب مانی تا ۱۱۰۰ یا ۱۲۰۰ م. در ایران پایدار ماند و در ترکستان تا زمان استیلای مغول یعنی تا قرن سیزدهم پیشرفت کرد، ولی بالاخره نا پدید گردید.

(۱) لفظ زندیق از کلمهٔ سریانی زدیقه که بعربی الصدّیقون گویند مشتق میباشد.

فصل دوازدهم

نویسندگان مسیحی در قرن دوّم و سوّم

(۱) ژوستین شهید [قریب ۱۰۰— ۱۶۵ م.]
(۲) ترتولیان [قریب ۱۶۰— ۲۴۰ م.]
(۳) کلمنت اسکندریه [قریب ۱۵۵— ۲۲۰ م.]
(۴) اریجن [قریب ۱۸۵— ۲۵۴ م.]

چنانکه قبلاً دیدیم، مسیحیان از دو طرف معذب بودند. از طرفی یهودیان که عیسی را انکار نموده و خود را قوم خدا میپنداشتند، عقیده داشتند نجات برای مسیحیان فقط بوسیلهٔ نگاهداری شریعت موسی میسّر است. از طرف دیگر بت پرستان مسیحیان را یاغیان بر امپراطور دانسته و بارتکاب بدترین اعمال آنها را متّهم میساختند و بعقاید مسیحیان راجع بمصلوب شدن و قیام عیسی مسیح و قیامت تمامی مردگان میخندیدند. بنا بر این بر کلیسا لازم بود ناراستی دشمنان را ثابت نماید و صداقت انجیل را بر یهودیان و امّتها معلوم سازد. بدین لحاظ خداوند چند نفر از اشخاص برجسته و عالم را در کلیسا بوجود آورد تا این خدمت عمده را بانجام رساند. مقصود ما در این فصل آنست که خواننده را با عمده‌ترین این اشخاص و نوشتجات ایشان آشنا گردانیم.

۱ — ژوستین شهید

(قریب ۱۰۰—۱۶۵ م.)

ژوستین از اهل سامرهٔ فلسطین و متوقّف در یونان بود. حکایت مسیحی شدن ویرا قبلاً ذکر نمودیم (فصل ۸: ۹). او یکی از فلاسفهٔ عصر خود بوده و مدرسه‌ای در روم تأسیس کرده در آنجا عقاید مسیحی را تعلیم میداد. بواسطهٔ مباحثهٔ علنی با یکی از معارضین بت پرست محکوم بموت گردید و سرش از تن جدا شد. از این سبب «شهید» نامیده گردید.

الف — نامهٔ «مکالمه با تریفو» (۱)

سه طغرا از نوشتجات ژوستین بدست ما رسیده است. مفصّل‌تر از همه مباحثه‌ایست که با شخصی یهودی بنام تریفو در افسس داشت. کتاب مزبور شامل دویست صفحه است و مقصود از تحریرش آن بوده که از روی کتب مقدّسهٔ خودِ یهود ایراداتشان را ردّ نموده و ثابت کند عیسی همان مسیح موعود و تجسّم خدای حقیقی است. این مکالمه چنین شروع میشود که تریفو برای نگاه نداشتن روز سبت و اعیاد یهود، و نکردن ختنه مطابق شریعت، و داشتن امید بر شخص مصلوبی بر مسیحیان اعتراض مینماید. ژوستین در جواب میگوید عهد جدید جای عهد عتیق را گرفته است و دیگر بر مسیحیان لازم نیست شریعت موسی را نگاهداری نمایند و میگوید عدالت شامل اعمال ظاهری یعنی روزه و ختنه و غیره نیست بلکه مستلزم پاکی قلب است. و نیز ژوستین به تریفو خاطر نشان میکند

(۱) Trypho

که بار شریعت در نتیجهٔ بی اطاعتی یهود چون تنبیهی بر یهود قرار گرفت و عدالت فقط در مسیح میسّر میگردد. تریفو جواب میدهد که دانیال آمدن مسیح مجلّلی را پیشگوئی نموده و به ژوستین میگوید: «امّا این کسی را که شما مسیح میخوانید جلالی نداشت و متحمّل بیحرمتی گردید ... زیرا مصلوب شد». ژوستین برای وی بیان مینماید که لازم است مسیح دو مرتبه ظهور نماید یعنی یکمرتبه با تواضع و مرتبهٔ دوّم با جلال، و از برای ثبوت این مسئله از کتب مقدّسه نقل قول میکند.

سپس تریفو از ژوستین تقاضا مینماید برای او ثابت نماید که این عیسی همان مسیح موعود است. ژوستین هم قسمتهای مفصّلی از کتب عهد عتیق که بزندگانی عیسی اشاره مینماید، نقل قول میکند، از قبیل برهٔ عید فصح، تولّد از باکره که اشعیا ذکر مینماید (۷: ١٤) و غیره. تریفو با تغیّر ایراد گرفته میگوید لفظ مذکور برای باکره در عبرانی بمعنی زن جوان است. ژوستین جواب میدهد آن هفتاد نفر یهودی که کتب مقدّسه را پیش از مسیح بزبان یونانی ترجمه نمودند، لفظ مذکور را باکره ترجمه کرده و بدینطور نشاندادند که بنظر یهود باکره معنی حقیقی این لفظ است.

بعد از آن تریفو ثبوت الوهیّت مسیح را از ژوستین میطلبد. ژوستین قسمتهائیرا که خدا با ابراهیم و موسی و دیگران متکلّم گردید و بزمین فرود آمد و بعد صعود کرد و غیره نقل قول مینماید و میگوید: «نباید تصوّر کنید که خدای غیر مولود خودش فرود آمد و خودش صعود نمود، زیزا پدر لا یوصف و خداوند همه نه بجائی فرود میاید، نه راه میرود، نه میخوابد و نه بلند میشود، ولی در جای خود هرجا که هست میماند، در حالیکه برای نگریستن و شنیدن نه چشم دارد و نه گوش ... پس چگونه

میتواند با کسی صحبت نماید، یا بتوسّط کسی دیده شود؟». بنا بر این خدای پدر را کسی ندیده، ولی کسیکه در شکل فرشته بابراهیم و در شعلهٔ آتش بوته بموسی ظاهر گردید پسر خدا بود و همان است که بعد از باکره متولّد شد و چون انسان ظاهر گردید. باز میگوید: «و چون خبرهای خوش را از پدر بمردم میرساند، ویرا کلمه مینامند، امّا معتقدند این قدرت از پدر جدا نشدنی و غیر قابل انفصال است، چنانچه تابش آفتاب هم بر زمین از خورشیدی که در آسمانها است، غیر قابل انفکاک میباشد».

بعد از آن ژوستین شروع نموده لزوم زحمت کشیدن و مرگ مسیح را شرح میدهد و میگوید دستهای گشودهٔ موسی (خروج ١٧: ١٢) و مار برنجین اشاره به صلیب مسیح میباشد. و نیز از مزمور ٢٢ و کتاب اشعیا باب ٥٣ نقل قول کرده مفصّلاً آنها را بیان نموده نشان میدهد چگونه مسیح باید برای ما متحمّل لعنت و گناه گردد. باز نشان میدهد که مسیحیان اسرائیل حقیقی میباشند و نجات امّتها نیز پیشگوئی شده و یهودیان هم اگر ایمان نیاورند نجات نخواهند یافت. بعد به یهودیان خطاب میکند که گرچه شما مسیح و مؤمنین او را لعنت مینمائید «باز ما از شما و از کسانیکه بوسیلهٔ شما از ما تنفّر دارند متنفّر نیستیم، بلکه دعا مینمائیم تا تمامی شما نیز الحال بتوبه گرائید و از خدا و پدر رحیم و مهربان بر عموم، رحمت بطلبید». با این کلمات مکالمه خاتمه میابد و هر دو طرف با دوستی از یکدیگر جدا میشوند.

قسمتی از این کتاب که جرأت مسیحیان را نشان میدهد ذیلاً نقل میگردد: «الحال واضح است که هیچکس نمیتواند ما را که از همه چیز دست کشیده و بمسیح ایمان آوردهایم ترسانیده یا مطیع گرداند، زیرا واضح است که چنانچه سر ما از تن جدا

شود، یا مصلوب گردیم، یا پیش حیوانات وحشی انداخته شویم و یا مقیّد شده و یا در آتش افکنده شده و تمامی عذابهای دیگر را متحمّل گردیم، باز از اعتراف خود دست بر نمیداریم. امّا این چیزها هرچه بیشتر رخ نماید، دیگران بیشتر ایمان آورده و بوسیلهٔ اسم عیسی در جزو عبادت کنندگان خدا میشوند. زیرا چنانچه هرگاه شخص قسمتهای میوه‌دار تاک را قطع نماید، دو باره روئیده و شاخه‌های شایسته و پر میوهٔ دیگری بوجود میاورد، همانطور ما نیز هرچه جفا بینیم افزونتر میشویم، زیرا تاکی که بوسیلهٔ خدا و مسیح نجات دهنده کاشته شد، قوم اوست».

ب — تبرئه‌نامهٔ (۱) اوّل

دو نوشتهٔ دیگری که از ژوستین بیادگار مانده دو تبرئه‌نامه است که اوّلی به امپراطور آنتونینوس پیوس (۲) و دوّمی بمجلس سنای روم خطاب گردیده است. مقصود از تحریر این دو نامه آن بوده که شکایت بت‌پرستان را رفع کند و حکومت را ترغیب نماید تا بدون ثبوت تقصیری مسیحیان را تنها بجرم مسیحی بودن نکشند. در تبرئه‌نامهٔ اوّل خود ژوستین بامپراطور چنین مینویسد: «اعلیحضرتا، با این نوشته نمیخواهیم از تو تملّق گوئیم یا بوسیلهٔ مخاطبه خشنودت گردانیم، بلکه میخواهیم در خواست کنیم از خود پسندی تحریک نشوید و برای ترضیهٔ خاطر مردمان موهوم پرست و یا برای متابعت شهرتهای جاریّه حکم نکنید، بلکه بعد از تفحّص و تفتیش مجدّانه و صحیحی قضاوت نمائید. بنا بر این اکنون در خواست میکنیم که تمامی متّهمین به تقصیر محاکمه شوند تا هر که محکوم گردد،

(۱) Apology (۲) Antoninus Pius

برای شرارت خود تنبیه شود، نه برای مسیحی بودن. ما میتوانیم در موقع محاکمه مسیحی بودن خود را منکر شویم، ولی نمیخواهیم بواسطهٔ دروغ گفتن از مرگ خلاصی یابیم».

بعد از این مطالب ژوستین سفاهت بت پرستی را نشان داده طریقهٔ حقیقی خدمت خدا را بیان مینماید و برای رفع تهمتهای بت پرستان پاکی زندگانی مسیحیان را بیان نموده مینویسد: «ما که سابقاً از ارتکاب فسق و فجور خشنود میشدیم، الحال فقط پاکدامنی را در آغوش میکشیم؛ ما که جادوگری را بکار میبردیم، الحال خود را وقف خدای نیکو و غیر مولود مینمائیم؛ ما که تحصیل دولت و املاک را مفیدتر و برتر از هرچیز میپنداشتیم، الحال هرچه داریم رویهم گذاشته بهرکسیکه در احتیاج باشد میرسانیم؛ ما که از یکدیگر نفرت داشته سعی در هلاکت یکدیگر مینمودیم و نظر بآداب متفاوت با مردم فرق مختلفه معاشرت نمیکردیم، بعد از ظهور مسیح با کمال آشنائی با آنها زیست نموده برای دشمنان خود دعا میکنیم و سعی مینمائیم با آنانیکه از روی بی انصافی از ما نفرت مینمایند، طوری رفتار نمائیم تا مجذوب ما گردیده بر وفق دستورات نیک مسیح زیست نمایند و با ما در همان امید مسرّت آمیزی که چون پاداشی از خدای داور همه داریم، شریک شوند».

پس از بیان مطالب مذکور ژوستین معقولیّت عقاید مسیحیان را راجع بقیام مسیح و تولّد او از باکره شرح میدهد. بعد سفاهت عقاید بت پرستان را راجع بخدایانشان و شرارتهای مرسومهٔ در بت پرستی را از قبیل سر راه گذاردن اطفال و تشویق داخترانشان بفحشاء و غیره، نشان میدهد. سپس برای ثبوت حقانیّت دین مسیح از پیشگوئیهای عهد عتیق در بارهٔ وی استدلال مینماید، یعنی

راجع بمکان تولّد، صلیب شدن، قیام، صعود، و معجزات وی، و راجع به ارسال رسولان، انهدام اورشلیم و رجعت پر جلال ثانوی مسیح پیشگوئیهای عهد عتیق را ذکر میکند و قسمتهای مفصّلی از عهد عتیق نقل قول مینماید و میگوید: «پس بچه دلیل معتقد شویم شخص مصلوبی فرزند یگانهٔ خدای غیر مولود است و خودش تمامی نوع بشر را داوری خواهد نمود، مگر آنکه شهاداتی راجع به وی پیش از آنکه چون انسان تولّد بشود در دست داشته باشیم و مشاهده کنیم که همان چیزها واقع گردید؟» جای تعجّب است که ژوستین از روی عهد عتیق که شاید امپراطور هرگز آنرا ندیده بود استدلال مینماید.

بعد ژوستین نشان میدهد حقائقی را که افلاطون تعلیم داد، از خود او نبود بلکه از کتب موسی در مصر آموخته بود. پس از آن به تشریح تعمید، عشای ربّانی و مجلس عبادت مسیحیان پرداخته معلوم میدارد که رسوم نهانی آنان جنایتی نبوده است و در انتهای مراسلهٔ خود بامپراطور چنین خطاب میکند: «اگر این چیزها بنظر شما حقیقت و معقول میاید آنانرا محترم بدانید. اگر بیمعنی مینماید از خود دور کنید و کسانیرا که مرتکب گناهی نشده‌اند مانند دشمنان خود محکوم بمرگ نگردانید، زیرا شما را آگاه میسازم که اگر این بی عدالتی را ادامه دهید، از قضاوت آیندهٔ خدا رهائی نخواهید یافت». معلوم نیست که امپراطور این نوشته را چگونه تلقّی نمود.

ج — تبرئه‌نامهٔ ثانی

از تبرئه‌نامهٔ دوّم ژوستین که بمجلس سنای روم خطاب نموده فقط یکقسمت مهمّی را نقل قول مینمائیم. در این نامه راجع به

سقراط (۱) چنین مینویسد: «سقراط بمردم تعلیم میداد با خدائیکه نمیشناسند بوسیلهٔ تفحّصات عقل آشنا گردند و نیز تعلیم میداد که آسان نیست پدر و صانع همه چیز را پیدا نمائیم و بعد از پیدا کردن نیکو نیست ویرا بهمه اعلام داریم.» بعد خود ژوستین میگوید: «ولی مسیح ما این چیزها را بوسیلهٔ قدرت خود بانجام رسانید. هیچکس چنان اعتمادی بر سقراط نداشت تا برای تعلیمش جان خود را فدا سازد. سقراط نیز اندکی مسیح را میشناخت زیرا مسیح آنکلمه بوده و هست و در هر انسانی میباشد. نه فقط فیلسوفان و علما بمسیح ایمان آوردند، بلکه صنعتگران و اشخاص کاملاً بی سواد نیز. این اشخاص جلال و ترس و مرگ را نا چیز شمردند، زیرا وی قدرت پدر لا یوصف را بکار میبرد و نه فقط عقل بشری را». بعقیدهٔ ژوستین مسیح کلمهٔ خدا، چنانکه بموسی و سایر انبیای اسرائیل صحبت نمود، با سقراط و فلاسفهٔ دیگر نیز تکلّم مینموده است و مطابق همین عقیدهٔ خود میگوید: «هر حقیقتی که بین مردم گفته شده، بما مسیحیان تعلّق دارد.»

نوشتجات ژوستین برای علاقمندان بتاریخ کلیسا متضمّن فواید بزرگیست. این نوشتجات ما را از مباحثاتی که مسیحیان با یهود و بت پرستان داشتند، مطلّع میگرداند؛ بما نشان میدهد چگونه مسیحیان با کمال جرأت امپراطور را مخاطب ساخته آزادی عقیدهٔ خویش را طلب مینمودند؛ معلوم میدارد که مسیحیّت در قرن دوّم پنهانی نبوده و مانند آفتاب بر همه مشهود میگردیده است. بالاخره بواسطهٔ نقل قولهای بیشماری که در این نوشتجات از کتاب مقدّس اخذ و ذکر گردیده است، یقین مینمائیم که کتاب مقدّس سال ۱۵۰ م. با کتاب مقدّس امروز ما یکیست.

(۱) Socrates

مثلاً ژوستین قریب ۵۰۰ آیه از سی و سه کتاب عهد عتیق و عهد جدید در این سه نوشتهٔ خود نقل قول مینماید. گرچه ژوستین اغلب آنها را از حفظ داشته و در موقع نوشتن رساله‌های خود مستقیماً بعضی آیات را از کتاب اخذ ننموده است، باز آیات منقوله را با آیات کتاب مقدّس که امروزه در دست داریم کاملاً مطابق می‌بینیم.

۲ — ترتولیان

(قریب ۱۶۰—۲۴۰ م.)

ترتولیان یکی از بزرگترین مسیحیان آفریقا بود و در شهر بزرگ کارتاژ (۱) واقع در قسمت شمالی آفریقا از والدین بت پرست بوجود آمد و عمر خود را نیز در آنجا بسر برد. ترتولیان در ادبیّات پیشرفت شایانی نمود و بعد بتحصیل علم حقوق پرداخته و وکیل رسمی شد. البتّه چنانچه اینکار را ادامه میداد، با وجود استعداد غریبی که داشت، قطعاً موفّق گردیده و در انظار مردم بزرگ و شریف میگردید. ولی در اواسط زندگانیش حقیقت مسیح ویرا جلب نموده و می‌بینیم که فی‌الفور از پیشرفت در امور دنیوی دست کشیده و بقیّهٔ عمر خود را صرف خدمت بمسیح و کلیسا مینماید. ترتولیان معاصر بدعتکاران و ناستیکهائی (۲) بود که حقّانیّت اعتقادات کلیسا را ردّ میکردند. در زمان حیات وی مسیحیان گرفتار جفای بزرگی از طرف دولت روم بودند. بنا بر این ترتولیان تمامی همّ خود را صرف ردّ نمودن اعتقادات دروغ بدعتکاران و دفاع از عقاید و اعمال مسیحیان در حضور حکّام

(۱) Carthage (۲) Gnostics

مینماید. وی کتب بسیاری در السنهٔ یونانی و لاتینی نوشته که چند عدد آنها برای ما بیادگار مانده است.

الف — تبرئه‌نامه

شاید این نوشته معروفترین کتاب ترتولیان است. خطاب آن بحاکم ایالت کارتاژ است و در حین جفای سال ۱۹۷ م. نوشته شده است. ترتولیان با شجاعت تقاضا میکند که مصادر امور مسیحیان را استنطاق نموده و تقصیرات آنها را کشف نمایند و فقط برای مسیحی بودن آنها را نکشند. در این رساله مینویسد که حسّ بیباکی و عدم احساس تقصیر در مسیحیان ثبوت بزرگی است برای بیگناهی ایشان و میگوید: «میبینید مقصّرین در پنهان ساختن خود کوشش مینمایند، از حضور در اجتماعات دوری میجویند، چون گرفتار میشوند متوحّش میگردند، هنگامیکه متّهم میشوند خود را انکار مینمایند . . . ولی شخص مسیحی چه حالتی دارد؟ فقط خجالت و اندوه وی از اینست که چرا زودتر مسیحی نشد. اگر برای مسیحی بودن انگشت نما شود، خود را مفتخر میخواند، اگر متّهم گردد در صدد دفع آن بر نمیاید، اگر سؤال شود از روی میل ایمان خود را اعتراف مینماید، و هرگاه محکوم گردد اظهار امتنان میکند». ترتولیان ادّعا مینماید هرکس حق دارد بر طبق دستورات وجدانش عمل نماید. او روایات دروغ را که راجع بمسیحیان در بین مردم مشهور و معروف بود ردّ مینماید. مثلاً بین مردم شهرت داشت مسیحیان اطفال را کشته و مخفیانه در مجالس میخورند و شبها بمحض خاموش شدن چراغها مرتکب هرگونه بد اخلاقی میشوند. او سفاهت عقیدهٔ بت پرستان را راجع بعبادت

خدایان متعدّد و صحّت اعتقاد مسیحیان را در عبادت یک خدای واجب‌الوجود ثابت میگرداند.

ترتولیان مخصوصاً تأکید میکند که مسیحیان رعایای امین امپراطور هستند و در مقابل تمامی حوادث برای امپراطور دعا مینمایند. در اینموضوع چنین مینویسد: «با دستهای گشوده، چشمان خود را بآسمان بلند میکنیم، چونکه از گناه آزادیم. با سرهای برهنه دعا میکنیم، زیرا چیزی که باعث خجالت باشد، نداریم. بالاخره بدون پیشوا دعا مینمائیم، زیرا از قلب عبادت و مسئلت میکنیم. پیوسته برای تمامی امپراطوران خود دعا میکنیم. بدینقسم هنگامیکه با دستهای گشوده بترتیب مذکور بطرف خدا دعا میکنیم، ما را با چنگالهای آهنین خود پاره کنید، ما را بر صلیبها بیاویزید، اجساد ما را در آتش بسوزانید، با شمشیر سر ما را منقطع سازید، حیوانات درنده را بر ما آزاد گردانید، روح را از ما بیرون افکنید، و باز با همان روح ما بنزد خدا برای امپراطور دعا خواهیم نمود».

مسیحیان بقدری فراوان بودند که اگر میخواستند، میتوانستند شورش نموده و بضدّ دشمنان خود جنگ نمایند، چنانچه ترتولیان مینویسد: «ما فقط قوم دیروز هستیم، با وجود این هر مکانی که متعلّق بشما است پر نموده‌ایم. شهرها، جزایر، قلاع، قصبات، جماعات، اردوی شما، افواج شما، طوائف شما، قصر، مجلس سنا، و حتّی دیوانخانه را پر نموده‌ایم. فقط به بتکده‌های شما کاری نداریم. میتوانیم لشگریان شما را بشماریم. عدّهٔ ما فقط در یک ایالت بیشتر از تمام لشگریان شما میشود. اگر در دین ما امر نمیشد کشته شدن را بر کشتن ترجیح دهیم، ما که اینقدر مشتاق کشته شدن هستیم، برای چه جنگی کافی و حاضر نبودیم! ممکن بود

حتّی بدون اسلحه و شورش بضدّ شما بجنگیم، یعنی فقط از شما جدا شده و با شما موافق نباشیم. زیرا اگر عدّهٔ بزرگی مثل ما از شما جدا شوند، و بیک گوشهٔ دوری از دنیا مهاجرت کنند، یقیناً فقدان اینهمه اتباع مختلف امپراطوری شما را با خجالت پر خواهد نمود. بلی، فقط بواسطهٔ جدا شدن ما تنبیه خواهید شد.»
با وجود تمام سختی‌ها باز مسیحیان بدشمنان خود فقط نیکوئی مینمایند.

پس از بیان مطالب مذکور ترتولیان مجالس مسیحیان را شرح میدهد و توجّهی که نسبت بفقرا مینمایند نشان میدهد و نیز زندگانی پاک و بی آلایش آنها را بیان نموده میگوید درصورتیکه مسیحیان غیر از نیکوئی کاری نمیکنند، باز برای هرکار بدی که در امپراطوری صورت میگیرد متّهم میگردند، چنانچه بمجلس سنای روم خطاب نموده مینویسد: «ای مدیران نیکوی مجلس سنای روم، با جدیّت بکوشید، ما را بکشید، عذابمان نمائید، محکوممان کنید، مثل خاک زبونمان سازید، باز ظلم شما ثابت میکند که بیگناه هستیم ... هرچه بیشتر بتوسّط شما قطع شویم، باز بیشتر میروئیم. خون مسیحیان بذر است». این کلمات در وقتی نوشته شد که مسیحیان بهولناکترین عذابها کشته میشدند. درجهٔ جرأت ترتولیان از مدافعهٔ علنی او و از برادران و خواهران مسیحی خوب فهمیده میشود و تعجّب است که با این بیانات سخت و بیباکانه خود او مقتول نگردید.

ب — علاقهٔ ترتولیان بمسیح

ترتولیان باور نمیکرد که شخص مسیحی برای امرار معاش و یا حفظ جان خود بتواند عیسی مسیح را انکار نماید و یا تقیّه

کند. کتابی هم در اینموضوع نگاشته که موسوم است به «فرار در جفا» و ثابت میکند مسیحی حق ندارد در موقع خطر فرار نماید. در اینکتاب مینویسد: «هرکه از درد میترسد نمیتواند با او باشد که خود درد کشید». ترتولیان بمسیحیانی که از ساختن بتها تحصیل معاش مینمودند دستور میدهد از این حرفه صرف نظر نمایند و نیز بمعلّمین مدرسه تأکید مینماید که دیگر دروس بت پرستی را تدریس ننمایند. راجع به امر معیشت مینویسد: «ایمان از قحطی نمیترسد، میداند که گرسنگی نیز باید نا چیز شمرده شود . . . چنانکه هرگونه مرگ. ایماندار حقیقی یاد گرفته است که حیات را نا چیز شمارد تا چه رسد بغذا. اگر میخواهید شاگرد خداوند باشید، برای شما لازم است صلیب خود را برداشته و خداوند خود را متابعت نمائید». مسیحی باید در لباس، در صحبت و در کار کاملاً از هرچیزیکه بوی بت پرستی از آن میاید خود را آزاد گرداند. در زمان ترتولیان بسیاری از مسیحیان کلیسا را مانند کشتی نوح میپنداشتند که مرکّب از اشخاص پاک و نا پاک بود، ولی ترتولیان بهیچوجه چنین عقیده را مورد توجّه نمیدانست و تمام همّ خود را صرف پاکی و تقدّس کلیسا نمود.

ج — ارتباط ترتولیان با مونتانیستها (۱)

ترتولیان عشق مفرطی برای عدالت داشت و بدین سبب بفرقهٔ مونتانیستها که مؤسّس آن شخصی مونتانوس (۲) نام بود پیوست. اصول عقاید این فرقه با مسیحیان دیگر تفاوتی نداشت، ولی بروزه و زهد خیلی اهمّیت میدادند. مونتانیستها کسانیرا که بعد از تعمید

(۱) Montanists
(۲) Montanus

بگناهانی مرتکب میگردیدند که «کبیره» نامیده میشد، دیگر بکلیسا قبول نمینمودند، بمرد یا زن بیوه اجازهٔ عروسی ثانوی نمیدادند، تجرّد را از ازدواج مقدّستر دانسته و تعلیم میدادند که پاراکلیتوس یا روح‌القدس مخصوصاً در مونتانوس پیشوای ایشان بود و وی بهمراهی چند زن در هرجا رفته و در تحت الهام روح نبوّت مینمود. اسقفان آسیا اینفرقه را صاحب ارواح پلید دانسته در رفع آنان بشدّت میکوشیدند. گرچه ترتولیان بمونتانیستها ملحق شد، باز از کلیسای جامع خارج نگردید.

مونتانیستها انتظار مسیح را داشتند که رجعت نموده و هزار سال سلطنت نماید، ولی چون این امر واقع نگردید، از نفوذشان خیلی کاسته شد. این فرقه باکره‌ها را امر بنگاهداشتن نقاب نموده زنان را قدغن میکردند تا هیچگونه لباسهای زینت‌دار نپوشند. ایشان ازدواج ثانوی را زنا میدانستند و معتقد بودند که فقط شهید شدن میتواند گناه بعد از تعمید را جبران نماید. خلاصه بقدری با خرده بینی در تطهیر کلیسا میکوشیدند که مانند یهود دچار شریعت پرستی گردیده و فاقد آن آزادی موجوده در مسیح شده نتوانستند تازگی انجیل را احساس نمایند. این فرقه تا چند سال باقی مانده و بعد ناپدید گردید. اعتراضاتیکه مونتانوس بر سستی اخلاق کلیسا نمود خیلی اهمّیت داشت، ولی کسانیکه مسیحیان دیگر را سرزنش نموده و خود را از آنان دور میسازند همیشه ممکن است مانند فریسیان زمان مسیح متکبّر و مغرور گردند. خیلی بهتر است که از داخل کلیسا اقدام باصلاحات شود نه آنکه شخص خارج شده تشکیل فرقهٔ جدیدی بدهد. ترتولیان هم همین طریق را پیش گرفت. اگر وی به مونتانیستها ملحق نمیشد نفوذش بمراتب بیشتر میگردید. ترتولیان تا سن پیری زیست نمود و با وجود آنکه مدّت

چهل سال انتظار شهید شدن را میکشید بالاخره با آرامی رحلت کرد.

۳ — کلمنت اسکندریّه(۱)

(قریب ۱۵۵—۲۲۰ م.)

شهر اسکندریّه در مصر مرکز معنوی امپراطوری روم گردید. در همین مکان ابتدا خواستند عقاید مسیحیّت را با فلسفهٔ یونانی مخلوط نمایند. بعد از تأسیس کلیسای اسکندریّه چیزی نگذشت که مدرسه‌ای برای تعلیم کسانیکه میخواستند مسیحی بشوند در تحت نظر اپیسکپاس تأسیس گردید. این مدرسه در توسعهٔ علم الهی مسیحیّت نفوذی فوق‌العاده بخشید. اوّلین رئیس اینمدرسه که نامش در دست میباشد شخصی است موسوم به پنتینوس (۲) که سابقاً یکی از فلاسفهٔ رواقیّین (۳) بوده و در سال ۱۸۹ م. برای بشارت بهندوستان عزیمت نموده است. پس از وی کلمنت مشهور که خود نیز سابقاً یکی از فلاسفهٔ بت پرست بود، مقام ویرا اشغال کرد و تا سال ۲۰۲ م. بریاست مدرسهٔ مذکور باقی ماند. راجع بزندگانی کلمنت قبل یا بعد از مسیحی شدنش چیزی نمیدانیم ولی از کتب وی که بدست ما رسیده میتوانیم از بزرگی وی و عظمت خدمتی که بکلیسا نمود آگاهی یابیم.

الف — فیلسوف مسیحی

چنانکه ملاحظه شد ترتولیان و بیشتر پیشوایان دیگر کلیسا فلسفهٔ یونانیرا منفور و مردود میشمردند، ولی کلمنت جدّیت نمود

(۱) Clement of Alexandria (۲) Pantaenus (۳) Stoics

تا آنچه در فلسفهٔ مذکور نیکوست با عقاید مسیحیّت تطبیق نماید. کلمنت تعلیم میداد که مسیح منبع تمامی حقیقت میباشد و چنانکه عهد عتیق را بیهودیان داد تا آنها را بایمان بعیسی مسیح راهنمائی نماید، همچنین فلسفه‌را بیونانیان بخشید تا آنها نیز بنجات دهنده‌ای که بعد میاید ایمان آورند. بنا بر این چنین مینویسد: «بدینمنوال، پیش از ظهور خداوند عیسی، فلسفه بجهت عدالت برای یونانیان لازم بود، امّا الحال مؤدّی بتقوی میشود و برای کسانیکه بوسیلهٔ برهان بایمان میرسند، مانند تعالیم مقدّماتی است». فلاسفه عموماً معرفت را عالی شمرده از ایمان نفرت میکردند، ولی کلمنت تعلیم میداد که ایمان اساس معرفت است و فقط ایماندار بمسیح میتواند بمعرفت کامل برسد، چنانکه مینویسد: «کلمهٔ خدا انسان گردید تا از انسان تعلیم یابی که چگونه انسان میتواند خدا گردد». بعد بیان میکند تکلیف عمدهٔ انسان شناسائی خداست و مینویسد: «انسانرا چنانکه برای تفکّر در امور آسمانی خلق شده و چنانکه حقیقةً گیاه آسمانی میباشد، بمعرفت خدا دعوت میکنید . . . کشت وکار کنید ولی چون مزارع خود را شخم میزنید خدا را بشناسید. در دریا کشتی رانی کنید، ولی پیوسته بدان ناخدای آسمانی توجّه نمائید».

ب — نامهٔ «موعظه بیونانیان»

کلمنت کتابی بعنوان فوق نوشته و در آن سفاهت بت پرستی را بیان نموده و با جدّیت بت پرستان را دعوت مینماید تا بمسیح ایمان آورند. در این کتاب مسرّت و امیدی را که بوسیلهٔ مسیح به کلمنت و تمامی مسیحیان زمان وی رسیده، مشاهده میکنیم،

مثلاً مینویسد: «خدا غروب را بطلوع مبدّل ساخته، بوسیلهٔ صلیب مرگ را بحیات تغییر داده، انسانرا از هلاکت نجات داده بآسمانها مرتفع ساخته است. خدا فنا را به بقا و زمین را بآسمان مبدّل نموده است». کلمنت مسیح را «سرود تازه» میخواند و میگوید بوسیلهٔ وی انسان مسرّت حقیقی را بدست میاورد. بنا بر این با اهتمام تمام از بت پرستان در خواست میکند بمسیح ایمان آورند و مینویسد: «آگاه باشید و نجات را چون اجر خود دریافت دارید. خدا را تفحّص کنید و روح شما زیست خواهد نمود. کسیکه خدا را میطلبد خود را بنجات خویشتن وا میدارد. آیا خدا را پیدا نموده‌ای؟ پس حیات داری. بدینوجه خدا را بطلبیم تا زیست نمائیم. مزد این تفحّص زیست با خدا میباشد. ایخدا، تمام آنانی که ترا میطلبند شاد باشند و در تو وجد نمایند و مادام بگویند خدا متبارک باد. انسان غیر فانی که در عدالت متمکّن و بنوامیس حقیقت مستقرّ است، سرود شریف خدا میباشد. آیا حقیقت، محبّت، تکریم و تواضع را جز بر روح پر حکمت در جائی توان نوشت؟ تصوّر میکنیم برای کسانیکه اینصفات الهی را دارند، حکمت پند نیکوئیست تا بطرف هر قسمتی که زندگانی بهرهٔ ایشان گرداند ربوده شوند و آن حکمت را مأمن راحت و نجات شمارند. بوسیلهٔ حکمتست که کسانیکه خود را بپدر رسانیده‌اند، نسبت بفرزندان خود پدران نیکو گردیدند. بوسیلهٔ حکمت کسانیکه پسر را شناخته‌اند، والدین نیکو نسبت به پسرانشان گردیده‌اند و کسانیکه داماد (یعنی عیسی) را بخاطر میاورند، شوهران نیکو نسبت بزنان خود شده‌اند. بوسیلهٔ حکمت اشخاصیکه خود از کمال بندگی آزاد شده‌اند، خود را آقایان نیکو نسبت به غلامانشان نشان داده‌اند.

ج — نامهٔ «آموزگار»

همین روح شادمانی در نوشتهٔ دیگر کلمنت که «آموزگار» نامیده شده و برای مسیحیان مکتوب گردیده ملاحظه میشود، چنانکه مینویسد: «زیرا چه شغل دیگری برای انسان عاقل و کامل منظور است جز اینکه خوش باشد و در تحمّل آنچه نیکوست شادی نماید و در تنظیم آنچه نیکوست با خدا شادی نماید؟» مقصود از آموزگار در این نامه خود مسیح کلمهٔ خداست که شاگردان خود را تعلیم میدهد چگونه با لیاقت در دنیا زیست نمایند. کلمنت در زمانی زیست مینمود که بسیاری از اعضای کلیسا متموّل شده و اشخاص عالیمرتبه‌تری داخل کلیسا میگردیدند. جامعهٔ بت پرستی که مسیحیان در آن زیست مینمودند بی اندازه فاسد گردیده بیشتر مردمان دولتمند اوقات خود را در عیش و عشرت و لذات بیهوده و پر از گناه صرف مینمودند. بنا بر این کلمنت لازم دانست مفصلاً تکالیف مسیحیان را نسبت بآداب بت پرستی بیان نماید. راجع بخوردن، آشامیدن، رفتار در اعیاد، طرز البسه، کفش، خواب، زیور آلات، استعمال عطریّات، استحمام، ورزش، توجّه مو و ریش و بسیار چیزهای دیگر مفصّلاً دستوراتی مینویسد و اصرار مینماید که مسیحیان با سادگی زیست نمایند. تأکید میکند که مسیحیان لباس ساده بپوشند و هیچ خطائی در گفتار یا کردار خود ننمایند که آموزگار مقدّس را آزرده گرداند. برای نمونه از نصایح عاقلانهٔ وی مختصری از فصلی که راجع بخوردن است نقل قول مینمائیم: «بعضی مردم در حقیقت مانند مخلوقات بیشعور فقط برای خوردن زندگانی میکنند. زندگانی ایشان شکم ایشان است و چیز دیگری نیست. آموزگار ما را تعلیم میدهد که بخوریم تا زیست نمائیم، زیرا

غذا خوردن و لذت بردن کار ما نیست، بلکه هر دو بواسطهٔ زندگانی ما وجود دارد که کلمهٔ خدا آنرا برای بقا آماده میفرماید. بنا بر این برای غذا نیز باید محتاط باشیم یعنی غذا ساده باشد — در حقیقت ساده، عیناً متناسب برای فرزندان نیکو که برای حیات و نه برای لذات زیست میکنند. زندگانی حاصله از این طریق شامل دو چیز است یعنی سلامتی و قوّت، و برای اینمقصود سادگی طعام از هرچیز مفیدتر است. غذای ساده موجب تهییج هضم و باعث سبکی بدن است که از آن نموّ و سلامتی و قوّت لازمه صدور میابد، نه قوّتی که غلط یا خطرناک یا شنیع میباشد مانند قوّت پهلوانان که از پر خوردن اجباری تولید میشود».

د — یک سرود قدیمی

کلمنت نویسندهٔ قدیمترین سرود مسیحی است که امروزه باقیمانده است. البتّه وزن قشنگ این سرود در ترجمه از میان میرود ولی قسمتی از آن که علاقهٔ کلمنت را بمسیح نشان میدهد نقل قول مینمائیم. کلمنت در این سرود مسیح را مخاطب ساخته میگوید: «ای پادشاه مقدّسین، ای کلمهٔ مسلّطهٔ پدر، فوق هر چیز، ای مصدر عقل، و ای تکیهٔ غمها، ای عیسی نجات دهندهٔ نوع بشر، شبان مردم، حافظ آسمانی گلّهٔ قدّوس ما، ای صیّاد مردمانیکه نجات میابند، ایکه ماهیان گمراه را با حیات شیرین از امواج هولناک دریای شرارت میگیری، ما را راهنمائی کن. ای شبان گوسفندان ذیشعور، ای پادشاه مقدّس، ای راه آسمانی، ای کلمهٔ جاودانی، ای وجود پاینده و ای روشنائی ابدی، ای چشمهٔ برکت و ای بوجود آورندهٔ تقوی، ما را یاوری فرما».

٤ — أُریجن (۱)

(قریب ۱۸۵—۲۵٤ م.)

جانشین کلمنت در اسکندریّه اریجن بود که در اینموقع هیجده سال داشت. اریجن پسر شخص مسیحی بود و در طفولیّت انس مخصوصی بکتاب مقدّس داشت و قسمتهای مطوّلی از آنرا حفظ مینمود. چون پدرش از برای مسیحی بودن حبس گردید، اریجن کاغذی بوی نوشته از وی در خواست کرد که بملاحظهٔ عیال و هفت فرزندانش مسیح را انکار ننماید. اریجن مایل بود خود را نیز تسلیم مصادر امور نماید، ولی مادرش لباسهای ویرا پنهان ساخت تا نتواند از خانه خارج گردد و بدینوسیله مانع اینکار گردید. در سنهٔ ۲۰۲ م. پدرش شهید شد و اریجن شروع نمود تا از تدریس تحصیل معاش نماید، ولی این شغل را نه برای تحصیل پول، بلکه نظر بمحبّتی که بمسیح داشت انتخاب نمود و در نهایت فقر تمام زندگانی خود را بسر برد. اریجن عملاً و لفظاً حکم عیسی مسیح را بعمل آورده و بیش از یک جامه نداشت. خیلی کم گوشت میخورد و قسمت مهمّ شب را در تحصیل و دعا صرف نموده در روی کف اطاق بدون هیچ فرش یا زیراندازی میخوابید. در جوانی بخاطر ملکوت آسمان خود را مقطوع‌النسل نمود ولی بعدها از این عمل پشیمان شد. عمر خود را صرف موعظه و تعلیم و نوشتن کتب مسیحی کرد و در سن شصت و نه سالگی در زحمات فوق‌العاده که برای ایمانش متحمّل گردید در حبس بمرد.

اریجن بزرگترین عالم زمان خود و نیز با تربیت‌ترین و مفید‌ترین مسیحی قرن دوّم و سوّم بود. حتّی بت پرستان نیز ویرا برای

(۱) Origen

ذکاوت فوق‌العاده و علم زیادش تحسین و آفرین میگفتند. اریجن برای تفسیر کتاب مقدّس نیز معروف است. او حملات غیر مسیحیان را بطور مؤثّری دفع نمود و از اعتقادات مسیحیان دفاع میکرد. اگرچه اریجن از هر شخص دیگری در زمان خود بیشتر زحمت کشید تا مسیحیّت را بمردمان تحصیل کرده معرّفی کند، باز بعضی از بدعتکاران ویرا بسیار زحمت دادند، بحدّیکه مجبور شد از اسکندریّه جلای وطن گوید. در قیصریّه مدرسهٔ جدیدی تأسیس نمود که از مدرسهٔ اسکندریّه نیز شهرتش بیشتر گردید. اریجن نسبت به جفا کنندگان خود نهایت درجه متواضع و بخشنده بود.

الف — تفسیر کتب مقدّسه با تشبیهات

اریجن نیز مانند کلمنت کتب مقدّسه را بطریق معنوی تفسیر مینمود، چنانکه مینویسد: «انسان باید بسه طریق کتب مقدّسه را در روح خود ثبت نماید، از اینقرار: ساده دلان بوسیلهٔ جسم از معنی ظاهری کتب مقدّسه مستفیض میشوند، کسانیکه بیشتر رُوحانی هستند بوسیلهٔ جان آن، و کاملین بوسیلهٔ شریعت روحانی که سایهٔ چیزهای نیکوی آتیه است، فیض میبرند ... چنانکه انسان شامل جسم و جان و روح است، کتب مقدّسه نیز که از جانب خدا برای نجات مردم افاضه گردیده، بهمانطور است». برای بیان علّت اینطرز تفسیر خود میگوید: «کدام شخص اینقدر بی تمیز است که تصوّر کند خدا مانند زارعی باغی در عدن در سمت مشرق بنا نمود، و در آن درخت حیات را گذارد که ممکن بود دیده شده و احساس گردد، تا هر که از میوهٔ آن با دندانهای بدنی خود بخورد نعمت حیات را دریافت دارد، و هر که از این میوهٔ درخت بجود از خوبی و بدی بهره‌مند گردد؟ و نیز گفته شده که خدا هنگام

عصر در باغ راه رفت و آدم خود را زیر درخت مخفی داشت. من تصوّر نمیکنم کسی شک داشته باشد که اینقسمتهای شبیه بوقایع تاریخی، اگر چه هرگز بوقوع نپیوستند، باز بر سبیل مثل اسرار بسیاری مکشوف میدارند ... زیرا اناجیل نیز از امثال این وقایع پر است. راجع به شیطان میخوانیم که عیسی را بکوه بلندی برد تا از آنجا تمامی ممالک جهان و جلال آنها را بوی نشان دهد. خوانندهٔ بی پروا را کنار میگذاریم، کدام شخص اعتراض نمیکند که با چشم بشری که ارتفاع زیادی لازم دارد تا آنچه در دامنه است ببیند، مسیح توانست ممالک ایران و سکیتیه (۱) و هند و پارتیا و جلال این حکمرانان را بین مردم مشاهده نماید؟ بدینمنوال خوانندهٔ با توجّه وقایع بسیار دیگری در اناجیل ملاحظه میکند و ملتفت میشود که بوقایع تاریخی که لفظاً حقیقت دارند بعضی وقایع نیز ملحق شده که اصلاً واقع نگردیده است».

ب — جواب اریجن بسلسوس (۲)

این نوشته از تمامی نوشتجات اریجن بیشتر جالب توجّه است. سلسوس یکی از فلاسفهٔ بت پرست بود که قدری پیش از تولّد اریجن نوشتجاتی بضدّ مسیحیّت نوشت و کتاب خود را «کلمهٔ حقیقی» خواند. سلسوس در این کتاب خود سعی مینماید که سفاهت اعتقادات مسیحیان را نشان دهد و مردمرا مانع شود تا بآنها ملحق شوند. مسیحیان را گروه انبوهی از خفّاشان یا مورچگان مینامد که «از لانه‌های خود بیرون میخزند و بحث مینمایند که کدام یک از آنها گناه‌کارتر است. و میگویند که خدا هر چیز را از پیش بما مکشوف میدارد و ما را خبر میدهد و فقط برای

(۱) Scythia (۲) Celsus

ما پیشوایان میفرستد . . . باز میگویند که بعضی از ما مرتکب گناه میشویم و بنا بر این خدا خواهد آمد یا پسرش را خواهد فرستاد تا آنکه ظالمان را بسوزاند و بقیهٔ ما با وی حیات ابدی داشته باشیم». بعد ایراد میگیرد که خدا چطور میتواند بمردم شریر و بدبخت فرود بیاید و مینویسد: «خدا نیکوست و زیبا و خوشحال و در زیباترین و بهترین چیزها وجود دارد. پس اگر بمردم فرود آید، خود متغیّر میگردد، و از نیکوئی بدی، از خوشحالی بدلتنگی، و از هرچه که بهترین است بهرچه که بدترین است تبدیل میشود. آیا چنین تغییری را کسی حاضر است قبول کند؟». تولّد پسر خدا را از زن ردّ مینماید و میگوید: «اگر خدا میخواست روحی از خود بفرستد، چه لازم بود که آنرا از رحم زنی بفرستد؟ خدا میدانست که چگونه انسان را بسازد و میتوانست که دور این روح تشکیل جسمی داده و بدینطور از گذاردن روح خود در چنین مکان آلایشی دوری جوید». سلسوس اظهار میدارد که معجزات مسیح یکقسم جادوگری بوده که در مصر آموخته است. مسیح را برای قتل شرم آور و تشنگیش بر روی صلیب و فرار شاگردانش و چیزهای بسیار دیگر طعنه میزند.

در جواب سلسوس، اریجن کتابی در هشت جلد برای دفاع مسیحیّت نگاشت. این کتاب از بزرگترین کتبی است که تا آنزمان برای اینمقصود نگاشته شده است. اریجن در این کتاب خود یک یک ایرادات سلسوس را ردّ مینماید. مثلاً راجع به معجزات میگوید: «هنوز هم آثار آن روح‌القدسی که بشکل یک کبوتر نازل شد، در بین مسیحیان مشهود است. مسیحیان ارواح خبیثه را اخراج مینمایند، و امراض را شفا میدهند، و وقایع معیّنی را

پیشگوئی میکنند. بر حسب ارادهٔ کلمهٔ خدا (۱) بسیاری مسیح را قبول کرده‌اند، اگرچه اینکار بر خلاف میل آنها بوده است. یکروحی ناگهان افکار آنها را از تنفّر نسبت بعقاید ما، به یک تمایل بمرگ برای کلام تغییر داده است . . . امثال این وقایع را بسیار دیده‌ایم».

پس میبینیم در مسیحیّت قوّتی برای تغییر زندگانی مردم بود که نه سلسوس و نه هیچ مخالف دیگری میتوانست آنرا ردّ نماید و همین قوّت بود که بالاخره بر امپراطوری روم غلبه یافت.

---

(۱) Logos

فصل سیزدهم

سلطنت قسطنطین(۱)

(۳۱۲-۳۳۷ م.)

(۱) مسیحی شدن قسطنطین
(۲) اصلاحات قسطنطین
(۳) تعداد مسیحیان امپراطوری روم
(۴) طایفهٔ دناتیست (Donatist)
(۵) بنای قسطنطنیّه (Constantinople)
(۶) مناقشهٔ آریان (Arian)
(۷) شورای نیقیّه (Nicaea)
(۸) تاریخ عید قیام مسیح (Easter)
(۹) اواخر عمر قسطنطین
(۱۰) هلنا (Helena) در فلسطین
(۱۱) خاتمه

۱ — مسیحی شدن قسطنطین

در فصل ۱۰ قسمت ۵ دیدیم که چون قسطنطین بضدّ دشمن خود مکسنتیوس (۲) در ۳۱۲ م. قشون میاراست چنین تصوّر نمود که صلیبی در آسمان می‌بیند و اینکلمات بر آن نوشته شده که «بتوسّط این ظفر یاب». و شبی دیگر اظهار داشت که مسیح در خواب بوی ظاهر شده ویرا امر فرموده است که صلیبی شبیه آن صلیبی که در خواب دیده بسازد و بجای علم در جنگ بدست

(۱) Constantine (۲) Maxentius

گیرد. پس همین دستور را بموقع اجرا گذارد و بر دشمنان خود ظفر یافت. از قرار معلوم قسطنطین طبعاً دیندار بوده و برای این امر مهمّ در دعا از خدا کمک خواست و چون ملزم شده بود که صلیبی دیده یقین نمود غیر از مسیح کسی نمیتواند او را در آنکار کمک نماید. این واقعه در نظر بعضی محال مینمود و بنظر آنها امکان نداشت مسیح که حکم به غلاف کردن شمشیر نموده، این امپراطور رومی را دستور دهد تا صلیب را چون علم جنگ در دست گرفته بتوسّط آن بر دشمنان خود غلبه یابد. واضح است که در اینوقت قسطنطین چندان معرفتی راجع بمسیح نداشت و معنی مسیحی شدن را فقط بطور ناقصی درک نموده بود ولی با وجود این می‌بینیم که بفوریّت از زیر بار بت پرستی بیرون آمد و خدایان روم را ترک گفته با شوق و ذوق تامّی بعیسی مسیح پیوست.

تعمید قسطنطین تا اواخر ایّام عمرش بتعویق افتاد. اگرچه وی خود را بمسیح پیوسته بود، باز متأسّفانه بعضی اعمال شریرانه بعد از مسیحی شدنش از وی بظهور رسید و برخی را معتقد گردانید که شاید اعتراف وی از صمیم قلب نبوده بلکه برای جلب مساعدت مسیحیان در غلبهٔ بر دشمن است. احتمال میرود که قسطنطین حاضر نبود مسیحی شود مگر اینکه منافعی از اینکار در نظر داشته باشد. شاید وی عظمت و بزرگی کلیسای مسیح را در امپراطوری خود مشاهده نموده بهتر دانست که بجای ادامهٔ عداوت طرح دوستی با کلیسا بریزد. عدم موفقیت دیوکلسین (۱) در شکنجهٔ مسیحیان بقسطنطین فهماند که محو نمودن این دین ممکن نیست. امّا باید گفت که از طرف دیگر تعالیم مسیح را هم بقدری پسندید

(۱) Diocletian

که با صمیمیّت در توسعهٔ آن در امپراطوری خود اقدام نمود بنا بر این تصمیم مهمّ خود را که پیروی مسیح و حسن نظر نسبت به کلیسا بود گرفت و اوّلین قدم وی برای این مقصود صدور «فرمان میلان» (۱) بود (۳۱۳ م.). مطابق این فرمان عموم مسیحیان کاملاً حق داشتند که امور دینی خود را اجرا نمایند و دیگرانرا نیز تبلیغ کنند. صدور این فرمان یکی از وقایع بزرگ تاریخ دنیا میباشد زیرا بواسطهٔ آن ادیان قدیمه و فلسفه‌ها و اعمال بت پرستی که قرنها در ممالک اطراف بحر مدیترانه شیوع داشت، بر طرف شد و سفیدهٔ امید بخش عصر جدیدی طالع گردید.

۲ — اصلاحات قسطنطین

چون قسطنطین بعیسی مسیح ایمان آورد، فوری اقدام باجرای بعضی قوانینی نمود که از روی آن قوانین ایمان ویرا میتوان استنباط نمود. مثلاً قدغن بلیغ کرد که هیچ مقصّری تا خودش بتقصیر اعتراف ننماید و مدّعیانش هم کاملاً بتقصیر وی همرأی نشوند، نباید مقتول گردد. داغ کردن غلامان و مقصّرین و حبس تاریک کردن و تازیانه زدن مقروضین را کاملاً بر طرف ساخت. صلیب نمودن و شکستن پایهای غلامان را نیز نهی نمود و بعدها قوانین دیگری که باعث رفاهیّت غلامان گردید، وضع نمود. در آنزمان بعضی اشخاص که استطاعت نگاهداری اطفال خود را نداشتند، آنها را سر راه میگذاشتند تا از گرسنگی تلف شوند. قسطنطین برای جلوگیری از اینکار زشت حکمی صادر نمود تا این اطفال را از محلّ عایدات مملکتی نگاهداری کنند.

Edict of Milan (۱)

قوانین سختی نیز بضدّ زنا و هر قسم بد اخلاقی بموقع اجرا گذارد. خلاصه می‌بینیم قسطنطین با کمال غیرت خیریّت ملّت روم را طالب بود و برای بهبودی امور رعایای خویش اهتمام تام میورزید.

از زمان اوغسطس (۱) امپراطوران هم دارای مقام ریاست مملکتی و هم دارای ریاست دینی بودند. مخارج بتخانه‌ها از مالیاتی که از عموم مردم گرفته میشد پرداخته میگردید و امپراطور خود را مسئول میدانست که رسیدگی نموده عبادت بتها را همیشه معمول بدارد. قسطنطین هم این وظیفه را از دست نداد و در زمان وی بتکده‌ها هنوز با مخارج دولت اداره میشد. وی قانونی برای منع بت پرستی وضع ننمود، ولی مسیحیّت را دین قانونی نمود و دین مسیح متدرّجاً جای ادیان قدیمه را گرفت. کم کم اسقفان بجای کاهنان بت پرست ندیمان پادشاه گردیدند. و متدرّجاً امپراطور چنانکه سابقاً رئیس ادیان بت پرست بود، در اینوقت نیز در حقیقت رئیس دین مسیحی شد و روحانیّون مسیحی را هم امتیازات بزرگی بخشید. قسطنطین نگاهداشتن روز یکشنبه را چون روز راحتی و تعطیل عمومی مرسوم نمود و اینقدر کلیسا را تأیید و طرفداری کرد تا بسیاری برای جلب التفات قیصر و تحصیل مشاغل نیکو در ادارات دولتی عضویّت کلیسا را قبول مینمودند.

۳ — تعداد مسیحیان امپراطوری روم

عدّهٔ مسیحیان در زمان قسطنطین از روی تحقیق معلوم نیست. در بعضی نواحی مانند آسیای صغیر اکثر مردم دین مسیح را قبول نموده بودند. در نواحی دیگر چون سوریّه و یونان و مصر و

Augustus (۱)

آفریقای شمالی و ایطالیای سفلی و اسپانیا و غیره مسیحیان نفوذ زیادی داشتند ولی به نصف سکنهٔ این امکنه نمیرسیدند. در بعضی نواحی دیگر چون فلسطین و عربستان و فرانسه و آلمان عدّهٔ مسیحیان چندان زیاد نبود. بعضی از مورّخین تخمین زده‌اند که عدّهٔ مسیحیان در آنزمان به پنج الی ده صدم جمعیّت کلّ امپراطوری روم میرسیده است. از اینرو مفهوم میگردد که حتّی بعد از سیصد سال هنوز عدّهٔ مسیحیان زیاد نبوده، ولی نسبت بعدّهٔ خود نفوذ شایانی داشته‌اند. قدرت مسیحیان در روم بقدری زیاد بود که یکی از امپراطورهای بت پرست قبل از قسطنطین در بارهٔ ایشان گفته است: «من یک امپراطور رقیب خود را در روم بر یک اسقف مسیحی روم ترجیح میدهم». فقط وقتی که نفوذ مسیحیان تقریباً مقابل نفوذ بت پرستان شد امپراطور تصمیم گرفت تا کلیسا را همدست خود سازد. چون می‌بینیم که در مقابل همه گونه مخالفت و تعدّی پی در پی و شدید از طرف امپراطوری، کلیسا این نصرت عظیم را یافت و در تمام این موقع هیچگاه شمشیری نکشید، ملتفت میشویم که ترقّی آن نه در نتیجهٔ زحمات انسانی بلکه در پرتو قدرت الهی بود.

٤ — طایفهٔ دناتیست (۱)

بمحض اینکه قسطنطین خود را مسیحی خواند مسئلهٔ مهمّی که در کلیسای آفریقا اتّفاق افتاده بود برای حلّ بوی رجوع گردید. تفصیل قضیّه اینکه در زمان جفای دیوکلسین بسیاری از اعضای کلیسا منکر ایمان خود گردیده کتب مقدّسهٔ خود را برای

Donatist (۱)

سوزاندن میسپردند (فصل ۱۰: ٤). بعد از این جفا اختلافی رخ داد که آیا منکرین ایمان دو باره بکلیسای مسیح پذیرفته شوند یا نه. بعضی میخواستند کلیسا کاملاً پاک باشد و عقیده داشتند که چون این اشخاص در موقع خطر در عقاید خود استوار نمانده و لغزیدند دیگر شایستگی قبول بکلیسا را ندارند، ولی برخی دیگر مشتاق بودند که سیاست ملایم‌تری را پیروی کنند. شخصی موسوم به سیسیلیان (۱) اسقف کارتاژ از این قسمت اخیر بوده و بضدّ وی دستهٔ غیّور و پر قوّتی بریاست دناتس (۲) قیام نموده خود را دناتیست خواندند. دناتیستها برای اینکه سیسیلیان را از درجهٔ اسقفی ساقط گردانند کاغذی به قسطنطین نوشته تنقیدات زیادی بضدّ وی ایراد نمودند و از امپراطور خواهش کردند که اسقفان فرانسه این امر را فیصل دهند. چون کاغذ بقسطنطین رسید، هیئتی از اسقفان را بریاست اسقف روم تعیین نموده فرمان داد تا در این امر کاملاً تفحّص کرده حقیقت را در یابند. پس از انعقاد مجالس و مشورتهای لازمه اسقفان مذکور قضیّه را برله سیسیلیان رأی دادند.

رأی مذکور رضایت دناتیستها را تحصیل ننمود و از اینجهت قسطنطین تصمیم گرفت که قضیّه را بتمامی کلیساها رجوع نماید. باین مقصود شورائی مخصوص از اسقفها در آرلز (۳) جمع آوری نمود (۳۱٤ م.). این شوری نیز سیسیلیان را بیگناه شمرده ویرا در اسقفی کارتاژ حق تام بخشید. ولی دناتیستها باز راضی نشدند و در تحت اسقفی دناتس قضیّه را ترک ننموده بنای شورش را گذاشتند. آنوقت امپراطور بآنها امر نمود که با سایرین موافقت نمایند و صاحبمنصبان خود را فرمان داد که در صورت عدم

Arles (۳) Donatus (۲) Caecilian (۱)

اطاعت عمارات کلیسائی را از تصرّف ایشان خارج نمایند. این اقدام دولت دناتیستها را خیلی غضبناک نمود و ایشان بمعیّت افواج بیشمار از مردمانیکه از اوضاع زندگانی مکدّر و دلتنگ بودند، در تمامی مملکت سرگردان و روان شدند و بقتل و غارت شروع نمودند و حتّی لشگریانی را هم که بضدّ ایشان فرستاده میشد، شکست میدادند. بالاخره دولت مجبور گردیده حکم خود را پس گرفت و ایشانرا در اطاعت امر وجدان خود آزادی بخشید. اینطایفه عقیده داشتند که دولت نباید در امور کلیسائی دخالت نماید و تا مدّتی باقی ماندند و بعید نیست که عشق سرشار این اشخاص به آزادی کلیسا باعث ادامهٔ این فرقه گردید.

نتایج وخیمهٔ جدائی در کلیسای مسیح از مسئلهٔ فوق واضح میگردد. اعتقادات این دو فرقه مطابق بود و هر دو خود را جزو کلیسای عمومی میدانستند. فقط در قضیّهٔ تأدیب کلیسائی موافقت نداشتند، امّا وقتی یکدفعه احساسات مردم بر انگیخته گردید، نتیجه این شد که همین مختصر تفاوت تقریباً باعث انهدام کلیسای آفریقا گردید. اگر چه دناتیستها خود را ذیحق میشمردند، باز خوب نبود که طریق بحث و مجادله را پیش گیرند بلکه طریقهٔ صحیح آن بود که صبر بخرج داده تولید فتنه ننمایند. اوّلین جدائی بزرگی که در کلیسا اتّفاق افتاد همین بود. قسطنطین در حلّ این مسئله عقل و صبر وافری بخرج داد. او اتّحاد کلیسا را بقدری لازم میدانست که در تحصیل آن حتّی قوّهٔ جبریّه نیز بکار برد، ولی افسوس که راه اشتباه را پیش گرفت زیرا باعث تأسّف بود که دولت در این مسئلهٔ مذهبی دخالت نماید و سعی کند که فتوای اسقفان کلیسا را با قوّهٔ جبریّه بقبولاند.

۵ — بنای قسطنطنیّه

چندین سال قسطنطین در مغرب و همکار وی لیسینیوس (۱) در مشرق سلطنت میکردند. در سال ۳۲۳ م. قسطنطین بضدّ لیسینیوس لشگر آراسته در بیزانتیم (۲) ویرا شکست داد. پس از این ظفر تصمیم گرفت پایتخت جدیدی در همان مکان غلبهٔ خود بنا نماید تا از آنجا بتواند بر شرق و غرب حکومت نماید. بنا برین در سال ۳۳۰ م. شهر مجلّل و با شکوهی ساخت و اینشهر بافتخار سازندهٔ آن قسطنطنیّه نامیده شد. اوّلین شهر مسیحی که در دنیا ساخته شده شهر مذکور است. اینشهر اصلاً بتکده نداشته و بامر امپراطور نمازخانه‌های بزرگ و قشنگ در آن ساخته شد. قصر قیصر با عکسهای صلیب و منظره‌های مقدّس دیگر زینت یافت و قسطنطین اینشهر را پایتخت خود قرار داده خود و جانشینانش تا سال ۱۴۵۳ م. در آنجا سلطنت نمودند. در سال مذکور قسطنطنیّه بتصرّف عثمانیها در آمده از دست مسیحیان خارج گردید.

۶ — مناقشهٔ آریان (۳)

بمحض اینکه مسئلهٔ دناتیست فیصل یافت مسئلهٔ دیگری در کلیسا اتّفاق افتاد که خیلی بیشتر اهمّیت داشت. مباحثات در این نوبت راجع به یک مسئلهٔ مشکل علم الهی بود و متدرّجاً اینمسئله بقدری غامض گردید که خانواده بضدّ خانواده و فامیل بضدّ فامیل قیام نمود و شهرها پر از اغتشاش گردید و بی ترتیبی سراسر امپراطوری را فروگرفت. ما فقط بطور مختصر کیفیّت این

(۱) Licinius (۲) Byzantium (۳) Arian

بحث را در اینجا ذکر میکنیم. در سال ۳۱۸ م. اسکندر (۱) اسقف اسکندریّه برای کشیشان خود نطقی ایراد نمود و در نطق خود اهمّیت زیادی بر وحدانیّت تثلیث اقدس گذارد و باشتباه سابلیانیزم (۲) (فصل ۱۱: ۸) نزدیک گردیده وجود ازلی اقنوم ثلاثه را در ذات اقدس الهی انکار مینمود. یکی از اعضای مجلس که پرسبیتری موسوم به آریوس (۳) بود از گفته‌های وی تنقید کرد. اینشخص بلند قامت و زاهد و پرهیزگار و نظر بعلم و زهدش نزد همه محترم بود، ولی متأسّفانه خود پسندی دامنگیر وی شده بعزم اینکه شخصیّتی از برای خود بدست آورد بنای ضدّیت با اسکندر را گذارد و عقیدهٔ جدیدی از خود برای بیان تثلیث اقدس اختراع نمود.

عقیدهٔ آریوس از اینقرار بود: خدا از خلقت کاملاً جداست. پس ممکن نیست مسیحی را که بزمین آمده و چون انسان تولّد یافته است با خدائی که نمیشود شناخت یکی بشماریم. همان ورطه‌ای که انسانرا از خالق خود جدا مینماید ما بین خدا و پسروی عیسی مسیح نیز موجود است. پدر پسر را تولید نمود یعنی پیش از هر چیز پسر از پدر از نیستی خلق گردید. پس مخلوق است و از ذات خود پدر نیست و بتمام معنی ویرا خدا نتوان خواند. چون در اینزمان عدّهٔ کثیری برای جلب التفات امپراطور بکلیسا داخل میشدند، لهذا آریوس میخواست مسئلهٔ تثلیث اقدس را طوری حلّ نماید که قابل فهم این اشخاص گردد. وی امید داشت که با اظهار تقدّم خلقت مسیح عظمت مسیح را پایدار بدارد، ولی حاضر نبود بگوید مسیح در ذات با پدر یکیست. این اعتقاد نزدیک به

(۱) Alexander (۲) Sabellianism (۳) Arius

اعتقادیست که اغلب مسلمین راجع بمحمّد داشته میگویند که وی اوّلین مخلوق خداست.

واضح است که تعلیم آریوس خیلی اهمّیت داشت زیرا اگر بعقیدهٔ آریوس خدا بدینطور از انسان جداست، پس چطور ممکن است انسانرا دوست داشته باشد و چگونه انسان میتواند او را دوست بدارد. و اگر مسیح نیز یکی از مخلوقات خداوند است، پس چطور میتواند بین خدا و انسان واسطه باشد و پدر را کاملاً مکشوف سازد؟ چون وی خدای واحد حقیقی نیست چگونه ممکن است آن عبادتی که فقط شایستهٔ درگاه خداوند است نسبت بوی نمود؟ ردّ تعلیم آریوس کار آسانی نبود زیرا وی حاضر بود مسیح را صورت خدا و نخست زادهٔ تمامی مخلوقات و یگانه مولود و غیره بداند و بعلاوه جلال و بزرگواری مسیح را بهیچوجه انکار نمینمود. فقط ذات مسیح را با ذات خدا یکی نمیدانست. در چنین موقعی بر کلیسا لازم بود مصمّم شود که چه قسم مسیحی را باید قبول کند — مسیحی که مقامش با خدا یکیست یا مسیحی که فقط عالیترین مخلوقات خداست.

۷ — شورای نیقیه (۱)

آریوس نمیتوانست عقاید خود را در خود نگاهدارد و با کمال جدّ و جهد در انتشار آنان میکوشید. برای اظهار عقاید خود اشعار معروفی هم گفته معتقدات خود را در آنان گنجانید و عوام را بخواندن آن اشعار تشویق مینمود. در نتیجهٔ این قبیل اقدامات عقاید وی بسرعت انتشار یافت. چون اسکندر اسقف از این وقایع

(۱) Nicaea

آگاهی یافت مجلسی تشکیل داده با اخذ رأی آریوس و دو نفر از پیروانش را از کلیسا اخراج نمود. چون این خبر بقسطنطین رسید کاغذی به اسکندر و آریوس نوشته آنانرا بمصالحه تشویق نمود، ولی مکتوب وقتی رسید که آتش این مجادله مشتعل و شعلهٔ عداوت افروخته گردیده بود. قسطنطین مصلحت دید که نمایندگانی از تمام کلیسا خواسته شورائی تشکیل دهد تا این اختلاف بصلح انجامد. چون حکم امپراطور صادر شد تمامی کلیساهای امپراطوری نمایندگان خود را به نیقیّه که شهری است نزدیک قسطنطنیّه فرستادند و قریب سیصد نفر اسقف از نقاط مختلفهٔ امپراطوری روم برای این شوری گرد هم جمع آمدند. گویند اسقفی هم از ایران بنام یوحانس (۱) در آن شوری حضور داشته است. علاوه بر اسقفان اشخاصی دیگر نیز در جلسات برای شهادت حضور داشتند.

این جلسه در ماه ژوئن سال ۳۲۵ م. منعقد گردید و خیلی در بین مسیحیان معروف است، زیرا نمایندگان از کلیساهای مختلفهٔ امپراطوری روم برای اوّلین دفعه بگرد هم جمع آمدند. بسیاری از این نمایندگان از قهرمانان کلیسا بودند و حتّی داغهای جفای زمان دیوکلسین نیز در بدنهای آنها دیده میشد. گرچه امپراطور هنوز تعمید نگرفته بود، باز در این شوری حاضر و سمت مدیریّت را داشت. قبل از ورود امپراطور بشوری بعضی از اسقفان بضدّ همدیگر تنقیداتی نوشته میخواستند موقع ورود وی بدستش دهند، ولی خوشبختانه مسئله بدینجا نینجامید، زیرا چون کاغذها بدست قسطنطین رسید در آتش افکند و نخواست که در کلیسای مسیح اختلافی دیده شود. سپس شوری رسمی شد و پیش از هر چیز قضیّهٔ تعلیم آریوس برای مصالحه پیش آمد. از حضّار مجلس فقط

(۱) Johannes

چند نفری تعالیم آریوس را تأیید مینمودند و چند نفری هم با حرارت مخالفت میکردند. ولی اکثر حضّار اصلاً موضوع این بحث را نفهمیده منتظر فرصت بودند تا مبارزه یکطرفی شود و با آنطرف هم آواز گردیده قضیّه را خاتمه دهند. ناطق این قسمت تاریخ نویس معروف به یوسیبیوس (۱) قیصریّه و دوست قسطنطین بود. وی پس از تفکّرات و تجسّسات لازمه اعتقادنامه‌ای که بعقیدهٔ وی همه ممکن بود قبول نمایند نوشت و آنرا بشوری ارائه داد و اکثر اسقفانی که حاضر بودند آنرا قبول کردند. ولی چند نفری در شوری حاضر بودند که مقصودشان مصالحه نبود بلکه میخواستند حقیقت تعالیم آریوس را تصدیق و یا تکذیب نمایند. عمده‌ترین شخص این قسمت شمّاس جوانی از اهل اسکندریّه بود که اتاناسیوس (۲) نامداشت و در بحث مذکور قسمت مهمّی را اشغال نمود و مردم با کمال احترام بوی گوش میدادند. عقاید این جوان با عقاید آریوس تفاوت فاحشی داشت. بعقیدهٔ وی خدا اصلاً از دنیا جدائی ندارد بلکه در کائنات حاضر است و همه چیز را نگاه میدارد و چون این خدا دید که مردم زیر بار گناه گرفتار گردیده‌اند بر حال زار آنان رقّت آورد و برای نجات ایشان پسرش را که با پدر یکیست بدنیا فرستاد تا جسم بشری را بخود گرفته بشر را از قید گناه خلاص نماید و با خدا مصالحه دهد. اتاناسیوس با همراهانش در ضمن شوری اصرار زیاد کردند که اعتقادنامه‌ای ترتیب داده اشتباه آریوس را در آن اظهار دارند و یگانگی ذات پسر را با ذات پدر نشان دهند. بنا بر این اعتقاد نامهٔ ذیل بتوسّط شوری مرقوم گردید:

(۱) Eusebius (۲) Athanasius

«ما ایمان داریم بخدای واحد، پدر قادر مطلق، خالق همهٔ چیزهای مرئی و غیر مرئی، و بخداوند واحد عیسی مسیح پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولود که از ذات پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق، از یک ذات با پدر، بوسیلهٔ او همه چیز وجود یافت، آنچه در آسمان است و آنچه بر زمین است، و او بخاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسّم شده انسان گردید و زحمت کشید و روز سوّم بر خاست و بآسمان صعود کرد و خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید. و (ایمان داریم) بروح‌القدس وکلیسای جامع رسولان. و لعنت باد بر کسانیکه میگویند زمانی بود که او وجود نداشت و یا آنکه پیش از آنکه وجود یابد نبود، یا آنکه از نیستی بوجود آمد و بر کسانیکه اقرار میکنند وی از ذات یا جنس دیگری است و یا آنکه پسر خدا خلق شده یا قابل تغییر و تبدیل است.» این اعتقادنامه بعد بسط یافته و آنچه که ما امروزه اعتقادنامهٔ نیقیّه میخوانیم همانست.

اعتقادنامهٔ فوق فوراً بامضای تمامی اعضای شوری رسید ولی فقط آریوس و پنج نفر از همراهانش آنرا امضا ننمودند و بدینجهت از طرف امپراطور تبعید گردیدند. قسطنطین چون ملاحظه نمود که این امر بالاخره خاتمه یافت و تقریباً همه بیک رأی در آمدند گمان کرد که ظفر بزرگی نصیب وی گردیده، ولی بر خلاف تصوّراتش این مجادله بطور تازه‌تری ادامه یافت. شکّی نیست که اتاناسیوس در عقائد خود در شوری گوی سبقت را ربود ولی اشکال داشت که عقاید وی بزودی کاملاً جای عقاید آریوس را بگیرد. مصاحبین آریوس ترک واقعه را ننموده تمهیداتی بضدّ اتاناسیوس که اسقف اسکندریّه بود ریخته بوسیلهٔ شکایتهای دروغ

قسطنطین را ترغیب نمودند تا ویرا تبعید نماید (٣٣٦ م.). در اینوقت امپراطور آریوس را بمقام خود بر گردانید ولی آریوس در روز اوّل خدمت زندگانی را بدرود گفت. قسطنطین مشتاق بود و فرض ضمّهٔ خود میدانست که بین این دو فرقه را مصالحه دهد. از طرف دیگر مرام کلیسا پیدا کردن حقیقت بود، امّا برای کلیسا و دولت آسان نبود که در انجام این امر با هم کار کنند. تصمیم گرفتن در بارهٔ اعتقاد صحیح و تبعید منکرین آن اعتقاد کار دولت نبود و دخالت در این امر نظیر کاری بود که امپراطوران روم در زمان بت پرستی مردم را بگذرانیدن قربانی مجبور میساختند. ولی چنانکه میدانیم کلیسا زیر بار این زور نرفته مدّت ٢٥٠ سال در مقابل همه‌گونه جفا و تعدّی مقاومت میورزید تا بالاخره مسیحیّت ظفر یافت.

٨ — تاریخ عید قیام مسیح

پس از ختم قضیّهٔ آریوس امور دیگری نیز در شورای نیقیّه بتصویب عموم نمایندگان رسید. یکی از این مسائل راجع به تاریخ عید قیام مسیح بود. بین کلیساهای آسیای صغیر و سوریّه و بین النّهرین چنین مرسوم بود که عید فصح را روز چهاردهم ماه عبرانی «نیسان» مقرّر دارند و روز عید قیام مسیح را دو روز بعد از آن نگاه میداشتند. در اینصورت چه روز عید با یکشنبه مصادف میشد و یا نمیشد اهمّیتی نمیدادند. ایشان عقیده داشتند که یوحنّای رسول این رسم را برای ایشان مقرّر نموده است. بر عکس کلیساهای دیگر عید قیام مسیح را همیشه در روز یکشنبه نگاهداری میکردند. در ١٥٤ م. پالیکارپ (١) اسقف ازمیر برای حلّ این

(١) Polycarp

مسئله بروم رفت تا با انیسیتوس (۱) اسقف روم مشورت نماید. هیچکدام از این دو اسقف از برای قبول رأی همدیگر حاضر نشدند ولی نگذاشتند که این اختلاف عقیده مانعی در محبّت مسیحی ایشان بشود. محبّت بین این دو نفر بقدری بود که انیسیتوس از پالیکارپ در خواست کرد تا عشای ربّانی را بجای وی در روم معمول بدارد. ولی چون احوالات این اسقف رومی را با یک اسقف دیگری بعد از وی مقایسه نمائیم تفاوت بزرگی مشاهده میکنیم. این شخص ویکتور (۲) نام داشت (۱۹۰—۲۰۲م.) و تمام مسیحیان را تهدید نمود که اگر عید قیام مسیح را در روزی که وی نگاه میدارد، نگاه ندارند از کلیسا اخراج خواهند شد. امّا خوشبختانه آنطور ننمود زیرا آیرینیوس (۳) کاغذی در اینموضوع بوی نوشت و ویرا از این خیال منصرف گرداند. در نیقیّه اسقفانی که بسمت نمایندگی از آسیای صغیر آمده بودند با اسقفان مغرب در این امر اظهار موافقت نموده همه حاضر شدند که عید مذکور را در روز یکشنبه نگاهداری نمایند. کلیسای اسکندریّه از طرف شوری معیّن گردید تا هر سال تاریخ عید قیام مسیح را بتمامی کلیساها اعلام دارد. امور دیگری نیز در شورای نیقیّه بتصویب رسید و بطور عجیبی روح محبّت در این شوری مکشوف بود.

۹ — اواخر عمر قسطنطین

چون شورای نیقیّه خاتمه یافت قسطنطین بروم رفت و چون بدانجا رسید بعضی اظهارات تمسخر آمیزی راجع به رسوم و عادات بت پرستی نمود. چون بت پرستی هنوز در روم قوّت عظیمی داشت

(۱) Anicetus (۲) Victor (۳) Irenaeus

مردم بضدّ وی بر انگیختند و رعایای وی بقدری اهمّیت به پسر ارشد وی کریسپس (۱) نهادند که آتش حسد در قلب قسطنطین مشتعل گردید و او را بیرون فرستاده با زن و برادر زادهٔ خود بقتل رساند. بعد از اندک ایّامی از کردهٔ خود پشیمان شد و غم و غصّه ویرا فروگرفت و حتّی‌المقدور زحمت کشید تا این لکّهٔ شنیع را از خود پاک کند. بالاخره چنین مینماید که علاج گناهانش را در مسیح پیدا نمود. قسطنطین در سال ۳۳۷ م. تعمید یافت و چیزی نگذشت که زندگانی را وداع گفت.

۱۰ — هلنا در فلسطین

مادر قسطنطین هلنا نامداشت و بوسیلهٔ پسرش مسیحیّت را قبول نموده بود. در سال ۳۲۷ م. چون بسن ۷۹ سالگی رسید بعزم دیدن امکنهٔ مقدّسه بفلسطین سفر نمود. دویست سال بود که عبادتگاهی برای خدای مشتری بجای هیکل یهود در اورشلیم بنا شده و اسم شهر نیز بتوسّط بت پرستان به الیاکاپیتولینا (۲) تغیر یافته بود. امپراطور در اینزمان فرمان داد دو باره اسم اصلی شهر را بکار برند و پول فراوان نیز بمادر خود داد تا نمازخانهای عظیم و قشنگ در اورشلیم بنا نماید. هلنا نمازخانه‌ای هم بالای غار بیت لحم جائیکه بعقیدهٔ بعضی مسیح تولّد یافته بود بنا نمود و نمازخانه‌ای نیز بر روی کوه زیتون ساخت. بعد خود امپراطور نیز نمازخانه‌ای بالای آنجائیکه بعقیدهٔ بعضی قبر خالی مسیح بود بنا کرد. نمازخانه‌ای که مادر قسطنطین فوق غار بیت لحم بنا نموده، هنوز هم باقیست. گویند هلنا صلیبی را که مسیح بر روی آن مصلوب گردید پیدا نموده قسمت بیشتری از آن را در اورشلیم

(۱) Crispus (۲) Aelia Capitolina

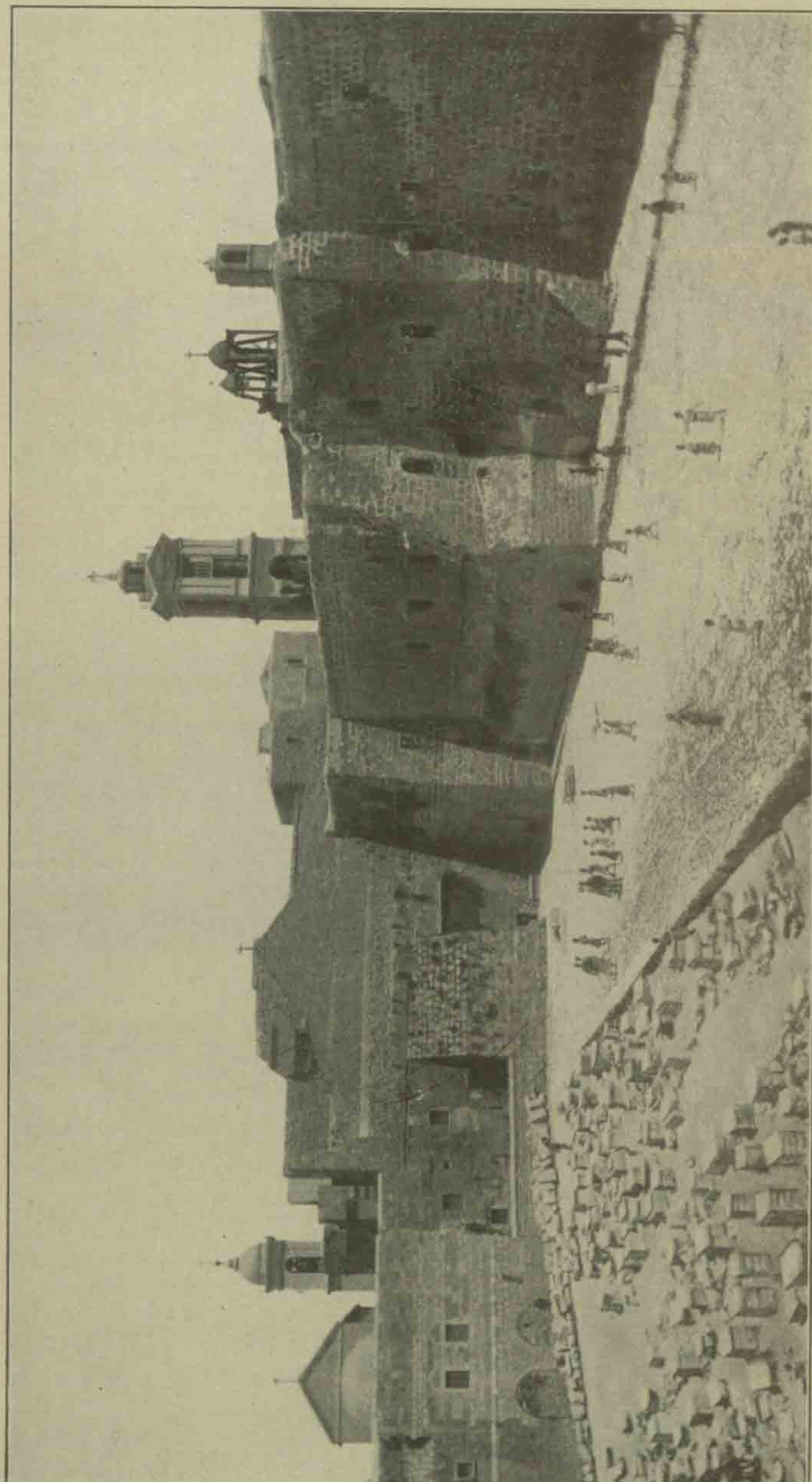


Photo by American Colony, Jerusalem

کلیسائیکه توسط هلنا در بیت لحم ساخته شد

گذارد و اندکی را بقسطنطنیّه فرستاد. این همان صلیبی بود که خسرو دوّم پادشاه ایران چون اورشلیم را در ٦١٤ م. تسخیر نمود بایران آورد و بعد در سال ٦٢٩ م. هراکلیوس (۱) امپراطور روم آنرا دوباره از ایرانیان پس گرفت و باورشلیم باز آورد. ولی البتّه در اینکه صلیب مسیح سیصد سال مانده و اگر هم مانده چگونه شناخته شده جای تردید باقیست.

۱۱ — خاتمه

البتّه در بزرگی قسطنطین شک و تردیدی نیست. تصمیم وی بر اینکه کلیسا را دوست خود گرداند، ساختن شهر قسطنطنیّه و بر پا داشتن شورای نیقیّه تماماً شاهد بر این است که وی سیاستمدار عاقلی بوده است. قسطنطین ریاست کلیسا را بعهدهٔ خود گرفت ولی چون ریاست امور دولتی نیز با وی بود نتوانست کاملاً با آئین بت پرستی که از آن خارج شده بود، قطع رابطه نماید. قسطنطین در راه کلیسا از هیچگونه مساعدت کوتاهی ننمود ولی با وجود این میتوان گفت که شاید بدون معیّت وی کلیسا صورت بهتری بخود میگرفت. چون قسطنطین کشیشان را جزو رؤسای دولت خود محسوب نمود بدینطریق تخم جاه طلبی و نخوت و حسادت را در دل ایشان کاشت و از این تخمها کم کم حاصل هولناک رقابت در رتبه و مقام ما بین مسیحیان روئیده شد. از این گذشته چون قسطنطین مسیحیان را مجبور نمود که در فکر و عمل مطابق میل وی باشند از اینرو تا اندازه‌ای آن آزادی وجدان و مسؤلیّت بمسیح را که از ابتدا باعث جلال کلیسای مسیح و متعلّق بهر مسیحی بوده، از میان برداشت.

(۱) Heraclius

فصل چهاردهم

کلیسای قرن چهارم در امپراطوری روم

(۱) تشکیلات کلیسا
(۲) نمازخانه‌ها، عبادات و غیره
(۳) مناقشات در اعتقادات
(٤) اثرات اجتماعی مسیحیّت
(۵) رسوم بت پرستی در کلیسا
(٦) رهبانیّت
(۷) بشارت

چون نمیخواهیم از تاریخ کلیسا در قرن چهارم تجاوز کنیم، لذا مختصراً حالت کلیسا را در قرن بعد از مسیحی شدن قسطنطین بیان نموده بدان قسمت خاتمه میدهیم. تعجّبی نیست که کلیسای قرن چهارم را بعد از آنکه مسیحیّت دین رسمی امپراطوری روم گردید با قرنهای سابق متفاوت بینیم زیرا در قرون گذشته دولت وجود کلیسا را ضدّ قانون میدانست و با تمام قوا در نابود ساختن آن اهتمام داشت.

۱ — تشکیلات کلیسا

کلیسا هم مانند دولت دارای تشکیلات مفصّلی بود. ظاهراً تمام اسقفان مساوی بودند ولی حقیقتاً اسقفان مراکز بزرگ امپراطوری متدرّجاً دارای قدرت مخصوصی بر کلیساهای اطراف

خود گردیدند. بدینطور اسقفان اسکندریّه، انطاکیه، قسطنطنیّه، و روم رؤسای کلیسا شدند. اسقفان سه کلیسای اوّل موسوم به پتریارخ (۱) و اسقف روم به پاپ یعنی پدر ملقّب گردیدند. تعجّبی نیست که پاپ روم متدرّجاً مقام مخصوصی در کلیسا حائز گردید، زیرا پطرس و پولس در روم شهید شدند و این شهر برای سالیان دراز پایتخت امپراطوری مقتدری بود. بعلاوه کلیسای روم از زمانیکه پولس رسالهٔ بر جستهٔ خود را بدانجا نوشت از برای ایمان و قدّوسیّت و غیرتش در تمام دنیای مسیحیّت شهرت و اعتبار داشت (روم ۱: ۸). از طرف دیگر بعضی از اسقفان روم صاحب استعداد مخصوصی نیز بودند و در مناقشات آریان و غیره که در کلیسا بظهور رسید چنان عاقلانه رفتار کردند که مورد تحسین و تمجید تمامی کلیساها واقع شدند. ولی پاپها بریاست بزرگترین کلیسای دنیا هم قانع نشده کم کم متمایل به تسلّط بر کلّ کلیسای مسیح گردیدند و مدّعای خود را از انجیل متّی باب ۱۶: ۱۸ گرفته آنرا بطور غلط تفسیر نمودند و ادّعا کردند که چون عیسی مسیح پطرس را جانشین خود نمود و او اوّلین اسقف شهر روم بود بنا بر این اسقفان روم بایستی جانشین پطرس بوده در روی زمین بجای خود مسیح بر کلیسا سلطنت نمایند. لیو (۲) که در قرن پنجم مقام پاپی را حائز و یکی از بزرگترین اشخاص زمان خود بود با کمال نیرومندی مدّعی ریاست بر تمامی کلیسای مسیح شد. بیشتر از اسقفان مغرب ادّعای او را قبول نمودند ولی در مشرق پتریارخهای قسطنطنیّه و انطاکیّه و اسقفان کلیسای ایران از

---

(۱) Patriarch — معنی لغوی پتریارخ «پدر یا مؤسّس یک نژاد» است (کتاب اعمال رسولان ۷: ۸). این لقب ابتدا بتمام اسقفان اطلاق میشد و بعدها مخصوص این سه اسقف مهم گردید.

(۲) Leo

شناسائی ریاست و مقام پاپی وی امتناع ورزیدند. این امتناع باعث شد که جدائی بین کلیساهای لاتینی زبان مغرب و کلیساهای یونانی و سریانی زبان مشرق پیدا شود. بالاخره چون قسطنطنیّه و روم در امور سیاسی از هم جدا شدند، کلیسای یونانی زبان هم کاملاً از کلیسای روم مجزّا گردید. این دو شعبهٔ مهمّ کلیسای مسیح تا امروزه هم از یکدیگر منفصلند. یکی کلیسای ارتدکس یونانی (۱) است و خصوصاً در یونان و روسیّه منتشر میباشد، و دیگری کلیسای کاتولیک روم (۲) میباشد که اقتدارش بیشتر در اروپا و آمریکا است. این دو کلیسا در اصل عقیده با یکدیگر موافق بودند ولی مسئلهٔ قدرت عمومی پاپ بالاخره باعث اختلاف آنها گردید.

الحال بقرن چهارم بر میگردیم. تشکیلات کلیسا شباهت تامّی به تشکیلات دولتی داشت. پتریارخها بر اسقفان نواحی خود اقتدار داشتند؛ اسقفان بر قصبات کوچک ناحیهٔ خویش مسلّط بودند و پرسبیترها و دیکانها و کارکنان دیگر زیر دست اسقفان بودند. گاهی زنان نیز برای مقام دیکانی معیّن میشدند تا توجّه زنان کلیسا را نموده مرضی را پرستاری کنند و در بشارت نیز جدّیت نمایند. بیشتر از کشیشان کلیسا متأهّل بودند ولی متدرّجاً عقیدهٔ تجرّد کشیشان از نکاح، در کلیسا رواج یافت. قبل از زمان قسطنطین اسقفان و پرسبیترها مانند اشخاص دیگر ملبّس بودند و گاهی با کدّ یمین معیشت خود را تحصیل مینمودند، ولی چون امپراطوری روم مسیحی گردید مقدار هنگفتی وجه نقد وقف کلیسا شد و برای کارکنان کلیسا مواجب‌های معیّنی مقرّر گردید و همین سبب شد که بعضی مردان نا لایق داخل خدمت کلیسا گردند.

---

(۱) Greek Orthodox (۲) Roman Catholic

اسقفان و دیکانها دارای مقامات مهمّی بوده و اغلب در ازای شبانی و معلّمی کلیسا چون رؤسای دولتی رفتار میکردند، ولی البتّه همیشه بعضی مردان متّقی با کمال لیاقت رسولان را متابعت میکردند. اگر چه این تشکیلات گاهی باعث نخوت و خود پسندی میگردید، باز تولید قدرت عظیمی برای کلیسا نموده آن را قدرت بخشید که در قرنهای آینده که تمدّن رو بزوال نهاد، اروپا را از قید هرج و مرج و شورش و اغتشاش رهائی دهد.

۲ — نمازخانه‌ها، عبادات و غیره

قبل از آنکه مسیحیّت مذهب رسمی امپراطوری گردد نمازخانه‌های با عظمت و جالب توجّهی برای عبادت عمومی در روم و شهرهای دیگر امپراطوری ساخته شده بود، ولی در قرن چهارم چون عدّهٔ کثیری از بت پرستان مسیحی گردیده کلیساها را مملوّ ساختند و املاک زیادی از طرف دولت و متموّلین مسیحیان وقف کلیسا گردید عمارات با شکوه و عالیتری برای عبادت بنا شد. بعضی از این عمارات هنوز هم باقی است و عظمت و ثروت کلیسای قرن چهارم را بما نشان میدهد. در این نمازخانه‌های قدیمه جای نشیمن وجود نداشت و مردم ایستاده عبادت مینمودند. در روزهای یکشنبه کتب مقدّسه قرائت میشد و دعا، موعظه و عشای ربّانی بر قرار بود. عموم موعظه‌های آنزمان و مخصوصاً آنچه در کلیساهای شرقی وعظ میگردید بقدری عالی و جالب توجّه بود که شاید تا بحال نظیر آنان شنیده نشده است. در هر یکشنبه گروهی برای شنیدن وعظ جمع میشدند وگاهی هم با زدن دست قدر دانی خود را اظهار میداشتند. عشای ربّانی مهمترین عبادت آن

مجالس و بگمان بعضی مقصود کشیش در این آئین گذرانیدن قربانی بخداوند بود. آئین مذکور با دعا و سرودهای بسیار و با کمال احترام اجرا میگردید. تعمید فقط در اعیاد بزرگ داده میشد.

چون زمان جفا بسر رسید عدّهٔ بسیاری داخل کلیسا گردیدند، چنانکه یکروز در شهر قسطنطنیّه سه هزار نفر تعمید یافتند. آئین تعمید در آنزمان خیلی مفصّل بود، یعنی شخص حاضر بتعمید شیطان و اعمال وی را ردّ مینمود، ایمان خود را در تثلیث اقدس اظهار میداشت، با روغن تدهین میشد، در حوض تعمید سه دفعه باسم اب و ابن و روح‌القدس مرتمس میگشت، ثانیاً تدهین میگردید و بالاخره با جامهٔ سفید ملبّس شده در عشای ربّانی شرکت میجست. در قرن چهارم نگاهداری عید میلاد مسیح در ۲۵ دسامبر در تمام کلیسا مرسوم گردید، اعیاد دیگری نیز معمول شد و روزهای مخصوصی بیادگار شهدای مختلف نگاهداشته میشد.

۳ — مناقشات در اعتقادات

در فصل سابق مشاهده نمودیم که چگونه شورای نیقیّه (۳۲۵ م.) تعالیم باطل آریوس را ردّ نموده عقیدهٔ ازلیّت و ابدیّت مسیح کلمهٔ خدا را بر قرار نمود. بعد از این مناقشه مسئلهٔ دیگری پیش آمد که این کلمهٔ ابدی چگونه با بشریّت در شخص مسیح توأم گردید. در اینموضع سه نظریّه پیدا شد: ۱ — اپولّیناریوس (۱) معتقد بود که کلمهٔ خدا در عیسی جای روح بشریّت را گرفت و نه یک انسان تمام بلکه یک بدن و روح حیوانی هم ملحق شد. اشتباه این اعتقاد در این بود که کاملیّت جنبهٔ بشری مسیح

---

(۱) Apollinarius

و حقیقت تجسّم ویرا ردّ مینمود؛ ٢ — کلیسای انطاکیّه تعلیم اپولّیناریوس را ردّ نمود ولی بجنبهٔ بشری مسیح اهمّیت مخصوصی گذارد؛ ٣ — کلیسای روم معتقد بود که مسیح شخصیّتش مرکّب از دو جنبه یعنی جنبهٔ الهی و جنبهٔ بشری است و هر یک از این دو دارای صفات مخصوصهٔ خود هستند. مسئلهٔ منظور خیلی اهمّیت داشت و علمای الهی کلیسای آنزمان قریب صد سال با حرارت غریبی مباحثه میکردند، ولی متأسّفانه اشتیاق درک حقیقت گاهی در بعضی بحدّی بود که روح محبّت منظور نمیشد و بعضی از پیشوایان کلیسا با معارضین خود بشدّت بد رفتاری مینمودند. چند شوری هم که عمده‌ترین آنها شورای قسطنطنیّه (٣٨١ م.) و شورای افسس (٤٣١ م.) و شورای کالسیدون (١) (٤٥١ م.) بود، برای حلّ این مسئله منعقد گردید. امپراطوران نیز در مباحثات شرکت و طرفداری میکردند و بطور مضرّی سیاست را در تعیین حقیقت مدخلیّت میدادند.

بالاخره توافق کامل در مسئلهٔ فوق حاصل نشد و حتّی تا کنون نیز این تفاوت عقیده موجود است، ولی اکثر مسیحیان با کلیسای روم همرأی گردیده معتقد بودند که عیسی مسیح هم انسان کامل و هم خدای کامل است و بعبارةً اخری در یک شخص دو جنبه بود چنانکه شخصی اینمطلب را خوب بیان نموده و گفته است: «از طرفی سهل است خداوند خود را انسان فقط بدانیم و در هیچ کیفیّت مهمّی از موسی و سقراط و کنفوسیوس متفاوت ندانیم و از طرف دیگر آسان است تصوّر کنیم که وی در بدن بشری خود دارای روح الهی بوده کاملاً از ضعف و نواقص بشری خالی و از جهل و نادانی و آزمایش مبرّا بود. آنچه مشکل

(١) Chalcedon

است قبول کردن تعلیم انجیل است که وی مالک یک روح بشری و همهٔ پابستگی‌های لازمهٔ آن میباشد و در عین حال این روح با پری الوهیّت متّصل است. این معمّی فوق ادراک بشری است ولی احتیاج انسان را رفع میکند. اینرا سرّی میدانیم که گرچه فهم انسانی قابل درک آن نیست، باز برای نجات بشر لازم و ضرور است».

٤ — اثرات اجتماعی مسیحیّت

خداوند ما مسیح در یکی از امثال معروفش ملکوت آسمان را بخمیر مایه تشبیه نمود که زنی آنرا گرفته در سه کیل آرد خمیر پنهان کرد تا تمام مخمّر گشت (متّی ١٣: ٣٣). تا قرن چهارم انجیل مسیح مانند خمیر مایه بطبقات مختلفهٔ زندگانی داخل شده تغییرات عجیبی بعمل آورد که بذکر مختصری از آن میپردازیم.

یکی از برجسته‌ترین این تغییرات در حالت نسوان بود. در امپراطوری بت پرست روم زن پست‌تر از مرد شمرده میشد و مالک او میتوانست هر طور میخواست با وی رفتار نماید. بسیاری از نویسندگان حقیر شمردن زن را جهت اساسی انهدام تمدّن قدیم امپراطوری روم شمرده‌اند. عیسی مسیح اصلاً بین زن و مرد فرقی نگذاشت بلکه با هر دو چون فرزندان خدا رفتار فرمود و در حضور پدر آسمانی قدر و قیمت هر دو را مساوی میدانست. در کلیسا نیز از زمان اوّل مقام زن بهمین منوال بود و زنان در حقوق و امتیازات با مردان مساوی بوده در خدمت کلیسا کمال جدّیت و همّت را مبذول میداشتند. واعظ سخن‌دان و اسقف معروف

قسطنطنیّه بنام کریستم (۱) راجع بزنان مسیحی چنین نوشته است: «ایشان در محبّت به نجات دهنده و پاکدامنی و ترحّم باحوال بدبختان از ما سبقت میجویند». از ابتدا در کلیسا تعدّد زوجات و طلاق اکیداً ممنوع بود و گرچه در جامعهٔ روم طلاق رواج بسیار داشت، باز بمرور زمان تعالیم و اعمال کلیسا اثرات مخصوصی در رفتار غیر مسیحیان و قوانین دولتی بخشید. چند حقوق ملکیتی که زنان سابقاً دارای آنان نبودند بزنان داده شد، قوانین سخت بضدّ زنا و متعه وضع و طلاق خیلی مشکلتر از سابق گردید. ولی امپراطوران هیچوقت نتوانستند رعایای خود را مجبور بانجام قوانین کلیسا گردانند زیرا بسیاری از رعایا مسیحی نبودند و قوانین و اعمال و رفتار مسیحیان را فوق استعداد عملی خود میشمردند.

تغییر دیگری که بتوسّط انجیل بمیان آمد بهبودی حالت غلامان بود. غلامی یکی از زشت‌ترین بدبختیهای جامعهٔ قدیم بشمار میرفت. خصوصاً در امپراطوری روم صدها هزار اسیران بودند که در جنگ گرفته شده و با کمال ظلم مشغول غلامی میگردیدند. مسیحیّت برای آزادی غلامان تولید انقلابی ننمود بلکه آقایان و غلامان را فرزندان یک پدر آسمانی خوانده بدینوجه بنیاد غلامی را بر انداخت. در عضویّت کلیسا غلامان کمال برابری و برادری را با دیگران داشته بعضی اوقات هم بمقام کشیشی و حتّی اسقفی میرسیدند. پس از آنکه دولت روم مسیحی شد متأسّفانه قسطنطین رسوم غلامی را نابود ننمود ولی قوانینی برای بهبودی حالات آنان وضع کرد، بسیاری از غلامان از طرف

(۱) Chrysostom

آقایان خود آزاد گردیدند، امّا قرنها طول کشید تا بندگی از بین رفت.

در فصل اوّل قسمت چهارم دیدیم که چگونه هزاران نفوس بیچاره در نمایشهای بزرگ و جالب توجّه رومیان جان میسپردند. مسیحیان بمشاهدهٔ این بازیهای وحشیانه نرفته، با کمال غیرت بضدّ آن شهادت میدادند. ولی تا قرن چهارم میسّر نگردید که این عمل کاملاً از میان برود. اگر چه قسطنطین فرمانی برای منع اینکار صادر نمود ولی مردم بقدری این مناظر خونین را دوست داشتند که تا ٤٠٤ م. ادامه یافت. در سال مذکور راهب شجاعی تنها برای بر انداختن این نمایشهای شوم بروم مسافرت نمود و هنگامیکه مسابقه دهندگان با یکدیگر جنگ میکردند خود را بمیان ایشان انداخته آنها را جدا کرد. جمعیّت از این عمل غضبناک شده او را پاره پاره کردند ولی این عمل دلیرانه باعث شد که امپراطور کاملاً باین قبیل نمایشات خاتمه دهد.

روح محبّتی که در کلیسا وجود داشت مسیحیان را برای رهائی مردم از هرگونه مصیبت و بدبختی مایل و مشتاق میگرداند. مسیحیان برای توجّه مرضی مریضخانه‌های بسیار ساختند، با ابرصان بکمال ملاطفت رفتار مینمودند، برای فقرا تأسیس کارخانه میکردند و برای یتیمان یتیمخانه‌ها دائر مینمودند. اسقفان خود را موظّف میدانستند که محبوسین را ملاقات کرده انجیل را بدانها موعظه نمایند. امپراطوران مسیحی نیز قوانینی برای دستگیری فقراء و حمایت ضعفا و تخفیف مشقّات محبوسین وضع کردند. خلاصه چنانکه آب گوارا در بیابان خشک تولید طراوت مخصوصی میکند انجیل مسیح نیز در هرجا تولید سلامتی و سرور خاصی مینمود.

۵ — رسوم بت پرستی در کلیسا

در قرن چهارم بسیاری از بت پرستان داخل کلیسا گردیدند. گرچه اکثر آنها آرزو داشتند مسیحیان حقیقی باشند، باز بعضی از صمیم قلب ایمان نیاورده بلکه فقط برای نفع یا شهرت شخصی بمسیحیّت متوجّه میگردیدند. این اشخاص بعضی موهومات و رسوم و اعتقادات بت پرستی سابق خود را نیز با خود همراه آورده مسیحیّت خود را با آن رسوم و عقاید ملبّس ساختند. مثلاً بجای آنکه الههٔ زمان بت پرستی خود را عبادت نمایند بعبادت مریم باکره پرداختند و بجای آنکه برای زیارت بتخانه‌ها بروند بزیارت قبور شهدای مسیحی کوچ مینمودند و درخت، کوه، و چاههائی را که سابقاً در بت پرستی مقدّس میشمردند، در مسیحیّت نیز عبادت میکردند. بعضی هم معتقد شدند که با داشتن شکل صلیب میتوانند خویشتن را از شرارت ارواح پلید مصون و ایمن بدارند و نیز مثل زمان بت پرستی قدیم خود جلو در نمازخانه‌ها و زیارتگاههای مقدّسه حیوانات را قربانی مینمودند. گرچه تمامی این رسوم ظاهراً جزو عبادت مسیحیان بود، باز با رسوم قدیمهٔ بت پرستی مطابقت تام داشت. البتّه عموم افراد کلیسا دچار اینقبیل موهومات نبودند. اشخاصیکه پیش از دخول این بت پرستان تقدّس و ایمان بی آلایشی داشتند باز مثل سابق از صمیم قلب خدا را خدمت میکردند، نهایت فرقی که کرد این بود که دایرهٔ کلیسا توسعه یافت و قسمتی از آنچه پیش خارج از کلیسا بود جزو کلیسا گردید. وعّاظ مسیحی بضدّ این عقاید باطل پیوسته موعظه مینمودند ولی عقیدهٔ عمومی بقدری قوی بود که غلبهٔ بر آن اشکال داشت.

۶ — رهبانیّت

بعضی از شاگردان حقیقی عیسی مسیح برای آنکه بیشتر بر گناه غالب آیند لازم دیدند که خود را در تحت تأدیب آورند. پولس مینویسد: «تن خود را زبون میسازم و آنرا در بندگی میدارم» (اوّل قرنتیان ۹: ۲۷). باز به تیموتاؤس چنین مرقوم میدارد: «چون سپاهی نیکوی مسیح در تحمّل زحمات شریک باش» (دوّم تیموتاؤس ۲: ۳). مسیحیان غیور در زمان جفا فرصت عظیمی برای انجام اعمال دلیرانه داشتند و خطرهای جانی فرصت ریاضت و تأدیب نفس را بآنان میبخشید، امّا چون جفا منقطع گردید و مسیحیّت معمول شد، بسیاری از مسیحیان مشتاق گردیدند که بواسطهٔ انجام کار دشواری خداوند را خدمت نمایند. چون این اشخاص از حبّ دنیا که در کلیسای آنزمان موجود بود اجتناب داشتند، به یک زندگانی ساده و سخت‌تری مایل گردیدند. یکی از این اشخاص آنتنی (۱) نامداشت و از اهل مصر بود. این شخص ملک خود را از دست داده اکثر اوقات عمر طویل خود را که به ۱۰۵ سال رسید با فقر در بیابان گذرانید و مشغول دعا و روزه و مقاومت با ابلیس بود. طرز زندگانی وی اثر غریبی در مسیحیان مصر بخشید و جماعات بسیاری برای ملاقات وی به بیابان رفتند و عدّهٔ زیادی دنیا را ترک گفته در این زهد با وی شرکت جستند. این راهبین متعصّب تحمّل بیابان خشک و هوای گرم را نموده تا حدّی مشقّات بی نتیجه میکشیدند.

این زاهدان در ابتدا به تنهائی زیست میکردند ولی متدرّجاً تشکیل هیئتی داده اجماعاً در تحت ریاست راهب بزرگی در آمدند.

(۱) Anthony

این اجتماع با زندگانی انفرادی تفاوت بزرگی داشت زیرا که نه فقط فرصت تأدیب نفس و دعا بدیشان میداد، بلکه مجال تحصیل و خدمت بنوع را نیز بآنها میبخشید. اوّلین کسی که تنظیماتی در جماعات راهبین داد یکنفر مصری بود که پاکومیوس (۱) نامداشت و در موقع اشتغال در خدمت نظام بمسیح هدایت شد. پاکومیوس در سال ۳۲۵ م. بر روی جزیره‌ای در رود نیل هیئتی تشکیل داد که تا موقع رحلتش عدّهٔ همراهانش به سه هزار نفر رسید. این راهبین علاوه بر رسیدگی بامورات روحانی مشغول فلاحت و قایق سازی و سبد بافی و غیره نیز گردیده بدینطور هم متحمّل مخارج خود میشدند و هم از برای دستگیری فقراء تحصیل پول مینمودند. پاکومیوس برای زنان تارک دنیا نیز صومعه‌ای تأسیس نمود و زنان بسیار داخل رهبانیّت شدند و در جای مخصوص خود دور از مردان زیست مینمودند. بازیل (۲) اسقف قیصریّه در آسیای صغیر برای ادارهٔ این صومعه‌ها قوانین مرتب‌تری تنظیم نمود و گویند پیش از رحلتش در حدود هشتاد هزار راهب نظامات ویرا قبول نمودند. تحصیل، دعا و عمل یدی جزو پروگرام روزانهٔ این رهبانان بود. بدینطور صومعه‌ها محلّ تدریس و تبشیر گردید و معلّمین و مبشّرین و امرای کلیسا در این دیرها تربیت میافتند.

کم کم رهبانیّت در سرتاسر دنیای مسیحیّت انتشار یافت و در قرون وسطی که هیچ دولت قابلی وجود نداشت و اغتشاش در هرجا حکمفرما بود، این دیرها قلاع محکم کلیسا و مرکز دانش و معرفت و زهد و تقوی گردید. اگر این رهبانان در نگاهداری علم و دانش بذل مساعی نمینمودند، میتوان گفت که شمع دانش

(۱) Pachomius (۲) Basil

و معرفت بکلّی خاموش میگردید. همین رهبانان کتب مقدّسه را با کمال دقّت مسوّده نموده برای ما بیادگار گذاشتند (فصل ۵: ۶)؛ همین راهبین مردمان وحشی اروپا و آسیا را بشارت داده بمسیح هدایت کردند. گرچه بعضی از عقاید ایشان از قبیل تجرّد، فقر، عزلت و خاصه اطاعت صرف که برئیس خود داشتند امروزه نزد ما مقبول نیست ولی حق بزرگی که بگردن ما دارند بهیچوجه فراموش نتوان کرد.

۷ — بشارت

کلیسای قرن چهارم حرارت مخصوصی برای بشارت انجیل بتمام دنیا داشت. مبشّرین و وعّاظ و معلّمین فرصتی که قبلاً سابقه نداشت برای انتشار مسیحیّت در امپراطوری روم پیدا نمودند. در نتیجه جماعات کثیری مسیحیّت را قبول کرده کلیسا را پر ساختند. در حدود و اطراف امپراطوری روم نیز مبشّرین انجیل با کمال جدّیت و همّت مشغول خدمت شدند.

اولفیلاس (۱) مبشّر گت‌ها (۲) یکی از مشهورترین مبشّرین قدیم است. گت‌ها مردمان بربری و عظیم الجثّه بودند که از شمال بحر اسود کوچ نموده متدرّجاً وارد امپراطوری روم گردیدند و بالاخره در ۴۱۰ م. شهر روم را نیز تسخیر نمودند. ولی در نتیجهٔ زحمات اولفیلاس که قریب چهل سال در بین آنها کار میکرد، این گت‌ها پیش از تصرّف روم مسیحی بودند. چون کتاب و الفبائی نداشتند اولفیلاس الفبائی برای ایشان اختراع نمود و زبانشان را تحریری کرد. بعد تمام کتاب مقدّس را باستثنای

(۱) Ulfilas (۲) Goths

چهار کتاب سموئیل و پادشاهان که میترسید ایشان را بجنگجوئی راغب کند بزبان ایشان ترجمه نمود.

در همین زمان انجیل بطور غریبی در حبشه نیز انتشار یافت. مأمورینی که برای امور تجارتی بهندوستان فرستاده شده بودند، در موقع مراجعت از حبشه تماماً مقتول گردیدند و فقط دو جوان مسیحی زنده ماندند. این دو جوان در پایتخت حبشه که اکسوم (۱) نامداشت بحضور پادشاه رسیدند و پادشاه مقام مهمّی بهر یک از ایشان واگذار نمود. این دو جوان از مقام خود استفاده نموده بعضی را بدور خود جمع کردند و مژدهٔ انجیل را بدیشان دادند و عدّه‌ای از شنوندگان مسیحیّت را قبول کردند. بعد از چندی چون این دو جوان اجازه یافتند که بوطن خود مراجعت نمایند، یکی از ایشان که فرومنتیوس (۲) نامداشت باسکندریّه رفته اتاناسیوس (۳) اسقف را از تأسیس کلیسای حبشه آگاه ساخت. اتاناسیوس خود فرومنتیوس را باسقفی کلیسای شهر اکسوم تعین کرد و ویرا بدانطرف اعزام داشت. در نتیجهٔ زحمات این جوان مسیحیّت در آنجا پیشرفت زیادی نمود و بعد تمام کتاب مقدّس بزبان حبشی ترجمه گردید.

کلیسای قدیم حبشه که نتیجهٔ زحمات این جوان است تا امروز هم باقی میباشد. بعضی از رفقای حضرت محمّد چون در مکّه جفا دیدند بمسیحیان حبشه پناه بردند. گویند یکی از آنها مسیحیّت را در حبشه قبول نمود.

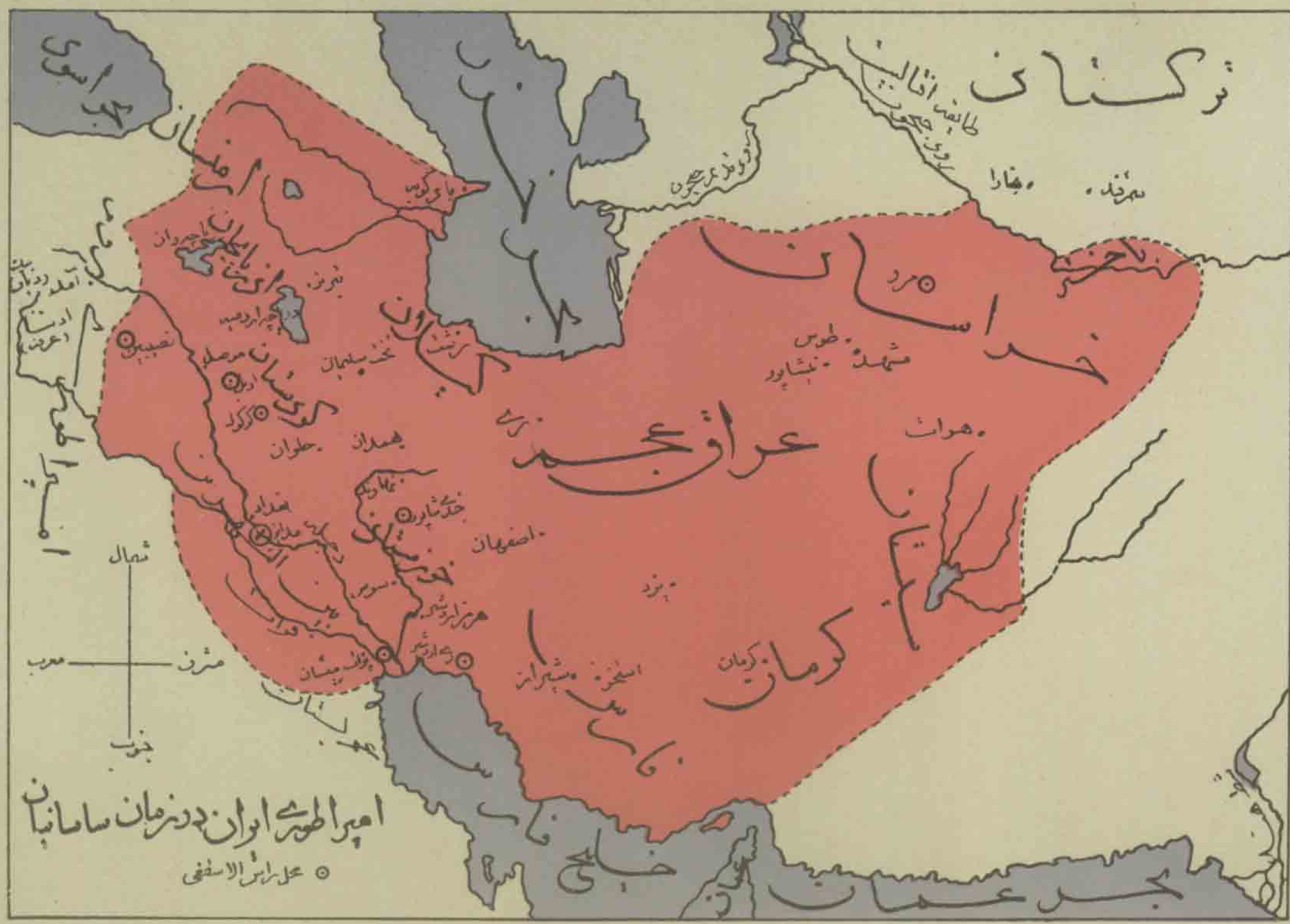
کار بشارت بسرعت در ممالک مختلفهٔ دیگر پیشرفت مینمود. در فصل آینده کیفیّت مسیحی شدن ارمنستان و تأسیس کلیسای ایران را بیان خواهیم نمود. در فرانسه مارتین (۴) اسقف

(۱) Axum (۲) Frumentius (۳) Athanasius (۴) Martin

تور (۱) بوسیلهٔ اعمال محبّت آمیز خود و غیرت عظیمی که در بشارت انجیل داشت، در مردم آن سرزمین تأثیرات غریبی نمود. مارتین برای آنکه مردم را از بت پرستی برگرداند و رجعت به بت پرستی را برای مسیحیان غیر ممکن گرداند، جان خویشتن را بکف دست نهاده در تمام مملکت گردش نمود و درختان مقدّس و هر چیز دیگری که مربوط به بت پرستی بود منهدم ساخت. در جزایر بریتانی هم مسیحیّت منتشر شده بود و پاپ در ۴۳۱ م. اسقفی به ایرلاند (۲) که در هیچ موقع متعلّق به امپراطوری روم نبود فرستاد و آنجا را نیز جزو حوضهٔ خود نمود.

اکنون لازم است که شرح کلیسای مغرب را خاتمه داده بکلیسای مشرق متوجّه شویم و ببینیم چطور انجیل در مملکت ایران نیز مانند امپراطوری روم رسوخ نمود.

(۱) Tours (۲) Ireland



وسعت ایران قدیم

قسمت دوّم

تاریخ

کلیسای قدیم

در

مملکت ایران

فصل پانزدهم

کلیسای ایران از زمان تأسیس تا قرن پنجم

(۱) تأسیس کلیسا در سلطنت ایران
(۲) ابتدای سلطنت سلسلهٔ ساسانیان (۲۲۶ م.)
(۳) مسیحی شدن ارمنستان (۳۰۰ م.)
(٤) سلطنت شاپور دوّم (۳۰۹—۳۷۹ م.)
(۵) دورهٔ آزادی (۳۷۹—٤۲۰ م.)
(٦) کلیسا در ابتدای قرن پنجم

در فصلهای گذشته پیشرفت مسیحیّت را در امپراطوری روم بیان نمودیم. الحال به بیان حکایت انتشار مسیحیّت در ایران که سلطنت بزرگ دیگر دنیای قدیم بود مبادرت مینمائیم. از زمان مسیح تا زمان استیلای اعراب حدود شرقی امپراطوری روم معمولاً نزدیک نهر فرات بود و سلطنت ایران از سرحدّ شرقی امپراطوری روم شروع شده تا رود جیحون و گاهی هم تا آنطرف آن امتداد داشت.

۱ — تأسیس کلیسا در سلطنت ایران

اطّلاعات صحیح ما راجع به تأسیس کلیسا در سلطنت ایران خیلی کم است. در باب دوّم اعمال رسولان میخوانیم که روز پنطیکاست «پارتیان و مادیان و علامیان و ساکنان جزیره» در

اورشلیم حاضر بودند و هر یک موعظهٔ رسولان را بزبان خود شنیدند. پارتیا خراسان امروزه، مدی کردستان حاضر، عیلام خوزستان حالیّه و جزیره هم مقصود بین‌النّهرین است. تمام این ایالات جزو ایران قدیم بوده است.

بعضی عقیده دارند که این زایرین ایرانی پس از شنیدن وعظ رسولان ایمان آورده روح‌القدس را در یافت داشته به موطن خود برگشتند و انجیل را به اهل مملکت خود موعظه نمودند. چند نفر از نویسندگان قدیمی هم روایت نموده‌اند که دو نفر از رسولان مسیح یعنی شمعون و یهودا (لوقا ٦: ١٥ و ١٦) برای بشارت کلام به ایران رفتند و مؤبدان زردشتی ایشان را شهید نمودند. البتّه واضح است که شمعون مذکور شمعون پطرس نیست. گویند یهودا (که توما هم خوانده شده) برای بشارت کلام تا هندوستان هم رفته است. بعید نیست که این روایات صحیح باشد. بنا بر این انتشار کلام در ایران باید خیلی زود شروع شده باشد.

باید دانست که موقعیّت سلطنت ایران با موقعیّت امپراطوری روم که همسایهٔ غربی ایران بوده کاملاً تفاوت داشته است: زبان یونانی که در امپراطوری روم رواج داشته، در مملکت ایران خیلی کم فهمیده میشده است. زبان مهمّ سکنهٔ مشرق رود فرات پهلوی و سریانی بوده است. پارتها (١) تمدّنشان خیلی کمتر از رومیان بوده و اخلاق و آداب خشنی داشته‌اند. بعلاوهٔ این مشکلات مؤبدان زردشتی هم از ابتدای شروع مسیحیان به بشارت کلام بنای مخالفت را گذارده بسختی مانع پیشرفت مسیحیّت میشدند. بدینجهات انجیل در مشرق فرات خیلی کمتر از آسیای صغیر و یونان و ایطالیا پیشرفت نمود.

---

(١) Parthians

مورّخین بعد گفته‌اند که یکنفر کلیمی مسیحی از اهل فلسطین بنام ادای (١) در اواخر قرن اوّل به ادسّا (٢) (عرفه) و آربل (٣) واقع در شمال بین‌النّهرین رفته و در آن نواحی به انتشار مسیحیّت پرداخته است. اینشخص مخصوصاً در بین یهودیان آن نواحی کامیابی حاصل نمود و کلیسای مسیح را متدرّجاً تأسیس کرد. در سال ١٠٤ م. ادای شخصی پقیدا (٤) نام را که اصلاً زردشتی مسیحی شده بود در آربل بسمت اسقفی معیّن نمود. اینشهر متدرّجاً مرکز انجیلی نقاط مشرق و شمال و جنوب رود دجله شد و مبشّرین جدّی و غیّوری از این مرکز بنواحی دور دست آسیا اعزام گردیدند. در اواخر قرن دوّم مورّخی بنام باردیسان (٥) که قریب ١٩٦ م. میزیسته راجع به «خواهران ما درگیلان و باختر» (٦) گفتگو مینماید. از این اشاره استنباط میکنیم که در اواخر قرن دوّم در این نقاط مسیحیان یافت میشدند. و نیز معلوم گردیده که در ٢٢٥ م. بالغ بر بیست ناحیهٔ اسقفی در بین‌النّهرین و ایران وجود داشته که یکی هم نزدیک بحر خزر بوده است. بدیهی است که این نواحی هر یک مرکز بسیاری از مسیحیان بوده است، ولی افسوس که تاریخی در دست نداریم تا از تأسیس این کلیساها مطّلع شویم و تفصیل ظهور مسیحیّت را در ایران بدانیم.

از سال ١٥٠ ق. م. تا ٢٢٦ م. مملکت ایران در تحت تسلّط پارتها بود. این سلاطین تاتار آداب خشن و تمدّن ناقصی داشتند. در این دوره دین زردشت بتوسّط مغها یا مؤبدان زردشتی رواج میافت، امّا اغلب مردم گرفتار بت پرستی گردیده درختان مقدّس و تصویر خورشید و ماه و حتّی اجداد خود را نیز پرستش

---

(١) Addai (٢) Edessa (٣) Arbela (٤) Pqidha (٥) Bardaisan
(٦) Bactria

مینمودند. دولت ایران نیز مانند امپراطوری روم از دین خود راضی نبود. عقاید قدیمهٔ زردشتی اکثر از میان رفته و زمینه برای ورود دین تازه حاضر شده بود. خوشبختانه در همین زمان مسیحیّت در ایران ظاهر گردید. سلاطین پارت با مبشّرین مسیحی نه ضدّیت مینمودند و نه بایشان جفا میرسانیدند بلکه مسیحیان را آزادی زیادی بخشیدند و بدینطور باعث شدند که کلیسا بسرعت توسعه یابد. بعضی از مسیحیانی هم که در امپراطوری روم جفا میدیدند برای تحصیل آسایش و سلامتی بایران فرار کردند و در ایران باعث ترقّی کلیسا گردیدند. مغان زردشتی خیلی بر ضدّ مسیحیان اقدام میکردند و همین اشخاص شمشون اسقف آربل را در سال ۱۲۳ م. شهید نمودند. این اوّلین شهیدی است که تاریخ مسیحیّت در ایران نشان میدهد. چون مؤبدان زردشتی اینطور سخت‌گیری نمودند، فقط عدّهٔ قلیلی از زردشتیان مسیحیّت را استقبال کردند و ایمان آورندگان اغلب از بت پرستان بودند.

۲ — ابتدای سلطنت سلسلهٔ ساسانیان (۲۲۶ م.)

در سال ۲۲۶ م. تغییر عظیمی در سلطنت ایران صورت گرفت که تأثیری عمده در مسیحیّت داشت. شخصی ایرانی بنام اردشیر سر از بندگی سلاطین پارت پیچیده سلسلهٔ مشهور ساسانیان را که تا زمان استیلای اعراب (۶۴۱ م.) در ایران سلطنت مینمودند تأسیس کرد. پادشاهان ساسانی بر خلاف پارتها بستگی زیادی به دین زردشت داشتند و حتّی‌القوّه در پایداری آن میکوشیدند. چون اردشیر بر تخت پادشاهی نشست فرمانی صادر نمود که بموجب آن تمام بتهای مملکت خود را منهدم ساخت و مغان را بمقامی بلند رسانید و مقداری زمین بایشان بخشیده آنها را اجازه داد تا از

زردشتیان ده یک بگیرند. و نیز فرمانی صادر نمود که آتشکده‌های خاموش دوباره مشتعل شود و مؤبدان مخصوصی از برای این خدمت تعیین گردند. نوشتجات مقدّسهٔ زردشت یعنی اوستا را نیز جمع آوری نمود و تفسیری بزبان پهلوی که زبان معمولی آنزمان بود برای آنها تهیّه کرد. خلاصه دین زردشت را دین رسمی و دولتی خود ساخت و غیر از آتشکده‌های زردشتی جمیع معابد دیگر را بست و خود را خدا دانسته رئیس اعظم دین زردشت گردید.

شاپور اوّل که شخصی نیرومند و توانا بود در سال ۲۴۰ م. جانشین اردشیر گردید. این پادشاه در مدّت سلطنت سی سالهٔ خود مادام مشغول محاربهٔ با روم بود تا بالاخره در سال ۲۶۰ م. بر والرین (۱) امپراطور روم غلبه یافته او را اسیر نمود و شهرهای بین‌النّهرین و سوریّه را غارت کرده بسوزانید و جمیع سکنهٔ این بلاد را یا قتل عام نموده یا هزار هزار بخوزستان آورد و در جندیشاپور که مخصوص ایشان ساخته بود سکنی داد. بسیاری از این اسرا مسیحی بودند و کلیسای ایران را تقویت داده آنرا با کلیسای امپراطوری روم بطور مخصوصی متّحد ساختند. در زمان سلطنت شاپور اوّل مانی نقّاش در ایران ظهور نمود و شالودهٔ دین جدیدی را ریخت. گرچه شاپور مانند پدرش زردشتی غیوری بود، ولی گویا بقدری سرگرم جنگ با رومیان بود که نتوانست بر علیه مسیحیان مملکت خود اقدامی نماید. معهذا بدون شک بواسطهٔ وضع قوانینی که غیر زردشتیان را محدود میکرد، ترقّی کلیسا به تأخیر افتاد. چیزی نگذشت که در زمان سلطنت بهرام اوّل (۲۷۲—۲۷۵ م.) جفائی بغایت سخت در ایران شروع شد و بسیاری از پیروان مسیح و مانی بقتل رسیدند.

---
(۱) Valerian

۳ — مسیحی شدن ارمنستان (۳۰۰ م.)

در قرن سوّم و چهارم گاهی ارمنستان متعلّق بروم و زمانی متعلّق بایران میشد. در زمان سلطنت شاپور اوّل ارمنستان بایران تعلّق داشت ولی در سال ۲۸۶ م. تیرداد (۱) با کمک رومیان ارامنه را بضدّ ایرانیان بر انگیخته خود را پادشاه ساخت و ارمنستان را از متصرّفات روم گرداند. این پادشاه ابتدا مسیحیان را جفا مینمود ولی قریب سال ۳۰۰ م. خودش بتوسّط گریگر (۲) که رسول مشهور ارمنستان و معروف به «نور بخش» بود مسیحیّت را قبول کرد و اوّلین پادشاهی است که بمسیح ایمان آورد. ظاهراً تیرداد چندان فهم و معرفتی از حقیقت مسیحیّت نداشت، زیرا بمحض اینکه مسیحی شد تمام اهالی ارمنستان را با زور شمشیر بقبول این مذهب مجبور نمود و این اوّلین دفعه‌ای بود که برای انتشار مسیحیّت شمشیر برداشته شد. بسیاری از ارامنه با کمال جرأت و دلیری برای حفظ بتکده‌ها و تصویرهای خود بر علیه شاه جنگ نمودند، ولی بالاخره تیرداد غالب آمد و ارمنستان رسماً مملکت مسیحی شد و گریگر اسقف اعظم ارمنستان گردید. بعد از چندی کتاب مقدّس هم بزبان ارمنی ترجمه شد و ارامنه در مسیحیّت بسیار غیور گردیدند. تا کنون بالغ بر ۱۶۰۰ سال است که ارامنه از زردشتیان و اعراب و عثمانیها جفا و تعدّی دیده‌اند، ولی با کمال استقامت در ایمان خود استوار مانده و از نجات دهندهٔ خود دست بر نداشته‌اند.

(۱) Tirdates (۲) Gregory the Illuminator

۴ — سلطنت شاپور دوّم (۳۰۹—۳۷۹ م.)

بعد از انقضای سلطنت شاپور اوّل شش پادشاه پی در پی بر سریر پادشاهی نشستند و روی هم ۳۸ سال سلطنت نمودند. راجع به پیشرفت مسیحیّت در اینزمان چندان خبری در دست نیست. در ۳۰۹ م. شاپور دوّم که یکی از مشهورترین پادشاهان ساسانی است بسلطنت رسید و مدّت هفتاد سال پادشاهی نمود. وقایع مهمّ کلیسای ایران در این مدّت در تاریخ مذکور است.

الف — کار پاپا

مسیحیّت در مدائن (۱) پایتخت ایران کمتر از سایر نقاط منتشر شد. کلیسای مدائن خیلی کوچک بود و اسقف مخصوصی نداشت، امّا در ۲۸۰ م. شخصی بنام پاپا بسمت اسقفی کلیسای آنجا تعیین گردید که استعداد بی نظیری داشت و در مدّت اسقفی خود که پنجاه سال طول کشید تمام دقّت و توجّه خود را صرف پیشرفت کلیسای پایتخت نمود. در اینوقت در امپراطوری روم اسقفان روم و انطاکیه و اسکندریّه بر تمامی کلیساهای اطراف خود برتری یافته بودند. پاپا تصوّر میکرد اسقف مدائن هم باید رئیس کلّ کلیساهای ایران شود. بعلاوه چون لازم بود که نماینده‌ای از طرف مسیحیان ایرانی در حضور پادشاه حاضر شود، پاپا خیال نمود که حق این نمایندگی منحصر بوی میباشد.

خود پسندی پاپا در بعضی مسیحیان تولید عداوت نمود و اسقفان دیگر مایل نبودند که پاپا خود را بر دیگران مقدّم بدارد. پس با هم متّحد شدند تا ویرا بر زمین زنند. بدین مقصود اوّلین

(۱) Ctesiphon

شورای مسیحی که از آن اطّلاع داریم در ۳۱۵ م. در مدائن منعقد گردید. در همین شوری پاپا را استنطاق نموده محکوم ساختند و از درجهٔ اسقفی ساقط گردانیدند. ولی پاپا تصمیم شوری را قبول ننموده قضیّه را به بعضی از اسقفان امپراطوری روم که در مجاورت او بودند، رجوع نمود. اسقفان مذکور از او طرفداری نموده او را مستحق مقام اسقفی شمردند. از این زمان ببعد اسقف مدائن که موسوم به کاتولیکوس (جاثلیق) (۱) بود، رأس کلّ کلیسای ایران گردید.

ب — جفای مسیحیان

چنانکه در فوق اشاره شد، پادشاهان ساسانی از سال ۲۲۵ م. دشمنی را با مسیحیّت آغاز نهادند و برای نابود ساختن آن زحمت میکشیدند، ولی تا زمان سلطنت شاپور دوّم چند نفری بیش در راه ایمان شهید نشدند. در اوایل سلطنت شاپور اتّفاقی افتاد که موقعیّت مسیحیان را کاملاً تغیر داد. در سال ۳۱۲ م. قسطنطین امپراطور روم مسیحی شد و مسیحیّت را دین رسمی امپراطوری خود گردانید و مقام اسقفان امپراطوری خود را خیلی بلند نمود، بطوریکه هرگاه بجنگ میرفت کشیشان مسیحی را با خود میبرد تا برای ظفر یافتنش دعا نمایند. شاهنشاه ایران که همیشه روم را دشمن طبیعی خود میدانست بمحض اینکه قسطنطین مسیحی شد، مسیحیّت را نیز دشمن سلطنت خود دانست و مسیحیان ایرانی را که پشت بدین زردشت نموده و مردود عموم ایرانیان بودند دوستان مخفی امپراطور روم و یاغیان بضدّ خود تصوّر کرد. این تصوّرات

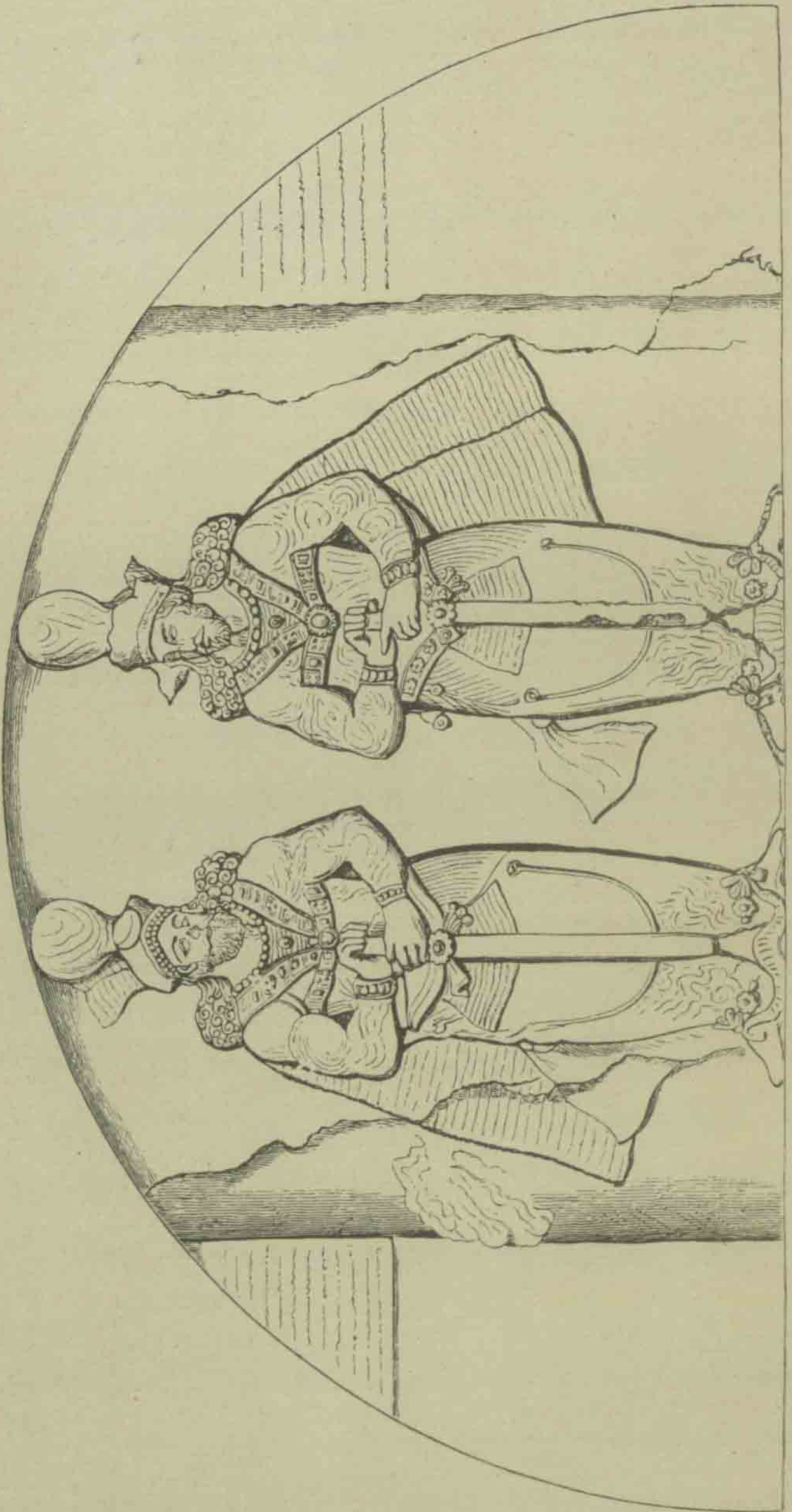
(۱) Catholicos لفظ کاتولیکوس بمعنی عمومی است و اعراب این کلمه را جاثلیق گفتند.

پادشاه هم کاملاً بی مأخذ نبود، زیرا مسیحیان ایرانی که در تحت جفا بودند، با اشتیاق به آزادی مسیحیان روم توجّه نموده میل داشتند آنها هم مانند همکیشان خود در روم آزاد باشند. بدینقسم از سلطنت جابرانهٔ شاپور متنفّر شده آرزو میکردند که قسطنطین ایشانرا در تحت حمایت خود بیاورد. بنا بر این مسیحیان در جنگ با رومیان شرکت نموده و شکست شاپور را از روم پیشگوئی میکردند. ولی از قرار معلوم هیچگاه بضدّ پادشاه شورش ننمودند و دشمنانش را نیز یاوری نکردند.

فوری بعد از وفات قسطنطین در سال ۳۳۸ م. جنگی که سالیان دراز انتظار آن میرفت، بین روم و ایران شروع شد. شاپور لشگر به بین‌النّهرین کشید و بر قوای رومیان حمله نمود. ولی بسهولت نتوانست غالب آید. بیست و پنجسال جنگ ادامه داشت و آخرالامر شاپور مظفّر گردید و در سال ۳۶۳ م. با امپراطور روم صلح نمود. دولت روم پنج ایالت بین‌النّهرین و شهر عمدهٔ نصیبین (۱) را که مدّت دویست سال مالک بود بایران واگذار نمود. در اثر این ظفر قدرت ایران در قسمت غربی آسیا بدرجات بیشتر از روم گردید.

حالا ببینیم اثرات این جنگ وخیم بر کلیسا چه بود. چیزی از ابتدای جنگ نگذشت که از طرف شاپور به شمعون کاتولیکوس حکم شد تا از تمامی نصرانیهای ایرانی که هم مسلک قسطنطین هستند مالیات مضاعف برای پرداخت مخارج جنگ دریافت دارد. شمعون اظهار داشت که جمع کردن مالیات کار او نیست و گذشته از این مسیحیان فقیر و بیچیزند و استطاعت پرداخت چنین مالیاتی را ندارند. از استماع این خبر شاپور غضبناک گردید و دندانهایش

(۱) Nisibis



نقش شاپور دوم و شاپور سوم در نزدیکی کرمانشاه

را برهم فشرده دستهای خویش را بهم زد و گفت: «شمعون شاگردان خود را شورانیده و مردمان خویش را بضدّ مملکت من یاغی گردانیده و آنها را غلامان قیصر که هم مسلک ایشانست نموده است. ملاحظه کنید چطور سر از اطاعت فرمانهای من پیچیده است!» بنا بر این پادشاه حکمی صادر نمود که شمعون توقیف شود و نمازخانه‌ها منهدم گردد و مسیحیان ایران تماماً در تحت جفا واقع شوند. بدینطور دورهٔ جفای هولناکی پیش آمد و تا مرگ شاپور که بعد از چهل سال بوقوع پیوست، ادامه داشت.

اجرای فرمان پادشاه بعهدهٔ رؤسای دولتی و مغان بود. زردشتیان هم مغان را در اجرای فرمان شاه کمک مینمودند. مغان راجع بمسیحیان چنین میگفتند: «مسیحیان تعلیم مقدّس ما را خراب نموده مردمرا تعلیم میدهند که یک خدا را عبادت نمایند و بخورشید و آتش احترامی نگذارند؛ ایشان را تعلیم میدهند که بوسیلهٔ استحمام آب را نجس سازند و از عروسی و تولید اولاد دوری جویند و شرکت در جنگ‌های شاهنشاه را ردّ نمایند؛ در بارهٔ قتل و خوردن گوشت حیوانات تأمّل نمیکنند؛ میّت‌های خود را در خاک دفن مینمایند و پیدایش مار و جمیع خزندگان را بخدای نیکوئی منسوب میدارند؛ و خدّام پادشاه را تحقیر نموده جادوگری را تعلیم میدهند». یهودیان هم در جستجوی مسیحیان بودند و میخواستند ایشان را تسلیم رؤسای دولتی نمایند و میگفتند: «آیا عیسی نگفت که اگر بقدر دانهٔ خردلی ایمان داشته باشید کوهها را میتوانید نقل کنید؟ پس چرا دعا نمیکنید تا این جفاها خاتمه پذیرد؟» رؤسای دولتی در مواقع استنطاق مسیحیان را حتّی‌القوّه بانکار مجبور میساختند، ولی معمولاً موفّق نمیشدند، زیرا منکرین ایمان بیش از چند نفری نبودند. امّا اقرار کنندگان

یا سنگسار میشدند، یا طعمهٔ شمشیر میگشتند، یا بتدریج پاره پاره میشدند و یا بطرق هولناک دیگری معذب گردیده بقتل میرسیدند. دلیری مسیحیان در این موارد باعث ایمان آوردن بعضی از تماشاچیان میگردید. اسامی ۱۶۰۰۰ نفر که در اینوقت جان خود را در راه مسیح دادند، ثبت گردیده و علاوه بر این اشخاص یقیناً عدهٔ بسیاری هم که اسامی آنها فقط در آسمان مکتوب است در همین زمان جان خود را در راه مسیح داده‌اند. گرچه عدهٔ مسیحیان ایرانی بسیار بود، باز بهیچوجه در تاریخ نمیخوانیم که برای دفاع خود شمشیر کشیده باشند.

ج — شهید شدن شمعون کاتولیکوس (۳۳۹ م.)

چنانکه ذکر شد شاپور فرمان داد تا شمعون کاتولیکوس گرفتار شود. پس شمعون را در مدائن توقیف نمودند و با نظامیان مجبوراً به شوش (شوشتر حالیه) که محلّ سکونت شاپور بود فرستادند. چون شمعون بحضور پادشاه رسید برای تکریم وی بخاک نیفتاد. شاپور غضبناک گردید و فریاد بر آورده گفت: «این نسبتهائیکه بتو میدهند عین حقیقت است چونکه در حضور من بخاک نمی‌افتی، گرچه سابق چنین مینمودی». شمعون جواب داد: «این اوّلین دفعه‌ایست که چون اسیر در حضور تو آورده میشوم و سابق بر این هرگز برای انکار خدا خوانده نشده‌ام.» مغانی که حاضر بودند بشاپور گفتند: «ای پادشاه، کیست که نمیداند وی بضدّ تو فتنه میانگیزد، در حالیکه از دادن مالیات امتناع میورزد؟» شاپور بشمعون گفت: «اگر خورشید را عبادت نمائی کشته نخواهی شد». شمعون در جواب گفت: «من تو را

عبادت نمیکنم، پس چگونه خورشیدیرا که عقل و فهم ندارد و بعظمت تو نمیرسد، عبادت کنم؟» باز شاپور بوی گفت: «برو، خورشید را که بوسیلهٔ آن همه چیز زندگی میکند، عبادت نما. روا نیست که فقط برای لجاجت در عقیدهٔ خودت باعث مرگ بسیاری شوی». شمعون جواب داد: «مرگ برای آنها و برای من برکتی خواهد بود؛ ترسان نیستم. خدا تاج حیات را نصیب ما خواهد فرمود». شاپور در جواب گفت: «اگر آفتاب را عبادت ننمائی، همین فردا ترا بقتل خواهم رسانید». پس از آن شمعون اسیر را بیرون فرستاد تا برای تغییر فکر خود مجال یابد.

وقتیکه شمعون از قصر بیرون میرفت یکی از خواجه‌گان را که گشتاهازاد نامداشت و للهٔ زمان کودکی پادشاه و یکی از منکرین ایمان بود، ملاقات کرد. این خواجه شمعون را با کمال وقار سلام نمود ولی شمعون صورت خود را برگردانیده هیچ نگفت. این بی اعتنائی بقدری خواجه را متأثر ساخت که فی‌الفور البسهٔ قیمتی خود را بیرون کرد و پلاس در بر نمود. پادشاه سبب این عمل را از خواجه سؤال نمود و خواجه اظهار داشت که بمسیحیّت برگشته و از برای کشته شدن حاضر است. پادشاه چون این سخن بشنید متغیّر گردید و برای ترساندن سایرین فوری حکم اعدام ویرا صادر نمود و این فرمان فی‌الحال اجرا شد.

روز بعد که جمعه و روز صلیب شدن مسیح بود، بار دیگر پادشاه شمعون را احضار نموده بوی چنین گفت: «فقط یکدفعه خورشید را عبادت نما و دیگر تو را لازم نخواهد شد که چنین کنی». شمعون سالخورده در جواب گفت: «نمیتوانم بدشمنان خود فرصت بدهم که بگویند در دقیقهٔ آخر ایمانش ضعیف شد و عبادت بت را بر خدای واحد حقیقی ترجیح داد». آنگاه پادشاه

نظر بدوستی سابق که با شمعون داشت در ترغیب او بانکار اهتمام زیادی نمود و چون سودی نبخشید حکم کرد تا او را مقتول سازند.

در اینوقت قریب پنج اسقف و صد کشیش مسیحی در زندانهای شهر اسیر بودند. پادشاه آنها را احضار نموده بدیشان اعلام داشت که اگر ایمان خود را انکار نمایند آزاد خواهند گردید، ولی چون اعتراف نیکو کردند پادشاه فرمان داد تا تمام ایشان در حضور شمعون بقتل رسند. شاپور گمان میکرد که مشاهدهٔ عذاب و زحمات این اشخاص شمعون را بترس میاندازد و در نتیجه ایمان خود را انکار میکند. ولی بجای اظهار ترس، شمعون با شجاعت و دلیری غریبی ایشانرا موعظه و نصیحت نمود که تا دقیقهٔ آخر استوار بمانند.

چون موقع کشتن همهٔ ایشان در رسید یکی از کشیشان بنظر هراسان آمد. صاحبمنصبی بنام پوسائیک (۱) از میان نظامیان فریاد بر آورده ویرا گفت: «ترس را تماماً از خود دور نما؛ برای اندک زمانی چشمانت را ببند تا روشنائی مسیح بر تو درخشد». شاپور از این مداخله بر آشفت و پوسائیک را امر کرد تا در پی کار خود برود. پوسائیک گفت: «من مسیحی هستم و از خدای ایشان میترسم و بهمین جهت بر مرگ مبارک ایشان غبطه میخورم». شاپور بر خشمش افزون گردیده فرمان داد در همانجا زبانش را از پشت گردنش بیرون آورده بقتلش رساند. پس از قتل همه شمعون کاتولیکوس را نیز شهید نمود.

(۱) Pusaik

د — شهدای دیگر

استقامت مسیحیان شاپور را بسیار خشمگین ساخت و حکمی برای جفای عموم مسیحیان امپراطوری خود صادر نمود. ده روز مسیحیان قتل عام میشدند و مردان و زنان و اطفال بسیار شربت مرگ را چشیدند. خواهر شمعون کاتولیکوس هم که تاربو (۱) نامداشت در جزو این اشخاص بود. بعد از چندی میلز (۲) اسقف شهر شوش با دو کشیش دیگر نزدیک ری بتوسّط حاکم آن ولایت بقتل رسیدند. در سال ۳۴۲ م. شاهدوست (۳) کاتولیکوس که جانشین شمعون بود با ۱۲۸ کشیش بعد از پنج ماه حبس متواتر بقتل رسیدند. بعد از او باربعشمین (۴) بدین مقام رسید. وی نیز در سال ۳۴۵ م. گرفتار گردیده بشوش برده شد و بعد از یازده ماه محبوسی در آنجا بقتل رسید. در همان سال صد و بیست کشیش دیگر نیز مقتول گردیدند. در نتیجهٔ این جفا تا بیست سال دیگر کسی برای اشغال مقام کاتولیکوس انتخاب نشد. این جفا در تمام قسمتهای ایران و مخصوصاً در ولایاتی که مجاور امپراطوری روم بود بشدّت ادامه داشت.

در سال ۳۶۰ م. شاپور یکی از شهرهای بین‌النّهرین را از رومیان گرفت و نه هزار اسیر از آنجا بخوزستان آورد. در میان اسرا عدّهٔ زیادی مسیحی با اسقف و کشیشان خود بودند. شاپور فرمان داد که سیصد نفر از بزرگان این مسیحیان را بدشت حاصلخیزی ببرند و در آنجا از طرف پادشاه بآنها اعلام گردید که چنانچه مسیح را انکار کنند و مذهب پادشاه را قبول نمایند، زمین مذکور برای سکونت بدیشان بخشیده خواهد شد و اگر

(۱) Tarbo (۲) Miles (۳) Shahdost (۴) Bar-Bashmin

در ایمان استوار بمانند محکوم گردیده مقتول خواهند شد. اسقف بهمه موعظه نمود تا در ایمان ثابت بمانند. دویست و هفتاد و پنج نفر اعتراف نیکو کرده اعدام گردیدند، ولی بیست و پنجنفر دیگر منکر شده زنده ماندند. بسیاری از این قبیل دسته‌جات اسرای مسیحی بامر شاپور بنواحی شرقی ایران فرستاده شدند. بعدها این اشخاص در انتشار مسیحیّت در این نقاط کمک بزرگی نمودند.

بالاخره در سنهٔ ۳۷۹ م. شاپور وفات نمود و با مرگ وی جفای هولناک مسیحیان بانتها رسید. کلیسای ایران تا بأبد مفتخر است که با کمال صبر این آزمایش آتشین را متحمّل گردید و خداوند خود را انکار ننمود و در صدد انتقام نیز بر نیامد. حتّی اوقاتیکه جفا نهایت سختی را داشت کلیسا پیشرفت مینمود و از بت پرستان و زردشتیان همواره ایمان میاوردند.

۵ — دورهٔ آزادی (۳۷۹—۴۲۰ م.)

سلاطینی که بعد از شاپور بسلطنت رسیدند، اغلب بیکفایت و ضعیف بودند و هر یک مختصر زمانی سلطنت نمودند. سلاطین مذکور جنگ با روم را نیز تجدید نمودند و قریب چهل سال روابط دوستانه بین پادشاهان ایران و امپراطوران روم بر قرار بود. مسیحیان در زمان این سلاطین نسبت بسابق آزادتر بودند و گرچه کلیسای ایران هنوز از طرف دولت برسمیّت شناخته نمیشد، باز تا حدّی ایمن گردید و فرصت یافت تا بعد از این سالیان جفا تشکیلات خود را مرتّب گرداند.

در ۳۹۹ م. یزدگرد اوّل بر سریر سلطنت نشست. وی در اوایل سلطنت خود نسبت بمسیحیان رؤف و مهربان بود و بعضی

امیدوار بودند که خودش هم تعمید یافته مسیحی شود، امّا روح مسیح در وی نبود و مغانی را که دشمنان مخصوص مسیحیّت بودند بطور هولناکی جفا رساند و زردشتیان را از خود متنفّر ساخت. اسقفی ماروتا (۱) نام اغلب بسمت ایلچیگری از طرف امپراطور روم به ایران فرستاده میشد. اینشخص علاوه بر مقام روحانی طبیب هم بود و یزدگرد را از مرضی شفا داد و او را فوق‌العاده از خود ممنون ساخت. ماروتا فرصت را غنیمت شمرده بذل دو التفات را از پادشاه برای مسیحیان استدعا کرد: یکی اینکه فرمان آزادی کلیسای ایران اعلام گردد و دیگر آنکه اجازهٔ تشکیل شورائی برای تنظیم امور کلیسائی داده شود و هر دو اجابت گردید.

الف — فرمان آزادی (۴۰۹ م.)

در ۴۰۹ م. فرمانی برای آزادی عموم مسیحیان ایرانی صادر گردید. مطابق این فرمان مسیحیان اجازهٔ بنای نمازخانه‌هائیرا که سابقاً در موقع جفا منهدم شده بود، یافتند و توانستند بدون ترس خدا را عبادت نمایند. مسیحیانی که در بند بودند آزاد گردیدند و اسقفان اجازه یافتند که بدون واهمه بین کلیساهای ناحیهٔ خود سفر کنند. بنا بر این پس از سیصد سال برای اوّلین دفعه کلیسای ایران برسمیّت شناخته گردید، ولی باز اجازهٔ بشارت و ساختن نمازخانه‌های جدیدی نیافتند. باری مسیحیان ایرانی از صدور این فرمان شاد گردیده گمان کردند که این فرمان بآنها همان اختیاراتی را میدهد که فرمان میلان بکمک قسطنطین (۳۱۳ م.) برای مسیحیان امپراطوری روم نموده بود.

(۱) Marutha

ب — شورای مدائن (۴۱۰ م.)

پس از سالیان متمادی جفا تشکیلات جدیدی برای کلیسای ایران لازم بود. ماروتا پیشنهاد کرد که شورائی از اسقفان ایران تشکیل گردد تا همان نتایجی که شورای نیقیّه در امپراطوری روم داشت این شوری نیز برای کلیسای ایران داشته باشد. شاه بانعقاد این شوری اجازه داد و بوسیلهٔ قاصدان سریع خود به حکّام فرمان داد تا تمامی اسقفان را بفوریّت بمدائن اعزام دارند. اسقفانی که حاضر شدند اغلب از ولایات نزدیک بین‌النّهرین بودند و در ۴۱۰ م. این شوری در مدائن تشکیل یافت. نظر باینکه قوانین مصوّبهٔ شورای نیقیّه هنوز در کلیساهای ایران معمول نشده بود، این شوری لازم دانست که اوّل بتصویب آن بپردازد. پس از ختم این قضیّه دو نفر از درباریان از جانب اعلیحضرت پیش آمده فرمانی را که در سال قبل برای آزادی مسیحیان صادر شده بود تصدیق نمودند و اعلام داشتند که پادشاه اسحق اسقف مدائن را بریاست کلّ مسیحیان ایران مقرّر گردانیده و حاضر است که مصوّبات این شوری را با قوّهٔ سیاسی اجرا نماید. پس اسقفان بعضی قوانین برای ادارهٔ کلیسا ترتیب دادند که عمدهٔ آنها از قرار ذیل است: برای هر شهری یک اسقف کافیست و برای تعین هر اسقفی اقلاً دستگذاری سه اسقف لازم است. عموم مسیحیان ایران موظّفند که اعیاد مهمّه را از قبیل عید میلاد و عید قیام در مواقع معیّنی با هم نگاهدارند، و غیره. پادشاه مصوّبات شوری را قبول نمود و نسبت بمسیحیان خیلی اظهار التفات کرد. مسیحیان از التفاتهای شاه بی اندازه مسرور گردیدند و در روز عید قیام که آخرین روز شوری بود جشن بزرگی که در شعف و سرور نظیر آن تا بحال بین

مسیحیان ایرانی دیده نشده است ، گرفتند. ولی مسیحیان نفهمیدند که تعیین رئیس کلیسا از طرف پادشاه خطرات زیادی دارد و برای کلیسا بهتر است که در زیر شکنجه و عذاب بماند تا اینکه امورش بتوسّط پادشاه غیر مسیحی اداره گردد. اندک زمانی کلیسا در سلامتی و آزادی پیشرفت مینمود و چون جفائی در میان نبود بسیاری داخل کلیسا شدند. ولی این آسودگی چند سالی بیش طول نکشید ، چنانکه بعد خواهیم دید.

٦ — کلیسا در ابتدای قرن پنجم

در اینجا قدری توقّف نموده مختصراً حالت کلیسا را بیان مینمائیم. اوّلین چیزی که قابل توجّه میباشد بسط و انتشار مسیحیّت است در اینزمان.

الف — انتشار مسیحیّت

در تاریخ میخوانیم که در سال ٤١٠ م. قریب چهل ناحیهٔ اسقفی در ایران وجود داشته است. هر یک از این نواحی مرکز بسیاری از مسیحیان بوده است ، زیرا در آنزمان مرسوم نبود که در نقاطی که فقط عدّهٔ قلیلی مسیحی هستند ، اسقف مخصوصی برود. در ٤٢٤ م. شمارهٔ نواحی اسقفی به ٦٦ رسید. مسیحیّت اوّل در بین‌النّهرین ظهور نمود و بدینجهت در آنجا قدرتش بیشتر بود ، ولی متدرّجاً در فلات ایران نیز انتشار یافت. در ٤٢٤ م. در شهرهای ری ، اصفهان ، سیستان ، نیشاپور ، مرو و هرات هر یک اسقفی سکونت داشت. در بعضی کتب میخوانیم که ادرق (۱) «اسقف چادرهای کردها» بوده است. از اینرو معلوم میشود که بسیاری

(۱) Adraq

از کردها نیز ایمان آورده بودند. پایداری کلیسا بعد از جفای هولناک شاپور و از میان رفتن بسیاری از مسیحیان شریف نشان میدهد که دین مسیح کاملاً در ایران آنزمان ریشه دوانده بود. نمیدانیم عدّهٔ مسیحیان ایرانی در اینزمان چقدر بوده ، ولی شکّی نیست که مسیحیان در قسمتهای مختلفهٔ امپراطوری ایران فراوان بوده‌اند.

ابتدا انجیل بزبان سریانی که زبان ادسّا و آربل باشد در ایران موعظه میگردید. بعدها هم گرچه بسیاری از ساکنین بین‌النّهرین و ایران پهلوی زبان بودند ، همین زبان رسماً در کلیساهای ایران معمول گردید. ولی کتب و سرودهای بسیاری برای مسیحیان ایران بزبان پهلوی نوشته شد. احتمال میرود که کتاب مقدّس هرگز بزبان پهلوی ترجمه نشده و ترجمهٔ سریانی آن در همه جا استعمال میگردیده است.

ب — زهد

کلیساهای سریانی زبان زمان اوّل تمایل غریبی بزهد داشتند. زندگانی انفرادی از عروسی کردن مقدّس‌تر شمرده میشد و مردان و زنان بسیاری چون مسیحی میگشتند تارک دنیا میشدند و عمر خود را صرف دعا و روزه مینمودند. این اشخاص در کمال فقر بعضی اوقات تنها و بعضی اوقات دسته دسته زیست مینمودند و اوقات خود را بتحصیل و کار میگذرانیدند و مشتاق تواضع ، صبر ، سلامتی و محبّت بودند. مردان «پسران سلامتی» و زنان «دختران سلامتی» نامیده میشدند. فقط این اشخاص مسیحیان کامل تصوّر شده و احتمال میرود که ابتدا غیر از آنها کسی تعمید نمی‌یافت ، ولی بعدها این رسم تغییر کرد و بتمام ایمان آورندگان و فرزندان

ایشان تعمید داده میشد. بعضی از این «پسران و دختران سلامتی» در وعظ انجیل خیلی جدّی بودند و بسیاری از ایشان جان خود را در راه مسیح تسلیم مینمودند.

ج — عقاید

تعالیم مسیحیان ایرانی از روی تعالیم کتاب مقدّس بوده و از اینرو چندان تفاوتی با اعتقادات مسیحیان امپراطوری روم نداشته است. ولی کلیسای ایران بسرعت کلیسای مغرب زمین یکرشته عقاید برای خود تدوین ننمود. مسیحیان ایرانی در مباحثهٔ آریان که آنقدر کلیساهای مغرب را مشوّش ساخت شرکت نداشتند و احتمال میرود که راجع بشورای نیقیّه هم تا چند سال بعد از انعقاد آن چندان خبری نداشته‌اند. ولی شورای مدائن اعتقادنامهٔ نیقیّه را قبول نمود (۴۱۰ م.). ذیلاً اعتقادنامهٔ جالب توجّهی که پیش از انعقاد شورای مدائن در ایران مرسوم بوده و امروزه در دست داریم مینویسیم: «وی (یعنی مسیحی) بایستی معتقد باشد بخدا، یعنی خداوند همه که آسمان و زمین و دریا و هرچه که در آنهاست بساخت. او انسانرا بصورت خود آفرید، شریعت را بموسی داد، روح خود را در پیغمبران فرستاد و بعد مسیح خود را بدنیا فرستاد. مسیحی باید بقیامت مردگان و به سرّ تعمید معتقد باشد. اینست ایمان کلیسای خدا».

د — مباحثه با یهودیان و زردشتیان

مخالفین عمدهٔ مسیحیان یهودیان و زردشتیان بودند. عدّهٔ زیادی از یهودیان در ایران سکنی داشتند و ظاهراً ضدّیتشان با مسیحیان از یهودیان مغرب زمین بمراتب بیشتر بود. مسیحیان در

مباحثات خود با یهود اظهار میداشتند که آنها قوم منتخب خدا هستند نه یهود و نیز ثابت میکردند که احکام عهد عتیق برای دین حقیقی یعنی مسیحیّت بیش از علامات چیزی نبود و تماماً باطل شده است. برای اثبات مدّعای خود از عهد عتیق هم نقل قول میکردند.

طریق مباحثهٔ مسیحیان با زردشتیان از قرار ذیل بود:

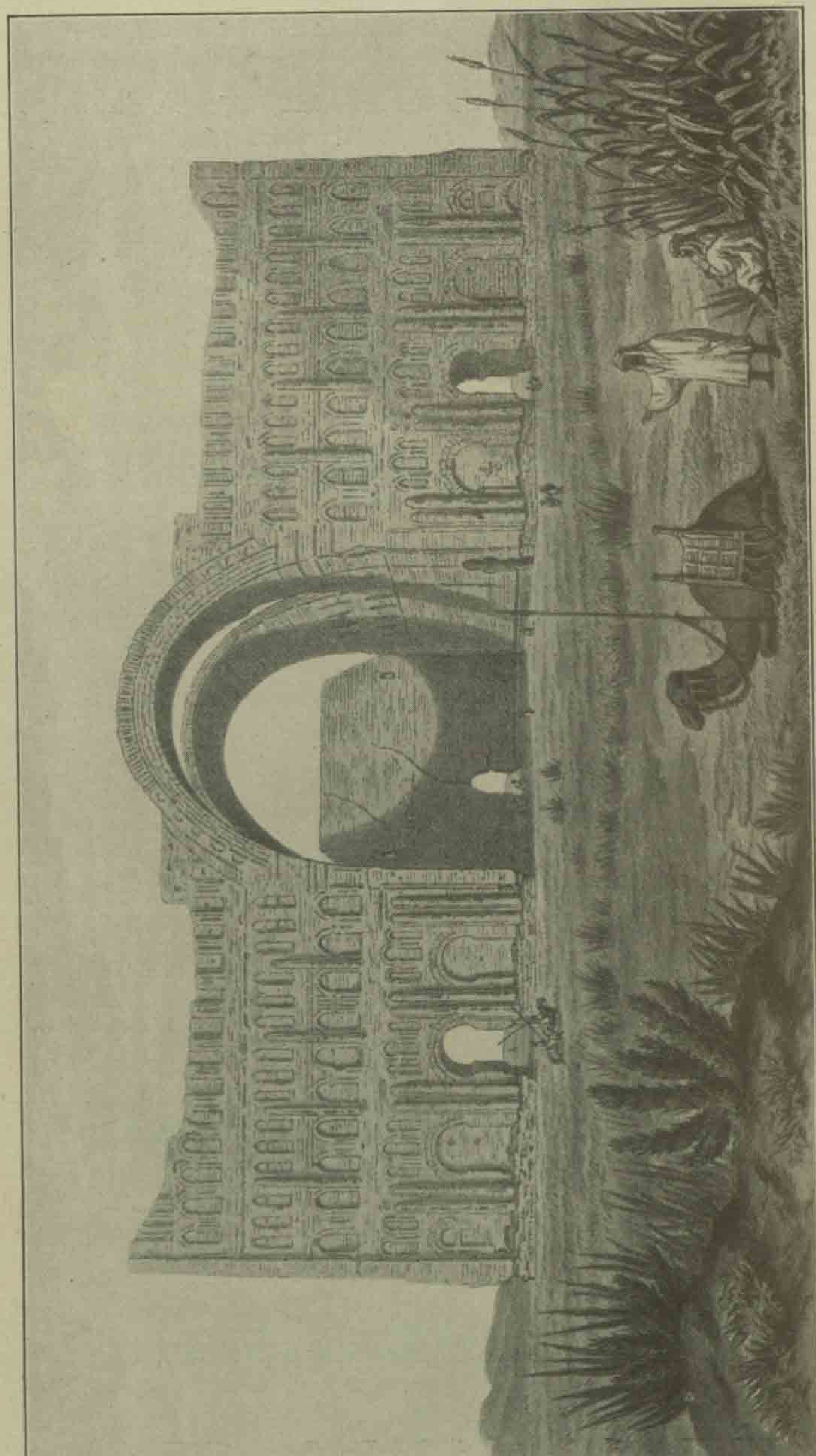
مسیحی: «پس چطور است تو که مخلوق ذیحیاتی هستی مخلوقات غیر ذیحیات را میپرستی؟»

زردشتی: «امّا خورشید زنده است، و بهمه زندگی میبخشد. آتش هم زنده است چونکه هرچه وجود دارد میسوزاند».

مسیحی: «خیر، آتش زنده نیست زیرا باران مختصری از برای خاموش کردن آن کافیست؛ خورشید هم زنده نیست زیرا در شب غائب میشود. امّا ما مخلوقات را عبادت نمیکنیم، بلکه خدائیرا پرستش مینمائیم که خورشید و آتش و زمین و دریا و هرچه در آسمانهاست، آفریده است».

زردشتی: «ولی شما شخص مرده‌ای را که بر روی صلیب جان داد، عبادت میکنید؛ شما میگوئید که همین شخص مصلوب شده خداست».

آنوقت مسیحی شروع نموده اسرار تجسّم خدا و مغفرت و شفاعت گناهان را بیان مینماید و سعی میکند تا طرف مقابل را بمسیح معتقد گرداند. اگر چه هر زردشتی که مسیحیّت را قبول مینمود، خود را با خطر جانی مواجه میساخت، باز بعضی از مسیحیان متنفّذ ایرانی از زردشتیان بودند.



طاق کسری در مدائن

فصل شانزدهم

کلیسای ایران در قرن پنجم

(۱) جفای یزدگرد (٤٢٠ م.)
(۲) جفای بهرام پنجم (٤٢٠—٤٢٢ م.)
(۳) شورای دادیشوع (٤٢٤ م.)
(٤) جفای کرکوک (٤٤٦ م.)
(٥) جنگ مذهبی ارمنستان (٤٥٠—٤٨٦ م.)
(٦) نسطوری شدن کلیسای ایران (قریب ٤٨٤ م.)
(۷) پیشرفت کار بشارت

۱ — جفای یزدگرد (٤٢٠ م.)

نظر به جسارت خود مسیحیان مساعدتهای یزدگرد بزودی خاتمه یافت. کشیشی هاشو (۱) نام از شهر هرمزد اردشیر در خوزستان یکی از آتشکده‌های بزرگ زردشتیان را که نزدیک کلیسائی بود منهدم ساخت. این حرکت زردشتیان را بغضب آورد و مرافعهٔ خود را بشاه رجوع نمودند. یزدگرد هاشو و ابدای اسقف را با چند کشیش دیگر که مسئول این اهانت بمذهب مملکتی بودند احضار کرده و با کمال سختی ایشانرا سرزنش نمود. ابدای اسقف اظهار داشت که او تقصیری نداشته است، ولی هاشو با کمال شدّت پرستش آتش را مردود شمرد و با شجاعت اقرار بخراب کردن آتشکده نمود. پس یزدگرد به ابدا امر نمود تا آتشکده را دوباره بنا نماید و او را تهدید کرد که در صورت

(۱) Hashu

تخلّف، تمام مسیحیان را جفا و آزار خواهد رساند. ابدا فرمان پادشاه را اطاعت ننمود و فوری بقتل رسید.

شخصی بنام نرسس (۱) که از اهل ری بود تقریباً در همین زمان شهید گردید. نرسس رفیقی داشت شاپور نام که کشیش بود. این کشیش یکی از بزرگان زردشتی را که ادارپروا (۲) نامداشت، بمسیحیّت ارشاد نمود. ادارپروا هم شاپور کشیش را با خود بشهر خویش برد و قبالهٔ زمینی را بوی بخشید و اجازه داد تا نمازخانه‌ای در آنجا بنا نماید. یکی از مؤبدان زردشتی این قضیّه را مستمسک قرار داده به شاه شکایت نمود که اشراف زردشتی دین خود را ترک گفته بمسیح ایمان میاورند. یزدگرد بوی اجازه داد که حتّی‌القوّه این اشراف را بمذهب مملکتی بر گرداند. مؤبد مذکور هم ادارپروا را دوباره بدین زردشتی آورد. بنا بر این ادارپروا بشاپور کشیش امر نمود که قبالهٔ نمازخانه را بوی پس بدهد. شاپور پس از مشورت با دوست خود نرسس از دادن قباله امتناع ورزید و آنرا با خود برداشته از شهر بیرون رفت. پس از رفتن وی مؤبد نمازخانه را به آتشکده مبدّل ساخت. نرسس که از این قضیّه بی اطّلاع بود، روزی وارد نمازخانه گردید و چون صورت واقعه بدید، آتش را خاموش نمود و اطاق را تمیز کرده آنرا دوباره نمازخانه نمود و در آن عبادت کرد. چون مؤبد این اهانت بدید آتش خشمش مشتعل گردید و هیجانی در مردم تولید نموده سبب شد که نرسس را زنجیر کرده بمدائن فرستند. در آنجا نرسس در محضر رئیس مغان حاضر گردید و فرمان یافت تا دوباره آتشکده را در جای نماز-خانه بنا نماید. نرسس از انجام اینکار امتناع ورزید، پس مدّت نه

(۱) Narses (۲) Adarparwa

ماه محبوس گردید. بالاخره او را بحضور پادشاه بردند و شاه نیز فرمان داد تا آتش مقدّس را مشتعل سازد. باز نرسس اطاعت ننمود و محکوم بقتل شد. در حین اعدامش بسیاری از مسیحیان حاضر بودند.

یزدگرد که ابتدا کمال دوستی را با مسیحیان داشت، بدینطور کم کم با ایشان ضدّیت نمود. احتمال میرود که چون مغان مسیحی شدن اشراف زردشتی را دیدند، بر آشفته و پادشاه را مجبور بضدّیت با مسیحیان نمودند. اگر عمر یزدگرد وفا مینمود، شاید برای جفای عموم مسیحیان فرمانی صادر میکرد، امّا در سال ۴۲۰ م. در اثر لگد اسبی بمرد. پسرش بهرام گور بتصویب مغان بجای وی بر سریر سلطنت جلوس نمود.

۲ — جفای بهرام پنجم (۴۲۰—۴۲۲ م.)

بهرام بمحض جلوس بر تخت سلطنت مغانرا برای جفای مسیحیان اقتدار تام بخشید. مغان هم نمازخانه‌ها را منهدم کردند و هرکدام از پیروان مسیح را که پیدا مینمودند بقتل میرسانیدند و یا بطرق هولناکی معذب میگردانیدند. مثلاً بعضی را زنده پوست میکندند؛ بعضی را در میان موشهای صحرائی گرسنه میانداختند تا طعمهٔ آنها شوند. زحمات و عذاب مسیحیان بقدری زیاد بود که بسیاری از ایشان اضطراراً از سرحدّ ایران خارج شده بمملکت روم پناه بردند. بهرام فوری تسلیم فراریان را از امپراطور روم خواست ولی امپراطور روم امتناع ورزید. پس فوری جنگ بین دولتین تجدید شد.

یکی از اشخاصیکه در اینزمان جفا دید شخص دولتمند

محترمی بود که هرمزداس (۱) نامداشت. بهرام تمام املاک ویرا تصرّف کرده او را شتربان لشگریان خود نمود. بعد از چندی بهرام ویرا با لباس مندرسی دید که بدنش از آفتاب سوخته و گل آلود است. پس عقب وی فرستاد و قبای کتانی بوی داده گفت: «تا ایندرجه خود سر مباش و حالا دیگر پسر نجّار را ردّ نما». هرمزداس با غیرت تمام قبائی را که شاه بوی داده بود پاره نمود و در جواب شاه گفت: «اگر گمان میکنی که من دین خود را بقبائی میفروشم، پس هدیهٔ خود را با بیدینی خود نگاهدار». چون شاه این حرکت دلیرانه را از وی بدید، امر فرمود تا ویرا برهنه از قصر بیرون راندند. معلوم نیست بالاخره با وی چگونه رفتار شد.

یکی از مسیحیان دیگر که در اینزمان جفا دید شخص محترمی بود بنام یعقوب که از شرفای دربار بود. اینشخص برای خشنود ساختن پادشاه منکر ایمان خود بمسیح گردید، ولی همینکه پس از انکار ایمان بخانه در آمد و مادر و زنش با کمال بیزاری از وی روی گردانیدند، این رفتار او را بخود آورد و پشیمان شده چنین گفت: «اگر مادر و زنم با من چنین رفتار نمایند، پس وقتی بحضور داور بزرگ حاضر شوم، با من چگونه رفتار خواهد کرد!» بنا بر این در حضور پادشاه حاضر شد و دوباره اعتراف بایمان خود نمود. پادشاه بغایت خشمناک شد و او را بجلّادان سپرد تا بدنش را قطعه قطعه نمایند. از اینسبب وی به «یعقوب مقطّع» معروف است.

از شهدای دیگر این قرن شخصی بود که او نیز یعقوب نامداشت و معروف به یعقوب منشی میباشد. یعقوب منشی با پانزده نفر مسیحی دیگر

(۱) Hormizdas

که همه از نوکران شاه بودند محبوس گردید. پادشاه ایشانرا تهدید نمود که اگر منکر ایمان خود نشوند تمام املاک و دارائیشان ضبط خواهد گردید. چون همه اعتراف نیکو کردند پادشاه امر کرد تا تمام زمستان فیلبانی کنند. هنگام بهار که پادشاه به ییلاق میرفت این مسیحیان برای تسطیح راهی که بنا بود شاه از آن عبور کند، فرستاده شدند و تمام تابستان نیز بانجام کارهای سخت مشغول بودند. در پائیز چون شاه بمدائن بر میگشت مهر شاپور (۱) رئیس مغان بوی گفت: «استقامت این اشخاص مسیحیان دیگر را از انکار ایمان باز میدارد.» شاه در جواب گفت: «دیگر بآنها چه بکنم؟ هستی و املاکشان تصرّف شده، خانه‌هایشان مهر و موم گشته و باز متحمّل تمام این عذابها میشوند». مهر شاپور گفت: «مرا فرمان ده تا آنها را بانکار ایمانشان مجبور سازم و اینکار را بدون قتل انجام خواهم داد.» شاه با میل او موافقت نمود و مهر شاپور آنان را لخت و پای برهنه نمود و بعد دستهایشان را به پشتشان بسته فرمان داد که هر شب آنها را بجای ویرانی در کوهستان ببرند و روی پشتشان با دستهای بسته بخوابانند و فقط قدری نان و آب برای سدّ جوع بایشان بدهند.

بعد از آنکه مسیحیان یک هفتهٔ تمام متحمّل این زحمات شدند، مهر شاپور نگاهبان آنها را خوانده از او پرسید: «این نصرانیهای بدبخت کجا هستند؟» نگاهبان جوابداد: «ای آقا، از مرگ دور نیستند». مهر شاپور گفت: «برو، بآنها بگو پادشاه امر میکند که ایشان ارادهٔ وی را بجای آورده خورشید را عبادت نمایند. اگر چنین نکنند میگویم پای ایشان را بطناب بسته بقدری آنها را در سنگلاخهای کوهستان بکشند که گوشتشان از

(۱) Mihrshabur

استخوان جدا شود و بدنهای ایشان بر روی سنگها بماند». نگاهبان پیغام مهر شاپور را بمسیحیان گفت. اغلب ایشان از کثرت زحمت بیهوش افتاده یارای شنیدن نداشتند. درد و رنج بر بقیّه غلبه نمود و تن به انکار در دادند، ولی بعبادت خورشید مبادرت ننمودند. پس آزاد گشته بمدائن فرستاده شدند. در آنجا چون از جراحات خود بهبودی یافتند روزه گرفته و دعا نمودند و برای لغزش خود گریستند.

امّا یعقوب منشی در ایمان خود کاملاً ثابت ماند و چون شنید که بدربار پادشاهی راپرت داده شده که وی نیز با رفقایش ایمان خود را انکار نموده است اندوهناک گردید و پلاس پوشید و خاکستر بر سر خود ریخت و بمدائن رهسپار شد. یکی از نوکرانش ویرا نزد مهر شاپور رئیس مغان برد و مهرشاپور از وی سؤال نمود: «آیا از مسیحیّت روگردان نشده‌ای؟» یعقوب در جواب گفت: «بر نگشتم و قصد برگشتن هم ندارم». بعد از آن یعقوب بپادشاه گفت: «پادشاها، چون پدرت یزدگرد بمسیحیان التفات مینمود امور مملکتش بخوبی میگذشت، ولی بمحض اینکه بجفای مسیحیان پرداخت، تنبیه گردید و بطور هولناکی کشته شد». بهرام از استماع اینسخن بشدّت غضبناک شده فرمان داد تا بدنش را پاره پاره کنند. این فرمان اجرا گردید و مسیحیان بجز سرش که طعمهٔ حیوانات وحشی شده بود تمامی اعضای بدنش را یافته بخاک سپردند.

در ۴۲۲ م. جنگ بین دولتین ایران و روم خاتمه یافت، یعنی روم مظفّر گردید و در عهدنامه قید شد که دولت ایران آزادی عقیده بمسیحیان بدهد و امپراطوری روم زردشتیان را در عقیده آزاد گرداند. بدینطور جفای دولتی بانتها رسید، گرچه

بسیاری از مسیحیان بعد از سال ۴۲۲ م. نیز بقتل رسیدند. در اینزمان آقاق (۱) اسقف شهر آمد (۲) (دیار بکر حالیّه) که متعلّق بروم بود، تمام ظروف طلا و نقرهٔ کلیسای ناحیهٔ اسقفی خود را فروخته و ۷۰۰۰ نفر از اسرای ایرانی را که مسیحی بودند و سر بازان رومی بغلامی میبردند پس خرید. آقاق بعد از خریداری ایشان تمام لوازم سفرشان را تهیّه نمود و آنها را نزد بهرام پادشاهشان فرستاد. بهرام چون اینقسم رفتار محبّت آمیز را از مسیحیان دید و ملاحظه نمود که با دشمنان خود بدینقسم رفتار میکنند، خیلی متأثّر شد و احتمال میرود که سخاوت آقاق برای خاتمهٔ جفای مسیحیان ایرانی از طرف بهرام مساعد بود.

۳ — شورای دادیشوع (۳) (۴۲۴ م.)

در ۴۲۱ م. دادیشوع بمقام کاتولیکوس رسید. در انتخاب وی اختلافات زیادی پیدا شد و بدیهی است که هرگاه زمامداران کلیسا بیش از اندازه اُقتدار داشته باشند، اینقسم اختلافات پیدا میشود. دادیشوع بکمک سموئیل اسقف طوس حائز مقام کاتولیکوس شد. گویند این سموئیل خراسان را از حملهٔ حیاطله حفظ نمود و بدینطور مورد التفات بهرام واقع گردید. بعدها دشمنان دادیشوع او را بدوستی با دولت روم متّهم ساختند و پادشاه فرمان داد تا او را تازیانه زده بزندان افکنند. پس از مصالحه با دولت روم دادیشوع آزاد شد و در دیری عزلت گزید. ولی اسقفان دیگر ویرا مجبور کردند که شورائی تشکیل دهد. بالاخره دادیشوع باین امر راضی شد و سی و شش اسقف در قصبهٔ کوچک

(۱) Acacius (۲) Amida (۳) Dad Ishu

«مارکبتای اعراب» (۱) دور هم جمع شده شوری نمودند. اطّلاع داریم که اسقفان مرو و هرات و اصفهان و عمّان در این شوری حاضر بودند.

در این شوری دو امر مهمّ بتصویب رسید: یکی اینکه کلیسای ایران بهیچوجه در تحت تسلّط کلیسای روم نباشد و دیگر اینکه کاتولیکوس دارای قدرت زیادی شود. سابقاً مسیحیان ایرانی خیلی میلداشتند با کلیسای روم بستگی داشته باشند و بعضی اوقات هم در خواست کمک و راهنمائی مینمودند، ولی در اینزمان فهمیدند که این رابطه اغلب اوقات برای ایشان تولید زحمت مینماید، زیرا هرگاه جنگی بین دولتین ایران و روم شروع میشد، مسیحیان هم که دوست رومیان شمرده میشدند، جفا میدیدند. پس کلیسای ایران تصمیم گرفت که قطع رابطه با کلیسای روم نماید تا دیگر پادشاه ایران مسیحیان را دشمن خود نداند. گرچه در این امر تا اندازه‌ای حق با اسقفان ایرانی بود، باز بهتر بود که کلیسای ایران کاملاً از کلیسای روم جدا نشود زیرا که این جدائی لطمهٔ بزرگی به کلیسای ایران زد و اتّحاد کلیسای جامع را تا اندازه‌ای از بین برد. از جملهٔ اقتداراتی که به کاتولیکوس داده شد این بود که تمامی مسیحیان ایرانی موظّفند ویرا کاملاً اطاعت نمایند و اگر خطائی از وی سر زند کسی حق ندارد بر وی قضاوت نماید، زیرا وی دارای مقام خود مسیح است و مسیح او را برای این مقام معیّن نموده است. معلوم است که در این قسمت از تعلیم حقیقی مسیح دور شدند (متّی ۲۳: ۸—۱۰). از این زمان بعد کاتولیکوس پتریارخ نیز نامیده میشد.

(۱) "Markobta of the Arabs"

٤ — جفای کرکوک (٤٤٦ م.)

از زمان انعقاد شورای سال ٤٢٤ تا ٤٤٦ م. کلیسای ایران در صلح و آرامی بود. یزدگرد دوّم که در اینزمان بسلطنت رسید، ابتدا نسبت بمسیحیان با مهربانی رفتار میکرد، ولی چیزی نگذشت که التفات وی تبدیل به تنفّر گردید و مسیحیان با جفای سختی دست بگریبان شدند. این جفا در کرکوک که شهری است نزدیک موصل از همه جا سخت‌تر بود بطوریکه چند روز پی در پی مسیحیان ایرانی را بر روی تپهٔ پشت شهر میکشتند. یکی از شهدا زنی بود شیرین نام که با دو پسرش با میل خود پیش آمده با کمال دلیری در حضور تهم یزدگرد (١) که برای اینخدمت تعین گردیده بود، بایمان خود اعتراف نمود و او را برای ظلمش توبیخ نمود. فوری سر شیرین و دو فرزندش از تن جدا گردید، ولی بقدری دلیری و جرأت شیرین در تهم یزدگرد تأثیر نمود که در حال نعش وی را با انگشتی لمس کرده خود را مسیحی خواند. شاه از چنین اظهاری از طرف یکی از صاحبمنصبانش متغیّر گردید و برای تغییر تصمیم وی بسیار کوشید و چون موفّق نشد فرمان داد تا تهم یزدگرد را صلیب نمایند. تهم یزدگرد هنوز تعمید هم نیافته بود. بر روی تپه‌ای که مسیحیان شهید شدند نمازخانه‌ای بیادگار این صاحبمنصب جبّار که بعد خود در راه ایمان شهید گردید بنا شده است. امروزه نیز مسیحیان کرکوک سالی یکدفعه در آنجا جمع میشوند و بیادگار پدرانشان که قریب هزار و پانصد سال پیش در راه مسیح جان دادند مجلس عبادتی نگاه میدارند.

یکی از شهدای معروف دیگر اینزمان پثیون (٢) بود که در

(١) Tohm Yezdegerd (٢) Pethion

نزدیکی حلوان واقع در ناحیهٔ کرمانشاهان مقتول گردید. پثیون نذر نموده بود که انجیل مسیح را در تمام شهرهای بین درّهٔ دجله و کوهستان کردستان بشارت دهد. مطابق نذر خود بتمام این شهرها مسافرت نمود و بت پرستان و زردشتیان را از مژدهٔ شیرین کلام مسیح آگاه ساخت و در نتیجه بسیاری از بزرگان آنسامان را نیز ایماندار گردانید. چیزی نگذشت که سرش را از تن جدا کردند و در معبر عام برای تماشا گذاردند.

٥ — جنگ مذهبی ارمنستان (٤٥٠—٤٨٦ م.)

یزدگرد بقتل عام مسیحیان مملکت خود قانع نگردید و مصمّم شد که مسیحیّت را از صفحهٔ ارمنستان نیز محو کرده آئین زردشت را در آنجا استوار نماید. وی تصوّر میکرد که اگر ارمنستان مسیحی باشد بجای حمایت از ایران با روم طرح دوستی خواهد ریخت. چون تهدیدات مختلفه سودمند نیفتاد جنگ با ارمنستان در سال ٤٥٠ م. شروع گردید. ایرانیان با کمک زردشتیان ارمنستان مسیحیان آن سر زمین را در جنگ بزرگی شکست دادند و بسیاری از متنفّذین مسیحی را کشتند و نیز عدّه‌ای از اسقفان را باسیری بایران آورده بقتل رسانیدند. ارامنهٔ مسیحی بسیاری بسرحدات روم فرار نمودند، ولی اکثر کسانیکه باقیماندند بضرب شمشیر مجبور بقبول دین زردشت گردیدند. چند سالی مسیحیّت تقریباً از صفحهٔ ارمنستان محو گردید، ولی در ٤٨١ م. مسیحیان ارمنستان انقلاب نموده سر از اطاعت ایرانیان پیچیدند. در مصالحه‌ای که بعد با ایران بسته شد قید گردید که تمام آتشکده‌های ارمنستان خراب گردد و ارامنه کاملاً در اختیار مسیحیّت آزاد باشند.

بدینطور دوباره مسیحیّت دین رسمی ارمنستان گردید و کلیساها مفتوح شد. اشخاصیکه ایمان خود را انکار نموده بودند، باز گشت نموده پس از اعتراف بگناه خود دوباره بمسیح ایمان آوردند.

۶ — نسطوری شدن کلیسای ایران (قریب ۴۸۴ م.)

در شهر ادسّا (۱) مدرسهٔ مشهوری برای تدریس علم الهی تأسیس شد. اینشهر در خاک روم بود ولی شاگردان بسیاری از ایران بدانجا میرفتند و بدینطور کلیساهای سریانی زبان مشرق را با کلیساهای یونانی زبان مغرب در عقاید مربوط میساختند. بسیاری از ایرانیانیکه در آنجا تحصیل میکردند چون بوطن خود بر میگشتند از اسقفان مشهور کلیسا گردیدند و بدیهی است که بتعلیم اعتقاداتی که در ادسّا تحصیل نمودند میپرداختند.

یکی از اعتقادات مهمّ مدرسهٔ ادسّا انفصال مطلق بین جنبهٔ بشری و جنبهٔ الهی شخص مسیح بود. معتقدین باین عقیده بقدری با افراط اهمّیت بحقیقت جنبهٔ بشری مسیح میدادند که اشتباهاً آنرا از جنبهٔ الهی جدا دانستند و خطر آن میرفت که بعقیدهٔ ایشان مسیح دو شخصیّت علیحدّه داشته باشد، یعنی تعلیم میدادند که کلمهٔ الهی بمردی عیسی نام ملحق گردید. تعلیم دهندهٔ این اعتقاد نسطوریوس (۲) ساکن قسطنطنیّه بود و بدین سبب عقیدهٔ او به نسطوریّت (۳) موسوم گردید. اسقفان شورای افسس در ۴۳۱ م. ویرا محکوم نموده گفتند که کلمهٔ خدا کاملاً در رحم مریم با جنبهٔ بشری متّحد گردید و فقط یک شخصیّت از آن پیدا شد. این عقیده در کلیساهای مغرب بیشتر رواج داشت، ولی در ادسّا با وجود تصمیم شورای افسس با کمال جدّیت نسطوریّت

(۱) Edessa (۲) Nestorius (۳) Nestorianism

تعلیم داده میشد. بالاخره در ۴۵۷ م. شورشی بضدّ نسطوریان بر پا شد و بسیاری از ساکنین مسیحی ادسّا بایران کوچ کرده زمینهٔ جدیدی برای انتشار عقیدهٔ خود یافتند.

در اینموقع شخصی باسم بار سما (۱) که دارای استعداد زیاد ولی قدّوسیّت کمی بود اسقف نصیبین گردید و طرف التفات فیروز پادشاه واقع شد. روزی به فیروز چنین گفت: «اگر میخواهید رعایای مسیحی شما حقیقتاً بشما بستگی داشته باشند، بمن اجازه دهید تا همهٔ آنها را نسطوری گردانم. بدینقسم از کلیسای امپراطوری روم که از نسطوریان متنفّرند جدا میشوند و من بعد رعایای امین و با وفای شاه خواهند بود». فیروز این امر را تصویب نمود و بار سما با یکدسته از لشگریان پادشاه عازم سفر شد تا تمامی کلیساها را دیده آنها را نسطوری گرداند. بسیاری از مسیحیان ایران موضوع نسطوریّت را نفهمیده بقبول آن مبادرت جستند و دیگران هم که استقامت ورزیدند، با قوای نظامی بقبول آن مجبور شدند. بدینطور نسطوریّت اعتقاد رسمی کلیسای ایران گردید و جدائی بین کلیساهای مشرق و مغرب که در شورای دادیشوع (۴۲۴ م.) شروع شده بود بدرجهٔ کمال رسید. این روز برای کلیسا روز اندوه آوری بود که پادشاه زردشتی را مجاز نماید تا اعتقادنامهٔ کلیسا را تعین کند.

بار سما خیلی مشتاق بود که حائز مقام کاتولیکوس گردد و چون آقاق بجای وی انتخاب شد نخواست ویرا برسمیّت بشناسد. در سال ۴۸۶ م. آقاق شورائی از اسقفان تشکیل داد و بار سما در آن حاضر نشد، ولی بعد توبه نموده با آقاق صلح کرد. یکی از تصمیمات این شوری که ذکر آن جالب توجّه است این بود

(۱) Barsoma

که ازدواج را برای تمام کشیشان کلیسا مجاز نمود. پیش از انعقاد این شوری قانونی برای منع ازدواج کشیشان نبود، امّا چنانکه دیدیم از ابتدا کلیساهای ایران تجرّد را برای کشیشان بهتر از ازدواج میدانستند و به تجرّد کشیشان اهمّیت خاصی میدادند. پس بعد از تصویب شوری می‌بینیم که بسیاری از کشیشان کلیسای ایران متأهّل گردیدند و بار سما هم یکی از ایشان بود.

تقریباً در همین زمان اتّفاقی روی داد که کلیسای ایران را از کلیسای روم بیشتر جدا نمود. مدرسهٔ ادسّا که اعتقادات کلیسای مشرق و مغرب را بهم مربوط میساخت، در ۴۸۹ م. برای تعلیم دادن عقاید نسطوری از طرف امپراطور روم بسته شد. معلّمین و شاگردان این مدرسه به نصیبین آمدند و بار سما در آنجا از آنها نگاهداری نمود و در نصیبین مدرسهٔ دیگری تأسیس کرد که از مدرسهٔ ادسّا هم شهرتش بیشتر گردید. این مدرسه دارای شاگردان بسیاری بود که همه مانند یک فامیل زیست مینمودند و با هم بتحصیل کتاب مقدّس و دعا و کار میپرداختند و بعد از اتمام دورهٔ سه سالهٔ مدرسه برای تعلیم و موعظه بتمام نقاط ایران میرفتند. تأسیس این مدرسه بزرگترین خدمتی بود که بار سما بکلیسای ایران نمود زیرا بیشتر اسقفان و پیشوایان کلیسا در سالهای بعد از محصّلین مدرسهٔ نصیبین بودند. چون این اسقفان برای خدمت بشارت بیرون میرفتند، نسطوریّت را در ایران بمراتب بیشتر از پیش انتشار میدادند.

۷ – پیشرفت کار بشارت

در اواخر قرن پنجم کار بشارت در نواحی کردستان و فلات ایران پیشرفت مخصوصی نمود. یکی از مبشّرینی که پیش

از سایرین در انتشار کلام بین غیر مسیحیان سعی مینمود، شخصی بود بنام سبا که پسر یکنفر زردشتی متعصّب و متموّل و شریفی بود. سبا نزد دایهٔ مسیحی خود در مسیحیّت پرورش یافت و چون بحدّ بلوغ رسید تعمید گرفت. پس از مرگ پدرش تمامی دارائی خود را بفقرا داده عازم سفر شد تا انجیل را نزدیک شهر هالی (۱) بشارت دهد. گویند در اینسفر بطور کامل موفّق شد و تمام اهل هالی و حتّی خود مؤبد آنجا را نیز تعمید داد و نمازخانه‌ای در آنجا بنا نمود. بعد با چند تن از رفقا بکوههای کردستان رفت. کردهای خورشید پرست این مبشّرین را اسیر کرده در چادری حبس نمودند، ولی چون فصاحت غریبی در موعظه و معجزاتی از ایشان دیدند، متأثّر شده مسیحیّت را قبول نمودند و کلیسائی بین آنان تأسیس یافت. سبا کشیشی برای شبانی کردها تعین نموده در آنجا گذاشت و خود با همراهانش بدشت فرات رفته بتخانه‌ها را پی در پی خراب نمود و بجای آنها نمازخانه بنا کرد و بالاخره در ۴۸۷ م. زندگانی را بدرود گفت. یقیناً بسیاری از مبشّرین دیگر که ما اسمشان را نمیدانیم، با جدّیت تامّ در آنزمان انجیل مسیح را در دهات و شهرهای ایران و ترکستان بشارت داده و کلیساهای متعدّدی تأسیس نموده‌اند.

---

(۱) Hali

فصل هفدهم

کلیسای ایران در قرن ششم

(۱) مزدک (۵۲۳ م.) (۲) شرح حال مار ابا (۵۵۲ م.)
(۳) کلیسا در آخر قرن ششم

۱ — مزدک (قریب ۵۲۳ م.)

در زمان سلطنت قباد (۴۸۷—۵۳۱ م.) شخصی بنام مزدک ظاهر شد و ادّعا نمود که از طرف خدا فرستاده شده تا اصلاحاتی در دین زردشت بنماید و عقاید جدیدی تعلیم دهد. شمّه‌ای از تعالیم وی از اینقرار است: املاک باید با کمال مساوات بین مردم تقسیم شود؛ ازدواج باید از بین برود و هیچکس حق ندارد زنی را مخصوص خود بداند؛ حیوانات مقدّسند و خوردن گوشت گناه است. مزدک بطور غریبی پیشرفت نمود و عموم مردم مخصوصاً جوانان و فقرا تعالیم او را قبول نمودند. شاه خودش تعالیم ویرا قبول کرد و گویند دوستان خود را شریک تاج و تخت و زنان خود گردانید. شاید قباد بامیّد اینکه قدرت فوق‌العادهٔ اشراف و مغان را که هر دو مخلّ آسایش مملکت بودند موقوف گرداند، عقاید مزدک را قبول نمود. بهر حال رعایا رفتار وی را نپسندیدند و اغتشاش نموده او را از پادشاهی معزول ساختند. سپس جاماسب (۱) برادرش را بجای او برتخت نشاندند و او هم سه سال پادشاهی

(۱) Zamasp

کرد. در ۵۰۱ م. قباد حاضر شد تا دیگر تعالیم مزدک را انتشار ندهد و اجازه یافت تا دوباره بر تخت سلطنت نشیند. چون دیگر شاه از مزدکیان حمایت ننمود، کم کم از جدّیت و حرارت ایشان کاسته گردید. چند سالی با کمال سکوت و آرامی کار خود را ادامه دادند و اغتشاشی تولید ننمودند و دشمنان هم ایشانرا آزاری نمیرسانیدند. ولی قریب ۵۲۳ م. در صدد بر آمدند که قباد را خلع نمایند و یکی از پسرانش را که از پیروان مزدک بود بتخت نشانند. قباد اطّلاع یافته مزدک و پیروانش را بضیافت بزرگی دعوت کرد و غفلتاً لشگریان خود را بر آنها تاخته تمام ایشانرا قتل عام نمود. در ۵۳۱ م. قباد زندگانی را بدرود گفت و پسرش خسرو اوّل (انوشیروان عادل) جانشین وی گردید. انوشیروان در اوایل سلطنت خود تمام پیروان مزدک را نابود کرد. گویند قریب ۱۰۰۰۰۰ نفر از ایشان را در اندک مدّتی بقتل رسانید.

۲ — شرح حال مار ابا(۱)

در زمان قباد مسیحیان از دشمنان خارجی خود ایمن بودند. مغان بقدری سرگرم جنگ و جدال با مزدکیان بودند که دیگر فرصت جفای مسیحیان را نداشتند، بلکه منتظر هم بودند که بمعیّت مسیحیان این مذهبی را که بهر دو فرقه کذب مینمود نابود نمایند. ولی در اینزمان بعضی اتّفاقات اسفناک در داخلهٔ کلیسا روی داد. قریب سی سال دو نفر مدّعی و رقیب مقام کاتولیکوس بودند و هر یک از ایشان خود را رئیس کلیساهای ایران خوانده اسقفانی برای کلیساها دستگذاری مینمود. در نتیجه اغتشاش سختی بمیان آمد و بالاخره شخص لایقی پیدا شد که کلیسا را از

(۱) Mar Aba

این مهلکه بیرون آورده تنظیماتی باموراتِ آن داد. این شخص مار ابا نام داشت و در ۵٤٠ م. بمقام کاتولیکوس انتخاب گردید.

مار ابا عضو یک فامیل معروف زردشتی و در جزو مغان بوده و نایب الحکومهٔ ایالت بیت ارمای (۱) بوده است. روزی میخواست داخل قایقی شود و از دجله عبور نماید که دید یکنفر جوان محصّل مسیحی از اهل نصیبین در قایق نشسته و منتظر حرکت است. مار ابا نخواست پیش این پسر مسیحی بنشیند، پس فرمان داد تا ویرا بیرون کنند. جوان با کمال آرامی بیرون رفت. چون مار ابا در قایق نشست طوفان عظیمی حادث گردید که مانع حرکت قایق شد. مار ابا ترسان شده از رفتار خشن خود نسبت بجوان پشیمان گردید و جوان را بقایق خواند که ناگهان طوفان بر طرف شد و بسلامتی از رودخانه عبور نمودند. پس مار ابا از رفتار خشن خود معذرت خواست، ولی جوان بدو گفت که مسیحی در هیچ موردی بغض یا کینه در دل خود نگاه نمیدارد. این سخنان بقلب مار ابا اثر کرد، بطوریکه صحبت را با جوان ادامه داد. چون بمدائن رسید در مسیحیّت تعلیم گرفت و از همهٔ مقامات خود دست کشیده تعمید یافت. آنگاه بمدرسهٔ نصیبین داخل شد و بعد از اتمام تحصیلاتش سفری بقسطنطنیّه و اورشلیم و مصر کرد. چون بایران بر گشت بقدری از منازعات و بدعتهای مسیحیان محزون گردید که خواست از دنیا کناره جوئی نماید ولی حسّ ادای وظیفه مانع اینکار شد و در مدرسهٔ نصیبین بمعلّمی مشغول گردید.

در ۵٤٠ م. اسقفان نزد وی آمده در خواست نمودند که مقام کاتولیکوس را قبول کند و کلیسای ایران را منظّم و مرتّب گرداند. چون خطرات و زحمات این مقام را میدانست ابتدا راضی

(۱) Beit Aramai

نبود که زندگانی آرام خود را در نصیبین ترک گوید، ولی بار دیگر حسّ ادای وظیفه او را بقبول این رتبه واداشت و فوری با کمال جدّیت به ترتیب و تنظیم کلیسا پرداخت. مار ابا چند اسقف اعظم همراه خود برداشته بتمامی کلیساها مسافرت کرد و اسقفان را در مکانهائی که مدّتها بدون اسقف بودند بر قرار نمود و در جاهائیکه اسقفان رقیب یکدیگر بودند، اسقف لایقتر را بخدمت بر گماشت. حکم کرد تمامی کشیشانی که بضدّ قانون کلیسای آنروز عروسی نموده بودند، (یعنی مثل زردشتیان آنزمان با زن پدر یا عمّه یا خواهر و یا دختر خود و غیره ازدواج نموده بودند) زنان غیر مشروع خود را ترک کنند و قدغن نمود تا عوام‌النّاس دیگر بدینطور ازدواج ننمایند. مسیحیان از بی‌ترتیبی سابق خسته شده تصمیمات مار ابا را در هرجا با شادی قبول کردند. مار ابا تا شهر جندی شاپور در خوزستان رفت و بعد بمدائن مراجعت نمود و آنجا شب و روز با کمال زحمت به تنظیم کلیساهای ایران پرداخت و مراسلاتی برای کلیساها نوشت.

در همان سالی که مار ابا کاتولیکوس شد، جنگ بین ایران و روم هم پس از شصت سال دوباره شروع گردید. انوشیروان لشگر به سوریّه کشید و انطاکیّه را که دولتمندترین و قشنگترین شهر شرق نزدیک بود گرفته تمامی آنرا سوزانید و گروهی از ساکنین آنجا را بایران آورده انطاکیّهٔ جدیدی در نزدیکی مدائن بنا نمود. با وجود زحماتی که مسیحیان ایرانی برای انفصال کلیسای ایران و روم کشیدند باز بمحض شروع جنگ بین ایران و روم مغان دوباره بخراب کردن نمازخانه‌ها پرداختند و زردشتیانی را که مسیحی شده بودند بقتل رسانیدند. دو اسقف شریف که یکی یزد پناه و دیگری گریگر نام داشت در جزو شهدا بودند.

کریگر یکی از صاحبمنصبان بزرگ پادشاه بود. این جفا پنجسال ادامه داشت و بالاخره در سال ٥٤٥ م. که دولتین ایران و روم مصالحه نمودند، خاتمه یافت.

لازم است قدری از زحمات مار ابای کاتولیکوس را در زمان جفا بدانیم. هنگامیکه پادشاه برای جنگ از مدائن خارج بود، رئیس مغان مار ابا را توقیف نموده او را برای استنطاق بمحضر خود برد. در آنجا مار ابا را برای اینکه دین زردشت را ترک گفته و پیشوای دعوت کنندگان زردشتیان بمسیحیّت شده، مقصّر شمرد. مار ابا با کمال دلیری صحّت این نسبتها را تصدیق نمود و رئیس مغان اقرار مار ابا را وسیلهٔ خوبی برای آزار وی دانسته بدون اینکه فرصت دفاعی بدو دهد او را مستوجب هلاکت شمرد. بدینوجه مار ابا کیفیّت را بشخص شاه مراجعه نمود.

چون مار ابا بمسند شاه احضار شد، مؤبدان ویرا دشمن دین مملکتی خوانده درخواست کردند که پادشاه ویرا هلاک سازد. مار ابا گفت: «من مسیحی هستم و ایمان خود را موعظه میکنم و میخواهم که هرکس نه از روی اجبار بلکه آزادانه با میل خود ایمان بیاورد. من هیچکس را مجبور نمیکنم». مطابق قوانین دولتی این اعتراف برای کشتن وی کفایت میکرد، زیرا معمول بود که متمرّدین آئین زردشت محکوم به اعدام گردند. ولی قوّت مسیحیان در ایران بقدری زیاد شده بود که شاه در قتل رئیسشان تردید داشت. مؤبدان بقدریکه توانستند در رفع این تردید کوشیدند و بالاخره کاتولیکوس را متّهم کردند که بدین زردشت توهین وارد آورده، زیرا بمسیحیان تعلیم میدهد که ازدواج با دختر و خواهر و زن پدر و عمّه که مطابق قانون زردشت حلال و مشروع است، غیر مشروع میباشد. مار ابا اظهار داشت که او موظّف است قانون

خدا را اطاعت کند، نه قانون ایشان را. انوشیروان باو گفت که اگر از قبول زردشتیان بکلیسا امتناع ورزد و ازدواج مشروع در دین زردشت را هم مجاز بداند، او را آزاد خواهد کرد. ولی مار ابا باین امر راضی نشد و او را بامر شاه بزندان افکندند. چون پادشاه ترسید که مسیحیان شورش نمایند، او را بمکان دور افتاده‌ای در کوهستان (شاید تخت سلیمان که ١٥ فرسخ در جنوب دریاچهٔ ارومیّه است) تبعید نمود. ابتدا انوشیروان با کمال سختی با وی رفتار میکرد ولی بعد اجازه داد که مار ابا در خانهٔ شخصی خود باشد و دوستانش ویرا ملاقات کنند.

مدّت هفت سال مار ابا در اینمکان عمر خود را به تنهائی گذارند ولی محبس او مرکز کلیسای ایران گردید، زیرا مردم گروه گروه بعضی برای اقرار بگناهان خود و برخی برای حلّ مسائل کلیسائی و جماعتی برای دستگذاری شدن و بسیاری برای برکت یافتن از این پیشوای مقدّس بخدمتش میرسیدند. بدینطور با کمال کفایت بوسیلهٔ ملاقات و ارسال مراسلات کلیسا را اداره میکرد. از طرف دیگر دشمنانش برای قتل وی تدابیر تازه‌ای انگیختند و قاتلی را بقتلش تحریک کردند، ولی بمقصود نائل نشدند. آنوقت مار ابا فوری مکان تبعید خود را ترک گفته مستقیماً بمدائن نزد پادشاه رفت. چون از وی سؤال شد که چرا سر از اطاعت شاهنشاه خود پیچیده است، جوابداد که بحکم پادشاه از برای قتل نیز حاضر است، ولی چون مایل نیست بر خلاف میل شاهنشاه مقتول گردد، بنا بر این حقیقت واقعه را بشاه رجوع نموده و از او میخواهد که با عدالت با وی رفتار شود. شاه در جواب گفت که تقصیراتی که بضدّ دولت نموده معاف خواهد داشت ولی باید جواب جنایت ارتداد خود را بمغان بدهد و او را بدون ممانعت

بمنزلش فرستاد. قدرت مغان بقدری زیاد بود که شاه هم جرأت نداشت علناً بر علیه آنان اقدامی نماید. پس باز دشمنان مار ابا قصد قتل وی نمودند و سبب حبس وی شدند. بالاخره بعد از تحمّل نه سال زحمت بفرمان پادشاه آزاد گردید و زحماتش بانتها رسید. گرچه در اینمدّت محبوسی مار ابا رنجور و ضعیف شده بود، باز در انجام کار بشارت کلام خدا کاملاً مظفّر و فاتح بود.

گرچه مار ابا آزاد شد، باز لازم بود با حوادث و تجرّبیات دیگری تلاقی نماید. معروف است که انوشیروان یک زن مسیحی داشت که از انکار ایمان خود با کمال استقامت امتناع ورزید. چون انوشه‌زاد (۱) پسر این زن بسن بلوغ رسید، خواست تا دین مادر را پیروی کند. پادشاه که از این امر نا راضی بود، او را در یکی از قصور خود در خوزستان محبوس کرد، ولی تنبیه دیگری نسبت بوی ننمود. هنگامیکه انوشیروان بجنگ رفته بود، به انوشه‌زاد خبر رسید که پدرش مرده است و او فرصت را غنیمت شمرده از حبس فرار کرد و خزانهٔ دولتی را متصرّف شد. بعد ادّعای سلطنت نمود و تمامی مسیحیان مملکت خود را بکمک طلبید. در نتیجه عدّهٔ زیادی از مسیحیان و مخصوصاً مسیحیان خوزستان ویرا متابعت کردند. دشمنان مار ابا در اینوقت فرصت یافته به انوشیروان گفتند که تمام این کارها را مار ابای کاتولیکوس کرده است. آتش خشم پادشاه مشتعل شد و فرمان داد تا ویرا کور کرده در چاهی اندازند تا بمیرد. مار ابا با دلیری گفت: «اگر میل پادشاه است حاضرم، ولی تقصیری ندارم». بعد پادشاه اشتباه خود را فهمید و مار ابا را آزاد کرده از وی در خواست نمود که بمسیحیان خوزستان بنویسد تا در این یاغیگری

(۱) Anushazad

شرکت نکنند. مار ابا اظهار موافقت کرد و بعد از طرف شاه مأمور شد تا خوزستان را امن نماید. در همین وقت لشگر انوشه‌زاد با لشگریان پدرش تلاقی نمودند و خود شاهزاده در جنگ مقتول گردید.

در مراجعت بمدائن مار ابا ناخوش شد و گرچه پادشاه طبیب شخصی خود را برای معالجهٔ وی فرستاد، باز سودی نبخشید و کاتولیکوس بزودی رحلت نمود (۵۵۲ م.) در سالهای پر زحمت ماضی بنیه و طاقت وی از بین رفته بود و گرچه با شمشیر کشته نشد باز میتوان گفت که در راه عیسی مسیح شهید گردید. مار ابا بزرگترین پیشوای کلیسای ایران بوده و بدون نظر استفادهٔ شخصی همه چیز را ترک گفته و استعداد فوق‌العادهٔ خود را صرف پیشرفت ملکوت مسیح در وطن خود نمود. مار ابا مانند شبان دلسوزی برای مدّت دوازده سال عمر خود را قربانی زندهٔ گوسفندان مسیح نمود.

۳ – کلیسا در آخر قرن ششم

بعد از مار ابا چند نفری بمقام وی رسیدند، ولی هیچکدام در استعداد و پرهیزگاری با وی قابل مقایسه نبودند. در اینزمان کاتولیکوس یکی از رؤسای بزرگ مملکتی محسوب میشد و بعد از مؤبد مؤبدان اوّلین شخص بود. معمولاً کاتولیکوس از طرف خود پادشاه بخدمت گماشته میگردید. بهمین سبب گاهی اشخاصیکه باین سمت انتخاب میشدند، از سیاستمداران بودند و چندان متّقی و خدا ترس نبودند. گرچه بسیاری از متنفّذین ایران تا قرن ششم مسیحی شدند، باز مسیحیّت مخصوصاً در میان کسبه و

صنعتگران پیشرفت نموده بود. در زمان ریاست مار ابا رئیس تجّار و رئیس زرگران و رئیس نقره‌کاران و رئیس حلبی سازان و اشخاص متنفّذ دیگری از شهر جندیشاپور همه مسیحی بودند. گاه گاهی در نظام و ادارات دولتی و بعضی اوقات در خود دربار نیز کارهای بزرگی بمسیحیان محوّل میشد. انوشیروان و خسرو پرویز هر دو زنان مسیحی داشتند و خسرو پرویز بطور غیر مستقیمی اظهار ایمان مینمود. حکایت انوشه‌زاد پسر مسیحی انوشیروان قبلاً ذکر شد. یکی از پسران دیگر وی نیز تعمید یافت و اسقفی که ویرا تعمید داد برای این عمل دلیرانه بحکم شاه بقتل رسید. گرچه هنوز مذهب زردشت از مسیحیّت قویتر بود، باز بدون شگ مسیحیان ایرانی اعتماد داشتند که طولی نخواهد کشید که نور مسیحیّت تمام مملکت ایران را روشن خواهد نمود، چنانکه سر تا سر امپراطوری روم را سیصد سال پیش روشن ساخته بود. ولی بدبختانه استیلای اعراب در اوّل قرن هفتم از انجام این آرزو مانع شد.

الف — تشکیلات کلیسا

تشکیلات کلیسا خیلی شبیه تشکیلات دولتی بود. رئیس کلّ کلیسای مشرق کاتولیکوس بود و در مدائن مسکن داشت و خود را پتریارخ نیز خوانده مدّعی بود که درجه‌اش با درجهٔ اسقفان روم و اسکندریّه و انطاکیّه مساوی است. در تحت نظارت وی عدّه‌ای از اسقفان اعظم در ایالات مختلفهٔ ایران یعنی در جندیشاپور، نصیبین، فرات میسان (۱) نزدیک بصره، آربل، کرکوک، ری اردشیر (در فارس) و مرو (در خراسان) بکار

(۱) Prat d'Maysan

بشارت مشغول بودند. در تحت ریاست این اسقفان اعظم قریب صد اسقف که هر یک، کلیساهای شهر و اطراف را در تحت نظارت خود داشت، کار میکردند. هر اسقف در ناحیهٔ اسقفی خود صاحب قدرت کامل بوده ادارهٔ املاک کلیسا تماماً بعهدهٔ وی و مریضخانه ها و مدارس نیز در تحت نظر او اداره میشد. چون اسقف کار-های زیاد در عهده داشت، چند معاون او را کمک مینمودند. در تحت نظر او چند کشیش و شمّاس مسیحیان را در عبادت ارشاد میکردند، اعضاء را در کلام خدا تعلیم میدادند، گناهکارانرا که توبه مینمودند، بکلیسا می‌پذیرفتند و از فقیران و محتاجان توجّه میکردند. هر اسقف اعظم موظّف بود که تمامی اسقفان ناحیهٔ خود را سالی دو مرتبه برای کنفرانس جمع آوری نماید. دیگر اینکه تمام اسقفان کلیسای ایران موظّف بودند که هر چهار سال یکدفعه در تحت مدیریّت کاتولیکوس جمع شوند و مسائل عمده و عمومی را حلّ نمایند. اینقسم تشکیلات بطور عجیبی کلیسای ایران را قوی ساخت و آنرا قادر نمود که قرنها در مقابل فشار و سختی زردشتیان و اعراب ایستادگی نماید.

ب — اعتقادات کلیسا

در ۴۱۰ م. کلیسای ایران اعتقادنامهٔ نیقیّه را قبول نمود و بدینطور اتّحاد عقاید خود را با کلیسای روم تصدیق کرد (فصل ۱۵ : ۵، ب). تقریباً هفتاد و پنج سال بعد که کلیسای ایران نسطوری شد، این اتّحاد از میان رفت. اگر مسیحیان ایران میتوانستند با برادران مسیحی خود در مغرب مشورت نمایند، احتمال میرود که اشتباه خود را فهمیده اعتقادات کلیسای روم را قبول میکردند، ولی دوری راه و موانع سیاسی دیگر بقدری کلیسای

مشرق و مغرب را از هم جدا نمود که مراودات دوستانه غیر ممکن بود. بنا بر این کلیسای ایران در نسطوریّت باقی ماند و این تفاوت اعتقادات جدائی این دو کلیسا را بکمال رسانید.

ج — رهبانیّت در کلیسا

چنانکه دیدیم از زمان اوّل کلیسای ایران تمایل زیادی به زهد و تقوی داشت. بسیاری از زنان و مردان نیکو تصوّر مینمودند که برای کامل شدن در ایمان لازم است دنیا را ترک گفته عمر خود را در صومعه‌ها بتحصیل و دعا بگذرانند. در زمان ریاست مار ابا بر تعداد دیرهای ایران افزوده شد و بیشتر از این دیرها در قسمت شمال بین‌النّهرین واقع بود. راهبان بیشمار در این دیرها جمع میشدند و سه سال اوّل خود را از روی ترتیب در تحت نظارت رئیس دیر بتحصیل پرداختند. لباس رهبانان ساده و فورم مخصوص بود و سر خود را میتراشیدند؛ روزی هفت دفعه برای دعای جماعتی دور هم جمع میشدند و این دعا را اوّلین تکلیف خود میدانستند. در فاصلهٔ بین اوقات دعا مشغول کارهای مختلفه از قبیل فلاحت، مسودهٔ کتاب مقدّس و پختن غذا برای برادران خود میشدند. معمولاً یکباب مدرسه نیز مجاور دیر بود و راهبان وقت خود را وقف تعلیم اطفال مسیحی مینمودند. بعضی اوقات هم اجازه می‌یافتند که برای موعظه و بشارت کلام باطراف دیر بروند. بعد از گذراندن سه سال بطریق مذکور، مجاز میشدند که دیر را ترک نموده و دسته دسته یا تنها برای روزه و دعا بکوه‌های اطراف بروند. بسیاری از ایشان در اینموقع باینطرف و آنطرف رفته به بت پرستان موعظه مینمودند و انتشار سریع انجیل باندازهٔ زیادی بسته بزحمات ایشان بود. این راهبین اسقفان ناحیهٔ

خود را اطاعت مینمودند و املاک دیرها نیز در تحت ادارهٔ اسقفان بود. بایستی قدر زحمات این رهبانان را با کمال خوبی دانست. هنگامیکه کلیسا دولتمند و مسرف شده بود، این اشخاص آنچه را که دنیا عزیز میشمرد از دست داده عمر خود را با اشتیاق صرف خدمت خدا و همنوع مینمودند. خلاصه فقط در نقاطی که عدّهٔ راهبین از همه بیشتر بود، کلیسا بیشتر توانست در مقابل اعراب مسلم استقامت نماید.

د — بشارت کلام

کلیسای ایران از اوّل مشتاق و آرزومند بود که انجیل مسیح را در هر قسمت آسیا انتشار دهد. راجع به بعضی از مبشّرین دلیر که بدون ترس انجیل را به بت پرستان و زردشتیان بین‌النّهرین و ایران موعظه مینمودند ذکری نمودیم. اگرچه اسامی ایشان را در دست نداریم، باز اطمینان داریم که عدّهٔ زیادی از راهبین و کشیشان و ایمانداران دیگر مسیحی پیوسته بکار انتشار کلام بین ایرانیان اشتغال داشتند، زیرا که بدون تحمّل زحمت این قبیل اشخاص کلیسا بهیچوجه نمیتوانست باین سرعت پیشرفت نماید. نقداً بذکر مختصری از انتشار مسیحیّت توسّط ایرانیان در ممالک مختلفهٔ دیگر می‌پردازیم.

۱ — ترکستان. معلوم است که مسیحیان ایران راضی نبودند که انجیل را فقط بهموطنان خود بشارت دهند زیرا که میدانیم تا آخر قرن ششم مسیحیّت تا آنطرف رود جیحون یعنی در آسیای مرکزی هم انتشار یافته بود. در تاریخ قدیم میخوانیم که قریب ۵۰۰ م. اسقفی در ناحیهٔ اران که در مغرب بحر خزر و نزدیک بادکوبه است، فرشته‌ای را در رؤیا دید که ویرا تشویق مینماید که بسر زمین ترکها رفته انجیل را موعظه نماید. اسقف مذکور

مطابق این دستور با شش نفر رفیق خود عازم سفر ترکستان شد. غذای روزانهٔ این هفت نفر شامل هفت گردهٔ نان و یک کوزهٔ آب بود. این هفت نفر نوشتن را به ترکها آموختند و بسیاری از ایشان را تعمید دادند. یک اسقف ارمنی هم بایشان ملحق شد و بترکها کاشتن گندم و اقسام سبزیجات را تعلیم داد. این هفت نفر هفت سال در ترکستان توقّف نموده بعد بایران برگشتند. ایلچی امپراطور روم که بترکستان فرستاده شده بود با چشمان خود نتیجهٔ زحمات مبشّرین را دیده تعجّب نمود که خدا بوسیلهٔ خدّام خود چه امور عجیبی بانجام رسانیده است.

در ۵۴۹ م. طایفهٔ حیاطله (۱) که در نواحی رود جیحون ساکن بودند، کشیشی نزد مار ابا فرستاده در خواست نمودند تا مار ابا او را برای مقام اسقفی تمام مملکتشان دستگذاری نماید. گویند وقتی انوشیروان خبر آمدن کشیش را شنید از قوّت عیسی مسیح و وسعت قدرت کاتولیکوس متحیّر گردید. بنا بر در خواست حیاطله کشیش مذکور برای اسقفی دستگذاری شد و بناحیهٔ اسقفی خود در ترکستان مراجعت نمود. از قرار معلوم بسیاری از ترکها مسیحی شده بودند، زیرا در تاریخ نوشته شده که وقتی یونانیان در سال ۵۸۱ م. حیاطله را اسیر نمودند، روی پیشانی هر یک از اسرا شکل صلیب را داغ شده دیدند. در اواسط قرن هفتم بیشتر از ۲۰ اسقف طرف مشرق رود جیحون بودند و سمرقند و کاشغر و چین از نواحی اسقفان اعظم بود. مسافرت بمدائن بقدری طولانی بود که این اسقفان از حضور در مجالسی که هر چهار سال یکمرتبه در مدائن منعقد میشد، معاف بودند و امور کلیسائی ترکستان بوسیلهٔ ارسال مراسلات انجام میافت.

(۱) Hephthalites or White Huns

۲ — عربستان. مسیحیّت از ایران تنها به ترکستان نرفت بلکه در عربستان و هندوستان نیز انتشار یافت. در یک کتاب خیلی قدیمی که بتازگی کشف شده مرقوم گردیده که در مدّت سلطنت یزدگرد اوّل (۳۹۹—۴۲۰ م.) تاجری موسوم به حیّان از اهل نجران که در جنوب عربستان است مسافرتی بایران نمود و در شهر حیره که در نزدیک نجف است با بعضی از مسیحیان آشنا شد و ایمان آورده تعمید گرفت. چون به نجران مراجعت نمود فامیل خود و بسیاری از اهالی مملکت خود را بقبول مسیحیّت هدایت نمود و بالاخره پادشاه نجران و بسیاری از رعایایش مسیحی شدند. در ۵۲۳ م. جفای شدیدی بتوسّط مصروق پادشاه یهودی یمن بر مسیحیان وارد آمد. مصروق مملکت نجران را در تحت تسلّط خود آورد و بتمام مسیحیان امر کرد که یا مسیح را انکار نمایند و یهودی شوند و یا حاضر بمرگ گردند. چون مسیحیان از انکار ایمان امتناع نمودند مصروق امر نمود تا نمازخانه‌ای را که در آن ۴۲۷ کشیش جمع شده بودند آتش زنند و همه را بسوزانند. بعد به مسیحیان دیگر نجران روی آورده مرد و زن و بچه را قتل عام نمود. در این جفا زنان نیز باندازهٔ مردان با شجاعت علاقهٔ خود را بمسیح نشان دادند. در سورهٔ ۸۵ قرآن هم باین جفا اشاره شده است.

ولی با وجود این مسیحیّت بکلّی در آنصفحات از بین نرفت زیرا که در تاریخ اسلام میخوانیم که پس از صد سال نمایندگان مسیحیان نجران بمدینه آمده با حضرت محمّد مصالحه نمودند و چون نخواستند که مسیح را انکار نمایند و مسلمان شوند لازم شد که جزیهٔ سنگینی بپردازند. قبایل دیگری نیز از قبیل ربیعه (۱) و بهرا (۲) و غسّان (۳) و تغلب (۴) و غیره در عربستان مسیحی

(۱) Rabia (۲) Bahra (۳) Ghassan (۴) Taghlab

شدند. احتمال میرود که تمام این مسیحیان عربستان کاتولیکوس مدائن را رئیس خود میدانستند و اسقفان و کشیشان بتوسّط وی تعین میگردیده است.

۳ — هندوستان. بطور قطع معلوم نیست که ابتدا چه اشخاصی انجیل را در هندوستان بشارت دادند ولی بدیهی است که کلیسای ایران در رساندن مژدهٔ انجیل به اهل این مملکت عامل خیلی مهمّی بوده است. قریب ۳۰۰ م. داود اسقف شهری نزدیک بصرهٔ امروزه بهندوستان رفته و بسیاری را مسیحی نمود. احتمال میرود که بسیاری از امثال او برای وعظ انجیل از ایران بهندوستان رفته‌اند. تجّار مسیحی ایرانی نیز چون بعزم تجارت بهندوستان میرفتند عقیدهٔ خود را با کمال جدّیت منتشر میساختند. هرگاه هم جفاهای شدید و هولناکی در ایران بظهور می‌پیوست بسیاری از مسیحیان برای تحصیل سلامتی و امنیّت بهندوستان رفته در آنجا باعث تقویت کلیسا میشدند.

در اواخر قرن ششم کلیسای هندوستان ریشه گرفته بمتانت تأسیس یافته بود. زبان رسمی کلیسای هندوستان نیز سریانی بود و از کشیشان آنجا بسیاری در مدارس علم الهی ایران تعلیم یافته بودند. کلیسای هند هم در تحت فرمان و ریاست کاتولیکوس مدائن بوده و ذرّیهٔ این مسیحیان قدیم امروزه نیز در هندوستان جنوبی یافت میشوند.

فصل هیجدهم

کلیسای مشرق از استیلای عرب تا حال

(۱) ظهور اسلام
(۲) حالت مسیحیان در تحت حکمرانی اعراب
(۳) توسعهٔ کلیسا از قرن هفتم تا سیزدهم
(۴) تنزّل کلیسا

۱ — ظهور اسلام

در اوایل قرن هفتم میلادی دین جدیدی در عربستان ظهور نمود که موقعیّت و حالت سیاسی و مذهبی آسیا را بکلّی تغیر داد. این دین جدید مذهب اسلام بود که مؤسّس آن حضرت محمّد بن عبد الله است. حضرت محمّد در سال ۶۲۲ م. از مکّه بمدینه هجرت نمود و در آنجا دینی که مرکّب از روحانیّت و سیاست بود تشکیل داد. در سنهٔ ۶۳۲ م. که حضرت محمّد زندگانی را بدرود گفت، پیروانش عربستان را مسخّر نمودند و اعراب حضرت محمّد را هم سلطان و هم پیغمبر خود میدانستند. پس از رحلت وی، خلفای اسلام ابتدا در فرو نشاندن شورش‌های داخلی کوشیدند و بعد بتسخیر ممالک دیگر پرداختند. دولتین ایران و روم هر دو در این موقع در حال ضعف بودند و چون هیچ قوّه‌ای برای مقاومت

با اعراب وجود نداشت، اعراب بتسخیر ممالک پرداختند. مخصوصاً در ایران اغتشاش غریبی حکمفرما بود، زیرا خسرو پرویز پادشاه ایران شکست فاحشی از امپراطور روم خورده و بعد هم بوسیلهٔ صاحب منصبانش محبوس گردید و در سال ۶۲۷ م. مقتول شد. بعد از وی یازده نفر در مدّت پنجسال پی در پی بسلطنت رسیدند و دو نفر از ایشان زن بودند. مدّعیان تاج و تخت از هر ایالتی برخاستند و هرج و مرج غریبی در هر قسمت مملکت رویداد. در همین زمان اعراب بیابانی جانسخت که مشتاق فردوس و حریص غارت بودند، بعراق هجوم آوردند. گرچه یزدگرد سوّم آخرین پادشاه ساسانی با کمال دلیری با ایشان جنگ نمود، باز نتوانست بر آنها غلبه یابد و در ۶۳۷ میلادی مدائن بدست اعراب افتاد. در سال ۶۴۱ م. در نهاوند ایرانیان شکست فاحشی خوردند و بالاخره در ۶۵۱ م. یزدگرد در مرو بدست آسیابانی ماهیسوری نام کشته شد و سلسلهٔ ساسانیان منقرض گردیده سلطنت ایران بدست اعراب افتاد.

۲ — حالت مسیحیان در تحت حکمرانی اعراب

البتّه تصرّف سلطنت ایران بوسیلهٔ اعراب سبب تنزّل و انحطاط دین زردشتی شد و زردشتیان که سابق پیروان مسیحیّت را آزار میرسانیدند، در اینوقت خودشان در تحت فشار اعراب واقع گردیدند و مجبور شدند که یا دین اعراب را قبول نمایند و یا جزیه دهند. بعضی از ایرانیان که بقبول هیچیک از این دو کار راضی نبودند، وطن خود را ترک گفته بهندوستان فرار نمودند. پارسیان امروزهٔ هندوستان فرزندان همان ایرانیان فراری هستند

که تاب تحمّل ظلم اعراب را نیاورده وطن عزیز خود را ترک گفتند. ولی حالت مسیحیان ایرانی در اینزمان باین بدی نبود، زیرا ایشان فقط تغییر ارباب دادند، بدین معنی که ایشان سابقاً زیر دست زردشتیان بودند، و در اینزمان زیر دست اعراب واقع شدند. بعلاوه چون مسیحیان در جنگ با اعراب دخالت ننمودند و هجوم اعراب را بر زردشتیان تنبیهی از طرف خدا برای ریختن خون مسیحیان بیگناه دانستند، لذا اعراب هم در ابتدا با کمال مهربانی نسبت به مسیحیان رفتار مینمودند. گویند یکی از شاهزادگان عرب یعنی سعید نجرانی که بمسیح ایمان داشت، از مسیحیان وساطت نمود تا با ایشان بد رفتاری نشود. پس از ختم جنگ مسیحیان کمکهای بزرگی در ادارهٔ مملکت به اعراب نمودند و مقامات مهمّی را از قبیل طبابت، مستشاری دربار و غیره اشغال نمودند. همین مسیحیان کتب و نوشتجات افلاطون، ارسطو و سایر فلاسفهٔ یونانی را بزبان عربی ترجمه نمودند و صنایع و فنون خود را به اعراب بی تمدّن تعلیم دادند. اطّلاعات اعراب از طبّ یونانی تماماً از مدرسهٔ معروف طبّ جندیشاپور بود که مدّت دویست سال بدست یک طایفهٔ مسیحی بنام بختیشوع (یعنی مسیح رهائی داده) اداره میشد. اشتهار عصر طلائی هارون الرشید فقط نتیجهٔ کار مسیحیان ایرانی بود. گرچه گاهگاهی اعراب نسبت به مسیحیان ایرانی جفا مینمودند، ولی این جفاها هیچگاه بشدّت جفاهای زردشتیان نبود.

۳ — توسعهٔ کلیسا از قرن هفتم تا سیزدهم

نظر بعدم گنجایش کتاب باید بطور خلاصه تاریخ کلیسای مشرق زمین را بعد از فتح اعراب ذکر نمائیم. چون در قرن هفتم

جنگ و اغتشاش زیاد واقع شد، کلیسا در اینزمان نتوانست چندان پیشرفتی بنماید. حتّی بعضی از مسیحیان برای ندادن جزیه مسیحیّت را ترک گفته اسلام آوردند. ولی چیزی نگذشت که کلیسا از این حالت بیرون آمد و مجدّداً مسیحیان زیاد شدند و کلیسا توسعه یافته تا قرن سیزدهم همواره پیشرفت مینمود. قریب سال ٦٤٤ م. که اعراب با ضرب شمشیر ایرانیان را مسلمان میکردند، الیاس اسقف اعظم مرو بترکستان رفت و پادشاه آنجا را از جنگ مانع شد و او را با تمام لشگرش مسیحی نموده تعمید داد. قریب سنهٔ ۷۸۱ م. تیموتاؤس کاتولیکوس که در بغداد میزیست، در ضمن مراسله‌ای مینویسد: «پادشاه ترکها با تمام رعایای خود از بت پرستی دست کشیده و مسیحی شده است و در مراسلات خود از ما خواهش نموده که یکنفر اسقف اعظم بمرو اعزام داریم تا مملکت او را هدایت کند و ما هم این پیشنهاد او را اجرا داشته‌ایم.» همین تیموتاؤس در یکی دیگر از مراسلات خود مینویسد: «رهبانان مسیحی فقط با یک عصا و توشه‌دان از دریا عبور نموده و بسر زمین هندیها و چینیها رفته‌اند.» مورّخ دیگری بما اطّلاع میدهد که تیموتاؤس مذکور بیش از هشتاد نفر راهب را برای بشارت کلام در بین بت پرستان برگزید و ایشان را به قسمتهای دور دست مشرق زمین روانه نمود. همین مورّخ راجع به شبهه لیشوع (۱) اسقف اعظم مازندران که یکی از مأمورین تیموتاؤس کاتولیکوس بود، چنین مینویسد: «او بشهرها و دهات زیادی رفته بمردم موعظه نمود و بسیاری را تعمید داد و ایشانرا در زندگانی الهی ترقّی داد. بعلاوه نمازخانه‌های متعدّد بنا نمود و کشیشان و شمّاسان برای

(۱) Shubha-lisho

هر کلیسا مقرّر داشت ... و خود بدورترین نقاط مشرق زمین رفت.»

در سال ۱۶۲۵ م. لوحی سنگی در چین کشف شد که روی آن بزبان سریانی نوشته شده و راجع به رفتن بعضی از مبشّرین ایرانی مسیحی بچین شرحی مینویسد. این لوح در حدود سال ۷۸۱ م. برپا شده و روی آن چنین نوشته است: «مار جزد بوزید (۱) کشیش بلخ که شهری است در طخارستان (ترکستان) این لوح مرمر را برپا داشت. بر روی این لوح در بارهٔ کفّارهٔ نجات‌دهندهٔ ما و وعظ پدران ما پادشاهان چین مرقوم گردیده است.» از این لوح و شواهد دیگر بطور قطع ثابت شده که در قرن هفتم مرسلین ایرانی کلیسای بزرگ و کامیابی در چین تأسیس نموده‌اند. گویند اوّلین مبشّر ایرانی که بچین رفته شخصی بوده که اولوپن (۲) نامداشته است. در سال ۷٤۵ م. پادشاه چین که یوین تسانگ (۳) نامداشت فرمانی صادر نمود که بموجب آن مسیحیان در بنای نمازخانه‌ها آزاد باشند و اجازه یافتند که یک نمازخانه هم در پایتخت بنا کنند. چینیها این نمازخانه‌ها را «معابد ایرانی» میگفته‌اند. انجیل بژاپون نیز برده شده و گویند طبیبی ایرانی در قرن هشتم ملکهٔ ژاپون را مسیحی نموده است.

در قرون بعد نیز مبشّرین به ممالک اطراف میرفته‌اند. در حوالی سنهٔ ۱۰۰۹ م. اسقف اعظم مرو مراسله‌ای به کاتولیکوس بغداد نوشت و در آن اظهار داشت که یکی از پادشاهان ترکستان رؤیائی دیده و خودش با قریب دویست هزار نفر از رعایایش مسیحی شده است. کاتولیکوس در جواب وی مینویسد که یک کشیش و یک شمّاس برای تعمید آنها فرستاده شود.

(۱) Mar Jazedbuzid (۲) Olopen (۳) Yuintsong

انجیل در میان مغول‌ها هم انتشار یافته بود و پادشاهان مغول التفات زیادی نسبت بمسیحیان نشان میدادند. زن هلاکو خان مسیحی بود. مغول‌ها زمانی که آسیای غربی را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند و ببغداد هجوم آوردند، باز حمایت خود را از مسیحیان دریغ نداشتند و ایشانرا بانجام بعضی از امور دولتی گماشتند. کلیسای مشرق زمین در این زمان (تقریباً ۱۳۰۰ م.) بمنتهای ترقّی و عظمت رسید. اکثر طوائف مهمّ ترکها که در آسیای مرکزی مسکن داشتند، بمسیح ایمان آوردند و مسیحیّت در هندوستان و چین و سیام نیز زیاد پیشرفت نمود. گرچه کلیسای مشرق زمین خیلی وسیع بود و مسیحیان بالسنهٔ مختلفه تکلّم مینمودند، باز کلیساهای نواحی مختلفه قدری با هم مراوده داشتند و اتّحاد و یگانگی تا حدّی بر قرار بود. مثلاً در تاریخ میخوانیم که شمعون اسقف طوس بمقام اسقف اعظم چین انتخاب گردید و مارکوس (۱) که یکنفر مسیحی بومی چینی و اسقف اعظم آنجا بود، بمغرب دعوت شده مقام کاتولیکوس کلّ کلیسا را حائز گردید. بنا بر این کلیسای ایران را باید کلیسای آسیا دانست.

دکتر مینگانا (۲) که یکی از متخصّصین انگلیسی تاریخ کلیسای قدیم است، راجع به امور بشارتی این کلیسای بزرگ چنین مینویسد: «هیچ دلیلی مخالف این حقیقت انکار نکردنی نیست که افتخار بشارت دادن به مردمان آسیای مرکزی و اکناف مشرق زمین، و افتخار ترویج تمدّن غربی در میان آنها که مبنی بر تعالیم عیسی ناصری است، کاملاً سزاوار غیرت فوق‌العاده و اقدامات عجیب کلیسای نسطوری (یعنی کلیسای ایران) میباشد. هنوز در صحنهٔ

---

(۱) Marcus (۲) Dr. Mingana



From Holm's Nestorian Monument

لوح سنگی که انتشار مسیحیت را در چین بتوسط ایرانیان تصدیق میکند

دنیا کلیسای دیگری دیده نشده که باین اندازه در بشارت کلام مسیح غیور باشند. حتّی ما که قرنها بعد از ایشان بذکر اینوقایع میپردازیم، طبعاً از محبّت این اشخاص نسبت بخدا و مردم و نسبت بانجام وظایف خود متعجّب میشویم. زیرا این اشخاص پشت پا بتمام زحمات جسمانی زده و با وجود مخالفت سخت و انتقام آمیز افسونگران شمانیزم (۱) و مؤبدان زردشتی، باز میتوان گفت که بتمام نقاط مشرق زمین مسافرت نموده و تخم کلامیکه بعقیدهٔ ایشان دین حقیقی خداوند میباشد کاشتند. البتّه این اقدامات خیلی باعث افتخار ایشان است.»

٤ — تنزّل کلیسا

حال ببینیم امروزه این کلیسای مجلّل کجاست؟ فقط مختصری از آن باقیمانده است. در این فصل نمیتوانیم مفصّلاً تمام علل تنزّل و انحطاط آنرا در ممالکی که قریب هفتصد سال قبل در آن کامیابی حاصل نموده است، ذکر نمائیم. فقط چند دلیل مهمّ را که در انحطاط کلیسای ایران خیلی حائز اهمّیت بود، بطور مختصر بیان مینمائیم. اوّل اینکه بمرور زمان اعراب مسیحیان را مجبور بترک دین خود و قبول اسلام نمودند؛ دوّم آنکه بتدریج خیلی از جدّیت و پاکی کلیسا کاسته گردید و اسقفانی هم که تعین میشدند، چون اغلب جاهل و نا لایق بودند، نمیتوانستند از باز گشت مسیحیان به بت پرستی جلوگیری نمایند؛ سوّم اینکه

(۱) Shamanism شمانیزم قسمی بت پرستی بوده که خوب و بد را در زندگانی از ارواح یا خدایان میدانسته و پیروان آن عقیده داشته اند که این ارواح و خدایان در تحت تأثیر کهنه ای که شمان (Shamans) نامداشته اند بوده اند.

استیلای چنگیز خان و تیمور لنگ و قبایل خونخوار مغول بر آسیای غربی خیلی بمسیحیان صدمه زد. در قرن سیزدهم چنگیز خان بسیاری از شهرهائی را که مسیحیّت در آنها ترقّی نموده بود، قتل عام نمود از قبیل سمرقند، بخارا، مرو، هرات، نیشابور و غیره. چنانچه ذکر شد، پادشاهان مغول ابتدا با مسیحیان بین‌النّهرین التفات داشتند، امّا چون غازان خان که یکی از پادشاهان ایشان بود در سال ۱۲۹۵ م. مسلمان شد، حکم نمود تا تمام نمازخانه‌های مسیحیان را در ایران خراب نمایند.

صد سال بعد از اینواقعه یک اتّفاق هولناکتری در تمام آسیای مرکزی و غربی رویداد، یعنی امیر تیمور ممالک ترکستان، ایران، روسیّه، هندوستان و بین‌النّهرین را فتح نمود و شهرها را خراب و ویران ساخته زمین را با خون ملیونها مردم رنگین کرد. مثلاً در اصفهان بامر او سر ۷۰۰۰۰ نفر را بریده از آن مناره‌ای یادگار قهر و غضب تیمور بنا نمودند. امیر تیمور بر خلاف سایر مغول‌ها مسلمان بود و ابداً توجّهی بمسیحیان ننمود، بلکه با ضرب شمشیر هم ایشان را مجبور بقبول دین اسلام کرد.

بدینطور در اثر قتل عام مسیحیان دین مسیح در زمان تیمور تقریباً از صفحهٔ ممالک آسیا ناپدید شد. بعضی از مسیحیان بکوهستان کردستان فرار نمودند و امروزه هم فرزندان ایشان در مغرب ایران و بین‌النّهرین پراکنده‌اند. در هندوستان جنوبی هم جماعت زیادی از مسیحیان که بقایای کلیسای قدیم هندوستان میباشند، یافت میشوند. از قرار معلوم در نتیجهٔ جفای سختی که در قرن چهاردهم روی داد کلیسای چین بکلّی از بین رفت.

بعلاوهٔ علل مذکوره در فوق که دخالت قطعی و تامّی در انهدام و سقوط کلیسای ایران داشت، بعضی معتقدند که دو عامل

دیگر نیز در تسریع سقوط کلیسای ایران دخالت داشته است. عامل اوّلی اینست که از قرار معلوم هیچگاه انجیل از زبان سریانی بزبانهای بومی ملل مختلفی که در مشرق مسیحی شدند، ترجمه نگردیده است. بدینطور کتاب مذهبی مسیحیان مشرق زمین همیشه بزبان خارجی بوده و وقتیکه عوامل سیاسی و غیره برای انهدام کلیسا بکار افتاد، چون مسیحیان با اسلحهٔ انجیل بومی مسلّح نبودند، نتوانستند در مقابل آنها مقاومت نمایند. عامل دوّم اینست که همیشه تشکیلات کلیسا در تحت نظر کاتولیکوس در بین‌النّهرین اداره میشده است. از اینرو ممکن نبود که اسقف یا اسقف اعظمی بدون تصویب کاتولیکوس انتخاب شوند. بدینطور مواقعیکه روابط کلیساهای شرقی چندان خوب نبود، گاهی سالها میگذشت که چند ناحیهٔ کلیسائی تشکیلات صحیحی نداشتند و این مسئله ضربهٔ مهلکی بحیات و ترقّیات کلیسای مشرق زمین زد.

البتّه نمیتوانیم کاملاً بفهمیم که چرا خداوند مصلحت دانست که کلیسای مشرق با آنهمه عظمت و اقتدار بدینقسم از میان برود، ولی بدیهی است که زحمات و مشقّات رسولان و شهدا و مقدّسین خدا در ایران بی اثر نبود و باز هم روزی خواهد رسید که دعاهای مسیحیان برای آمدن ملکوت خداوند در ایران مستجاب گردد. آنوقت معلوم خواهد شد خون هزاران شهدای کلیسای ایران که در سر تا سر ایران ریخته شده بمنزلهٔ بذر بوده است. رجای واثق داریم که باز مبشّرین غیور مسیحی از ایران برخاسته و در تمام نقاط آسیای مرکزی بشارت کلام مسیح خواهند پرداخت و بزودی آنروز خواهد رسید که اسم مسیح در ایران فوق هر اسمی باشد و مردم او را قبول نموده از ظلمت گناه بنور حیات جاودانی برسند. آمین.

کتب فرانسه و انگلیسی ذیل در تهیهٔ این کتاب منابع اسناد تاریخی بوده است.

BIBLIOGRAPHY

Ante-Nicene Christian Library
Arnold: The Preaching of Islam
Browne: Arabian Medicine
Browne: Literary History of Persia, Vols. I and II
Burkitt: Early Eastern Christianity
Cutts: Turning Points of General Church History
Foakes-Jackson: The History of the Christian Church to A. D. 461
Foakes-Jackson: Studies in the Life of the Early Church
Glover: The Conflict of Religions in the Early Roman Empire
Harnack: The Mission and Expansion of Christianity, Vols. I and II
Headlam: The Doctrine of the Church and Reunion
Kidd: Documents Illustrative of the History of the Church, Vol. I
Kurtz: Church History
Labourt: Le Christianisme dans l'Empire Perse
Mingana: The Early Spread of Christianity in Central Asia and the Far East (Bulletin of the John Rylands Library, Vols. IX and X)
Mommsen: The Provinces of the Roman Empire
Myers: Rome, Its Rise and Fall
Nicholson: A Literary History of the Arabs
Philipps: The Ancient Church and Modern India
Rawlinson: The Seventh Oriental Monarchy
Schaff: History of the Christian Church, Vols. I, II and III
Seeley: Ecce Homo
Smyth: How We Got Our Bible
Stewart: Nestorian Missionary Enterprise
Wigram: The Assyrian Church

فهرست کتاب

اعداد فهرست ذیل به نمرهٔ صفحات کتاب اشاره میکند

الف

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

ژ

س

ش

ص

ض

ط

ع

غ

ف

ق

ك

گ

ل

م

ن

و

ه

ی

چاپخانهٔ آوگوست پریس در لیپسگ (آلمان)